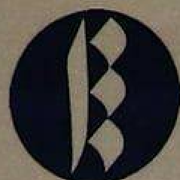


نسخه‌ای نویافته از میراث کهن حدیثی شیعه

الخطبة القاصعة

منسوب به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب «علیه السلام»

نسخه برگردان دستنویس شمارهٔ ٥٦٩٤ کتابخانهٔ یوسف آغای قونیه

به خط صدرالدین قونوی

(درگذشتهٔ ٦٧٣ هـ.ق)

تحقیق و تصحیح

اکبر راشدی نیا

پیش گفتار

احمد مهدوی دامغانی

خطبهٔ قاصعه آخرین خطبه‌ای است که امیرالمؤمنین (ع) در واپسین روزهای زندگی خود در کوفه ایراد کرده و در آن از امور مهمی سخن گفته‌اند. متاسفانه این خطبه در گذر زمان از بین رفته است و امروزه ما تنها به بخش اندکی از آن که به صورت پراکنده در منابعی همچون کتاب *الکافی* و *التوحید* شیخ صدوق و *نهج‌البلاغه* نقل شده دسترسی داریم. آخرین گزارشی که از این خطبه ارائه شده گزارشی است که سید ابن‌طاوس در کتاب *الیقین* ارائه می کند وی به نسخه‌ای کهن (کتابت شده در سال ۲۰۸) از این خطبه دسترسی داشت اما او نیز به نقل بخش اندکی از این خطبه بسنده می‌کند. تنها نسخهٔ کاملی که از این خطبه به جای مانده نسخه‌ای است که صدرالدین قونوی یکی از بزرگ‌ترین عارفان قرن هفتم (همزمان با سید ابن‌طاوس) به خط خود کتابت کرده است. در این اثر برای اولین بار این خطبه به صورت کامل به همراه دستنوشتهٔ آن منتشر می‌شود.

A Newfound Manuscript in the Old Hadith Heritage of the Shi'a

AL-Khuṭbat al-Qāṣi'ah

Attributed to Amir al-Mu'minīn 'Alī b. Abītālib

Copied by

Ṣadr al-Dīn Qūnawī

deceased in 673 A.H.

Facsimile Edition of Manuscript No. 5694

The Konya Yusuf Agha Library

Edited & Researched

Akbar Rashidiniya

Preface by

Ahmad Mahdavi Damghani





Miras-e Maktoob

Tehran, 2018


بسم الله الرحمن الرحیم

میراث مکتوب علوم و معارف اسلامی

۳۱۸ ۷۰

سرشناسه	:	علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. Ali ibn abi-Talib, Imam I, 600-661
عنوان قراردادی	:	نهج‌البلاغه. خطبه قاصعه. فارسی - عربی.
عنوان و نام پدیدآور	:	الخطبة القاصعة: منسوب به امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) نسخه برگردان... / تحقیق و تصحیح اکبر راشدی‌نیا؛ پیش‌گفتار احمد مهدوی دامغانی.
مشخصات نشر	:	تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	:	هشتاد و یک، ۲۶۳، 6 ص.
فروست	:	میراث مکتوب؛ ۳۱۸. علوم و معارف اسلامی؛ ۷۰.
شابک	:	978-600-203-155-6
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	بالای عنوان: نسخه‌ای نویافته از میراث کهن حدیثی شیعه.
عنوان دیگر	:	نسخه‌ای نویافته از میراث کهن حدیثی شیعه.
موضوع	:	علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج‌البلاغه. خطبه قاصعه
موضوع	:	Ali ibn Abi-talib, Imam I. Nahjol-Balaghah. Khutbah Qasi'ah
موضوع	:	شیطان
موضوع	:	Devil
موضوع	:	غرور و تکبر - جنبه‌های مذهبی - اسلام
موضوع	:	Pride and vanity-Religious aspects-Islam
موضوع	:	حرص و آز - جنبه‌های مذهبی - اسلام
موضوع	:	Avarice-Religious aspects-Islam
شناسه افزوده	:	راشدی‌نیا، اکبر، ۱۳۴۸ -
شناسه افزوده	:	مهدوی دامغانی، احمد، ۱۳۰۶ -
شناسه افزوده	:	Mahdavi Damghani, Ahmad
شناسه افزوده	:	علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج‌البلاغه، خطبه قاصعه
شناسه افزوده	:	Ali ibn Abi-talib, Imam I. Nahjol-Balaghah. Khutbah Qasi'ah
شناسه افزوده	:	مرکز پژوهشی میراث مکتوب
رده‌بندی کنگره	:	BP ۳۸ / ۰۴۲ / ۲ ر ۱۳۹۷
رده‌بندی دیویی	:	۲۹۷/۹۵۱۵
شماره کتابشناسی ملی	:	۵۱۶۴۵۶۴

نسخه‌ای نویافته از میراث کهن حدیثی شیعه

الخطبة القاصعة

منسوب به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب «علیه السلام»

نسخه برگردان دستنویس شمارهٔ ٥٦٩٤ کتابخانهٔ یوسف آغای قونیه

به خط صدرالدین قونوی

(درگذشتهٔ ٦٧٣ هـ.ق)

تحقیق و تصحیح

اکبر راشدی نیا

پیش گفتار

احمد مهدوی دامغانی



نسخه‌ای نویافته از میراث کهن حدیثی شیعه

الخطبة القاصعة

منسوب به امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب «علیه‌السلام»

تحقیق و تصحیح: اکبر راشدی‌نیا

پیش‌گفتار: احمد مهدوی دامغانی

ناشر: میراث مکتوب

مدیر تولید: محمد باهر

ترجمهٔ گزیده مقدمه به انگلیسی: مصطفی امیری

مدیر فنّی و امور چاپ: حسین شاملوفرد

آماده‌سازی تصاویر: محمود خانی

چاپ اول: ۱۳۹۷

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

بها با جلد شومیز: ۵۸۰۰۰ تومان

بها با جلد سخت: ۶۸۰۰۰ تومان

شابک: ۶ ـ ۱۵۵ ـ ۲۰۳ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸

چاپ (دیجیتال): میراث

همهٔ حقوق متعلق به ناشر و محفوظ است

نشر الکترونیکی اثر بدون کسب اجازهٔ کتبی از ناشر ممنوع است

نشانی ناشر: تهران، ش. پ: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

E-mail: tolid@MirasMaktoob.ir

http://www.MirasMaktoob.ir

بسم الله الرحمن الرحیم

دریایی از فرهنگ پرمایهٔ اسلام و ایران در نسخه‌های خطی موج می‌زند. این نسخه‌ها، در حقیقت، کارنامهٔ دانشمندان و نوابغ بزرگ و هویت‌نامهٔ ما ایرانیان است. بر عهدهٔ هر نسلی است که این میراث پرارج را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و سوابق علمی خود به احیا و بازسازی آن اهتمام ورزد.

با همهٔ کوششهایی که در سالهای اخیر برای شناسایی این ذخایر مکتوب و تحقیق و تتبع در آنها انجام گرفته و صدها کتاب و رساله ارزشمند انتشار یافته، هنوز کارناکرده بسیار است و هزاران کتاب و رسالهٔ خطی موجود در کتابخانه‌های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز، اگرچه بارها به طبع رسیده، منطبق بر روش علمی نیست و به تحقیق و تصحیح مجدد نیاز دارد.

احیا و نشر کتابها و رساله‌های خطی وظیفه‌ای است بر دوش محققان و مؤسسات فرهنگی.

مرکز پژوهشی میراث مکتوب در راستای این هدف در سال ۱۳۷۲ بنیاد نهاده شد تا با حمایت از کوشش‌های محققان و مصححان، و با مشارکت ناشران، مؤسسات علمی، اشخاص فرهنگی و علاقه‌مندان به دانش و فرهنگ سهمی در نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه‌ای ارزشمند از متون و منابع تحقیق به جامعهٔ فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

اکبر ایرانی

مدیرعامل مؤسسهٔ پژوهشی میراث مکتوب

فهرست مطالب

پیش گفتار
استاد احمد مهدوی دامغانی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحَمدُ لله ربِّ العَالَمِینَ والصَّلوةُ والسَّلامُ عَلَی سَیِّدِنا ونَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ وآلِهِ الطَّاهِرِینَ والسَّلامُ عَلَی سَیِّدِ الأوصِیاءِ وَالأولِیاءِ عَلِیٍّ أمیرِ المُؤمِنِینَ وأولادِهِ المَعصُومِینَ صَلَواتُ اللهِ عَلیهِم أجمَعِینَ

خداوند منّان که مالک مفاتح الغیب است درجات قرب عالِمِ عارفِ کبیر و محدِّثِ بصیرِ خبیر مؤلف کتاب مستطاب «*مفاتیح الغیب والوجود*» را متعالی فرمایاد که همت و زحمتش موجب احیاء یکی از مواریث و مآثر شیعه که منسوب به حضرت مولی الموالی ـ صلوات الله علیه ـ شده‌است وصدر الدین قونوی به خطِّ شریفش آنچه را که «خطبهٔ قاصعه» دانسته است در دفتری ثبت و ضبط فرموده است و از خود به یادگار گذاشته است.

و نیز به این مرد فاضل دانشمند که اینک سالیان درازی است که همّت و زحمتش را مقصور بر نشر و ترویج بعض مواریث مکتوب فرهنگ اسلامی که قرن‌ها در محفظهٔ کتابخانه‌های عالَم در حجاب مانده بودند، فرموده است یعنی جناب آقای دکتر اکبر ایرانی ـ حفظه الله تعالی وزاد فی توفیقه ـ که با درایت و امانت کامل مؤسسهٔ «نشر میراث مکتوب» را که یکی از بنیادهای استوار و متینی است که به برکت انقلاب اسلامی ایجاد شده، به بهترین صورت اداره می‌کند. خدایش خیر دهاد.

و نیز به این مردِ فاضلِ متتبِّعِ محقّق که با دقّت تحسین‌انگیزی آن مخطوطهٔ گرانبها را

به خوبی خوانده و آن را با مراجعه به ده‌ها مرجعِ وثیق و مأخذِ معتبر بازنویسی و سپس با تحریر مقدّمهٔ جامع و مستندی در شصت صفحه، آن را در یکصدوهفده صفحه به صورت مقبول و مطبوعی و با آراستگی به پاورقی‌های سودمند که از مراجع و مآخذ به دست آورده است، فراهم آورده و برای چاپ به مؤسسهٔ مذکور سپرده است، یعنی جناب حجة الاسلام آقای اکبر راشدی‌نیا ـ دامت إفاضاته ـ جزای خیر مرحمت فرمایاد و این خدمت و زحمت ارزنده‌اش را منظور نظر مبارک حضرت شاه مردان علی مرتضی ـ صلوات الله علیه ـ گرداناد.



در اینکه بسیاری از آنچه در این مخطوطه به عنوان «خطبهٔ قاصعه» معرفی شده است از سخنان دُرربار حضرت مُولی المَوالی ـ صلوات الله علیه ـ است نمی‌توان تردید مستدلّ و مستندی کرد، زیرا اَوّلاً فصاحت و صلابت الفاظ و کلمات آن و ثانیاً بلاغت و استواری مضامین آن و آرایه‌های ادبی آن، پیش از آنکه علم یا فنِّ «بدیع» به ظهور رسد از قبیل «تنسیق الصّفات» و بیان متوالی مترادفات و رعایت سِجاعِ مطلوب و دلنشینِ خالی از تعقید لفظی و جمعِ اضدادِ متناسب در مقام، خود و به خودی خود بر اینکه آن کلمات بر لسان مبارک آنکه دربارهٔ او ائمّهٔ ادب متّفقاً گفته‌اند که: «کَلَامُهُ دُونَ کَلَامِ الخَالِقِ وَفُوقَ کَلَامِ المَخلُوقِ» جاری شده است، شهادت می‌دهد. امّا طُول کلام و انشاء و القاء در یک زمان و با موضوعات و مطالب متفاوت و مختلفی که پی‌درپی ایراد شده است نیز قرینه‌ای بر عدمِ انتساب آن نیست چرا که اَوّلاً قدرت بیان و سخن گفتنِ حضرتِ امیر ـ صلوات الله علیه ـ مسلّم است، زیرا آن وجودِ مقدّس هم‌چنانکه در کندنِ درِ قلعهٔ خیبر فرموده است که: «مَا قَلَعتُ بَابَ خِیبَرَ بِقُوَّةٍ جَسَدَانِیَّةٍ بَل بِقُوَّةٍ صَمَدَانِیَّةٍ» همواره از آن قوّتِ صمدانیّه بهره‌مند بوده است و مستمعان و حاضران در آن مقام نیز آنچنان مسخّر و مجذوب آن سخنان شده بوده‌اند که گذرِ وقت، در استماع و فراگیری سخنان مولیٰ ـ علیه السّلام ـ تأثیری بر آنان نداشته است. فراموش نباید کرد که وقتی که دخترِ نامدارِ بزرگوارِ او جناب اُمِّ کلثوم صغریٰ ـ رضی الله عنها ـ پس از فاجعهٔ کربلا در کوفه آغاز به سخن و شکویٰ می‌فرماید، مورّخان نوشته‌اند که مردمان

آن‌چنان مجذوب آن سخنان شدند که «کَأَنَّ عَلَی رُؤُوسِهِمُ الطَّیْرُ» و «کَأَنَّهَا تَنطِقُ بِلِسَانِ أَبِیهِ أَمِیرِ المُؤمِنِینَ عَلَیهِ السَّلَامُ» پس طبیعی و عادی است که آنان که سعادت این را داشته‌اند که مخاطبِ حضرت امیر باشند با کمال اشتیاق فرمایشات حضرت را به گوشِ تن و گوشِ دِل بشنوند و بپذیرند و به خاطر بسپرند و سپس برای دیگران نقل کنند.

همچنین در نیمهٔ دوّم این خطبه در آغاز هر مطلب جدیدی، حرفِ تنبیهِ خطابی یعنی «ها» و «هَی» آمده است نشانهٔ آن است که حضرت اندکی سکوت یا استراحت فرموده بوده است و سپس دنبالهٔ سخن را ادامه داده است، ولی در اینکه آیا بعضی از فقرات در همین نیمهٔ دوّم هم انشاء حضرت مولی الموالی باشد؟ بندهٔ ناچیز از اظهار نظر قطعی عاجز است خاصّه آنکه سبک سخن در آن با قسمت‌های پیش از آن متفاوت است.

امّا اینکه چرا این خطبهٔ غرّاءِ شریفه به صورت کامل و یک‌جا در متون حدیثی و ادبی نقل نشده است و فقط بخش‌های مختصری از آن در آن متون آمده است نیز دلیلِ مُقنِعی بر اینکه بسیاری از محتویات این مخطوطه انشاءِ حضرت نباشد نیست زیرا بعضی از قسمت‌های آن در مراجع مختلف قرون چهارم و پنجم آمده است که جناب آقای راشدی‌نیا آن را در پاورقی‌های صفحاتی که آن منقولات در «خطبهٔ قاصعه» آمده است، بیان کرده‌اند و ثانیاً بسیار محتمل است که از باب آنکه ملاحم و پیش‌گوئی‌هایی که در این خطبه آمده است، عدم نقل و نشر تمامی آن در دوران پادشاهان اُموی یا عباسی[1] شاید به سبب «تقیّه» در نظر مبارک ائمه ـ علیهم السّلام ـ و یا اصحاب بزرگوار آنان ـ رضوان الله علیهم ـ مرجَّح شمرده می‌شده است، و ثالثاً آنکه چه بسا که تمامی این خطبه در آنچه از آن مکرّراً در کتب أربعه به عنوان «*کتاب علی* علیه السلام» یا «*جامعه*» ثبت و ضبط شده بوده است، و البته در اینکه «*کتاب علی* علیه السلام» یا «*جامعه*» یا «*صحیفه*» یا «*مصحف فاطمه* علیها السلام» وجود داشته و در نزد حضرت ولی الله الأعظم صاحب الزّمان ـ عجّل الله فرجه ـ موجود است، شیعیان شکّی ندارند. امام صادق ـ علیه السلام ـ کتاب علی را در «قِراب» یعنی غلاف شمشیر حضرت

---

۱. من بندهٔ ناچیز هیچ‌گاه از این غاصبان حقوق مسلمانان به عنوان «خلفاء اموی یا عباسی» یاد نکرده است و همواره حدیث و سخن پیغمبر اکرم ـ صلی الله علیه وآله ـ را در مقدّمهٔ صحیفهٔ سجّادیّه «ثُمَّ تَدُورُ رَحَی الإِسْلَامِ عَلَی رَأْسِ خَمْسٍ وَثَلَاثِینَ سَنَةً ... ثُمَّ مُلکُ الفَرَاعِنَةِ» منظور نظر داشته و دارم.

امیر ـ علیه السلام ـ دانسته‌اند و مکرّر فرموده‌اند: «كَذَا وَجَدنَاهُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عَلَيهِ السَّلاَمُ یا *مُصحَفِ فَاطِمَةَ عَلَيهَا السَّلاَمُ*» آمده است و نیز فی المثل أبوالفرج اصفهانی در «*مقاتل الطالبیین* ص ۳۰۸» سخن حضرت صادق ـ صلوات الله علیه ـ را دربارهٔ اینکه محمد نفس زکیّه را منصور عبّاسی خواهد کُشت می‌گوید: «.... فَقَالَ (یعنی حضرت صادق علیه السلام): أَرَأَيتَ صَاحِبَ الرِّدَاءِ الأَصْفَرِ (یعنی منصور عبّاسی)؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ عَلَيهِ السَّلاَمُ فإنَّا وَاللهِ نَجِدُهُ يَقْتُلُهُ[1]». و یا «كُنْتُ (جناب مُعلّی بن خُنَیس) عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللهِ ـ عَلَيهِ السَّلاَمُ ـ إذْ أَقْبَلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ فَسَلَّمَ فَرَقَّ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ ـ عَلَيهِ السَّلاَمُ ـ وَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ، فَقُلْتُ لَهُ لَقَدْ رَأَيْتُكَ صَنَعْتَ بِهِ مَا لَمْ تَكُنْ تَصْنَعُ، فَقَالَ رَقَقْتُ لَهُ لِأَنَّهُ يَنْسَبُ إِلَى أَمْرٍ لَيْسَ لَهُ لَمْ أَجِدْهُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ ـ عَلَيهِ السَّلاَمُ ـ مِنْ خُلَفَاءِ هَذِهِ الأُمَّةِ وَلَا مِنْ مُلُوكِهَا» (*ریاض السالکین*: ج ۱، ص ۱۱۷ به نقل از *روضه کافی*) یا «قَالَ ابنُ مَسعُودٍ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى فَاطِمَةَ ـ عَلَيهَا السَّلاَمُ ـ فَقَالَ: يَا بِنتَ رَسُولِ اللهِ هَلْ تَرَكَ رَسُولُ اللهِ ـ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّم ـ شَيْئاً تُطْرِفِينَه؟ فَقَالَتْ: يَا جَارِيَةُ هَاتِي تِلْكَ الجَرِيدَةَ فَطَلَبَتْهَا فَلَمْ تَجِدْهَا، فَقَالَتْ: وَيْحَكِ أُطْلُبِيهَا فَإِنَّهَا تَعْدِلُ عِنْدِي حَسَناً وَحُسَيْناً، فَطَلَبَتْهَا فَإِذَا هِيَ: قَالَ مُحَمَّدٌ النَّبِيُّ، صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ: لَيْسَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَمْ يَأْمَنْ جَارُهُ بَوَائِقَهُ ... الخ» (*التذکرة الحمدونیة*: ج ۲، ص ۲۲۹) و امثال این روایات فراوان است که در آن ذکر «*کتاب علی* علیه السلام» و «*جفر*» و «*جامعه*» و «*مصحف فاطمه* علیها السّلام» آمده است.

اینکه آنچه در *نهج البلاغه* به نام خطبهٔ قاصعه آمده است فقط بخش‌های مختصری از آنچه اینک آن را به عنوان «خطبهٔ قاصعه» ملاحظه می‌فرمائید می‌باشد نیز موجب تردیدی بر اصالتِ، اگر نه تمامی این مخطوطه، که بیشتر آن نخواهد بود زیرا سیّد رضی ـ رضوان الله علیه ـ چند خطبه از خطب حضرت امیر ـ صلوات الله علیه ـ را که در «*روضهٔ کافی*» موجود است و از آن جمله خطبه‌ای را به نام «الوسیلة» و دیگری به نام «طالوتیة» و سه چهار خطبهٔ دیگر را هم در *نهج البلاغه* نیاورده است. مضاف بر اینکه خود سیّد در مقدّمهٔ *نهج البلاغه* می‌فرماید: «وَكُنْتُ قَد بَوَّبْتُ ... مَحَاسِنَ مَا نُقِلَ عَنهُ عَلَيهِ السَّلاَمُ مِن الكَلَامِ القَصِيرِ فِي المَوَاعِظِ وَالحِكَمِ وَالأَمْثَالِ وَالآدَابِ دُونَ الخُطَبِ الطَّوِيلَةِ وَالكُتُبِ المَبسُوطَةِ» و «وَلَا أَدَّعِي مَعَ ذَلِكَ أَنَّنِي أُحِيطُ

---

۱. ضمیر فاعلی به منصور عباسی و ضمیر مفعولی به محمد نفس زکیّه راجع است.

بِأَقطَارِ جَمِيعِ كَلَامِهِ عَلَيهِ السَّلَامُ حَتَّى لَا يَشِذُّ عَنِّي شَاذٌّ وَلَا يَنِدُّ نَادٌّ». پس چه بسا که سیّد رضی این خطبه را ملاحظه فرموده بوده است ولی نقل آن را در *نهج البلاغه* لازم نشمرده است.

آیا می‌توان تصوّر کرد که این خطبهٔ قاصعه جزئی از «*کتاب علی* علیه السلام» یا «*جامعه*» بوده است که حضرت صادق ـ صلوات الله علیه ـ آن را به «عبدالله بن جعفر الازهری» املاء فرموده است؟ و آیا سید رضی ـ رضوان الله علیه ـ تمامی این خطبه را دیده و خوانده است و سپس به همان مقدار از آن که در *نهج البلاغه* آورده است در نقل از آن اکتفا فرموده است؟ یا تمام خطبه را ندیده است؟ و آیا ابن بابویه صدوق ـ رضوان الله علیه ـ که در *التوحید* (ص ۳۴۱-۳۴۲ چاپ بیروت) آنچه را که مربوط به «سُبَّحت» است و آن را مسنداً از حضرت صادق روایت می‌کند آیا به تمامی خطبه دسترسی داشته است؟ به هر صورت آیا این معنی که عالم بزرگ مشهوری که هم عارف کاملی بوده و هم محدّثی بصیر، این خطبه را به خطّ خود بنویسد و در ابتدای آن بگوید: «حَدَّثَنَا عَبدُ الكَرِيمِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَزْهَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ» مسلّم الصدور بودن آن را از حضرت مولی الموالی علیه السلام مسلَّم و معیَّن می‌سازد؟ و خداوند متعال به آقای راشدی‌نیا مزید توفیق مرحمت فرماید که در مقدّمهٔ مفصّل خود در این کتاب به حدّ کافی در این باره بحث کرده است. آنچه روشن است اینست که شیخ صدوق ـ رضوان الله علیه ـ آنچه را که از این خطبه به شرحی که عرض شد مُسنداً و به واسطهٔ هفت راوی از حضرت صادق ـ سلام الله علیه ـ نقل می‌کند دلیل آنست که در طول زمان حضرت صادق ـ علیه السلام ـ تا زمان شیخ صدوق این خطبه در میان محدّثان و راویان شیعی معلوم و معیَّن بوده است و آن را سینه‌به‌سینه و یا به صورت مکتوب نگهداری می‌کردند.[1]

اینکه از این خطبه در بعضی از تألیفات محدّثان یا راویان قرون دوّم تا چهارم امثال «*قُرب الأسناد*» حمیری یا «*الأشعثیّات*» ابن الأشعث کوفی یا «*المحاسن*» أبی جعفر احمد بن خالد برقی یا «*تحف العقول*» ابن شُعبه حرّانی ـ رحمة الله علیهم أجمعین ـ نمونه و نشانی نیست، از آنست که ظاهراً *قرب الأسناد* و *أشعثیات* بیشتر حاوی مسائل اصول و فروع و احکام خمسه

---

۱. سیّد بن طاوس ـ رضوان الله علیه ـ آن را از کتابی که در سال ۲۰۸ نوشته شده است نقل می‌فرماید. ص پنجاه و دو مقدمهٔ کتاب حاضر.

است و *المحاسن* و *تحف العقول* نیز متضمّن احادیث سنن و فروع می‌باشد.

در دعای معروف به «ندبه» که علی المشهور انشاء حضرت امام هادی ـ سلام الله علیه ـ است فقرات متعددی از آنچه در این خطبه هست وجود دارد، فی المثل: «... تَقْضِي دَيْنِي وَتُنْجِزُ عِدَاتِي وَأَنْتَ غَداً عَلَى الْحَوْضِ خَلِيفَتِي ... وَشِيعَتُكَ عَلَى مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ مُبْيَضَّةً وُجُوهُهُمْ حَوْلِي وَيَكُونُونَ فِي الْجَنَّةِ جِيرَانِي وَإِنَّ سِلْمَكَ سِلْمِي .... وَالْإِيمَانُ مُخَالِطٌ لَحْمَكَ وَدَمَكَ كَمَا خَالَطَ لَحْمِي وَدَمِي وَلَوْ لَا أَنْتَ لَمْ يُعْرَفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي».

*****

صدرالدین قونوی که از مشاهیر علمای حکمت و عرفانست و در علم و نقل حدیث هم علی القاعده دستی داشته است زیرا که قطب الدین شیرازی ومعین الدین پروانه کتاب «*جامع الأصول*» ابن اثیر را بر او قرائت کرده‌اند[1] پس مسلّم می‌نماید که صحّت صدور این خطبه از حضرت مولی الموالی ـ صلوات الله علیه ـ بر او ثابت شده است. البته این بندهٔ ناچیز را حدّ آن نیست که مقام صدرالدین را در حدیث مشخص سازد ولی کمال الدین حسین خوارزمی شارح مثنوی از صدرالدین با عنوان «ملک المشایخ و المحدثین» یاد می‌کند.[2]

فقهاء و محدّثان شیعه متّفق القولند که «مراسیل» حضرت ابن بابویه صدوق ـ رضوان الله علیه ـ در حکم مسانید است ولی آیا می‌توان گفت این روایت مرسل یا منقطع صدرالدین را ـ با توجّه به اینکه بسیاری از عبارات و جملاتی که در این خطبه است در متون حدیثی شیعه به شرح و تفصیلی که فاضل گرامی آقای راشدی‌نیا در مقدّمه و در پاورقی بعضی از صفحات یادآور شده است وجود دارد ـ می‌توان در حکم «حدیث مسند» شناخت؟ پاسخ این پرسش بر عهدهٔ فقهاء و محدّثان و کارشناسان متبحّر و دانشمندان محقّق و مدقّق است و این بنده را نرسد که قطعاً در این باره عرضی کند و نظری داشته باشد.

محتمل است که صدرالدین این «خُطبه» را از شیخش و «والد مقامی»اش یعنی «محیی‌الدین ابن‌عربی» تلقّی و استماع کرده باشد و ابن‌عربی کسی است که دربارهٔ بعضی از احادیثی که به عنوان «حدیث نبوی صلّی الله علیه وآله» در نزد عرفا و متصوّفه شناخته شده

---

۱. زندگانی مولانا جلال الدین تألیف استاد اجلّ فروزانفر: ص ۱۳۸.

۲. همان: ص ۴۳.

است می‌فرماید: «... هذا الحديثُ إن لَم يَثبت بِطَريقِ النَّقل فَقَد ثَبَتَ بِطَريقِ الكَشفِ ...» وخداوند داناتر است.

*****

در آیات شریفهٔ ۱۵ مائده و ۹۱ اَنعام حق تعالی این را که یهودیان بعضی از «تورات» را پنهان کرده‌اند اِعلام می‌فرماید و این معنی در این خطبه بدین صورت آمده است که: «... وَأَنَّهُ مَا مِن نَبِيٍّ إِلَّا وَلَهُ تَحتَ الصَّخرَةِ وَدِيعَةٌ وَكِتَابٌ فِيهِ بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحِيمِ مِن فُلانٍ النَّبِيِ إِلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ، بِذَلِكَ أُخِذَ عَلَينَا المِيثَاقُ وَأَدَّينَاهُ إِلَى الأُمَّةِ وَبَشَّرنَا بِهِ مَن بَعدِنَا ... الخ». بیش از هفتاد سال پیش یعنی در سال ۱۹۴۷ میلادی (۱۳۲۶ هجری شمسی) به بعد طومارهایی در غارهای اردن و سوریه و مصر و سرزمین‌های اشغالی فلسطین در اطراف «بحر المیّت» متدرّجاً کشف شد که از آن طومارها به «طومارهای بحر المیّت» (Dead Sea Scrolls) تعبیر می‌شود این ناچیز تفصیل مختصری از آن را و اینکه هم کنیسهٔ یهودیان و هم کلیسای مسیحیان از افشاء و اظهار مندرجات آن طومارها به شدّت جلوگیری می‌کنند تا آنجا که وقتی که مجلهٔ باستان‌شناسی توراتی (Biblical Archaeology Review) که تصویر یکصدوبیست قطعه از آن طومارها را در مجلّدی چاپ کرده بود، قاضی محکمهٔ شهر «تل‌آویو» فروش آن تصاویر را ممنوع ساخت پیش از این نوشته‌ام[1] این کشفیات تا کنون هم‌چنان ادامه دارد ولی اخیراً در ماه نوامبر سال گذشتهٔ میلادی روزنامهٔ فرانسوی «فیگارو» مورخه ۲۷ نوامبر ۲۰۱۷ (۸ آذر ۱۳۹۶) خبر از کشف دوازدهمین غار در صحرای یهودیّه[2] (Juda) که از سال ۱۹۶۷ در تصرّف دویست اسرائیلی درآمده است داده که در آن، طومارهای جدیدی مانند طومارهای صحرای «قُمران» به دست آمده است که قدمت آن به بیش از دو هزار سال قبل باز می‌گردد و در حال حاضر نیز حفّاری‌هایی در آن قسمت از صحرا که در تملّک دولت اردن است توسط حفّاران یهودی صورت می‌گیرد و اینان امیدوارند که به طومارهای دیگری دست یابند و این حفّاری‌ها با موافقت دولت غاصب اسرائیل صورت می‌گیرد!!!

---

۱. برای اطلاع بیشتر رجوع فرمائید به حاصل اوقات: ص ۳۳۳-۳۳۴.

۲. برای اطلاع از مساحت و حدود واقعه در این منطقه رجوع فرمائید: قاموس کتاب مقدس: ص ۹۷۹-۹۸۳.

طالبان اطلاع بیشتر در این‌باره و کشفیّات اخیر به روزنامهٔ فیگارو که تصویر بعضی از آن مخطوطات موجوده در آن طومارها را منتشر کرده است مراجعه فرمایند. این ناچیز از سال ۱۹۹۰ میلادی که مطالبی از این طومارهای بحرالمیّت در روزنامه‌های «نیویورک تایمز» و «بوستون گلاب» و مجلهٔ «تایمز» و «یو اِس تُودَی» و اخیراً روزنامهٔ فرانسوی «فیگارو» مندرج شده است و تصاویر بعضی از آن طومارها را نگهداری کرده است که شاید قریب به چهارصد پانصد صفحه باشد و امیدوارم که انشاء الله قریباً آن را به کتابخانهٔ ملّی ایران تقدیم کنم.[1]

حضرت امام ابوجعفر الباقر ـ صلوات الله علیه ـ نیز ظهور و اکتشاف این «طومارها» و یا یا به تعبیر آن حضرت «تورات» از کوه‌های انطاکیه را ضمن حدیثی اعلام فرموده‌اند (ص ۱۶۱ حدیث سوم از باب ۱۲۹ کتاب مستطاب *علل الشرائع* چاپ قدیم و ص ۱۶۰ چاپ جدید مؤسسة الأعلمی بیروت) و این حدیث را که حضرت شیخ صدوق ـ رضوان الله علیه ـ مسنداً روایت می‌فرماید این است: «حَدَّثَنَا أَبِي ـ رَحِمَهُ الله ـ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: أَقْبَلَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ ـ عَلَيهِ السَّلامُ ـ وَأَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ: رَحِمَكَ اللهُ اقْبِضْ هَذِهِ الْخَمْسَمِائَةِ دِرْهَمٍ فَضَعْهَا فِي مَوْضِعِهَا فَإِنَّهَا زَكَاةُ مَالِي، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ، عَلَيهِ السَّلَامُ: بَلْ خُذْهَا أَنْتَ فَضَعْهَا فِي جِيرَانِكَ وَالْأَيْتَامِ وَالْمَسَاكِينِ وَفِي إِخْوَانِكَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِنَّمَا يَكُونُ هَذَا إِذَا قَامَ قَائِمُنَا فَإِنَّهُ يَقْسِمُ بِالسَّوِيَّةِ وَيَعْدِلُ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ الْبَرِّ مِنْهُمْ وَالْفَاجِرِ فَمَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ وَمَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَى اللهَ فَإِنَّمَا سُمِّيَ الْمَهْدِيَّ لِأَنَّهُ يَهْدِي لِأَمْرٍ خَفِيٍّ حَتَّى يَسْتَخْرِجُ التَّوْرَاةَ وَسَائِرَ كُتُبِ اللهِ مِنْ غَارٍ بِأَنْطَاكِيَةَ فَيَحْكُمُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَاةِ بِالتَّوْرَاةِ وَبَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِالْإِنْجِيلِ وَبَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِالزَّبُورِ وَبَيْنَ أَهْلِ الْفُرْقَانِ بِالْفُرْقَانِ ... الخ.

*****

برخی از عبارات این خطبه و یا کلمات آن به نظر این فقیر ناچیز تعجّب‌آور است و از آن جمله است:

---

۱. علی الظاهر مقصود از «صخره» در این خطبه ص ۱۶۹–۱۷۰ همان است که در حدیث شریف نبوی ـ صلی الله علیه وآله ـ آمده است که: «الصَّخرَةُ صَخرَةُ بیتِ المَقدِسِ عَلَی نَخلَةٍ وَالنَّخلَةُ عَلَی نَهرٍ مِن أنهارِ الجَنَّةِ ....». کنز العمّال: حدیث ۳۴۴۰۷.

«... تَاللهِ أَنَّ الأَنبیاءَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیهِم لَم یُوَرِّثُوا دِیناراً وَلَا دِرهَماً وَلَا عُرُوضاً وَرَّثُوا العِلمَ والدِّینَ» ص ۷۴؛ یا «کیفانیّة» و «أیانیّة» و «حیثانیّة» ص ۱۰؛ یا «... وَأَنَّ اسمِي کَانَ مَقرُوناً بِاسمِهِ حِیثُ کَانَ اسمُ مُحمَّدٍ صَلّی اللهُ عَلَیهِ فِي وَصیَّةِ آدم وَالسِّفرِ الأَوَّل بارقلیط أُمِّيٌّ هَادِيٌّ وَالقَرن الصِّدِّیق ذُو قَرنَیها بَطَلٌ بَطَلٌ» ص ۵۸.

این کلمهٔ «بارقلیط» یا «فارقلیط» را که معرّب کلمهٔ «پراکلی‌توس» یونانی است که در جملهٔ شانزدهم فصل چهاردهم انجیل یوحنّا آمده است و در انجیل ترجمه به عربی به «معین» و در انجیل ترجمه به فارسی به «تسلّی دهنده» ترجمه شده است و «مانی» منصرف به خود دانسته است (ص ۳۲۸ *الفهرست* ابن ندیم چاپ فلوگل) آیا حضرت امیر ـ علیه السلام ـ در سخن خود آورده است؟ شک نیست که حضرت امیر به تورات و انجیلی که در قرآن مجید از آن یاد می‌شود دسترسی داشته است و این که راهبی نصرانی به ایشان عرض کند که: «إِنّي وَجَدْتُ فِي الإِنجِیلِ نَعْتَكَ، وَأَنتَ تَنْزِلُ أَرْضَ بَرَاثَا بَیْتَ مَرْیَمَ وَأَرْضَ عِیسَی عَلَیْهِ السَّلَامُ» (*امالی طوسی*: ۲۰۳) مسلّم است.



معنای بسیاری از آنچه در صفحات اخیر این مخطوطه آمده است (پیش از روایت عمر بن محمّد بن عمر بن علی) مبهم است و برای ما منتظران ظهور حضرت قائم آل محمّد ـ علیه السلام ـ هر چند هم که دقیقاً معانی مذکور را ندانیم، موجب این نیست که مُنکِر آن شویم، نمی‌دانم چگونه عرض کنم: آیا ابن‌عربی با توجّه به بعضی زمینه‌های فکریش و اینکه گاه خاتم الأولیاء را حضرت عیسی مسیح ـ علی نبیّنا وآله علیه السلام ـ می‌شناسد، در تحریر یا تقریرِ آن چند صفحه به صدرالدین قونوی دستی داشته است یا نه؟ معروف است که «فرّاء» نحوی گفته است: «أَمُوتُ وَفِي قَلبِي مِنَ الهَمزَةِ شِيءٌ» آیا می‌توانم عرض کنم که دربارهٔ برخی از عبارات آن صفحات: «في قلبي شيءٌ»؟ خدا داناست و آیا می‌توان گفت بسیاری از عبارات آن صفحات در حکم متشابهات از سخنان حضرت مولی الموالی ـ صلوات الله علیه ـ است و إن شاء الله معانی آن در ظهور حضرت بقیة الله عجّل الله فرجه روشن خواهد شد؟ پس عرض کنیم: «اللّٰهُمَّ أَرِنَا الطَّلْعَةَ الرَّشِیدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِیدَةَ وَاجعَلنَا مِنْ أَعْوَانِهِ وَأَنْصَارِهِ وَشِیعَتِهِ وَمَوَالِیهِ» آمین آمین.

ناگفته نماناد که مناسب است که بخش‌های اخیر این خطبه مخطوطهٔ قونوی با احادیث وارده در بخش‌های «خروج مهدی» «خَسف و مَسخ و قَذف» و «خروج دجال» و «خروج یأجوج و مأجوج» و «نزول عیسی علیه السلام» و «خروج دابه» یعنی از حدیث شمارهٔ ۳۸۶۵۱ تا ۳۸۸۸۲ و حدیث ۳۹۶۷۹ کتاب *کنز العمّال* جلد ۱۴ و با کتاب الفتن و أشراط الساعة یعنی از حدیث ۲۸۹۹ تا ۲۹۴۰ در *صحیح مسلم* و آنچه علامهٔ مجلسی ـ رضوان الله علیه ـ در *بحار الأنوار* جلد ۱۳ چاپ سنگی مرحوم کمپانی آورده است، مقایسه و تطبیق شود.

ممکن است بعضی از خوانندگان این کتاب آنچه را که در اواخر این مخطوطه در ملاحم و پیش‌گویی‌های پس از ظهور حضرت صاحب الزمان آمده است مطالبی همانند «آرداویراف‌نامه» زردشتیان یا رساله‌های «حزقیا» و «زکریّا» و «دانیال» عهد قدیم کلیمیان یا «مکاشفه و رؤیا یوحنا»ی مسیحیان بشمارند، به آنان باید گفت اگر با نظر دقیق و خالی از تبادرهای تعصّب‌آمیز این مخطوطه را ملاحظه بفرمایند، خود توجّه خواهند فرمود که این «خطبهٔ قاصعه» به قول بیهقی «از لونی دیگر» است و به تعبیر فضلای حوزوی: بین این خطبه و آن رسالات «بَونی بعید» است و به بیانی دیگر:

آن کس که ز شهر آشنایی است　　　دانـد که متاع ما کجایی است

*****

اینک چند کلمه‌ای دربارهٔ نویسندهٔ والامقام این مخطوطه یعنی جناب صدرالدین قونوی ـ رحمة الله علیه ـ به عرض رساند: «صدرالدین ابوالمعالی محمّد بن اسحق» اصلاً اهل قونیه و از بزرگان علماء تصوف و مشاهیر شاگردان محیی‌الدین عربی است که آثار و تألیفات او در میانهٔ عرفا و اصحاب تحقیق شهرت بسیار دارد و به واسطهٔ آنکه مادرش به زوجیّت محیی الدین عربی در آمده بود در حجر تربیت آن عارف محقق پرورش یافت و از همه کس بهتر به مَشربِ محیی‌الدین در مسائل عرفان، خاصّه وحدت وجود آشنایی به هم رسانیده بود و در حقیقت او طریقهٔ استاد خود را به وجهی که مطابق شریعت باشد تقریر کرد و در میان عرفا و مسلمین مشهور و اصل و مرجع مسلّم گردانید» (*زندگانی مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی* تألیف شریف مرحوم استاد علّامه فروزانفر رحمة الله علیه: ص ۱۱۸)

صدرالدین متولد سال ۶۰۵ است و با حضرت مولانای رومی مصاحبت و مجالست داشته

است و بر طبق وصیّت آن حضرت بر جنازهٔ مولانا نماز خوانده است و گفته‌اند که از شدّت بیخودی و درد بیمار شد و پس از هشت ماه به عالم باقی شتافت به سال ۶۷۳.

شاعر و عارف عالی مقام فخرالدین عراقی و شیخ مؤیّدالدین جَندی و شیخ سعیدالدین فرغانی از شاگردانِ صدرالدین قونوی هستند شیخ سعدالدین حَمّویه با آن جناب معاصر و مباشر بوده است.

از تألیفات او کتاب «*مفتاح الغیب والجمع والوجود*» است که گاهی اختصاراً «*مفتاح الغیب*» یا «*مفتاح الغیب والوجود*» یا «*مفتاح الغیب والجمع*» از آن یاد می‌شود و این کتاب از اُمّهات کتب عرفان است و آن را شمس الدین فنّاری متوفی ۸۳۴ شرح کرده است و آن شرح که معضلات *مفتاح الغیب* را توضیح می‌دهد و بیان می‌کند قرن‌هاست که از متون تدریس عرفان شمرده می‌شود[1] از کتاب‌های دیگر صدرالدین یکی «*إعجاز البیان فی کشف بعض أسرار القرآن*» است که تفسیر سورهٔ مبارکه فاتحه است و دیگری «*شرح الأحادیث الأربعینیّة*» است که نام آن *کشف الأستار و جواهر الحکم* است و دیگری «*النصوص*» است و دیگری «*مفاوضات*» است که جواب مسائلی است که صدرالدین قونوی ـ رحمه الله علیه ـ با حضرت خواجه نصیر طوسی ـ قدّس الله تربته ـ داشته است. از جملهٔ مکاتبات او با حضرت خواجه نصیر نامه‌ایست که به فارسی شیوایی نگاشته شده و حاکی از اینست که صدرالدین

---

۱. مرحوم مغفور رهبر انقلاب ـ رضوان الله علیه ـ در سال‌های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ شمسی این کتاب را برای بعضی از فضلاء حوزهٔ علمیهٔ قم تدریس می‌فرمودند و از جمله مستفیضان آن استاد مسلّم عرفان مرحومان آقایان آیة الله مطهری و آیة الله حاج آقا رضا صدر و حاج آقا مهدی حائری یزدی و استاد جلال‌الدین آشتیانی ـ أطاب الله ثراهم ـ بودند و این فقیر ناچیز که در آن ایّام گاهی برای دیدار با آقا سیّد جلال‌الدین آشتیانی به قم مشرّف می‌شدم چند بار در صفّ النعال آن مدرس محترم نشسته‌ام و از بیانات شیوا وشیرین امام خمینی ـ رضوان الله علیه ـ به قدر فهم خودم مستفیض بوده‌ام. کتاب شریف «مصباح الهدایة إلی الخلافة والولایة» تألیف امام خمینی ـ رضوان الله علیه ـ که با مقدّمهٔ مبسوط و تعلیقات فراوان و سودمند مرحوم استاد جلال الدین آشتیانی منتشر شده است در حقیقت عصارهٔ لطیف و دقیق از کتاب مصباح الأنس است. مخفی نماناد که اخیراً به لطف جناب مستطاب حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج سید محمود دعائی ـ دامت برکاته ـ دو جلد کتاب «تحریر توحید» که ترجمه‌ای از شرح مقدمهٔ قیصری بر فصوص ابن عربی است زیارت کردم. کتاب، تألیف حضرت حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج سید حسن خمینی ـ دامت برکاته ـ است و مؤلف دانشمند آن ثابت فرموده است که الحمد لله هنوز تعلیم و تعلّم عرفان اسلامی باقی و برقرار است خداوند سلامتش بدارد که شیر را بچّه همی ماند بدُو.

به زبان فارسی کاملاً مسلّط بوده است (مکالمات و مذاکرات او با حضرت مولانای رومی به فارسی صورت می‌گرفته است). صدرالدین که به مقتضای مقام، شعر هم می‌سروده است نامهٔ خود را با این دو بیت به خواجه نصیر عرض می‌کند:

مَا زَالَ سَمعِي يَعِي مِن طِيبِ ذِكرِكَ مَا يُزرِي عَلَى الرُّوضِ غِبَّ العَارِضِ الهَتِنِ
حَتَّى حَلَلتَ حِمَى قَلبِي وَلَا عَجَبٌ فَرُبَّ سَاعٍ إِلَى قَلبٍ مِنَ الأُذُنِ

و پاسخ خواجه به این نامه چنین آغاز می‌شود:

أَتَانِي كِتَابٌ مَا أَرَاهُ مُشَابِهاً بِغَيرِ كِتَابِ اللهِ مِن سَائِرِ الكُتُب
أَتَى مِن إِمَامٍ نَوَّرَ اللهُ قَلبَهُ وَصَيَّرَ مَرفُوعاً لَدَى سِرِّهِ الحُجُب

خطاب عالی مولانا امام الأعظم هادی الأمم کاشف الظُّلَم صدر الملّة و الدّین حجة الإسلام و المسلمین لسان الحقیقة برهان الطریقة قدوة السالکین الواجدین و مقتدی الواصلین المحقّقین ملک الحکماء و العلماء في الأرضین ترجمان الرحمن أفضل و أکمل جهان أدام الله ظلّه و حَرَسَهُ و بلّه و طَلّه، به خادم دعاء و ناشر ثنا، مرید صادق و مستفید عاشق، محمّد طوسی رسید بوسید و بر سر و چشم نهاد و گفت:

از نامهٔ تو مُلک جهان یافت دلم وز لفظ تو عمر جاودان یافت دلم
دل مرده بُدم، چو نامه شد برخوانده از هر حرفی هزار جان یافت دلم

هر چند که در ما تقدّم صیت فضائل و آوازهٔ مناقب آن ذات بی همال استماع کرده بود و به مشاهدهٔ جمال مبارك و مطالعهٔ شمائل آن وجود بی‌نظیر مشتاق شده، و به وصول به خدمت او نیازمند گشته، روزگار در نیل آن مأمول مساعدت مبذول نمی‌کرد، و همّت بر آن نمی‌گماشت که به کتابت راه استفادت گشاده گرداند، و به مراسلت به آن حضرت بزرگوار توسّل جُویَد ناگاه بخت خفته بیدار گشت، و مطلوب حقیقی روی نمود و به ایراد خطاب جان‌افزای و مفاوضهٔ دلگشای این بیچارهٔ مشتاق را مشرّف گردانید...». (نقل از *احوال و آثار قدوهٔ محققین و سلطان حکما و متکلّمین استاد بشر و عقل حادی عشر محمد بن محمد بن الحسن الطوسی ملقب به خواجه نصیرالدین* تألیف نفیس مرحوم مغفور حضرت استاد سیّد محمد تقی مدرّس رضوی أطاب الله ثراه: ص ۲۷۲-۲۷۷)

این چند سطر را که از نامهٔ جوابیّهٔ حضرت خواجه نصیر نقل کردم برای آنست تا

خوانندگان ملاحظه فرمایند که خواجه طوسی با چه عناوین و القاب و نعوتی از صدرالدین قونوی نام می‌برد خداوند بر درجات این هر دو بزرگوار بیفزایاد. گاهی صدرالدین قونوی شعر هم می‌سروده است که عریضهٔ خود را به حضرت خواجه با آن دو بیت آغاز کرده است. در پایان «فهرست رساله‌های نسخهٔ ۵۶۹۴ کتابخانهٔ یوسف آغا به دستخط صدرالدین قونوی برگ [2A] ص ۷۵ کتاب حاضر نیز دو بیت به خط صدرالدین قونوی مسطور است که:

تَصَرَّمَ عُمرِي فِي الجِنَايَةِ والهَوَى ... فَمَا لِي إِلَى طُرُقِ الهِدَايَةِ مِن نَهج
وَقَد عَمَّ جَيشُ الرُّومِ والزِّنج مِفرَقِي ... فَإِن طَالَ عُمرِي صَارَ رُوماً بِلا زَنج

که ظاهراً این دو بیت را در وقتی سروده است که لا اقل چهل پنجاه سالی داشته است و موی سر و محاسن او به اصطلاح معروف «فلفل نمکی» بوده است، والله اعلم.

به پایان رسید آنچه را که به درخواست دوست ارجمند و استاد دانشمند آقای دکتر اکبر ایرانی برای چاپ مخطوطهٔ «خطبهٔ قاصعه» به عنوان پیش‌گفتارِ این ضعیف ناچیز می‌بایست عرض کند. وَآخِرِ دَعوَانَا أنِ الحَمدُ لِلهِ رَبِّ العَالَمِينَ وَصَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِين وَالسَلَامُ عَلَى مَولَانَا عَلِيٍّ أَمِيرِ المُؤمِنين وَسَلَّم.

فیلادلفیا

فقیر فانی احمد مهدوی دامغانی

۱۳۹۶/۱۲/۲۰

پیش‌گفتار مصحح

در واپسین روزهای سال ۹۰ توفیق رفیق حالم بود که بخشی از نسخه‌های کتابخانهٔ یوسف‌آغای قونیه را مورد بررسی قرار دهم. از کتاب‌های با ارزش این کتابخانه می‌توان به مجموعه‌ای از کتاب‌های کتابخانهٔ شخصی صدرالدین قونوی اشاره کرد. براساس دستنوشته‌ای که از قونوی به جای مانده کتابخانهٔ وی مشتمل بر ۱۱۴ عنوان کتاب بوده است که مطابق وقفنامه‌ای که در آغاز هر یک از آنها ثبت شده این کتاب‌ها به کتابخانهٔ مسجد و مقبرهٔ قونوی وقف شده است. اگرچه بخشی از این کتاب‌ها در طول زمان از بین رفته و یا به کتابخانه‌های دیگر منتقل شده‌اند اما بخشی از این کتاب‌ها که از حوادث روزگار به دور مانده است به کتابخانهٔ یوسف‌آغای قونیه انتقال یافته است.

یکی از آثار گرانبهای این مجموعه، جُنگی است از آثار عرفانی که در انتهای آن مجموعه‌ای از یادداشت‌های ابن‌عربی و صدرالدین قونوی به دستخط خودشان قرار دارد و همهٔ این یادداشت‌ها در قرن هفتم و بین سال‌های ۶۲۰ تا ۶۵۱ نگارش یافته‌اند. در میان رساله‌های عرفانی این جنگ، رساله‌ای نسبتاً طولانی قرار دارد که در آن شخصی به نام «عبدالله بن جعفر الأزهری» به واسطهٔ پدرش از امام صادق خطبه‌ای را روایت می‌کند که امیرالمؤمنین ـ علیهما السلام ـ آن را در واپسین روزهای حیات خود ایراد کرده است. با اینکه عنوان آن «خطبة أمیر المؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ و هی التی تسمّی بالقاصعة» قید شده اما با آنچه سید رضی با عنوان خطبهٔ قاصعه در نهج البلاغه آورده است تفاوت‌های زیادی دارد و گو اینکه سید رضی صرفاً بخش کوچکی از این خطبه را با تقطیع و تلخیص نقل کرده است.

این خطبه براساس بررسی‌های انجام شده در اختیار بزرگانی همچون ثقة الاسلام کلینی و شیخ صدوق و طبرسی و ابن‌طاووس قرار داشته و فراتر از آنچه سید رضی نقل کرده بخش‌هایی

از آن را به صورت پراکنده با عنوان بخشی از خطبهٔ امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ در آثار خود نقل کرده‌اند اما گو اینکه بعد از قرن هفتم از دست‌رس محدثان شیعه خارج شده و هیچ گزارشی بعد از ابن‌طاووس از محتوای آن ارائه نشده است و این امر باعث شده محققان متأخر از این خطبه و ارتباط بخش‌های مختلف نقل شده از آن در کتاب‌های روایی بی‌اطلاع باشند.

پیدا شدن این خطبه علاوه بر اینکه ما را با بخشی از میراث مفقود شدهٔ حدیثی شیعه که حداقل تا قرن هفتم در دست بخش قابل توجهی از محدثان شیعی قرار داشت آگاه می‌سازد، با توجه به اینکه نسخهٔ این خطبه در کتابخانهٔ شخصی صدرالدین قونوی قرار داشته و به احتمال زیاد به خط وی کتابت شده است ارتباط او را با بخشی از متون حدیثی شیعه نیز نشان می‌دهد.

تصحیح شایستهٔ این اثر یقیناً وقتی ممکن خواهد شد که به نسخه‌های متعددی از این خطبه دسترسی داشته باشیم. با این حال سعی کردیم با استفاده از تنها نسخهٔ شناسایی شدهٔ این خطبه به شیوهٔ قیاسی و با استفاده از متون و تعابیر مشابه، متن خطبه را تصحیح کنیم. اگرچه ممکن است سهواً و یا به خاطر بدخوانی نسخه ایراداتی در متن خطبه راه یافته باشد که امید است با تذکر پژوهشگران و اساتید فن یا با به دست آوردن نسخه‌ای دیگر از آن بتوانیم متن خطبه را بهتر از این ارایه کنیم. به خاطر اهمیت خطبه و ویژگی‌های نسخه، تصویر نسخه آن را در آخر متن درج کردیم.

جا دارد از تمام عزیزانی که مرا در آماده سازی این اثر یاری کردند قدردانی کنم و بیش از همه، سپاسگزاری می‌کنم از استاد دانشمند جناب آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی ـ خداوند نگهدارش باد ـ که با همهٔ اشتغالات علمی در حق این کمترین لطف کرده و دو مرتبه متن کتاب را خوانده و ایرادات متعددی را که به خاطر بدخوانی نسخه در متن راه‌یافته بودند متذکر شدند. همچنین تشکر می‌کنم از دوست گرانقدرم جناب آقای دکتر محمد سوری که متن را به دقت خوانده و نکات سودمندی را گوشزد کردند. و قدردانی می‌کنم از زحمات جناب آقای دکتر اکبر ایرانی مدیر دانشمند مرکز پژوهشی میراث مکتوب و همکارانشان که مقدمات نشر این اثر را فراهم کردند.

و در پایان سپاس بی‌کران خود را تقدیم می‌کنم به همسر گرامی و عزیزم که در همهٔ مراحل همراه من بودند و بی‌شک بدون شکیبائی و تشویق و کمک او این کار به سرانجام نمی‌رسید.

ولله الحمد

اکبر راشدی‌نیا

جمادی الثانیة ۱۴۳۹ / اسفند ۱۳۹۶

مقدمه

الف: معرفی خطبه

خطبه‌های امیرالمؤمنین به خاطر اهمیت آنها همیشه مورد توجه محدثان و عالمان شیعه و سنی بوده است و علاوه بر اینکه بخشی از تراث حدیثی شیعه را همین خطبه‌ها تشکیل داده‌اند افراد متعددی نیز درصدد گردآوری خطبه‌های آن حضرت برآمده‌اند چنانکه در منابع فهرستی و رجالی کتاب‌های متعددی با عنوان «خطب أمير المؤمنين» از عالمان و محدثانی همچون: ابراهیم بن حکم بن ظهیر فزاری[1] و اسماعیل بن مهران بن أبي نصر السکونی[2] و صالح بن أبي‌حمّاد رازی[3] و عبدالعظیم بن عبدالله حسنی[4] و مسعدة بن صدقة عبدی[5] و زید بن وهب[6] و ابوالحسن علی بن محمد بصری مدائنی[7] ثبت شده است.[8]

---

۱. النجاشی، رجال النجاشي: ص ۱۵؛ الطوسی، فهرست کتب الشیعة وأصولهم وأسمائهم: ص ۱۰.
۲. النجاشی، رجال النجاشي: ص ۲۷؛ الطوسی، فهرست کتب الشیعة وأصولهم وأسمائهم: ص ۲۸؛ ابن شهرآشوب، معالم العلماء: ص ۸.
۳. النجاشی، رجال النجاشي: ص ۱۹۸.
٤. همان: ص ۲۴۷.
۵. همان: ص ۴۱۵.
٦. الطوسی، فهرست کتب الشیعة وأصولهم وأسمائهم: ص ۲۰۲؛ ابن شهرآشوب، معالم العلماء: ص ۵۱.
۷. ابن‌ندیم، الفهرست: ص ۱۴۹.
۸. رک: آقابزرگ طهرانی، الذریعة إلی تصانیف الشیعة: ج ۷، ص ۱۸۳-۲۰۵؛ الرفاعی، معجم ما کتب عن الرسول وأهل البیت: ج ۵، ص ۴۲۶.

متأسفانه امروزه ما به این کتاب‌ها دسترسی نداریم و حتی تعداد خطبه‌هایی که توسط این افراد جمع شده را هم نمی‌دانیم. بر اساس گزارش یکی از محدثان قرن پنجم به نام محمد بن علی بن حسین علوی روایتی از امام رضا نقل شده که مأمون تعداد خطبه‌های امیرالمؤمنین را از آن حضرت خواست و او نام ۱۱۷ خطبه را برای مأمون برشمرد.[۱] و مسعودی که در سال ۳۴۶ از دنیا رفته از ۴۸۰ خطبهٔ امیرالمؤمنین که مردم آنها را حفظ کرده بودند خبر داده است[۲] و سبط بن جوزی به سند متصل از سید مرتضی نقل می‌کند که چهارصد خطبهٔ امیرالمؤمنین را در اختیار داشته است و در اهمیت این خطبه‌ها می‌نویسد:

امیر المؤمنین به کلامی سخن می‌گفت که عصمت بر آن احاطه کرده بود. و کلام او معیار سنجش حکمت بود. خداند در کلام او هیبتی قرار داده که هر کس آن را می‌شنوید متاثر و خاشع می‌گشت. خداوند حلاوت و ملاحت و زیبایی و فصاحت را در وجود او جمع کرده، و کلمه‌ای از او ساقط نشده و حجّت و برهانی از دست نرفته است، تمام سخن گویان را ناتوان ساخته و گوی سبقت را از همگان ربوده است، نور نبوّت بر کلام او تابیده و افکار و عقول را حیران ساخته است... مرا خبر داد سید شریف ابوالحسن علی بن محمد حسینی به إسناد خود از شریف مرتضی که او گفت: چهارصد خطبه از خطبه‌های امیر المؤمنین علیه السلام به دست من رسیده بود.[۳]

بیشترین اطلاعات ما از خطبه‌های امیر المومنین برگرفته از کتاب نهج البلاغه است با اینکه سید رضی تنها گزیدهٔ بخشی از خطبه‌های امیرالمؤمنین را در نهج البلاغه گردآوری کرده است و خود به این امر تصریح می‌کند:

به هر حال ادعا نمی‌کنم که چنان احاطه‌ای بر سخنان آن حضرت داشته‌ام که هیچ‌یک را

---

۱. العلوی، المناقب: ص ۱۸۳-۱۹۱.

۲. مسعودی، مروج الذهب ومعادن الجوهر: ج ۲، ص ۴۱۹.

۳. كان علي ـ عليه السلام ـ ينطق بكلام قد حفّ بالعصمة، ويتكلّم بميزان الحكمة، كلام ألقى الله عليه المهابة، فكلّ من طرق سمعه راعه فهابه، وقد جمع الله له بين الحلاوة والملاحة، والطّلاوة والفصاحة، لم يسقط منه كلمة، ولا بارت له حجّة، أعجز النّاطقين، وحاز قصب السّبق في السّابقين، ألفاظ يشرق عليها نور النّبوّة، ويحيّر الأفهام والألباب... وقد أخبرنا السيّد الشّريف أبو الحسن علي بن محمّد الحسيني باسناده إلى الشّريف المرتضى رضى الله عنه، قال: وقع إلي من خطب أمير المؤمنين ـ عليه السلام ـ أربعمئة خطبة. سبط ابن جوزی، تذكرة الخواص من الأمة بذكر خصائص الأئمة: ج ۱، ص ۴۸۵.

از قلم نیانداخته‌ام بلکه بعید نیست شمار از دست رفته‌ها بیش از آن باشد که به دست آوردم و آنچه در کمند جستجو افتاده کمتر از آن باشد که رمیده است.[1]

بر اساس گزارش مسعودی و سید مرتضی از تعداد خطبه‌های امیرالمؤمنین، سید رضی حدود نصف خطبه‌های آن حضرت را در نهج البلاغه نقل نکرده و علاوه بر آن بخش‌های از این خطبه‌ها را هم تقطیع و تلخیص کرده است. با این حال فعلاً بهترین و جامع‌ترین منبع برای شناخت خطبه‌های امیرالمؤمنین همین کتاب نهج البلاغه است و به قول آقابزرگ طهرانی:

سزاوار است تشکر کنیم از احسانی که سید رضی با تألیف این اثر (نهج البلاغه) در حق ما انجام داد و از کار او راضی باشیم و تلاش او را قدر بدانیم که باعث شده همین مقدار از این جواهر نیز به دست ما برسد و اگر وی به تألیف نهج البلاغه کمر همت نمی‌بست از این مقدار نیز محروم می‌ماندیم چنانکه از دیگر خطبه‌های آن حضرت محرومیم. با اینکه چهارصدوهشتادواندی خطبه در اختیار مسعودی تاریخ‌نگار متوفای ۳۴۶ بود ـ اینها غیر از خطبه‌هایی است که به دست او نیز نرسیده بود ـ تعداد خطبه‌های نهج البلاغه و غیر آن به نصف این عدد هم نمی‌رسد و به این اضافه کنید که هیچ خطبه‌ای به صورت کامل در کتاب نهج البلاغه نقل نشده است و سید رضی تنها بخش اندکی از هر خطبه را برگزیده و نقل کرده است.[2]

البته در سال‌های اخیر تلاش‌های زیادی شده تا خطبه‌ها و کلمات امیرالمؤمنین از منابع مختلف جمع و به عنوان مستدرک و متمم نهج البلاغه گردآوری گردد و آثاری همچون: المستدرک علی نهج البلاغة از هادی کاشف الغطاء و مصباح البلاغة في مشكاة الصياغة از سیدمحمدحسن میرجهانی و نهج السعادة في مستدرک نهج البلاغة از محمدباقر محمودی در این موضوع نگارش یافته‌اند.

---

۱. «لا أدعي مع ذلك أني أحيط بأقطار جميع كلامه ـ عليه‌السلام ـ حتّى لا يشذّ عني منه شاذ ولا يندّ نادّ بل لا أبعد أن يكون القاصر عني فوق الواقع إلي والحاصل في ربقتي دون الخارج من يدي.» سید رضی، نهج البلاغة: ص ۳۶.

۲. «فالأحرى أن نتشكر من إحسان السيد الشريف الرضي بصنعه ونرضى عنه لعمله ونقدر سعيه المشكور في إبقائه لنا هذا المقدار من تلك الجواهر حيث إنه لو لم يؤلف نهج البلاغة من تلك المصادر لكنا محرومين منه أيضا كما حرمنا من أخواته فإن خطبه ـ عليه السلام ـ الواصلة إلى المؤرخ المسعودي المتوفى ۳۴۶ كانت أربعمائة ونيف وثمانون خطبة وهي غير ما لم يصل إليه منها، والحال أن الموجود منها في النهج وغيره لا يبلغ نصف العدد على أنها لا خطبة تامة كاملة فيها فإنه لم يذكر السيد من كل خطبة الا القليل المختار منها.» آقابزرگ طهرانی، الذريعة إلى تصانيف الشيعة: ج ۷، ص ۱۹۲

این آثار اگرچه در گردآوری سخنان امیر المومنین ـ علیه السلام ـ از متون انتشار یافته تا حدودی موفق بوده‌اند اما بخش قابل توجهی از سخنان آن حضرت هنوز چاپ نشده است و با اینکه بخشی از این خطبه‌ها در طول زمان از بین رفته است اما بخشی دیگر در لابه‌لای دست‌نوشته‌های کتابخانه‌های مختلف جهان قرار دارد که بعضی از آنها تا به حال معرفی نیز نشده‌اند و ما هیچ اطلاعی از محتوای آنها نداریم. یکی از این خطبه‌ها، خطبه‌ای است که در این اثر به معرفی آن خواهیم پرداخت.

این خطبه را امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ در واپسین روزهای زندگی خود و بعد از دیدن پیامبر اکرم ـ صلی الله علیه و آله ـ در رؤیای صادقه ایراد کرده‌اند. پیامبر به امیرالمؤمنین در خواب از نزدیک بودن شهادتش و بعضی از اتفاقاتی که در آینده رخ خواهد داد خبر داده است. امیرالمؤمنین بعد از اینکه در مورد این خواب با مردم صحبت می‌کند به آنها وعده می‌دهد که به‌زودی خطبه‌ای خوانده و در مورد آنچه در رؤیای صادقه دیده با آنها سخن خواهد گفت. این واقعه در بین مردم پخش شده و افراد زیادی از شهرهای دیگر در کوفه جمع می‌شوند و روزی امیرالمؤمنین به مسجد کوفه رفته و این خطبه را که به خطبهٔ قاصعه مشهور شده ایراد می‌کنند.

او خطبهٔ خود را با مطالب اخلاقی شروع کرده و مردم را به تواضع و فروتنی سفارش و از تکبر بر حذر می‌دارد که بخش قابل توجهی از این قسمت خطبه را سید رضی در نهج البلاغه با عنوان خطبهٔ قاصعه نقل کرده است. سپس آن حضرت به ذکر مناقب و ویژگی‌های خود پرداخته و پس از آن از مسائل و مصائبی که بعد از او دامنگیر مسلمانان و به خصوص اهل بیت خواهد شد سخن گفته و از شهادت خود به دست شقی‌ترین مردمان و آنچه بعد از او در کربلا رخ خواهد داد خبر می‌دهد. او صفات هر یک از خلفای بنی امیه و بنی عباس را شمرده و در نهایت از حضرت مهدی ـ عجل الله تعالی فرجه ـ و علائم ظهور و اتفاقاتی که بعد از ظهور آن حضرت به وقوع خواهد پیوست سخن می‌گوید.

امروزه همهٔ ما خطبهٔ قاصعه را با آنچه سید رضی در نهج البلاغه نقل کرده می‌شناسیم اما حداقل تا قرن هفتم این خطبه به صورت کامل در اختیار محدثان بزرگ شیعه قرار داشت و بخش‌هایی فراتر از آنچه سید رضی در نهج البلاغه نقل کرده را در کتاب‌های خود نقل و یا گزارشاتی از محتوای آن ارائه کرده‌اند که این اضافات همه با نسخهٔ ما مطابقت دارد.

ثقة الإسلام کلینی در کتاب الحجِ الکافی در باب «ابتلاء الخلق واختبارهم بالکعبة» بخشی از این خطبه را، با تصریح به این که این حدیث برگرفته از خطبهٔ امیرالمؤمنین است، نقل کرده[1] و شیخ صدوق در کتاب التوحید بخشی دیگر از این خطبه را با عنوان حدیث سُبَخت الیهودی نقل کرده و تصریح می‌کند که این حدیث بخشی از خطبهٔ امیرالمؤمنین است و علاوه بر آن او راوی این روایت را همانند نسخهٔ ما، عبد الله بن جعفر الأزهری معرفی می‌کند و همهٔ محدثان بعد از شیخ صدوق این حدیث را بدون اطلاع از اینکه این حدیث از کدامین خطبهٔ امیرالمؤمنین برگرفته شده تنها با استناد به شیخ صدوق روایت کرده‌اند.[2]

فضل بن حسن طبرسی در کتاب إعلام الوری با تصریح به نام خطبهٔ قاصعه آن را از معجزات امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ شمرده است و محتوای آن را بیان ملاحم و حوادث آینده و ذکر نام خلفای اموی و عباسی گزارش کرده است[3] با اینکه هیچ یک از این امور در خطبهٔ قاصعه‌ای که سید رضی نقل کرده است وجود ندارد.

ابن‌شهرآشوب در کتاب مناقب آل أبی طالب گزارشی از یکی از خطبه‌های امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ ارایه کرده است که در آن از هر یک از اقالیم و اتفاقاتی که بعد از رحلت پیامبر رخ خواهد داد سخن رفته است که بیشتر آنها با این خطبه تطابق دارد.[4]

سید ابن‌طاووس در کتاب الیقین گزارشی قابل تأمل از این خطبه ارائه می‌کند او یکی از کهن‌ترین نسخه‌های این خطبه را در اختیار داشته و به توصیف خودش نسخهٔ او، نسخهٔ عتیقه‌ای بوده که به سال ۲۰۸ کتابت شده است، در نسخهٔ ابن‌طاووس علاوه بر اینکه به نام خطبه اشاره شده به نام راوی آن نیز تصریح شده است با این تفاوت که به جای «الأزهری» «الزهری» ثبت شده است. ابن‌طاووس دو بار در کتاب الیقین در بیان مناقب امیر المومنین ـ علیه السلام ـ بخشی از خطبهٔ قاصعه را ذکر کرده است[5] که هیچ اثری از آن دو روایت در خطبهٔ قاصعهٔ نهج البلاغه وجود ندارد.

---

۱. الکلینی، الکافي: ج ۸، ص ۴۱-۴۹.
۲. الصدوق، کتاب التوحید: ص ۳۱۰-۳۱۱.
۳. الطبرسی، إعلام الوری: ج ۱، ص ۳۴۶.
٤. ابن شهرآشوب، مناقب آل أبی طالب: ج ۲، ص ۲۷۴.
٥ . سید ابن‌طاووس، الیقین: ص ۴۷۷ و ص ۵۰۵.

این خطبه در اختیار بعضی از علمای زیدی نیز قرار داشت چنانکه حمید بن احمد محلی در کتاب الحدائق الوردیة في مناقب الأئمة الزیدیة بخشی از آن را که مربوط به شهادت زید بن علی است با تصریح به خطبهٔ امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ در مسجد کوفه نقل کرده است.[1]

این خطبه بر اساس گزارش ابن‌طاووس حداقل از ابتدای قرن سوم (۲۰۸ق) تا قرن هفتم به عنوان میراث مکتوب حدیثی شیعه در اختیار محدثان و عالمان شیعه قرار داشته و هر کدام بخشی از آن را نقل کرده‌اند اما گو اینکه به مرور زمان بخش زیادی از آن مغفول واقع شده و نسخه‌های آن از بین رفته است لذا محدثان و عالمان متاخر از آن بی‌اطلاع بوده و تا جایی که ما اطلاع داریم گزارشی از این خطبه بعد از قرن هفتم تا به حال ارایه نشده است و در هیچ یک از جوامع و متون حدیثی این خطبه به صورت کامل ذکر نشده است.

این خطبه یکی از خطبه‌های مشهور بوده و طبرسی از آن به خطبهٔ مستفیضهٔ شانعه تعبیر می‌کند[2] و امروزه می‌دانیم که این خطبه توسط افراد مختلفی روایت شده است چنانکه برای روایت عبد الله بن جعفر الأزهری شیخ صدوق خود طریقی خاص داشت و ابن‌طاووس به طریق وجاده از نسخهٔ عتیقهٔ کتابت شده در سال ۲۰۸ آن را روایت کرده و در نسخهٔ ما از شخصی به نام عبد الکریم از عبد الله بن جعفر الأزهری نقل شده است. علاوه بر آن این روایت با طریقی غیر از عبد الله بن جعفر الأزهری نیز روایت شده است و حداقل راوی نسخهٔ ما بخشی از خطبه را که در روایت عبد الله بن جعفر وجود ندارد از طریق یکی از نوادگان امام زین العابدین به نام عمر بن محمد بن عمر بن علی استدراک می‌کند.

علاوه بر آنچه گفته شد روایات متعددی نیز در منابع روایی شیعه اعم از امامی، زیدی، اسماعیلی و نصیریه نقل شده است که محتوا و حتی الفاظ آن عینا با این خطبه تطابق دارد و به احتمال زیاد بخش‌هایی از این خطبه است که در طول زمان تقطیع و به عنوان روایاتی مستقل نقل شده است ما این موارد را به تناسب در پاورقی متذکر شده‌ایم.

با همهٔ آنچه گفته شد این خطبه به صورت کامل در هیچ یک از جوامع روایی شیعه نقل نشده است و علت آن به درستی مشخص نیست احتمال دارد طولانی بودن خطبه باعث تقطیع

---

۱. حمید بن احمد المحلي، الحدائق الوردیة في مناقب الأئمة الزیدیة: ص ۲۴۶.
۲. الطبرسی، إعلام الوری: ج ۱، ص ۳۴۶.

آن شده باشد و احتمال دارد همسویی بخشی از آن با آموزه‌های غلات باعث شده محدثانی همچون کلینی و شیخ صدوق به تقطیع آن دست بزنند.

در اینجا لازم به ذکر است که با اینکه بخشی از این خطبه به خصوص بعضی از مناقب امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ و مطالبی که دلالت دارد بر إخبار غیبی حضرت در مورد صفات هر یک از خلفای اموی و عباسی، با سنت به جای مانده از غالیان شیعه همخوانی دارد اما نمی‌توان این خطبه را از میراث غالیان به حساب آورد چه اینکه بخشی از آن را شیخ صدوق در کتاب التوحید روایت کرده است و او از نقل میراث غالیان پرهیز می‌کرد افزون بر آن وجود خطبه و روایت آن توسط زیدیان، غالیانه بودن این خطبه را بعید می‌نماید.

علاوه بر آنچه گفته شد بخش‌های زیادی از محتوای خطبه با آنچه به عنوان ویژگی‌های متون غالیانه مطرح شده است منافات دارد به عنوان نمونه: امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ در چند جای مختلف خطبه از برتری فرزندانش و صلاحیت آنها نسبت به خلافت صحبت کرده اما اشاره‌ای به ائمهٔ اثنی عشر نکرده است و تنها نام حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین و حضرت مهدی ـ علیهم السلام ـ را ذکر کرده است. همچنین در منابع غالیانه تعابیر بسیار تندی نسبت به خلفای ثلاثه وجود دارد اما در این خطبه امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ هیچ نوع تعریضی و حتی اشاره‌ای به خلفای قبل از خود نداشته و صرفا به بیان ویژگی‌ها و فضائل خود پرداخته و خود را نزدیک‌ترین فرد به پیامبر اکرم و جانشین به حق آن حضرت معرفی می‌کند.

با توجه به آنچه گفته شد به احتمال زیاد این خطبه از میراث مشترک بین محدثان شیعی اعم از امامی، زیدی، اسماعیلی و نصیری است چنانکه بخش‌هایی از آن را کلینی و صدوق و بخشی دیگر را خصیبی و ابن حمزهٔ طوسی و بخشی دیگر را قاضی نعمان اسماعیلی و محلّی زیدی نقل کرده‌اند و نمی‌توان آن را از میراث خاصهٔ غالیان و یا مقصره دانست.

علت تقطیع و نقل گزینشی این خطبه هر چه که باشد، باعث شده که ما امروزه از محتوا و ساختار خطبه‌ای که بخشی از آن در منابع مهم حدیثی شیعه ذکر شده بی‌اطلاع بوده بلکه از ارتباط بخش‌های مختلف این روایات نسبت به هم نیز بی‌خبر باشیم.

ب: گزارشی اجمالی از محتوای خطبه

چنانکه گفته شد نسخهٔ ما مشتمل بر دو روایت از خطبهٔ قاصعه است ابتدا روایت عبد الله

بن جعفر الأزهری که این خطبه را از امام صادق به صورت کامل روایت کرده ذکر شده و در ادامه بخش‌هایی از خطبه که در روایت عبد الله بن جعفر وجود ندارد به عنوان مستدرک خطبه از روایت عمر بن محمد بن عمر بن علی نقل شده است.

خطبهٔ قاصعه به روایت عبد الله بن جعفر الأزهری

روایت عبد الله بن جعفر با مقدمه‌ای آغاز می‌شود که در آن به چگونگی شکل‌گیری این خطبه اشاره شده است و خلاصهٔ آن چنین است.

در یکی از ایامی که به شهادت امیر المومنین چند روزی بیش نمانده بود آن حضرت نماز صبح را خواندند و نمازشان طولانی شد، بعد از نماز به مردم رو کرده و در حالی که چشم‌هایشان پر از اشک بود فرمودند: آیا به شما خبر دهم از خوابی که امشب دیده‌ام؟ در خواب رسول الله را دیدم، دست به صورتم کشید و گفت: با تو چنان رفتار کردند که سزاوار آن نبودی، تو خلیل من بودی و من خلیل تو بودم، آنچه من دیدم رویای صادقه بود که پیامبر اکرم در آن از وقایع آینده بر من خبر دادند. نزدیک است که من از پیش شما بروم، وعدهٔ الهی حق است، و نزدیک است که صورتم را به خونم خضاب کنند. پیش از شهادتم با شما وداع خواهم کرد و خطبه‌ای خوانده و در آن تمامی مستکبران و کفار را در هم خواهم کوبید. مردم در آن چند روز مشتاق زیارت حضرت بودند و در همه جا سخنان امیرالمؤمنین نقل می‌شد تا اینکه خبر رسید که مردم از همه طرف برای دیدن ایشان به کوفه آمده‌اند امیرالمؤمنین به همراه فرزندانشان به مسجد کوفه رفته و به ایراد خطبه مشغول شدند.

محتوای این خطبه را به صورت کلی می‌توان به چهار بخش تقسیم کرد:

بخش اول: اخلاقیات

سید رضی بخش زیادی از مطالب این بخش خطبه را در نهج البلاغه با عنوان خطبهٔ قاصعه نقل کرده است. محور اصلی مطالب این بخش عبارت است از:

۱. اشاره به اختلاف مردم در مورد جانشین حضرت پیامبر و تشبیه اختلاف آنها به اختلاف یهود در مورد جانشینی هارون از موسی.

۲. بیان اختلاف اقالیم و ملت‌ها و ذکر آیین هر یک از آنها.

۳. حمد و تسبیح حق تعالی و بیان صفات او و تنزیه او از اتصاف به کیف و این و حیث.

۴. اشاره به دشمنی ابلیس با بنی‌آدم و بر حذر کردن شیعیان از فتنه‌های او.

۵. توصیف تواضع و فروتنی به عنوان صفت بارز شیعیان و محبان امیرالمؤمنین.

۶. معرفی استکبار به عنوان عامل اصلی انحراف ملت‌ها واقوام گذشته.

۷. معرفی انبیا به عنوان متواضع‌ترین انسان‌ها در عین اینکه اشرف خلق خدایند.

۸. توجیه کردن همهٔ اقوام و ملت‌ها نسبت به خودشیفتگی و تعصبشان.

۹. تنها بِه فضائل اخلاقی و رفتارهای انسانی می‌توان تعصب داشت.

۱۰. امتحان اولیای الهی با سختی‌ها و ابتلاءات دنیوی و بیان علت قرار گرفتن کعبه در مناطق بد آب و هوا.

۱۱. برتری حرمت مؤمن بر حرمت کعبه و حافظ بودن خدواند بر حرمت مؤمن.

۱۲. توصیه به عبرت گرفتن از یهود چنانکه ذلیل بودند و خداوند عزیزشان کرد ولی با اختلاف و هواپرستی دوباره خود را ذلیل کردند.

۱۳. یادآوری وضع عرب قبل از اسلام و ابتلاء آنها به انواع مفاسد و عزت یافتنشان با بعثت پیامبر.

۱۴. برحذر داشتن مسلمانان از تفرقه و اختلاف و فساد و خونریزی که این امور موجب ذلت آنها و طمع دشمنان خواهد شد.

بخش دوم: مناقب امیرالمؤمنین

بخش دوم فرمایشات امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ با بیان منزلت و جایگاه خود نسبت به رسول الله ـ صلّی الله علیه و آله ـ آغاز شده‌است و در این بخش با بیان حکایاتی به مناقب وویژگی‌های خود اشاره می‌کند.

بخش اندکی از این مناقب در خطبهٔ قاصعهٔ نهج البلاغه ذکر شده است و بخشی از این مناقب را هم سید ابن‌طاووس به نقل از نسخهٔ عتیقهٔ خطبهٔ قاصعه در کتاب الیقین نقل کرده است. همچنین بخشی دیگر از این مناقب با الفاظی مشابه در کتاب‌هایی همچون الهدایة الکبری خصیبی و الثاقب فی المناقب طوسی و شرح الأخبار قاضی نعمان ومنابع دیگری که بخشی از آنها به عنوان میراث حدیثی غالیان شناخته می‌شود روایت شده است این روایات

بدون تصریح به خطبهٔ امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ و صرفاً به عنوان حدیثی مستقل و با سندی مستقل از امام صادق ـ علیه السلام ـ نقل شده‌اند. از این بخش بر اساس آنچه در حاشیهٔ برگ /236b/ نوشته شده است یک ورق افتاده است که ما بخشی از آن را با استفاده از نهج البلاغه و بخشی دیگر را با استفاده از متن الهدایة الکبری تکمیل کردیم.

محور اصلی مباحث این بخش را می‌توان در موضوعات ذیل خلاصه کرد:

۱. تنها امیرالمؤمنین حامی و همراه واقعی پیامبر بود و هیچ یک از عرب در آغاز بعثت به پیامبر و منزلت او باور نداشتند.

۲. اشاره به جانفشانی‌هایش در جنگ‌ها و غزواتی که همراه پیامبر بوده و اینکه در هیچ حالی پیامبر را تنها نگذاشته است.

۳. اشاره به سخنان پیامبر در مورد خودش که فرموده‌اند: من فارقنی فارق الله و من فارق علیاً فارقنی، من عصانی فقد عصی الله و عصی علیاً فقد عصانی، علیّ وزیری و خلیفتی فی أهلی.

۴. یادآوری سخن پیامبر در غدیر خم که فرمودند: اللهمّ من کنت مولاه فهذا مولاه ومن کنت عدوّه فهذا عدوّه، اللهمّ فوال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله.

۵. سخن پیامبر که فرمود: أنا مدينة في الجنة فأنت بابها فمن أتى المدينة غير بابها لم يدخلها.

۶. سخن پیامبر که روز فتح خیبر فرمودند: يا علي لو لا أن يقول فيك طائفةٌ من أمّتي ما قالت النّصارى في المسيح بن مريم، لقلت فيك اليوم قولاً لا تمرّ بملاءٍ إلّا أخذوا من تراب رجليك ومن فضل طهورك يستشفون.

۷. قصهٔ توبهٔ آدم و قسم دادن خدا به اهل بیت و اینکه بر عرش نوشته شده محمدٌ رسول الله و علیٌ وصیه.

۸. نزول آیهٔ ﴿إِنَّما وَلِيُّكُمُ الله وَرَسُولُهُ وَالَّذينَ آمَنُوا﴾ (مائده: ۵۵) و آیهٔ ﴿قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى﴾ (شوری: ۲۳) در حق آن حضرت.

۹. تأکید پیامبر بر حدیث منزلت در جاهای مختلف مثلاً در قضیهٔ سبخت یهودی، خانهٔ ام‌سلمه، غدیر خم.

۱۰. اتصاف آن حضرت از طرف پیامبر به لقب امیرالمؤمنین، یعسوب المؤمنین، الصدّیق الأکبر، الوزیر الصادق، سید المسلمین، خاتم الأوصیاء و کرّار غیر فرّار.

۱۱. ولایت او بر مسلمانان همانند پیامبر و اینکه اطاعت از اواطاعت از پیامبر و خداست.

۱۲. وجود نام آن حضرت در تورات و انجیل و زبور کنار نام پیامبر.

۱۳. ارتباط و صحبت آن حضرت با خضر و تشبیه رابطهٔ خود با مردمان زمانش به رابطهٔ موسی با خضر و نا آگاهی مردم از اسرار آنچه او انجام می‌داد.

۱۴. اِخبار پیامبر از اینکه آن حضرت با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ کرده و در نهایت به دست شقی‌ترین مردمان شهید خواهد شد.

۱۵. اشاره به جایگاه خود در بهشت و ارتباطش با پیامبر بعد از رحلت آن حضرت.

بخش سوم: ملاحم و فتن

امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ در بخش سوم از خطبه به حوادث و مصائبی اشاره می‌کند که بعد از شهادتش دامنگیر مسلمانان و به‌خصوص اهل بیت خواهد شد. طبرسی به خاطر مطالبی که آن حضرت در این بخش از خطبه در مورد آینده گفته است، خطبهٔ قاصعه را از معجزات امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ و نشانه‌های علم آن حضرت به غیب دانسته است[1] البته اطلاع آن حضرت از امور غیبیه اختصاص به این خطبه ندارد و روایات متعددی در منابع حدیثی و تاریخی از آگاهی آن حضرت به امور غیبی نقل شده است چنانکه شیخ مفید اخبار مربوط به اطلاع آن حضرت از غیب را در حد استفاضه دانسته[2] و محدثانی همچون طبرسی و قطب راوندی و ابن‌شهرآشوب فصلی را برای ذکر این اخبار اختصاص داده‌اند.[3]

امیرالمؤمنین در این خطبه دو بار بر اینکه علم غیب می‌داند و آن را از پیامبر أخذ کرده تصریح کرده و در مورد چگونگی آن می‌گوید:

لقد أنبأني بعلم الكائن إلى يوم القيامة حتّى كأنّي أنظر إلى الغيب من شفٍّ رقيقٍ أو شاهدت الزّمان وعلمه.

... قد علمتها (العلوم الغيبية) علّمنيها أبو القاسم خليلي وأخي ورسول ربّي.

---

۱. الطبرسی، إعلام الوری: ج ۱، ص ۳۴۶.

۲. المفید، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد: ج ۱، ص ۳۱۳.

۳. الطبرسی، إعلام الوری: ج ۱، ص ۳۴۶؛ الراوندی، الخرائج و الجرائح: ج ۳، ص ۹۸۶؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل أبي طالب: ج ۲، ص ۲۵۷.

در ابتدای این بخش امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ به صورت کلی به آنچه بعد از او اتفاق خواهد افتاد اشاره کرده و می‌گوید:

بعد از من همه جا را خون فرا خواهد گرفت و شما به خاطر امور دنیوی به دشمنان پیامبر و اهل بیت رو خواهید آورد و اختلاف در امت پیامبر بالا گرفته و به هرج و مرج و فساد مبتلا خواهید شد و نزدیکان پیامبر را به قتل رسانده و آنها را لعن خواهید کرد.

و سپس از کربلا سخن گفته و وقایع آن را چنین توصیف می‌کند:

ما لي ولكربٍ وبلاءٍ بنينوى؟ شطّ الفرات، رأسٌ محزوز وحلقٌ مذبوح وبطنٌ مدسوس وظهرٌ موطأ بسنابك خيل الضّلالة، كربٌ وبلاءٌ. ما لي وليزيد؟ يزيد لعين الله ولعين ملائكته ورسله.

و علاوه بر مصائب کربلا به شهادت زید بن علی و فرزند ایشان به دست هشام بن عبد الملک نیز اشاره می‌کند.

در این خطبه خلفای اموی توصیف و مدت حکومت آنها به صورت مشخص و گاه با تردید و مشروط ذکر شده است توصیف امویان با معاویه که از او به فرزند جگرخوار و قاتل حجر بن عدی کندی یاد شده شروع می‌شود و در ادامه به توصیف یزید بن معاویه و عبدالله بن زبیر و مروان بن حکم و عبدالملک بن مروان و ولید بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک و ولید بن یزید و مروان حمار می‌پردازد. البته امیرالمؤمنین بیش از اینکه آنها را با نام صریح توصیف کند با کنایه و مشخصه‌های خَلقی و خُلقی معرفی کرده و به جز عمر بن عبدالعزیز که از او به شخصی صالح و نرم‌خو یاد کرده همهٔ خلفای اموی را انسان‌هایی پست و ظالم معرفی می‌کند. و آنها را به صورت کلی چنین توصیف می‌کند:

طلقاء عتقاء، لا من صراحة قريش في الذروة الأعلى ولا نقاوة في مخّها ولا من مسالمة العجم، يخطبون على المنابر وهي تلعنهم ويعطون النّاس وهي تمقّتهم... يلعبون على المنابر لا هم نجباءٌ فيحتملون لنجابتهم ولا علماء فيقيمون الزّمان على العلوم ولا فقهاء فيعلّمون النّاس الدّين ويدّعون إلى دار القرار بل أشرارٌ غير أبرارٍ أوّلهم أزيرق طريد قتله حتف الغيلة على يدي ناقصة العقل امرأة... وآخرهم سميّة من ولده ملقّبٌ بالحمار.

امیر المومنین علت انقراض امویان را به مستفاد آیهٔ شریفه ﴿إِنَّ اللهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّى

یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ﴾ (الرّعد: ۱۱) افعال پلید آنها دانسته است و از سقوط آنها توسط ابومسلم خراسانی که شخصی پست و بی‌اصالت بوده خبر می‌دهد.

آن حضرت در ادامه به معرفی عباسیان که از آنها به صاحبان پرچم سیاه یاد کرده می‌پردازد. مشخصاتی که در این خطبه در مورد هر یک از خلفای عباسی ذکر شده را می‌توان تا متوکل عباسی بر خلفای عباسی تطبیق کرد اما خصوصیاتی که در مورد حاکمان بعد از متوکل بیان شده به‌روشنی مشخص نیست که در مورد کدامین خلیفه می‌باشد آنچه مشخص است اینکه آن حضرت از صفات و دورهٔ خلافت یازده خلیفهٔ دیگر بعد از متوکل صحبت کرده است که اگر سخنان او را با تسامح بر خلفای بعد از متوکل به صورت متصل تطبیق کنیم امیرالمؤمنین تا دورهٔ المتقی لله یعنی تا سال ۳۳۳ قمری را پیش‌بینی کرده‌اند اما ممکن است نام بعضی از خلفای عباسی را ذکر نکرده باشد و یا اینکه راوی به خاطر کثرت عبارات همگون در معرفی خلفای عباسی بخشی از آن را خلط یا حذف کرده باشد.

بخش چهارم: مهدویت

در بخش پایانی این خطبه از ظهور مهدی موعود و آنچه با ظهور آن حضرت به وقوع خواهد پیوست سخن گفته شده است در این خطبه ظهور امام زمان در دورهٔ خلافت عباسیان اعلام شده است که البته این مساله به این خطبه اختصاص نداشته و در روایات متعددی زمان ظهور امام زمان دورهٔ عباسی معرفی شده است به عنوان مثال:

قال لي أبو عبد الله، علیه السلام: أمسك بيدك هلاك الفلاني اسم رجل من بني العباس وخروج السفياني وقتل النفس...[1]

عن أبي عبد الله ـ علیه السلام ـ قال: قلت له ما من علامة بين يدي هذا الأمر فقال بلى قلت وما هي قال هلاك العباسي وخروج السفياني وقتل النفس الزكية...[2]

عن أبي عبد الله ـ علیه السلام ـ قال: لا ترون ما تحبون حتى يختلف بنو فلان فيما بينهم، فإذا اختلفوا طمع الناس، وتفرقت الكلمة، وخرج السفياني.[3]

---

۱. النعمانی، الغیبة: ص ۲۵۸.

۲. همان: ص ۲۶۲.

۳. الکلینی، الکافی: ج ۱۵، ص ۴۸۲.

عن علي بن أبي حمزة قال: زاملت أبا الحسن موسى بن جعفر ـ عليه السلام ـ بين مكة والمدينة فقال لي يوما: يا علي لو أن أهل السماوات والأرض خرجوا على بني العباس لسقيت الأرض بدمائهم حتى يخرج السفياني. قلت له: يا سيدي أمره من المحتوم؟ قال: نعم...[1]

عن الحسن بن الجهم قال: قلت للرضا، عليه السلام: أصلحك الله إنهم يتحدثون أن السفياني يقوم وقد ذهب سلطان بني العباس فقال كذبوا إنه ليقوم وإن سلطانهم لقائم.[2]

عن أبي حمزة الثمالي قال: قلت لأبي عبد الله ـ عليه السلام ـ إن أبا جعفر كان يقول إن خروج السفياني من الأمر المحتوم قال لي نعم واختلاف ولد العباس من المحتوم وقتل النفس الزكية من المحتوم وخروج القائم من المحتوم...[3]

غرض از ذکر این روایات این است که یکی از نگرش‌های شایع تا قرن سوم و چهارم هجری در بین عالمان محدثان شیعه ظهور امام زمان در دورهٔ عباسیان بوده است البته محققان برای اینکه چرا زمان ظهور دوره عباسیان معرفی شده توجیهاتی ارائه کرده‌اند که ذکر آنها خارج از مجال این مقدمه می‌باشد.[4]

در هر صورت بیشتر مباحث بخش چهارم از جهت محتوایی با آنچه قبل از این در متون و منابع حدیثی و به خصوص کتاب الغیبة نعمانی ذکر شده است مطابقت دارد که سعی کردیم در پاورقی به موارد مشابه اشاره کنیم.

این بخش با بیان علائم ظهور همچون خروج سفیانی و خروج یمانی و خروج خراسانی و قتل نفس زکیه و خروج اشخاصی از مغرب و یمن و بیت المقدس و مکه آغاز می‌شود. امامِ زمان در شب جمعه‌ای از ماه رمضان ظهور خواهند کرد و در آن هنگام ندایی از آسمان به گوش خواهد رسید که می‌گوید: ألا إنّ مهدي الأرض قد خرج فاتّبعوه.

سپس امیرالمؤمنین صفات اولین افرادی که به آن حضرت می‌گروند را بیان کرده و می‌گوید:

فأوّل من يخرج إليه قومٌ تحت الشِّعاب وفي بطون الأوديّة والغيابات وتحت ورق الأشجار وقلل الجبال ذُبّلٌ شفاهم، محترقةٌ جلودهم، ضامرٌ بطونهم، قد اخضرّت ألوانهم وبطونهم من كثرة

---

۱. همان: ص ۳۰۲.

۲. همان: ص ۳۰۳.

۳. الصدوق: كمال الدين وتمام النعمة: ج ۲، ص ۶۵۲؛ المفيد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد: ج ۲، ص ۳۷۱؛ الطبرسی، إعلام الورى: ج ۲، ص ۲۷۹.

٤. رک: خراسانی، مهدی منتظر: ص ۱۹۷-۱۹۸؛ صادقی، تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور: ص ۹۷-۱۲۳؛ هاشمی، رابطهٔ بنی عباس و علائم ظهور، مشرق موعود، بهار ۱۳۹۶: ص ۳۵-۵۹.

أكلهم الحشيش والنّبات، كانوا متمسّكين بالإسلام من أهل مودّتنا وشيعتنا، هاربين من الجبّارين السّفّاكين، يعبدون الله بعبادتنا أهل البيت، ويسيرون بسيرتنا ويتمسّكون بشريعتنا...

و پس از آن، حضرت مهدی را که از او به قائم آل محمد تعبیر کرده معرفی می‌کند نام او محمد و کنیه‌اش ابوالقاسم و از فرزندان امام حسین ـ علیه السلام ـ می‌باشد. او از جهت سیرت و صورت شبیه پیامبر می‌باشد و بر صورت او آثار عبادت و سجده‌های طولانی نقش بسته است. مَرکب و لباس و انگشتر و دیگر میراث پیامبر در اختیار اوست و تمامی انبیاء به آمدن آن حضرت بشارت داده‌اند.

یکی از صفاتی که در این خطبه برای امام زمان معرفی شده است این که خوراک آن حضرت از گیاهان خواهد بود چنانکه یاران آن حضرت نیز به افرادی توصیف شده‌اند که از کثرت گیاهخواری رنگ پوست شکمشان به سبزی مایل شده است.

امیرالمؤمنین زندگی حضرت مهدی را بعد از ظهور به چهار دوره تقسیم می‌کند:

دورهٔ اول: دورهٔ ظهور

در این دوره حضرت مهدی در بین سیصد و سیزده نفر از بهترین انسان‌های روی زمین ظهور می‌کند او در ایام موسم به حج مشرف شده و بعد از اعمال حج به مدینه رفته و مرقد پیامبر ـ صلی الله علیه و آله ـ را زیارت و با پیامبر و امیرالمؤمنین و جعفر بن ابی‌طالب و امام حسن و امام حسین ـ علیهم السلام ـ صحبت می‌کند. سپس به بقیع رفته و بعد از زیارت به مسجد النبی برگشته و بر منبر پیامبر نشسته و قیام خود را به شیعیان بشارت خواهد داد.

بعد از چهل روز اقامت در مدینه به کوفه رفته و شیعیان خود که از ترس مخفی شده‌اند را ندا داده و منافقان و کفار را هلاک خواهد کرد. بعد از آن به زیارت امیرالمؤمنین ـ علیهم السلام ـ و بعد از آن به زیارت کربلا می‌رود. بعد از زیارت کربلا به طرف بیت‌المقدس حرکت کرده و شامات و روم را فتح کرده و به کابل‌شاه خواهد رفت.

حضرت مهدی مسجدالحرام و مسجدالنبی و مسجد کوفه و مسجد دمشق و تمام بناهایی که توسط ظالمان بازسازی شده است را خراب و آنها را بر اساس آنچه پیامبر بنا نهاده و بر اساس تقوا خواهد ساخت و تمام آثار بنی‌امیه و بنی‌عباس را از آنها پاکسازی خواهد کرد.

شرق و غرب عالم را درنوردیده و مشرکان و منافقان را از بین خواهد برد و در آخر به بیت

لحم، در فلسطین رفته و در آنجا سکونت خواهد گزید. در کل عالم به مدت بیست سال آرامش و امنیت فراگیر خواهد شد و برکت الهی همهٔ عالم را فرا گرفته و عدل در تمام عالم گسترده خواهد شد و مردم بهشت را بر روی زمین خواهند دید.

دورهٔ دوم: دورهٔ فتنه

در این دوره که بعد از بیست سال آرامش جهان با ظهور منافقان و اهل فتنه آغاز خواهد شد در این مرحله نیز حضرت مهدی شرق و غرب عالم را درنوردیده و با مشرکان و منافقان جنگ خواهد کرد.

دورهٔ سوم: خروج دجال

با خروج دجال مرحلهٔ سوم از ظهور آغاز می‌شود بر پیشانی او نشانه‌ای از کفر نقش بسته به طوری که هر مؤمنی دجال را ببیند او را خواهد شناخت و از او فرار کرده و به مهدی می‌پیوندد و در مقابل کافران و منافقان از دجال تبعیت خواهند کرد.

هیچ شبی سخت‌تر از شب ظهور دجال برای مؤمنان نخواهد بود امام زمان این شب را تا صبح به تهجد گذرانده و صبحگاه حضرت عیسی ـ سلام الله علیه ـ بر او ملحق شده و با هم به جنگ کفار خواهند رفت و سرانجام دجال به دست حضرت عیسی به هلاکت خواهد رسید. بعد از هلاکت دجال، حضرت عیسی به مکه و بعد از آن به زیارت مسجدالنبی رفته و در مدینه رحلت کرده و در همانجا دفن خواهد شد.

دورهٔ چهارم: خروج دابه

با خروج دابه دوران ظهور به پایان خواهد رسید و حضرت مهدی از انظار مردم غائب شده و هرج و مرج عالم را فرا خواهد گرفت مؤمنان در پی حضرت مهدی به مکه رفته و به پردهٔ کعبه آویزان شده و به درگاه الهی التجاء خواهند کرد و بعد از آن زمین به جاهلیت بازگشته و فساد همه جا را فرا گرفته و دنیا به آخر رسیده و قیامت به پا خواهد خواست.

خطبهٔ قاصعه به روایت عمر بن محمد بن عمر بن علی

در نسخهٔ ما از روایت عمر بن محمد از خطبهٔ قاصعه تنها بخشی که در روایت عبدالله بن

جعفر ازهری نیامده ذکر شده است. بخشی از روایت عمر بن محمد مربوط به حضرت مهدی و بخشی دیگر به وقایعی اختصاص دارد که بعد از شهادت امیرالمؤمنین اتفاق خواهد افتاد و بخش پایانی این روایت که به نظر مهم‌ترین بخش آن نیز هست مطالبی است که امیرالمؤمنین در مورد توحید و صفات خداوند و راه‌های شناخت حضرت حق تعالی بیان فرموده‌اند.

در آخر خطبه خاطرنشان شده که این خطبه آخرین کلام امیرالمؤمنین با مردم بوده و بعد از آن دیگر حضرت خطبه‌ای نخواند تا اینکه به شهادت رسید و مردم در اختلاف افتادند.

ج: گزارش محدثان شیعه از این خطبه

چنانکه قبل از این گفته شد این خطبه از اوایل قرن سوم تا حداقل قرن هفتم در اختیار جمعی از محدثان بزرگ شیعه قرار داشته و بخش‌هایی از آن را در آثار خود نقل کرده‌اند که در ذیل گزارشی از مواردی که کاملاً با خطبهٔ ما مطابقت داشته و راوی تصریح کرده به اینکه آنچه نقل شده بخشی از خطبهٔ امیر المومنین است ارائه خواهیم کرد:

۱. الکافی

نخستین متن حدیثی که بخشی از این خطبه را در آن یافتیم کتاب الکافی است، ثقة الإسلام کلینی در کتاب الحج در باب «ابتلاء الخلق واختبارهم بالكعبة» بدون اشاره به نام خطبه بخشی از خطبه را چنین نقل کرده است:

وروي أنّ أمير المؤمنين ـ صلوة الله عليه وعلى آله ـ قال في خطبةٍ له: ولو أراد الله جلّ ثناؤه بأنبيائه حيث بعثهم أن يفتح لهم كنوز الذّهبان ومعادن العقيان ومغارس الجنان وأن يحشر طير السّماء ووحش الأرض معهم لفعل ولو فعل لسقط البلاء وبطل الجزاء واضمحلّت الأنباء ولما وجب للقائلين أجور المبتلين ولا لحق المؤمنين ثواب المحسنين ولا لزمت الأسماء أهاليها على معنىً مبينٍ ولذلك لو أنزل الله ﴿مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ﴾ ولو فعل لسقط البلوى عن النّاس أجمعين ولكنّ الله جلّ ثناؤه جعل رسله أولي قوّةٍ في عزائم نيّاتهم وضعفةً فيما ترى الأعين من حالاتهم من قناعةٍ تملأ القلوب والعيون غناؤه وخصاصةٍ تملأ الأسماع والأبصار أذاؤه ولو كانت الأنبياء أهل قوّةٍ لا ترام وعزّةٍ لا تضام وملكٍ يمدّ نحوه أعناق الرّجال ويشدّ إليه عقد الرّحال لكان أهون على الخلق في الاختبار وأبعد لهم في الاستكبار ولآمنوا عن رهبةٍ قاهرةٍ لهم أو رغبةٍ مائلةٍ بهم فكانت النّيّات

مشتركةً والحسنات مقتسمةً ولكنّ الله أراد أن يكون الاتّباع لرسله والتّصديق بكتبه والخشوع لوجهه والاستكانة لأمره والاستسلام لطاعته أموراً له خاصّةً لا تشوبها من غيرها شائبةٌ وكلّما كانت البلوى والاختبار أعظم كانت المثوبة والجزاء أجزل أ لا ترون أنّ الله جلّ ثناؤه اختبر الأوّلين من لدن آدم إلى الآخرين من هذا العالم بأحجارٍ لا تضرّ ولا تنفع ولا تبصر ولا تسمع فجعلها بيته الحرام الّذي جعله للنّاس قياماً ثمّ وضعه بأوعر بقاع الأرض حجراً وأقلّ نتائق الدّنيا مدراً وأضيق بطون الأودية معاشاً وأغلظ محالّ المسلمين مياهاً بين جبالٍ خشنةٍ ورمالٍ دمثةٍ وعيونٍ وشلةٍ وقرًى منقطعةٍ وأثرٍ من مواضع قطر السّماء داثرٍ ليس يزكو به خفٌّ ولا ظلفٌ ولا حافرٌ ثمّ أمر آدم وولده أن يثنوا أعطافهم نحوه فصار مثابةً لمنتجع أسفارهم وغايةً لملقى رحالهم تهوي إليه ثمار الأفئدة من مفاوز قفارٍ متّصلةٍ وجزائر بحارٍ منقطعةٍ ومهاوي فجاجٍ عميقةٍ حتّى يهزّوا مناكبهم ذللًا يهلّلون لله حوله ويرملون على أقدامهم شعثاً غبراً له قد نبذوا القنع والسّرابيل وراء ظهورهم وحسروا بالشّعور حلقاً عن رءوسهم ابتلاءً عظيماً واختباراً كبيراً وامتحاناً شديداً وتمحيصاً بليغاً وقنوتاً مبيناً جعله الله سبباً لرحمته ووصلةً ووسيلةً إلى جنّته وعلّةً لمغفرته وابتلاءً للخلق برحمته ولو كان الله تبارك وتعالى وضع بيته الحرام ومشاعره العظام بين جنّاتٍ وأنهارٍ وسهلٍ وقرارٍ جمّ الأشجار داني الثّمار ملتفّ النّبات متّصل القرى من برّةٍ سمراء وروضةٍ خضراء وأريافٍ محدقةٍ وعراصٍ مغدقةٍ وزروعٍ ناضرةٍ وطرقٍ عامرةٍ وحدائق كثيرةٍ لكان قد صغر الجزاء على حسب ضعف البلاء ثمّ لو كانت الأساس المحمول عليها والأحجار المرفوع بها بين زمرّدةٍ خضراء وياقوتةٍ حمراء ونورٍ وضياءٍ لخفّف ذلك مصارعة الشّكّ في الصّدور ولوضع مجاهدة إبليس عن القلوب ولنفى معتلج الرّيب من النّاس ولكنّ الله - عزّ وجلّ - يختبر عبيده بأنواع الشّدائد ويتعبّدهم بألوان المجاهد ويبتليهم بضروب المكاره إخراجاً للتّكبّر من قلوبهم وإسكاناً للتّذلّل في أنفسهم وليجعل ذلك أبواباً فتحاً إلى فضله وأسباباً ذللًا لعفوه وفتنته كما قال: ﴿الم أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكاذِبِينَ﴾.[1]

این روایت از معدود روایاتی است که کلینی برای آن هیچ سندی نقل نکرده است و صرفاً به عبارت «روي أن أمير المؤمنين ـ صلوات الله عليه ـ قال في خطبة له» کفایت کرده است. با این حال علت این کار بهدرستی مشخص نیست. آیا نسخه‌ای که کلینی از این خطبه در اختیار داشته فاقد سند بوده و یا اینکه وجود نام برخی محدثان که کلینی تمایلی به ذکر نام آنها نداشت

۱. الکلینی، الکافي: ج ۸، ص ۴۱-۴۹.

باعث شده است که وی از ذکر سند خودداری کند؟ آنچه مسلم است اینکه آنچه کلینی به‌عنوان بخشی از خطبهٔ امیرالمؤمنین ـ علیهم السلام ـ روایت کرده است با خطبهٔ ما کاملاً مطابقت دارد. البته قابل ذکر است که این بخش از خطبه را سید رضی نیز در نهج البلاغه در ضمن خطبهٔ قاصعه نقل کرده است اما بین آن دو اختلافاتی وجود دارد که در همین بخش ذیل عنوان نهج البلاغه به آنها متذکر خواهیم شد.

۲. کتاب التوحید

دومین اثری که بخشی از این خطبه را در آن یافتیم کتاب التوحید شیخ صدوق است وی بخشی از این خطبه را با عنوان حدیث سُبَّخت الیهودی بدون اشاره به نام خطبه و صرفاً به عنوان بخشی از خطبهٔ امیرالمؤمنین در کتاب خود به صورت مسند چنین ذکر کرده است:

حدّثنا أبو الحسين محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الفارسي قال حدّثنا أبو سعيدٍ أحمد بن محمّد بن رميحٍ النّسويّ قال حدّثني أحمد بن جعفرٍ العقيلي قهستان قال حدّثني أحمد بن علي البلخي قال حدّثنا أبو جعفرٍ محمّد بن علي الخزاعي قال حدّثنا عبد الله بن جعفرٍ الأزهريّ عن أبيه عن جعفر بن محمّدٍ عن أبيه محمّد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين ـ عليه السلام ـ قال: قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالبٍ ـ عليه السلام ـ في بعض خطبه من الّذي حضر سبّخت الفارسي وهو يكلّم رسول الله ـ صلى الله عليه وآله ـ فقال القوم ما حضره منّا أحدٌ فقال علي ـ عليه السلام ـ لكنّي كنت معه ـ عليه السلام ـ وقد جاءه سبّخت وكان رجلًا من ملوك فارس وكان ذرباً فقال يا محمّد إلى ما تدعو قال أدعو إلى شهادة أن لا إله إلّا الله وحده لا شريك له وأنّ محمّداً عبده ورسوله فقال سبّخت وأين الله يا محمّد قال هو في كلّ مكان موجودٌ بآياته قال فكيف هو فقال لا كيف له ولا أين لأنّه عزّ وجلّ كيّف الكيف وأيّن الأين قال فمن أين جاء قال لا يقال له جاء وإنّما يقال جاء للزّائل من مكانٍ إلى مكانٍ وربّنا لا يوصف بمكانٍ ولا بزوالٍ بل لم يزل بلا مكانٍ ولا يزال فقال يا محمّد إنّك لتصف ربّاً عظيماً بلا كيفٍ فكيف لي أن أعلم أنّه أرسلك فلم يبق بحضرتنا ذلك اليوم حجرٌ ولا مدرٌ ولا جبلٌ ولا شجرٌ ولا حيوانٌ إلّا قال مكانه أشهد أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً عبده ورسوله وقلت أنا أيضاً أشهد أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً عبده ورسوله فقال يا محمّد من هذا فقال هذا خير أهلي وأقرب الخلق منّي لحمه من لحمي ودمه من دمي وروحه من روحي وهو الوزير منّي في حياتي والخليفة بعد وفاتي كما كان هارون من موسى إلّا أنّه لا

نبي بعدي فاسمع له وأطع فإنّه على الحقّ ثمّ سمّاه عبد الله.[1]

مهمترین ویژگی روایت صدوق، مسند بودن آن است. کتاب او تنها منبعی است که سندی کامل برای این خطبه ذکر کرده و از همه مهم‌تر این که راوی آن همانند خطبهٔ نویافته به عبدالله بن جعفر الأزهری و پدر او ختم می‌شود. یکی دیگر از ویژگی‌های روایت شیخ صدوق این است که این بخش از خطبه و حتی مشابه آن نه در خطبهٔ قاصعهٔ نهج البلاغه و نه در هیچ خطبهٔ دیگری که در منابع و مصادر حدیثی نقل شده است وجود ندارد و تمامی منابعی که این روایت را نقل کرده‌اند همه آن را از شیخ صدوق روایت کرده‌اند.

۳. نهج البلاغه

بیشترین اطلاعات ما از خطبهٔ قاصعهٔ امیرالمؤمنین مرهون گزارش سید رضی در کتاب نهج البلاغه است اما با توجه به اینکه کتاب نهج البلاغه بر اساس اسلوب دیگر کتاب‌های حدیثی نوشته نشده است و در آن سید رضی صرفاً به بیان بخشی از کلمات امیرالمؤمنین ـ علیهم السلام ـ که از جهت بلاغی بارزتر بوده اکتفا کرده است، لذا بخش‌های زیادی از خطبه‌های امیرالمؤمنین تقطیع و گاه حذف شده است[2] خطبهٔ قاصعه نیز از این امر مستثنی نبوده و وی علاوه بر اینکه بیش از دو سوم آن را که بر اساس گزارش بزرگانی همچون شیخ صدوق و طبرسی و ابن‌طاووس و المحلی به مناقب و فضائل و ذکر نام خلفا و ملاحم و فتن اختصاص داشته است تقطیع کرده است، بخشی از خطبه را هم که نقل کرده با تصرفاتی همراه بوده است به عنوان نمونه تنها بخشی از خطبه را که ثقة‌الاسلام کلینی نیز آن را نقل کرده است با نهج البلاغه مورد مقایسه قرار دادیم:

الکافی	نهج البلاغة
وَلَوْ أَرَادَ اللهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ بِأَنْبِيَائِهِ... وَأَنْ يَحْشُرَ طَيْرَ السَّمَاءِ وَوَحْشَ الْأَرْضِ مَعَهُمْ لَفَعَلَ...	وَلَوْ أَرَادَ اللهُ سُبْحَانَهُ لِأَنْبِيَائِهِ... وَأَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ وَوُحُوشَ الْأَرَضِينَ لَفَعَلَ...

۱. الصدوق، کتاب التوحید: ص ۳۱۰-۳۱۱.

۲. چنانکه آقابزرگ طهرانی تصریح می‌کند: أنها لا خطبة تامة كاملة فيها (نهج البلاغة) فإنه لم يذكر السيد من كل خطبة إلا القليل المختار منها. آقابزرگ طهرانی، الذريعة إلى تصانيف الشيعة: ج ۷، ص ۱۹۲

وَلَا لَزِمَتِ الْأَسْمَاءُ أَهَالِيَهَا عَلَى مَعْنًى مُبِينٍ وَلِذَلِكَ لَوْ أَنْزَلَ اللهُ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ وَلَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلْوَى عَنِ النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَلَكِنَّ اللهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أُولِي قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِ نِيَّاتِهِمْ وَضَعَفَةً فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالاتِهِمْ مِنْ قَنَاعَةٍ تَمْلَأُ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونَ غَنَاؤُهُ وَخَصَاصَةٍ تَمْلَأُ الْأَسْمَاعَ وَالْأَبْصَارَ أَذَاؤُهُ...	وَلَا لَزِمَتِ الْأَسْمَاءُ مَعَانِيَهَا وَلَكِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أُولِي قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِهِمْ وَضَعَفَةً فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالاتِهِمْ مَعَ قَنَاعَةٍ تَمْلَأُ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونَ غِنًى وَخَصَاصَةٍ تَمْلَأُ الْأَبْصَارَ وَالْأَسْمَاعَ أَذًى...
وَأَضْيَقِ بُطُونِ الْأَوْدِيَةِ مَعَاشاً وَأَغْلَظِ مَحَالِّ الْمُسْلِمِينَ مِيَاهاً بَيْنَ جِبَالٍ... وَقُرَى مُنْقَطِعَةٍ وَأَثَرٍ مِنْ مَوَاضِعِ قَطْرِ السَّمَاءِ دَاثِرٍ لَيْسَ يَزْكُو بِهِ خُفٌّ وَلَا ظِلْفٌ وَلَا حَافِرٌ ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ وَوُلْدَهُ...	وَأَضْيَقِ بُطُونِ الْأَوْدِيَةِ قُطْراً بَيْنَ جِبَالٍ... وَقُرًى مُنْقَطِعَةٍ لَا يَزْكُو بِهَا خُفٌّ وَلَا حَافِرٌ وَلَا ظِلْفٌ ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ وَوَلَدَهُ...
ثِمَارُ الْأَفْئِدَةِ مِنْ مَفَاوِزِ قِفَارٍ مُتَّصِلَةٍ وَجَزَائِرِ بِحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ وَمَهَاوِي فِجَاجٍ عَمِيقَةٍ حَتَّى يَهُزُّوا... قَدْ نَبَذُوا الْقُنُعَ وَالسَّرَابِيلَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَحَسَرُوا بِالشُّعُورِ حَلْقاً عَنْ رُءُوسِهِمُ ابْتِلَاءً عَظِيماً وَاخْتِبَاراً كَبِيراً وَامْتِحَاناً شَدِيداً وَتَمْحِيصاً بَلِيغاً وَقُنُوتاً مُبِيناً جَعَلَهُ اللهُ سَبَباً لِرَحْمَتِهِ وَوُصْلَةً وَوَسِيلَةً إِلَى جَنَّتِهِ وَعِلَّةً لِمَغْفِرَتِهِ وَابْتِلَاءً لِلْخَلْقِ بِرَحْمَتِهِ.	ثِمَارُ الْأَفْئِدَةِ مِنْ مَفَاوِزِ قِفَارٍ سَحِيقَةٍ وَمَهَاوِي فِجَاجٍ عَمِيقَةٍ وَجَزَائِرِ بِحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ حَتَّى يَهُزُّوا... قَدْ نَبَذُوا السَّرَابِيلَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَشَوَّهُوا بِإِعْفَاءِ الشُّعُورِ مَحَاسِنَ خَلْقِهِمُ ابْتِلَاءً عَظِيماً وَامْتِحَاناً شَدِيداً وَاخْتِبَاراً مُبِيناً وَتَمْحِيصاً بَلِيغاً جَعَلَهُ اللهُ سَبَباً لِرَحْمَتِهِ وَوُصْلَةً إِلَى جَنَّتِهِ.
وَلَوْ كَانَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ... مُلْتَفَّ النَّبَاتِ مُتَّصِلَ الْقُرَى مِنْ بُرَّةٍ سَمْرَاءَ... وَأَسْبَاباً ذُلُلًا لِعَفْوِهِ وَفِتْنَتِهِ كَمَا قَالَ الم أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ. وَلَقَدْ فَتَنَّا...[1]	وَلَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ... مُلْتَفَّ الْبُنَى مُتَّصِلَ الْقُرَى بَيْنَ بُرَّةٍ سَمْرَاءَ... وَأَسْبَاباً ذُلُلًا لِعَفْوِهِ.[2]

با توجه به اختلافاتی که بین کتاب الکافی و نهج البلاغه در این بخش کوچک از خطبه وجود دارد و همچنین با مقایسهٔ آنچه کلینی حدود هشتاد سال قبل از سید رضی روایت کرده

۱. الکلینی، الکافي: ج ۸، ص ۴۱-۴۹.

۲. سید رضی، نهج البلاغة: ص ۲۹۱-۲۹۴.

با نسخهٔ ما می‌توان گفت که سید رضی علاوه بر اینکه بخش‌هایی از خطبه را که احتمالاً با نظرگاه کلامی وی همراه نبود نقل نکرده است در نقل بخش‌های دیگر نیز تقطیعات و تصرفات زیادی انجام داده است به خاطر زیاد بودن این اختلافات در مقایسه با متن ما، در پاورقی خطبه صرفاً به ذکر اختلافاتی که معنای عبارت را کاملاً تغییر می‌داد و یا بخش قابل توجهی از خطبه حذف شده بود اکتفا کردیم.

۴. إعلام الوری

یکی دیگر از عالمان شیعه که به این خطبه دسترسی داشته فضل بن حسن طبرسی است او در کتاب إعلام الوری با گزارشی مختصر از محتوای خطبه آن را از نشانه‌های اعجاز امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ شمرده است طبرسی می‌نویسد:

وهذا الذي ذكرناه، من جملة إخباره بالغائبات وإعلامه بالكائنات قبل كونها، غيض من فيض، ويسير من كثير، ولو لم تكن إلّا خطبته القاصعة وخطبة البصرة المستفيضة الشائعة، وما فيها من الملاحم والحوادث في العباد و البلاد، وأسامي ملوك بني امية وبني العباس، وما حل من عظائم بلياتهم بالناس لكفى بهما أعجوبة لا يعادلها سواها إلا ما ساواها في معناها، وفيما ذكرناه كفاية ومقنع لذوي الألباب.[۱]

طبرسی اگرچه متن خطبهٔ قاصعه و یا بخشی از آن را در کتاب خود نقل نکرده است اما او محتوای خطبهٔ قاصعه را که مشتمل است بر إخبار امیرالمؤمنین از حوادث و امور غیبیه همچون بیان نام خلفای اموی و عباسی و ملاحم و بلاهایی که بر آنها واقع خواهد شد گزارش کرده است و می‌دانیم که هیچ یک از این مطالب در بخشی از خطبهٔ قاصعه‌ای که سید رضی در نهج البلاغه نقل کرده است وجود ندارد و با این حال هیچ یک از محققان این اثر به این امر اشاره نکرده‌اند.

۵. مناقب آل أبی طالب

یکی دیگر از بزرگانی که ظاهراً از محتوای این خطبه گزارش ارایه کرده ابن‌شهرآشوب در کتاب مناقب آل أبی طالب است او می‌گوید:

وذكر في خطبته الأقاليم فوصف ما يجري في كل إقليم ثمّ وصف ما يجري بعد كلّ عشر

---

۱. الطبرسی، إعلام الوری: ج ۱، ص ۳۴۶.

سنين من موت النبي ـ صلّى الله عليه وآله ـ إلى تمام ثلاثة وعشر سنين من فتح قسطنطنية والصقالبة والأندلس والحبشة والنوبة والترك والكرك وملّ وحيسل وتاويل وتاريس والصين وأقاصي مدن الدنيا.[1]

گرچه ابن‌شهرآشوب از نام خطبه سخن نگفته اما ذکر اقالیم و توصیف هر یک از آنها و همچنین فتح قسطنطنیة و صقالبه تنها با این خطبه مطابقت دارد با این حال بعضی از محققان گمان کرده‌اند که او به خطبه‌ای دیگر به نام خطبهٔ اقالیم اشاره کرده و این را سندی بر وجود خطبهٔ اقالیم نزد ابن‌شهرآشوب دانسته‌اند.[2] خطبهٔ اقالیم مدتی پیش در مجموعهٔ میراث حدیثی شیعه به چاپ رسیده است[3] افزون بر تشکیکاتی که در اصالت این خطبه وجود دارد، هیچ یک از مطالبی را که ابن‌شهرآشوب گزارش کرده در آن نیافتیم. و گو اینکه مصححان کتاب مناقب آل أبي طالب نیز تحت تأثیر چنین نظریه‌ای عبارت «وذكر في خطبته الأقاليم فوصف ما يجري في كل إقليم...»[4] را به «وذكر في خطبة الأقاليم فوصف...» تصحیف کرده‌اند[5] و علاوه بر اینکه این عبارات با خطبهٔ اقالیم همخوانی ندارد عبارت ابن‌شهرآشوب را نیز از جهت ادبی با مشکل مواجه کرده است. در هر صورت آنچه مسلم است اینکه مطالبی که ابن‌شهرآشوب در این کتاب گزارش کرده است تا جایی که ما اطلاع داریم بیش از هر چیز با خطبهٔ نویافتهٔ قاصعه مطابقت دارد.

۶. اليقين باختصاص مولانا علی ـ علیه السلام ـ بإمرة المؤمنين

سید ابن‌طاووس در کتاب الیقین بخشی از این خطبه را بر اساس نسخه‌ای عتیقه نقل کرده

---

۱. ابن شهرآشوب، مناقب آل أبی طالب: ج ۲، ص ۲۷۴.

۲. آقابزرگ در الذریعة می‌نویسد: أما كون خطبة الأقاليم من إنشاء أمير المؤمنين ـ عليه السلام ـ لام فقد صرح به ابن شهرآشوب في المناقب كما حكى عنه في البحار: ج ۹، ص ۵۳۵ من طبع تبريز في بيان علم علي، عليه السلام. آقابزرگ طهرانی، الذريعة إلى تصانيف الشيعة: ج ۷، ص ۱۹۹.

۳. رک: ملحقات نهج البلاغة و جزء ابن ناقة، میراث حدیثی شیعه، دفتر چهاردهم، ص ۱۳-۱۱۴.

٤. این عبارت را علامه مجلسی در بحار به درستی نقل کرده است. المجلسی، بحار الأنوار: ج ۴۱، ص ۳۱۹.

۵. رک: مناقب آل أبی طالب چاپ: قم، ق۱۴۳۱، (۱۳ جلد)، مکتبة الحیدریة، با تحقیق سید علی السید جمال اشرف الحسيني: ج ۵، ص ۳۳۱؛ چاپ قم، ۱۳۷۹، (۴ جلد)، موسسه انتشارات علامه، با تصحیح محمد حسین دانش آشتیانی و سید هاشم رسولی محلاتی: ج ۲، ص ۲۷۴؛ چاپ سنگی، ۱۳۱۳ق، (۵ جلد)، با تصحیح علی حائری محلاتی: ج ۲، ص ۱۸۳.

و آن را چنین توصیف می‌کند:

الباب فيما نذكره من تسمية رسول الله ـ صلى الله عليه وآله ـ مولانا عليا ـ عليه السلام ـ يعسوب المؤمنين بغير الطرق المتقدمة ووجدت ذلك في كتاب عتيق تاريخه سنة ثمان ومائتين هجرية ترجمته كتاب فيه خطبة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ـ صلوات الله عليه ـ وهي التي تسمى القاصعة وأخبار حسان لأهل البيت ـ صلوات الله عليهم ـ بإسناد في أوله ما هذا لفظه: حدثنا عبد الله بن جعفر الزهري عن أبيه عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جده ـ عليه السلام ـ.[1]

همچنین او برای بار دوم[2] بخشی دیگر از این خطبه را نقل و در مورد آن می‌نویسد:

الباب فيما نذكره من تسمية النبي ـ صلّى الله عليه وآله ـ لعلي ـ عليه السلام ـ بأمير المؤمنين وسيد المسلمين من الكتاب العتيق الذي فيه خطبته ـ عليه السلام ـ القاصعة تاريخه سنة ثمان ومائتين وقد قدمنا وصفه أن أول إسناده عن عبد الله بن جعفر الزهري بغير الأسانيد المتقدمة في روايته.[3]

گزارش سید ابن‌طاووس از اهمیت بسیاری برخوردار است چه اینکه گزارش او بر اساس یکی از از کهن‌ترین نسخه‌های مکتوب این خطبه که کتابت آن به سال ۲۰۸ انجام یافته می‌باشد و افزون بر آن در نسخهٔ ابن‌طاووس علاوه بر نام خطبه و به نام راوی نیز اشاره شده است که هر دو با نسخهٔ ما کاملاً مطابقت دارد تنها تفاوتی که نسخهٔ سید ابن‌طاووس با نسخهٔ ما دارد اینکه در نسخهٔ او به جای «عبد الله بن جعفر الأزهری» «عبد الله بن جعفر الزهری» کتابت شده است که احتمالاً منشأ آن تصحیفی باشد که در نسخهٔ ما صورت گرفته است که بعد از این در بررسی سند خطبه در مورد آن سخن خواهیم گفت.

سید ابن‌طاووس در کتاب الیقین دو روایت به نحو وجاده از این خطبه نقل است که اولی در نام‌گذاری حضرت علی توسط پیامبر به «امیرالمؤمنین» می‌باشد:

عن مولانا علي ـ عليه السلام ـ ما هذا لفظه: هاتوا من سمع رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ يقول ما أقول لكم وكأني معه الآن وهو يقول في بيت أم سلمة ذلك فقال لها رسول الله ص قومي فافتحي الباب فقالت يا رسول الله من هذا الذي بلغ من خطره ما أفتح له الباب وقد نزل فينا قرآن بالأمس يقول الله عز وجل ﴿وَإِذا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حِجابٍ﴾

---

۱. سید ابن‌طاووس، الیقین: ص ۵۰۵.

۲. البته قابل ذکر است که آنچه که ما به عنوان مطلب دوم ذکر کردیم در کتاب مقدم است اما به احتمال زیاد با توجه به عبارت « وقد قدمنا وصفه» ابن‌طاووس ترتیب کتاب را بعدا از نگارش آن تغییر داده است.

۳. همان: ص ۴۷۷.

(الأحزاب: ٥٣) فمن هذا الذي بلغ من خطره أن أستقبله بمحاسني ومعاصمي فقال ص كهيئة المغضب يا أم سلمة من يطع الرسول فقد أطاع الله قومي فافتحي الباب فإن بالباب رجلاً ليس بالخرق ولا بالنزق يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله يا أم سلمة إنه آخذ بعضادتي الباب ليس بفاتح الباب ولا بداخل الدار حتى يغيب عنه الوطيء إن شاء الله تعالىفقامت أم سلمة تمشي نحو الباب وهي لا تثبت من في الباب غير أنها قد حفظت النعت والوصف وهي تقول بخ بخ لرجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ففتحت الباب فأخذت بعضادتي الباب فلم أزل قائما حتى غاب الوطيء فدخلت أم سلمة خدرها ودخلت فسلمت على رسول الله صلى الله عليه وآله. فقال رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ يا أم سلمة هل تعرفينه قالت نعم هذا علي بن أبي طالب ـ عليه السلام ـ وهنيئا له قال صدقت يا أم سلمة بلى هنيئا له هذا لحمه من لحمي ودمه من دمي وهو بمنزلة هارون من موسى شد به أزري إلا أنه لا نبي بعدي يا أم سلمة اسمعي واشهدي هذا علي بن أبي طالب أمير المؤمنين وسيد المسلمين وعنده علم الدين وهو الوصي على الأموات من أهل بيتي والخليفة على الأحياء من أمتي أخي في الدنيا وقريني في الآخرة ومعي في الملإ الأعلى اشهدي علي يا أم سلمة أنه صاحب حوض يذود عني كما يذود الراعي عن الحوض اشهدي يا أم سلمة أنه قريني في الآخرة وقرة عيني وثمرة قلبي اشهدي أن زوجته سيدة نساء العالمين يا أم سلمة إني على الميزان يوم القيامة وإنه على ناقة من نوق الجنة تسمى محتوية تزاحمني بركابها لا يزاحمني غيرها اشهدي يا أم سلمة أنه سيقاتل بعدي الناكثين والمارقين والقاسطين وأنه يقتل شيطان الردة وأنه يقتل شهيدا ويقدم علي حيا طريا.[١]

دومين روايتى كه ابن‌طاووس از اين خطبه نقل كرده در تسميهٔ آن حضرت به «يعسوب المؤمنين» است:

أنا كنت معه يوم قال يأتي تسع نفر من حضرموت فيسلم منهم ستة ولا يسلم منهم ثلاثة فوقع في قلوب كثير من كلامه ما شاء الله أن يقع فقلت أنا صدق الله ورسوله هو كما قلت يا رسول الله فقال أنت الصديق الأكبر ويعسوب المؤمنين وإمامهم وترى ما أرى وتعلم ما أعلم وأنت أول المؤمنين إيمانا وكذلك خلقك الله ونزع منك الشك والضلال فأنت الهادي الثاني والوزير الصادق فلما أصبح رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ وقعد في مجلسه ذلك وأنا عن يمينه أقبل التسعة رهط من حضرموت حتى دنوا من النبي ـ صلّى الله عليه وآله ـ وسلموا فرد ـ عليهم السلام ـ

---

١. همان.

وقالوا يا محمد أعرض علينا الإسلام فأسلم منهم ستة ولم يسلم الثلاثة فانصرفوا فقال النبي ـ صلّى الله عليه وآله ـ للثلاثة أما أنت يا فلان فستموت بصاعقة من السماء وأنت يا فلان فسيضربك أفعى في موضع كذا وكذا وأما أنت يا فلان فإنك تخرج في طلب ماشية وإبل لك فيستقبلك ناس من كذا فيقتلونك فوقع في قلوب الذين أسلموا فرجعوا إلى رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ فقال لهم ما فعل أصحابكم الثلاثة الذين تولوا عن الإسلام ولم يسلموا فقالوا والذي بعثك بالحق نبيا ما جاوزوا ما قلت وكل مات بما قلت وإنا جئناك لنجدد الإسلام ونشهد أنك رسول الله صلى الله عليك وأنك الأمين على الأحياء والأموات بعد هذا وهذه.[1]

با اینکه هیچ یک از دو روایتی که سید ابن‌طاووس از نسخهٔ عتیقهٔ خطبهٔ قاصعه نقل کرده در خطبهٔ قاصعهٔ نهج البلاغه وجود ندارد اما هیچ یک از محققان این اثر و حتی اتان کلبرگ که تحقیقاتی ارزشمند ذیل کتابخانهٔ سید ابن‌طاووس ارایه کرده است به این مطلب اشاره نکرده‌اند.[2]

۷. الحدائق الوردية في مناقب الأئمة الزيدية

این خطبه علاوه بر آنچه گفته شد در اختیار عالمان زیدی نیز قرار داشت چنانکه حمید بن احمد محلی در کتاب الحدائق الوردية في مناقب الأئمة الزيدية بخشی از این خطبه را که مربوط به دورهٔ شهادت زید بن علی است نقل کرده است و می‌نویسد:

وروينا بالإسناد إلى جعفر بن محمد عن أبيه عن جده عن الحسين بن علي ـ عليهم السلام ـ أن علياً أمير المؤمنين ـ صلوات الله عليه ـ خطب خطبة على منبر الكوفة، فذكر أشياء وفِتَناً حتى ذكر أنه قال: ثم يملك هشام تسعة عشر سنة، وتواريه أرض رصافة رصفت عليه النار، ما لي ولهشام، جبار عنيد، قاتل ولدي الطيّب المطيّب، لا تأخذه رأفة ولا رحمة، يصلب ولدي بالكناسة من الكوفة، زيد في الذروة الكبرى من الدرجات العلى، فإن يقتل زيد فعلى سنة أبيه.[3] ثم الوليد فرعون خبيث شقي غير سعيد، يا له من مخلوع قتيل، فاسقها وليد، وكافرها يزيد، وطاغوتها أزيرق، متقدمها ابن آكلة الأكباد،

---

۱. همان: ص ۵۰۵.

۲. کلبرگ، کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او: ص ۳۷۰ - ۳۷۱.

۳. به احتمال زیاد در نسخهٔ حمید بن احمد محلی تصحیفی صورت گرفته و یا مصحح متن نتوانسته عبارت را به درستی بخواند در اصل چنین است: فإن قتل زيدٌ قتل شبله.

ذره يأكل ويتمتع و يلهه الأمل، فسوف يعلم غدا من الكذاب الأشر.[1]

با اینکه بر اساس تصریح محلی او نیز سندی برای این خطبه داشته است اما از سند خطبه به ذکر اینکه سند او به امام صادق ـ علیه السلام ـ ختم می‌شود کفایت کرده است.

آنچه گفته شد گزارش بخش‌هایی از این خطبه بود که راوی آن تصریح کرده بود که آنچه نقل شده بخشی از خطبهٔ امیرالمؤمنین می‌باشد اما بخش‌هایی از این خطبه نیز احتمالاً به عنوان روایت مستقل در اختیار بعضی از محدثان قرار گرفته است که ما صرفاً مواردی را که احتمال می‌دادیم از جهت لفظی و معنوی برگرفته از این خطبه باشد ذیل هر بخش از خطبه متذکر شده‌ایم.

د: بررسی سند خطبه

با توجه به آنچه قبل از این گفته شد کلینی در کتاب الکافی هیچ سندی برای این خطبه ذکر نکرده است و در نسخهٔ ما نیز شخصی به نام عبد الکریم از عبدالله بن جعفر الأزهری روایت کرده است که هیچ مشخصه‌ای برای شناخت او وجود ندارد و با اینکه حمید بن احمد محلی بر اساس آنچه خود تصریح کرده برای این خطبه سند و طریق داشته است اما هیچ سندی ذکر نکرده است و سید ابن‌طاوس نیز خطبه را به نحو وجاده نقل کرده است اما وجادهٔ وی نه به خط استاد او است و نه از شیخ خود اجازه‌ای برای روایت آن دارد که نهایت چیزی که می‌توان گفت اینکه وجادهٔ وی به منزلهٔ روایت مرسل می‌باشد. از بین محدثان شیعه تنها شیخ صدوق برای این خطبه سندی کامل ذکر کرده است که چنین است.

حدثنا أبو الحسين محمد بن إبراهيم بن إسحاق الفارسي قال حدثنا أبو سعيد أحمد بن محمد بن رميح النسوي قال حدثني أحمد بن جعفر العقيلي بقهستان قال حدثني أحمد بن علي البلخي قال حدثنا أبو جعفر محمد بن علي الخزاعي قال حدثنا عبد الله بن جعفر الأزهري عن أبيه عن جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين ـ عليهم السلام ـ قال: قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ـ عليهم السلام ـ في بعض خطبه...[2]

---

۱. حميد بن احمد المحلي، الحدائق الوردية في مناقب الأئمة الزيدية: ص ۲۴۶.

۲. الصدوق، التوحيد: ص ۳۱۰.

بررسی سند شیخ صدوق

۱. ابوالحسین محمد بن إبراهیم بن إسحاق الفارسی: شیخ صدوق چهارده روایت از او با عناوین «ابوالحسین محمد بن إبراهیم بن إسحاق العزائمی»[۱] و «ابوالحسین محمد بن إبراهیم بن إسحاق الفارسی»[۲] و «ابوالحسین محمد بن إبراهیم بن إسحاق الفارسی العزائمی»[۳] و «محمد بن إبراهیم بن إسحاق الفارسی ابوالحسین»[۴] و «ابوالحیسن محمد بن إبراهیم بن إسحاق»[۵] نقل کرده است. در منابع رجال و تراجم هیچ نوع اطلاعاتی در مورد او به جز اینکه از مشایخ صدوق بوده نیافتیم اما بعضی از محدثان او را با «محمّد بن إبراهیم بن إسحاق الطالقانی» که یکی دیگر از مشایخ صدوق بوده و از او روایات متعددی نقل کرده، متحد دانسته‌اند[۶] و با اینکه او نیز شخصیت شناخته شده‌ای نیست اما بیشتر رجالیان روایات وی را معتبر دانسته و گفته‌اند:

> إنّ الصدوق روى عنه مترضّياً ومترحّماً، وهذا ربّما أشعر بكونه مرضيّاً سيّما مع ما قدّم في أوّل كتابه، وروى هو عن أبي القاسم الحسين بن روح ـ قدّس الله روحه ـ ما ينبئ عن كونه مقبولًا عندهم، روى ذلك في كتاب الغيبة.[۷]

۲. ابوسعید احمد بن محمد بن رُمَیح النسوی: هیچ اطلاعاتی در مورد او در منابع رجالی وجود ندارد و از به عنوان راوی مجهول یاد شده است[۸] اما در منابع تاریخی وی شخصیتی

---

۱. همان: ص ۱۸۴.
۲. همان: ص ۲۸۶ و ۳۱۰ و ۳۱۶.
۳. همان: ص ۳۸۱، ۳۸۲؛ همو، عیون أخبار الرضا: ج ۱، ص ۱۳۸.
٤. همو، التوحید: ص ۱۸۲.
۵. همو، عیون أخبار الرضا: ج ۲، ص ۹.
٦. محدث نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل: ج ۲۳، ص ۴۷۸.
۷. حسینی حلی، زبدة الأقوال في خلاصة الرجال: ص ۴۸۳؛ علیاری تبریزی، بهجة الآمال في شرح زبدة المقال: ج ۷، ص ۷۳۶؛ نمازی شاهرودی، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۱، ص ۴۶۴.
۸. المامقانی: تنقیح المقال في علم الرجال: ج ۷، ص ۳۱۰؛ نمازی شاهرودی، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۱، ص ۴۳۸؛ البته قابل ذکر است که شیخ طوسی در رجال خود شخصی را با عنوان أحمد بن محمد بن رمیم مروزی نخعی در زمرۀ کسانی که از غیر ائمه روایت کرده‌اند ذکر کرده است (شیخ طوسی، رجال الطوسی: ص ۴۱۳) که به احتمال زیاد تصحیف شدۀ احمد بن رمیح مروزی می‌باشد اما با توجه به اینکه هیچ نوع توثیق و تضعیفی در مورد او صورت نگرفته تفاوتی در بحث ما نمی‌کند.

شناخته شده است. ابوسعید احمد بن محمد نخعی مروزی، معروف به ابن‌رمیح نسوی در منطقه‌ای به نام شرمقان از توابع نسا به دنیا آمده و کودکی خود را در مرو سپری کرده است. وی در خراسان به علم‌آموزی مشغول شده و کتاب‌های زیادی تألیف می‌کند. او از زمرهٔ حافظان حدیث بوده و از محدثانی همچون محمد بن اسحاق بن خزیمهٔ و محمّد ابن اسحاق سرّاج و عبد الله بن محمد بن شیرویه و عبد الله بن محمود مروزی و محمّد بن فضل سمرقندی روایت کرده است و افرادی همچون ابوالحسن دارقطنی، و ابوحفص بن شاهین از او روایت کرده‌اند. ابن رمیح نسوی مدتی را در صعدهٔ یمن اقامت گزیده و مسافرت‌های زیادی به بغداد و مصر و شام و نیشابور و دیگر بلاد اسلامی داشته به همین خاطر به الجوال معروف بوده است. او در سال ۳۵۷ در جحفه بعد از اعمال حج رحلت کرده و در همانجا دفن شده است.[۱]

اهل سنت در وثاقت ابن رمیح نسوی اختلاف دارند[۲] اما خطیب بغدادی که تقریباً با او قریب‌العصر بوده و بعضی مشایخش وی را ملاقات کرده بودند به وثاقت وی شهادت داده و می‌گوید:

قال لي أبو نعيم الحافظ: كان أبو سعيد أحمد بن محمّد بن رميح النّسوي ضعيفاً. و الأمر عندنا بخلاف قول أبي زرعة و أبي نعيم. فإن ابن رميح كان ثقة ثبتا لم يختلف شيوخنا الذين لقوه في ذلك.[۳]

به احتمال زیاد تضعیف او توسط بعضی از اهل سنت به خاطر انتساب او به تشیع و زیدیه بوده است چنانکه ابن‌حجر بر این امر تصریح کرده و می‌گوید: «إنما ضعفه من ضعفه لأنه كان زيدي المذهب تظاهر به.»[٤] و ابن‌شهرآشوب از او دو کتاب با عنوان إثبات الوصية لأمير المؤمنين ـ عليه السلام ـ و کتاب ذکر قائم آل محمد عليهم السلام گزارش کرده است که مؤید تشیع وی است.[۵]

۳. أحمد بن جعفر العقيلي: متأسفانه هیچ شناختی از احمد بن جعفر العقیلی به جز

---

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد: ج ۵، ص ۲۱۰-۲۱۱، ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق: ج ۵، ص ۳۴۳-۳۴۷؛ سمعانی، الأنساب: ج ۳، ص ۳۶۷-۳۶۸.

۲. رک: خطیب بغدادی، تاریخ بغداد: ج ۵، ص ۲۱۱؛ سهمی، تاریخ جرجان: ص ۱۲۲؛ ابن‌حجر عسقلانی، لسان المیزان: ج ۱، ص ۲۶۱؛ ذهبی، میزان الاعتدال: ج ۱، ص ۱۳۵.

۳. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد: ج ۵، ص ۲۱۱.

٤. ابن‌حجر عسقلانی، لسان المیزان: ج ۱، ص ۲۶۱.

۵. ابن شهرآشوب، معالم العلماء: ص ۲۴.

اینکه وی نیز همچون دیگر راویان این روایت اهل خراسان بوده و این حدیث را در قُهستان که ناحیه‌ای است بین هرات و نیشابور روایت کرده است نداریم و همچنین به جز این حدیث، روایت دیگری از او در منابع حدیثی نقل نشده است.

۴. **أحمد بن علي البلخي**: گرچه از احمد بن علی بلخی نیز تنها همین روایت در منابع حدیث نقل شده است اما شیخ طوسی او را مدح کرده و گفته: «أحمد بن علي البلخي الرجل الصالح، أجاز للتلعكبري»[1] مدح شیخ طوسی از احمد بن علی و معرفی او به عنوان شیخ اجازهٔ محدث بزرگ تلعکبری باعث شده بیشتر علمای رجال او را توثیق کنند.[2]

۵. **أبوجعفر محمد بن علي الخزاعي**: از ابوجعفر محمد بن علی نیز هیچ اطلاعی در دست نداریم و این حدیث تنها روایت او در منابع حدیثی شیعه است.

۶. **عبد الله بن جعفر الأزهري**: راوی خطبه در نسخهٔ ما و کتاب التوحید، شیخ صدوق «عبد الله بن جعفر الأزهری» ضبط شده است. در منابع شیعی به غیر از این خطبه روایتی دیگر از او نقل نشده است در منابع روایی اهل سنت نیز تنها یک روایت با عنوان «عبد الله بن جعفر الأزهری» نقل شده است[3]، اما در هیچ یک از منابع رجالی شیعی و سنی چنین به عنوان راوی حدیث ثبت نشده است به همین جهت است که بعضی از محققان «الازهری» را تصحیف «الزهری» دانسته‌اند.[4] یکی از وجوهی که چنین تصحیفی را تقویت می‌کند گزارش سید ابن‌طاوس از راوی خطبه است او بر اساس نسخهٔ عتیقهٔ و کهن این خطبه نام راوی را «عبد الله بن جعفر الزهری» ضبط کرده است.

اگر ضبط سید ابن‌طاوس را ـ که ظاهرا به صواب نزدیک است ـ ملاک قرار دهیم ، راوی خطبه محدثی شناخته شده است به نام «ابوجعفر عبدالله بن جعفر بن عبدالرحمن بن المِسوَر بن مَخرمة الزّهری القُرشي المدني» که بیشتر به عبد الله بن جعفر الزهری یا المخرمی شهرت

---

۱. الطوسی، رجال الطوسی: ص ۴۱۲.

۲. محدث نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل: ج ۲۵، ص ۱۰۵؛ المامقانی، تنقیح المقال في علم الرجال: ج ۶، ص ۳۶۹؛ تستری، قاموس الرجال: ج ۱ ص ۵۲۶.

۳. این روایت را عبد الله بن جعفر الازهری از ابن شهاب نقل کرده است. امام شافعی، مسند الشافعی: ص ۳۲۰.

٤. العلوی الحسینی، التذکرة معرفة رجال الکتب العشرة: ج ۱، ص ۸۳۷.

دارد، شیخ طوسی او را در رجال خود از اصحاب امام صادق ـ علیه السلام ـ ذکر کرده است[1] و بعضی از علمای رجال او را امامی مجهول‌الحال و بعضی ثقه دانسته‌اند.[2] بیشتر منابع اهل سنت همچون نسایی، ترمذی احمد بن حنبل او را توثیق و بعضی همچون ابن‌حِبان وی را تضعیف کرده‌اند.[3] عبد الله بن جعفر الزهری در سال ۱۷۰ قمری در مدینه از دنیا رفته است.[4]

اطلاعات ما در مورد سند خطبهٔ قاصعه بیش از این نیست اما چنانکه قبل از این گفته شد این خطبه علاوه بر روایت عبد الله بن جعفر الأزهری حداقل یک نقل دیگر نیز دارد که از طریق «عمر بن محمد بن عمر بن علی» مرفوعاً روایت شده است. در این روایت که بخشی از آن در نسخهٔ ما موجود است عمر بن محمد به واسطهٔ پدر و جدش خطبهٔ امیرالمؤمنین را نقل کرده است.

عمر بن محمّد بن عمر بن علی از نوادگان عمر الأشرف فرزند امام زین العابدین ـ علیه السلام ـ است او محدث بوده و در منابع روایی چندین روایت از او نقل شده است[5] و نجاشی کتاب علی بن ابی رافع یکی از اصحاب امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ و کاتب وی را توسط همین شخص روایت کرده است[6] با این که در منابع رجالی در مورد او توثیقی نیافتیم علمای انساب او را مدح کرده و از او به صاحب فضل و علم یاد کرده‌اند.[7]

هـ: نام خطبه

بیشتر خطبه‌های امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ توسط مردم و با استفاده از محتوای هر خطبه و یا یکی از عبارات خطبه نام‌گذاری می‌شد به تصریح ابن‌ابی‌الحدید خطبهٔ قاصعه نیز توسط

---

۱. الطوسی، رجال الطوسی: ص ۲۳۰.
۲. المامقانی، تنقیح المقال: ج ۲، ص ۱۷۴؛ المازندرانی، منتهی المقال في أحوال الرجال: ج ۴، ص ۱۷۰؛ الخونی، قاموس الرجال: ج ۶، ص ۲۹۷.
۳. ابن‌أبي‌خيثمة، التاريخ الكبير: ج ۲، ص ۳۴۹؛ ابن‌أبي‌حاتم، الجرح و التعديل: ج ۵، ص ۲۲؛ دارقطنی، ذکر أسماء التابعين و من بعدهم: ج ۲، ص ۱۳۰؛ ابن‌عساکر، تاريخ مدينة دمشق: ج ۲۷، ص ۳۰۴؛ ذهبی، سير أعلام النبلاء: ج ۷، ۳۲۸-۳۲۹؛ ابن‌حجر عسقلانی، لسان الميزان: ج ۷، ص ۵۱۸.
٤. ابن‌خیاط، تاريخ خليفة بن خياط: ص ۲۹۵؛ ابن‌عساکر، تاريخ مدينة دمشق: ج ۲۷، ص ۳۰۱
٥. رکـ: دارقطنی، سنن الدارقطني: ج ۲، ص ۷۷؛ ج ۳، ص ۶۲؛ حر عاملی، وسائل الشيعة: ج ۱، ص ۴۵۰.
٦. النجاشی، رجال النجاشي: ص ۷.
۷. ابن‌صوفی، المجدی: ص ۳۴۵؛ فخر رازی، الشجرة المباركة: ص ۱۴۱.

مردم به این عنوان نام‌گذاری شده است «ومن الناس من یسمی هذه الخطبة بالقاصعة»[1] در بخشی از خطبه که سید رضی در نهج البلاغه نقل کرده هیچ اثری از این لفظ وجود ندارد و استعمال «قاصعه» در کلام عرب نادر بوده[2] و نام‌گذاری به چنین لفظ نامأنوسی بدون اینکه وجهی خاص داشته باشد بعید می‌نماید با این حال شارحان نهج البلاغه برای بیان وجه تسمیهٔ این خطبه وجوهی ذکر کرده‌اند که همه مبتنی بر حدس و گمان بوده و بعضی به دور از صواب است که در ذیل به آنها اشاره می‌کنیم:

۱. این خطبه را قاصعه نام نهادند چون امیرالمؤمنین هنگام بیان این سخنان سوار بر ناقه‌ای بودند که در حال نشخوار بود «یخطبها علی ناقته وهی تقصع بجرّتها» ابن‌میثم این عنوان را مناسبترین وجه تسمیهٔ خطبهٔ قاصعه دانسته است.[3] ظاهراً ابن‌میثم این خطبه را با خطبه‌ای دیگر خلط کرده و تا جائیکه می‌دانیم در هیچ یک از مصادر تاریخی و روایی چنین توصیفی در مورد خطبهٔ قاصعه وجود ندارد.[4]

۲. به این خطبه قاصعه می‌گویند از باب «قصعت الناقة بجرتها» چون نصیحت‌ها و امر و نهی‌ها در این خطبه پشت سر هم و منظّم به کار رفته و شباهت دارد به حالتی که شتر مرتب غذایی را که خورده نشخوار کند.[5]

۳. به این خطبه قاصعه می‌گویند از باب «قصعت القملة إذا هشمتها وقتلتها» چون این خطبه درصدد درهم کوبیدن ابلیس و دیگر متعصبان است چنانکه بر سر پشه زنند و

---

۱. ابن‌أبی‌الحدید: شرح نهج البلاغة: ج ۱۳، ص ۱۲۷.

۲. ما با همهٔ تتبعی که کردیم نتوانستیم کلمهٔ قاصعه را در لغت و استعمال عرب به غیر از نام این خطبه بیابیم و اگر چه بعضی دیگر از مشتقات قصع به صورت محدود استعمال شده است.

۳. ابن میثم، شرح نهج البلاغة: ج ۴، ص ۲۳۴؛ تستری، بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة: ج ۲، ص ۳.

٤. چنین توصیفی در مورد یکی از خطبه‌های پیامبر وارد شده است: «عن عمرو بن خارجة قال: خطب رسول الله صلّی الله علیه وآله وهو علی ناقته وأنا تحت جرانها وهي تقصع بجرّتها ولعابها یسیل بین کتفي...» احمد بن حنبل، مسند أحمد: ج ۲۹، ص ۲۱۵و ص ۶۲۳؛ دارمی، سنن الدارمی: ج ۴، ص ۲۰۶۳؛ ترمذی، سنن الترمذي: ج ۴، ص ۴۳۴.

۵. ابن میثم، شرح نهج البلاغة: ج ۴، ص ۲۳۴؛ ابن‌أبی‌الحدید، شرح نهج البلاغة: ج ۱۳، ص ۱۲۸؛ جحاف، إرشاد المؤمنین إلی معرفة نهج البلاغة المبین: ج ۲، ص ۴۹۰؛ خوئی، منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة: ج ۱۱، ص ۲۶۶.

او را هلاک کنند.[1]

۴. به این خطبه قاصعه می‌گویند از باب «قصع الماء عطشه أي أذهبه وسكنه» به دلیل اینکه این سخنان غرور و خودخواهی متکبّران را فرو می‌نشاند مانند آب است که تشنگی و عطش را فرو می‌نشاند.[2]

۵. به این خطبه قاصعه می‌گویند از باب «قصعت الرجل إذا امتهنته وحقرته» به دلیل این که در این خطبه شیطان متکبّر و پیروان او تحقیر شده‌اند، زیرا قصع به معنای تحقیر کردن است.[3]

۶. به این خطبه قاصعه می‌گویند از باب «قصعت الناقة بجرتها» چون امیرالمؤمنین آنچه را که از امتش در دل داشت ابراز کرد و آنها را به خاطر انحراف و ضلالتشان سرزنش کرد. جحاف یکی از بزرگان زیدی این وجه را مناسبترین وجه تسمیهٔ این خطبه دانسته است.[4]

چنانکه گفته شد همهٔ این موارد مبتنی بر حدس و گمان شارحان نهج البلاغه است اما با توجه به نسخهٔ کامل خطبهٔ قاصعه (اثر حاظر) عنوان «قاصعه» برگرفته از کلام امیرالمؤمنین در مقدمهٔ خطبه است که آن حضرت به مردم خبر می‌دهد که به‌زودی خطبه‌ای خوانده و در آن تمامی مستکبران و اهل فساد را درهم خواهد کوبید:

فليبلغ الشّاهد الغائب والكبير الصّغير والعالم الجاهل إنّي أقصع في خطبتي وكلامي كلّ جبّارٍ عنيدٍ وكلّ ختّارٍ كفورٍ.

با توجه به آنچه گفته شد مردم به خاطر استفاده آن حضرت از کلمهٔ «أقصع» این خطبه را قاصعه نام نهاده‌اند و هیچ نیازی به توضیحات و توجیهات سابق نیست.

البته آنچه ذکر شد اختصاص به نام خطبه ندارد. در موارد دیگر نیز بعضی از توضیحات شارحان به خاطر عدم اطلاع از خطبهٔ کامل آن حضرت مبتنی بر حدس و گمان است که اشاره به آنها مجالی دیگر می‌طلبد.

---

۱. ابن‌أبي‌الحديد، شرح نهج البلاغة: ج ۱۳، ص ۱۲۸؛ جحاف، إرشاد المؤمنين إلى معرفة نهج البلاغة المبين: ج ۲، ص ۴۹۱.

۲. همان.

۳. همان.

۴. جحاف، إرشاد المؤمنين إلى معرفة نهج البلاغة المبين: ج ۲، ص ۴۹۱.

و: معرفی نسخه و شیوهٔ تصحیح

این خطبه به همراه بخشی از نوشته‌های ابن‌عربی در جُنگی به شمارهٔ ۵۶۹۴ در کتابخانهٔ یوسف‌آغای قونیه نگهداری می‌شود. نسخهٔ مذکور یکی از نسخه‌هایی است که در کتابخانهٔ شخصی عارف بزرگ قرن هفتم صدرالدین قونوی قرار داشته است.

بر اساس دستنوشته‌ای که در سال ۶۶۵ توسط صدرالدین قونوی کتابت شده است وی حدود ۱۱۴ عنوان کتاب در کتابخانهٔ خود داشت[1] که مصادف با رحلت وی در سال ۶۷۳ کتابخانه‌ای در کنار مزارش تأسیس شده و بخش زیادی از این کتاب‌ها به عنوان موقوفات صدرالدین قونوی به آنجا انتقال یافته است.[2]

کتابخانهٔ قونوی در طول بیش از هفتصد سال تغییرات و تحولات زیادی را بر خود دیده است و بخشی از کتاب‌های آن جابجا شده و بخشی از آنها از بین رفته است[3] اما آنچه مسلم است اینکه کتاب‌های بجای مانده از موقوفات قونوی در سال ۱۹۲۶ میلادی به کتابخانهٔ تازه تأسیس یوسف‌آغا منتقل شده و همین کتاب‌ها در سال‌های اخیر بعد از تعطیلی کتابخانهٔ یوسف‌آغا به کتابخانهٔ منطقه‌ای قونیه Bölge Yazma Eserler Kü tü phanesi انتقال یافته است. این کتاب‌ها در تاریخ عرفان و به خصوص در معرفی جنبه‌های ناشناخته از شخصیت صدرالدین قونوی و استادش ابن‌عربی اهمیتی به‌سزا دارد. یکی از این جهات ارتباط قونوی با

---

۱. پیشتر دستنوشتهٔ قونوی را شادروان ایرج افشار با عنوان «فهرست کتابخانه صدرالدین قونوی» در مجلهٔ تحقیقات اسلامی، سال ۷۴، شمارهٔ ۱-۲ ص۴۷۲ - ص ۵۰۲ منتشر کرده بود و اخیرا آقای هادی مکارم تربتی این دستنوشته را با عنوان «صدرالدین قونوی و فهرست کتاب‌های کتابخانهٔ او» در کتاب جشن‌نامهٔ سیدعلی خراسانی: ج ۲، ص ۱۰۲۹-۱۰۸۱ منتشر کرده است. با تمام تلاشی که توسط مصححان این دستنوشته صورت گرفته، هنوز به طور دقیق نمی‌دانیم عنوان کتاب‌های قونوی و حتی تعداد آنها چقدر بوده است چون صدرالدین قونوی برای معرفی بخش زیادی از کتاب‌های خود که در قالب جُنگ و مجموعه جمع شده‌اند تنها به ذکر یک یا دو عنوان از مجموعه بسنده کرده است.

۲. با توجه به وصیتنامهٔ قونوی که قرار بود کتاب‌های فلسفی او فروخته و پول آن در راه خدا انفاق شود و تألیفات خود او به عفیف الدین تلمسانی داده شود، به‌درستی نمی‌دانیم چه بخشی از آثار قونوی به این کتابخانه منتقل شده است.

۳. بر اساس گزارش متولیان کتابخانهٔ منطقه‌ای قونیه که کتابخانهٔ قونوی فعلا در آنجا نگهداری می‌شود در همین سال‌های اخیر چندین اثر از این کتابخانه به سرقت رفته است که فعلا تنها تصویر بعضی از آنها که قبل از به سرقت رفتنشان به صورت میکروفیلم تهیه شده بود در کتابخانه نگهداری می‌شود.

تشیع است ما امروزه می‌دانیم که در کتابخانهٔ قونوی نسخه‌ای کامل از خطبهٔ قاصعه و دیگر آثار شیعی و گاه غالیانه همچون کتابی از خُصیبی[1] مولف کتاب الهدایة الکبری و مجموعه‌ای از ادعیه و مناجات‌های اهل‌بیت[2] وجود داشته که همه نشان از ارتباط او با شیعه و تراث حدیثی شیعه داشته است.

البته اطلاعات ما از کتاب‌هایی که در کتابخانهٔ قونوی وجود داشت بسیار محدود است و فهرستی که توسط خود قونوی نوشته شده در بیشتر موارد کلی و گاه مبهم است. مثلا او برای معرفی مجموعه‌ایی که خطبهٔ قاصعه را در خود جای داده، که خود مشتمل بر ده‌ها رساله و یادداشت کوچک و بزرگ است، به ذکر عنوان سه رساله کفایت می‌کند.

در هر صورت نسخه‌ایی که خطبهٔ قاصعه را در خود جای داده به شمارهٔ ۵۶۹۴ در کتابخانهٔ یوسف‌آغا فهرست شده و در حال حاضر با شمارهٔ ۷۸۳۸ در کتابخانهٔ منطقه‌ای قونیه نگهداری می‌شود. خطبهٔ قاصعه در برگ [220a - 275b] این نسخه قرار داشته و در ۵۶ برگ و هر برگ در ۱۹ سطر به خط نسخ کتابت شده است.

با اینکه کاتب و تاریخ کتابت آن مشخص نشده است اما با توجه به شباهت خط آن با یادداشت‌هایی که قونوی به خط خود نوشته به احتمال زیاد توسط خود قونوی کتابت شده است. و با توجه به تاریخ کتابت برخی از رساله‌های این مجموعه خطبهٔ قاصعه نیز می‌بایست بین سال‌های ۶۲۶ تا ۶۵۱ کتابت شده باشد. همچنین صدرالدین قونوی در دستنوشته‌ای که در سال ۶۶۵ نوشته و در آن آثارش را فهرست کرده است به این مجموعه اشاره می‌کند:

> مجموع آخر من کلام شیخنا ایضا رضی الله عنه، یشتمل علی عدة کتب منها اشارات القرآن فی عالم الانسان و شرح مشکل کتاب خلع النعلین و غیرهما.[3]

بنابر این تاریخ کتابت این نسخه قبل از سال ۶۶۵ هجری خواهد بود.

قونوی علاوه بر آنچه گفته شد محتوای این جُنگ را در برگ نخست این مجموعه به خط

---

۱. رک: فهرست کتابخانه صدرالدین قونوی، در مجلهٔ تحقیقات اسلامی، سال ۷۴، شمارهٔ ۱-۲ ص۴۷۲ - ص ۵۰۲؛ و صدرالدین قونوی و فهرست کتاب‌های کتابخانهٔ او، در کتاب جشن‌نامهٔ سیدعلی خراسانی: ج ۲، ص ۱۰۲۹-۱۰۸۱. با عنوان: «من کتاب الخصیبي، مجلد.»

۲. همان. با عنوان: «مجلّد صغیر طولانی فیه من ادعیة اهل البیت و مناجاتهم علیهم السّلام».

۳. افشار، فهرست کتابخانه صدرالدین قونوی، مجله تحقیقات اسلامی: سال دهم، شماره ۱-۲، ص ۴۸۲.

خود معرفی کرده و فهرستی از رساله‌های موجود در این مجموعه را ذکر کرده است:

إشارات القرآن في عالم الإنسان للشيخ الأعظم ـ رضي الله عنه ـ كتاب الجلالة أيضا له ـ رضي الله عنه ـ رسالة المقنع أيضا له ـ رضي الله عنه ـ كتاب أسرار الخلوة أيضا له ـ رضي الله عنه ـ كتاب شرح خلع النعلين أيضا للشيخ ـ رضي الله عنه ـ كتاب المقصد الأسمى في الكنايات للشيخ أيضا ـ رضي الله عنه ـ الأحاديث المعروفة بالأنبارى لأبي بكر محمد بن جعفر؛ خطبة لأمير المؤمنين علي بن أبي طالب ـ رضي الله عنه ـ المعروف بالقاصعة؛ ديوان ابن الفارض ـ رحمة الله عليه ـ رسالة في العشق لغير الشيخ؛ كتاب المبشرات للشيخ ـ رضي الله عنه ـ رسالة في النجوم لغير الشيخ وبها ختم الكتاب.

قونوی در این دستنوشته نیز به نام تمامی آثار موجود در نسخه اشاره نکرده و تنها به ذکر نام بعضی از آنها اکتفا کرده است. با توجه به اهمیت این نسخه و عدم معرفی آن تا به حال، بر خود لازم می‌دانم که به اجمال رساله‌های این مجموعه را معرفی کرده و به یادداشت‌هایی که توسط قونوی نوشته شده اشاره کنم:

این نسخه در ۳۷۸ برگ و توسط افراد متعددی کتابت شده است و به جز پنج رسالهٔ اول این مجموعه که همه از آثار ابن‌عربی بوده و توسط شخصی به نام یوسف بن ابی‌بکر بن عثمان نسانی در سال ۶۴۰ کتابت شده است در هیچ یک از رساله‌های مستقل کاتب و تاریخ کتابت مشخص نشده است. این نسخه نیز همانند دیگر کتاب‌های قونوی[۱] مشتمل بر وقفنامهٔ او می‌باشد که بر برگ آغازین آن چنین نقش بسته است:

وقف الشيخ صدرالدين أبو المعالى محمد بن إسحق بن محمد هذا الكتاب على الدّار الكتب المنشأة عند قبره لينتفع به سائر المسلمين الانتفاع المباح لهم في الشرع وشرط أن لا يخرج منها البتة جملة واحدة لا برهن ولا بغيره والشرط أملک وأحق بالوفاء تقبل الله منه وأثابه الجنّة.

رساله‌ها و یادداشت‌هایی که در این جُنگ جمع شده عبارتند از:

۱. کتاب إشارات القرآن في عالم الإنسان: برگ [1b - 22b] ذیل عنوان کتاب نام مؤلف چنین ثبت شده است:

إنشاء الشيخ الإمام العالم المحقق محيى الدين شرف الإسلام لسان الحقائق علامة العالم (؟) الأكابر أعجوبة الدهر أبي عبد الله محمد بن على بن محمد الحاتمى الطائى ثمّ الأندلسى ختم الله له بالحسنى.

---

۱. تصویر چند نمونه از وقفنامه‌های قونوی در آغاز کتاب‌های به جای مانده از او در پایان مقدمه ارائه شده است.

۲. کتاب الجلالة وهو كلمة الله: برگ [23b - 31b] ذیل عنوان کتاب نام مؤلف چنین ثبت شده است:

إنشاء الإمام العالم المحقق سيد الطائفة محيى الدين أبي عبد الله محمد بن محمد بن العربي الحاتمي الطائي ختم الله له بالحسنى.

۳. رسالة المقنع في إيضاح السّهل الممتنع: برگ [32b - 43b] نام مؤلف ذیل عنوان کتاب چنین ثبت شده است:

إنشاء الإمام العالم المحقق سيد الطائفة كعبة العلماء والعارفين محيى الدين أبي عبد الله محمد بن محمد بن العربي الحاتمي الطائي ثمّ الأندلسى ختم الله له بالحسنى.

۴. کتاب أسرار الخلوة: برگ [44b - 54a] عنوان مولف چنین ثبت شده است:

إنشاء الإمام العالم العارف المحقق محيى الدين أبي عبد الله محمد بن محمد بن العربي الحاتمي ثمّ الطائي الأندلسي ختم الله له بالحسنى.

علاوه بر آن ذیل عنوان این رساله عبارتی به خط و امضای قونوی به این نحو نوشته شده است:

سمع هذه الرسالة بقراءتي الأخ اللبيب محمد بن أبي بكر بن بندار التبريزى أخذ الله بيده وذلک <في> العشر من شهر رمضان سنة إحدى وخمسين وستمائة كتبه الفقير إلى الله محمد بن إسحاق حامداً ومصلياً ومسلماً وحسبنا الله.

و در انتهای آن نیز این عبارت ثبت شده است:

قوبل وصحح بالأصل وهو خط الشيخ، رضي الله عنه.

۵. کتاب شرح خلع النعلين: برگ [55a - 169a] این رساله بدون ذکر عنوان رساله و مؤلف با شرح خطبهٔ خلع نعلین آغاز می‌شود. این رساله به همراه چهار رسالهٔ قبلی به دستخط یک نفر کتابت شده و در آخر آن چنین نوشته شده است:

فرغ من نسخه بخطّه العبد الفقير إلى الله تعالى يوسف بن أبى بكر بن عثمان النّسائى ثم الحرّانى غفر الله عنه في يوم الأحد خامس <و>عشرين صفر سنة أربعين وستمائة.

۶. کتاب المقصد الأسمى في الإشارات: برگ [170a - 174b].

۷. کتاب الحجب: برگ [174b - 183b].

۸. کتاب الیاء وهو کتاب الهو: برگ [183b - 188a].

چند خط پایانی این کتاب ناقص است که بعداً در حاشیه تکمیل شده و در انتهای آن

چنین ثبت شده است:

تمّ الکتاب وهو کتاب الهو قوبل.

این سه اثر اخیر همه پشت سرِ هم و بدون فاصله و بدون ذکر عنوان کتاب و مؤلف، توسط یک نفر کتابت شده است. در فهرستی که قونوی در آغاز نسخه از عناوین رساله‌ها نوشته است تنها به نام اولین رساله یعنی المقصد الأسمی اشاره شده است.

۹. فهرست تألیفات ابن‌عربی: برگ [193a - 188a] این رساله یکی از اسناد مهم برای شناخت آثار ابن‌عربی است که به دستخط خود او نوشته شده است. وی در آغاز این رساله با نوشتن یادداشتی سماع این فهرست توسط صدرالدین قونوی را شهادت داده است:

قرأ عليّ الولد البار المحسن الأنجب الطاهر صدر الدين محمد بن إسحق بن محمد بن يوسف القونوي الفهرست الذي يتضمّن أسماء تواليفنا ومصنّفاتنا في فنون مختلفة نفعنا الله بالعلم وإيّاه (؟) وكتبه محمّد بن علي بن محمّد ابن العربي الطّائي الحاتمي بخطه في صفر سنة سبع وعشرين وستمائة، والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى.

۱۰. الأحاديث المعروفة بالأنباری: برگ [218a - 194b] این رساله مشتمل بر احادیث ابوبکر محمد بن جعفر بن هیثم معرف به انباری (۲۶۸-۳۶۰) است که در دو جزء نوشته شده است. ذیل عنوان این رساله صدرالدین قونوی به خط خود تصریح کرده که این احادیث را از شمس‌الدین ابوالحجاج یوسف بن خلیل بن عبدالله دمشقی سماع کرده است:

رواية الشيخ الإمام الحافظ شمس الدين أبو الحجاج يوسف بن خليل بن عبد الله الدمشقي سماعاً لمحمد بن إسحق بن محمّد بن يوسف بن علي نفعه الله بكل علم مقرّب إليه نافع لديه.

همچنین در پایان هر دو جزء یوسف بن خلیل دمشقی سماع قونوی با جمعی دیگر از اصحاب او را تأیید کرده و نوشته است:

سمع علي هذا الجزء والجزء الّذي بعده بسماعي فيهما من أبي الحسن مسعود بن أبي منصور بن محمّد بن الحسن الجمال وأبي سعيد خليل بن أبي الرّجا بن أبي الفتح الرّارانى بسماعهما من أبى على الحدّاد، صاحبهما السيّد الإمام العالم صدر الدين أبو المعالي محمّد بن إسحق بن محمّد وفتاه لؤلؤ بن عبد الله وعزّ الدّين يوسف بن أبي بكر بن عمر الأرموي وفخر الدين أبو عبد الله محمّد بن يوسف بن محمّد الكنجي ومجد الدّين أبو بكر بن بندار بن زنكى التبريزى وإمام الدين أبو حامد محمّد بن الحسن بن الإمام الخونى وسعد الدّين إسماعيل بن محمّد بن شعيب الرّومى التّبريزي ومحيي الدين أبو حامد محمد بن محمّد بن

أبي الكرم الواسطي وذلك في العشر الآخر من شهر ربيع الآخر من سنة أربعين وستمائة وقع لهم ذلک بحلب المحروسة وكتب يوسف بن خليل بن عبد الله الدّمشقي.

و در خاتمهٔ جزء دوم می‌نویسد:

سمع علي هذا الجزء والجزء الّذي قبله بسماعي من أبي الحسن مسعود بن أبي منصور بن محمّد بن الحسن الخيّاط المعرف بالجمال وأبي سعيد خليل بن أبي الرّجا بن أبي الفتح الرّاراني بسماعهما من أبی علی الحدّاد، بقراءة الإمام الحافظ كمال الدين أبي الفضل عبّاس بن بزوان ابن طرخان الموصلي، صاحبه السيّد الإمام العالم صدر الدين أبو المعالي محمّد بن إسحق بن محمّد وفتاه لؤلؤ بن عبد الله وفخر الدين أبو عبد الله محمّد بن يوسف بن محمّد الكنجي وإمام الدين أبو حامد محمّد بن الحسن بن الإمام الخونی وسعد الدّين إسماعيل بن محمّد بن شعيب الرّومی التّبريزي وأبو حامد محمّد بن محمّد بن أبي الكرم الواسطي ومجد الدّين أبو بكر بن بندار بن زنكی التبريزی وولد القاري المذكور أبو الفتح محمّد (؟) وهو في السّنة الخامسة وذلک في العشر الآخر من شهر ربيع الآخر من سنة أربعين وستمائة وكتب يوسف بن خليل بن عبد الله.

۱۱. خطبة أمير المؤمنين، صلوات الله عليه: برگ [220a – 275b].

۱۲. ديوان ابن الفارض: برگ [227a – 334a].

۱۳. رسالة في العشق نوشتهٔ شيخ الرئيس ابوعلی سینا: برگ [335a - 345a].

۱۴. یادداشتی از صدرالدین قونوی به خط خودش: برگ 345b – 346a. در این یادداشت قونوی به کتاب‌هایی که از غیر ابن‌عربی سماع کرده است اشاره می‌کند:

الله لطيف بعباده، سمعت بحلب على الشّيخ شمس الدين الآدمی الدّمشقي واسمه يوسف بن خليل بن عبد الله وسنّه يومئذٍ خمسة وثمانون سنة وتاريخ السّماع منّي عليه سنة أربعين وستمائة ومولده سنة خمس وخمسين وخمسمائة؛ سمع بإصبهان وغيرها، له رحلة إلى بلاد العجم والعراق، مما سمعت عليه من الأجزاء: جزء في العلو والنزول للحافظ وجزء الوافدات على معاوية وجزء في منثور الحكايات والفوائد وجزء الكديمي وجزء في البكاء وجزء فيه حكاية تحفة الجارية والسَّري ـ رحمه الله ـ ورحمها وجزء آخر يتضمّن أحاديث عوالي الأسناد ونحو ثلث الحلية لأبي نعيم الحافظ ـ رحمه الله ـ والفصيح لثعلب ـ رحمه الله ـ وبعض تاريخ إصبهان وأنا الآن أسمع عليه المستجمع(؟) من مسلم ويتضمّن سائر ما ذكره مسلم من الأحاديث جميعها والنجاح(؟) من أبي نعيم يرويه الشيخ شمس الدين المذكور عن منصور الجمّال عن الحداد عن أبي نعيم، كلّ ذلک سماعاً. وسمعت عليه سنن

الدارقطني ـ رحمه الله ـ و بعض مسند العدني. سمعت على الشيخ عزّ الدين أبي القاسم عبد الله بن الحسين بن عبد الله بن رواحة الحموى من أصحاب الشّيخ أبي طاهر أحمد بن محمّد السّلفي الإصبهاني نزيل إسكندرية ـ رحمه الله ـ التعقبات(؟) وهي عشرة أجزاء رواها لنا عن السلفي عن الثقفي ـ رحمهما الله ـ وجزء في الدّعا عن السلفي عن المحاملي ـ رحمهما الله ـ وجزء آخر للفرساني ـ رحمه الله ـ.

بسم الله الرحمن الرحيم وعليه أتوكّل وبه أستعين الحمد لله وسلامه على عباده الّذين اصطفى من الملائكة المقرّبين والأنبياء المرسلين خصوصاً على سيدنا محمّد وآله وصحبه وسلّم تسليماً كثيراً، فممّا سمعته على سيدنا كمال الدين أبي الحسن علي بن محمّد بن الحسن القفصي المعروف بالإسكندراني وذلک بمدينة ملطية سنة أربع و عشرين وستمائة جميع الأحكام الوسطى لعبد الحقّ بن عبد الرحمن الأزدي الإشبيلي ـ رضي الله عنه ـ بحق سماعه على المصنف المذكور وهو عبد الحقّ ـ قدّس الله روحه ـ في حديث النّبي ـ عليه السّلام ـ في معرفة الحلال والحرام، وكذلک سمعت على كمال الدين المذكور اسمه ونسبه أخبار الشّهاب في المواعظ والآداب بحقّ روايته عن الشّيخ الحافظ أبي طاهر أحمد بن محمّد بن أحمد بن إبراهيم السّلفي الإصفهاني ـ رضي الله عنه ـ بحقّ روايته عن الشّيخ عبد المنعم المصري بحقّ روايته عن القاضي القضاعي ـ رضي الله عنه ـ وسمعت أيضاً بحرم مدينة عند النّبي ـ صلّى الله عليه وسلّم ـ على الشّيخ جمال الدّين الواسطي جزءً في الحديث منسوباً إلى ابن عرفة ـ رحمه الله ـ وسمعت أربعين حديثاً خرجها السّلفي الإصفهاني عن أربعين شيخاً في أربعين مدينةٍ على (؟) النّبي قرآني القرآن(؟) وهو برهان الدّين أبو طاهر إسماعيل بن محمّد بن يوسف الأنصاري بحقّ سماعه من الشّيخ أبو علي حسن الأوقي عن السّلفي وأروي ذلک وغيره إجازة عن الشّيخ عن السّلفي.

۱۵. یادداشتی از ابن‌عربی [349b] در این یادداشت ابن‌عربی کتاب‌هایی را که قونوی از او سماع کرده ذکر می‌کند:

أقول وأنا محمد بن علي بن محمد بن العربي الطائي وهذا خطي: سمع علي الولد المبارک الطاهر صدر الدين محمد بن صاحبي المخلص المرحوم مجد الدين إسحق بن محمد القونوي من تواليفي قراءة منه علينا الفتوحات المكية في عشرين مجلداً ومواقع النجوم والتدبيرات الإلهية والتنزلات الموصلية وكتاب المعرفة والديوان والذخائر والأعلاق في شرح ترجمان الأشواق.

قونوی در ذیل این یادداشت در مورد تاریخ این سماعات نوشته:

التاريخ مذكورٌ في موضع آخر بخط الشيخ أيضاً ـ رضي الله عنه ـ وذلک في جمادي الأولى سنة

تسع وعشرين وستمائة وتفصيل التواريخ في الأصل الأوّل في كلّ سفر منها وفي كل موقف.

۱۶. یادداشتی از قونوی: برگ [347b - 348a] در آغاز این یادداشت قونوی به تاریخ ولادت شیخ اشاره کرده و سپس آثاری را که از او سماع کرده بیان می‌کند:

وُلد سيدي الشيخ الإمام العالم الرّاسخ المخصوص بعناية الله المحفوف بنعمائه أبو عبد الله محمد بن علي بن محمد بن العربي الطائي الحاتمي ثمّ الأندلسي في شهر رمضان في السّابع والعشرين سنة ستين وخمسمائة بمدينة مرسية من بلاد الأندلس، أبقاه الله ومتّعني والخلق بطول بقائه.

بسم الله الرحمن الرحيم وعليه أتوكّل وبه أستعين، الحمد لله حقّ حمده والصّلوة على محمّد رسوله وعبده. يقول العبد محمد بن إسحق: إنّني سمعت على سيدي ومولاي وشيخي الإمام العالم الرّاسخ المحقّق المخصوص بتأييد الله وفضله محيي الدين أبي عبد الله محمد بن علي محمد بن العربي الطائي الحاتمي ثم الأندلسي ـ رضي الله عنه ـ ما نفصّل فمن ذلک من مصنفاته: كتاب رسالة الأنوار وكتاب نسخة الحقّ والكتاب المسمّي بـالإعلام بإشارات أهل الإلهام وكتاب مراتب الوهب وكتاب النقباء وشرح الألفاظ التي يستعملوها (كذا) أهل طريق الله فيما بينهم وكتاب المعرفة وكتاب العبادلة وكتاب عنقاء مغرب وكتاب التجليات.

ابن‌عربی ذیل این یادداشت به خط خود سماعات قونوی را تأیید کرده و به او اجازه روایت داده است:

سمع علي الولد الصالح البارّ المحسن العاقل الأديب الفطن صدر الدين محمد ابن الصّاحب المشفق المرحوم مجد الدين إسحق بن محمد بن على بن يوسف القونوي وفّقه الله وهو صاحب هذا الخط فوق هذا جميع ما سمّاه من الكتب المذكورة أعلاه المنسوبة إلينا تأليفها وأجزت له أن يحدث بها عنّي وبجميع تواليفي ورواياتي كلّها على اختلاف ضروبها على الشّرط المعتبر. وكتب الفقير إلى الله تعالى بخط يده محمد بن علي بن محمد بن العربي الطائي الحاتمي في محرّم سنة سبع وعشرين وستمائة والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى.

یادداشتی دیگر از قونوی:

وسمعت أيضاً بعد ذلک على سيدي وشيخي الإمام العارف الراسخ المحقّق المخصوص بتأييد الله وفضله ذي الحقائق الإلهيّة والمعارف الرّبانيّة أبي عبد الله محمّد بن علي بن محمّد بن العربي الطائي الحاتمي ثمّ الأندلسي ـ رضي الله عنه ـ في شهر المحرّم سنة سبع وعشرين وستمائة رسالة المعلوم من عقائد علماء الرسوم، وذلک من مصنفاته ـ رضي الله عنه

وأدام ظلّه وأبقاه ـ (؟) وكذلك من مصنفاته أيضاً كتاب مقام القربة في الشّهر المذكور وكذلك كتاب مفاتيح الغيب وكتاب الفناء في المشاهدة وكتاب حلية الأبدال أيضاً في الشهر المذكور، وكتبه محمد بن إسحق بخطه.

تأييد ابن‌عربى:

صحّ ما ذكر من السماع المذكور أعلاه علي وكتبه ابن العربي بخطه في تاريخه.

يادداشتى ديگر از قونوى:

وكذلك سمعت أيضاً على سيدنا وشيخنا الإمام العالم الراسخ المخصوص بتأييد الله (؟) ذي الحقائق الإلهيّة والمعارف الرّبانيّة أبي عبد الله محمّد بن علي بن محمّد بن العربي الطائي الحاتمي ثم الأندلسي ـ رضي الله عنه ـ ومتّعنا والمسلمين بطول بقائه آمين، كتاب العظمة و كتاب الأزل المسمّى بثمانية وثلاثين و كتاب الحجب و كتاب الحقّ و كتاب الخلوة وجزء الزينبيّات من الديوان بلفظه ـ رضي الله عنه ـ ورسالة المقنع في إيضاح السهل الممتنع ورسالة الاتحاد الكوني وكتاب كنه ما لا بدّ منه وكتاب إشارات القرآن في عالم الإنسان وشرح الألفاظ التي يستعملها أهل طريق الله من نسخة أخرى بلفظ آخر. وكتب أضعف عباد الله تعالى تلميذ الشيخ وربيب نظره محمّد بن إسحق بن محمد غفر الله له ولوالديه ولجميع المسلمين.

تأييد ابن‌عربى:

صحّ ما ذكر من سماع الكتب المذكور أعلاه وكتبه ابن العربي في تاريخه.

يادداشتى ديگر از قونوى:

وسمعت أيضاً على سيدي الإمام العالم الراسخ المحقّق المخصوص بتأييد الله وفضله محيي الملّة والدّين أبو عبد الله محمّد بن علي ابن العربي الطائي الحاتمي ثمّ الأندلسي، رضي الله عنه، جميع كتاب الفهرست بقرائتي في شهر صفر وكذلك كتاب الجواب المستقيم في أجوبة المسائل التي سأله الترمذي الحكيم وشرح أسماء الحسنى له رضي الله عنه.

تأييد ابن‌عربى:

سمع علي أيضاً قراءة وسماعاً وسمع من (؟) ستّ مجلدات من الفتح المكّي والثامن كلّه والسابع إلى آخره.

يادداشتى ديگر از قونوى:

وسمعت من الفتوحات ثمانية عشر مجلداً من أول الكتاب إلى آخر باب الأسماء[1] وسمعت

---

۱. براساس خط خوردگی‌هایی که در یادداشت‌های این بخش وجود دارد احتمالاً این عبارات در طول زمان و در چند مرحله نوشته شده است.

أیضا ترجمان الأشواق بقراءة الشیخ وکذلک سمعت بقراءتي التنزلات الموصليّة والمواقع وکملت هذه السماعات في ربع ربیع الآخر سنة ثمان وعشرين وستمائة، وکتاب الأحديّة وکتاب الجلالة وکتاب الذخائر والأعلاق في شرح ترجمان الأشواق وکتاب رسالة روح القدس في مناصحة النفس وکمل السماع أعني سماع الذخائر ومناصحة النفس في شهر جمادي الآخرة سنة ثمان وعشرين وستمائة بمدينة دمشق بمنزل سیدنا المسمع وسمعت کتاب الباء وکتاب التدبيرات الإلهيّة.

تأیید ابن‌عربی:

وکذلک قرأ أیضاً علي الفتوحات المکيّة من أولها إلی آخرها من النّسخة الّتي بخط یدي وهي عشرون مجلّداً فلیرو ذلک کلّه عنّي صدر الدین محمّد بن إسحق (؟) وکتب له ابن العربي بخطّه في جمادي الأولی سنة تسع وعشرين وستمائة

یادداشتی دیگر از قونوی:

وکذلک سمعت علیه رضي الله عنه کتاب الإسراء إلی المقام الأسراء وکذلک المشاهد القدسيّة وکذلک کتاب الإشارات العربیة في شرح النصائح الیوسفيّة وفصوص الحکم ونائج الأذکار کل ذلک بقراءتي

۱۷. یادداشتی دیگر از قونوی در مورد سماعاتش از غیر ابن‌عربی: برگ 349b. در این یادداشت قونوی سن خود را در سال ۶۲۶ بیست‌ویک سال ذکر می‌کند که بر این اساس تاریخ تولد وی سال ۶۰۵ خواهد بود در حالی که اکثر مصادر ترجمه او را متولد ۶۰۷ دانسته‌اند:

وسمعت علی الشّیخ تقي الدّین بن باشوية النّاسخ والمنسوخ في الحدیث تألیف (؟) وأجاز لي سائر مسموعاته ومناولاته وما یصح روایته من نظم ونثر ممّا له فیه إجازة. وسمعت صحیح مسلم علی الشّیخ شرف الدین محمد بن أبي الفضل السلمي بحقّ روایته عن الطّوسي وأخبرني أنّ الطّوسي أجاز لمن أدرک حیاته أن یروي عنه مسموعاته ومات في سنة ثمان عشرة وستمائة أو نحوها وذلک بحلب سنة ستّ وعشرين وستمائة وعمري إذ ذاک أحد وعشرين سنة وسمعت علیه جزءاً في الحدیث وهو(؟) وبقي علي من تمام سماع مسلم من المجلد الثّاني أربعة عشر کراساً لا غیر، والمجلدة الأولی والثالثة الّتي فیها تمّ الکتاب سمعتهما (؟) بقرأتي وقرأت من الثّانیة من أوّلها إلی الحدّ المذکور وکانت قرأتي من نسخة الصریفیني المحدّث المقیم بدمشق وهي في ثلاثة مجلدات وکذلک نسخة الشیخ شرف الدین المذکور ثلاثة أسفار.

۱۸. کتاب المبشرات: برگ [350b - 360b] این رساله مشتمل بر رؤیاهای ابن‌عربی

است که توسط قونوی کتابت شده است او در معرفی این رساله چنین نوشته:

جزوٌ يشتمل على النّوادر الملتقطة من لفظ الشيخ وما يتعلّق به وما أشبه ذلک من المسائل والمنامات والوقائع وغير ذلک.

۱۹. رسالة في النجوم: برگ [361b - 370b] این رساله را قونوی با عنوان رسالة في النجوم معرفی کرده است و در واقع بخشی از رسالهٔ أبوریحان بیرونی به نام «مقالة في حكاية طريقة الهند في استخراج العمر» است.

شیوهٔ تصحیح

برای تصحیح این اثر از روی تنها نسخهٔ شناسایی شده از آن به ناچار از شیوهٔ تصحیح قیاسی بهره بردیم و تلاش کردیم با استفاده از متون روایی مشابه تا حد زیادی از مشکلات متن همچون ناخوانی عبارات و ضبط غلط کلمات بکاهیم و ضبط نسخه را در صورت غلط بودن در پاورقی متذکر شویم.

افتادگی‌های موجود در نسخه را که قابل تشخیص بود و باعث مبهم شدن متن می‌شد با استفاده از متون مشابه در داخل < > اضافه کرده و درپاورقی به منبع آنها اشاره کردیم و در موارد که هیچ متن مشابهی نیافتیم، کلمه‌ای را که می‌توانست بر اساس حدس و گمان ما، متن را تکمیل کند داخل < > بدون استناد به منبعی اضافه کردیم.

علاوه بر آنچه گفته شد این نسخه از دو جا حدود یک برگ افتادگی دارد که به یکی از آنها در حاشیهٔ برگ [235b] با این عبارت اشاره شده است:

هذا آخر قائمة في الأصل قطعت بعدها قائمة وفقدت ثمّ تتالي الكلام واتّسق إلى آخره.

اما دومین افتادگی بین برگ [241b] و [242a] قرار دارد که تنها نشانهٔ اینکه برگی احتمالاً از بین دو برگ مذکور افتاده باشد ناهمخوان بودن عبارت صفحهٔ قبل با صفحهٔ بعد می‌باشد در هر صورت ما سعی کردیم تا جایی که می‌توانستیم عبارات مفقود را با کمک متونی همچون نهج البلاغه و الهداية الكبرى و دعائم الإسلام با استفاده از دو قلاب <> تکمیل کنیم و در پاورقی به منابعی که این اضافات را از آن نقل کردیم اشاره کنیم.

و علاوه بر آنچه ذکر شد سعی کردیم متون و روایاتی که با بخش‌هایی از این خطبه مشابهت دارد را در پاورقی ذکر کنیم.

رسم‌الخط این نسخه در نگارش بعضی از کلمات با قواعد رسم‌الخط امروزی مطابقت نمی‌کرد که در متن از رسم‌الخطی که امروزه مرسوم است پیروی کردیم و در ذیل همین بخش اختلافات موجود در رسم‌الخط را در جدولی ذکر کردیم.

رسم الخط

ردیف	رسم الخط نسخه	رسم الخط متن
۱	ابا	أبی
۲	أبکا	أبکی
۳	ابو سفین	ابو سفیان
۴	اتا	أتی
۵	أحلا	أحلی
۶	أخشا	أخشی
۷	اسعفا	استعفی
۸	اسمعیل	اسماعیل
۹	أعطا	أعطی
۱۰	افضا	افضی
۱۱	الف	آلاف
۱۲	انتها	انتهی
۱۳	أنجا	أنجی
۱۴	أوحا	أوحی
۱۵	أوصا	أوصی
۱۶	بکا	بکی
۱۷	بنا	بنی
۱۸	ترعا	ترعی
۱۹	تطوا	تطوی
۲۰	تفنا	تفنی
۲۱	تمادا	تمادي
۲۲	تنسا	تنسی
۲۳	تنعا	تنعی
۲۴	تورية	توراة

۲۵	ثلث	ثلاث
۲۶	ثمنية	ثمانية
۲۷	جات	جاءت
۲۸	جآنا	جاءنا
۲۹	جمدی	جمادی
۳۰	الحجا	الحجی
۳۱	حری	حراء
۳۲	حیوة	حیاة
۳۳	داوود	داود
۳۴	الزنی	الزنا
۳۵	سبحن	سبحان
۳۶	سلیمن	سلیمان
۳۷	الشقا	الشقي
۳۸	صلا	صلی
۳۹	الصلوة	الصلاة
۴۰	عاتی	عاتٍ
۴۱	عصا	عصی
۴۲	فسلم	فسلام
۴۳	قاضی	قاضٍ
۴۴	قرون	قارون
۴۵	قضا	قضی
۴۶	قیمة	قیامة
۴۷	کذی	کذا
۴۸	کملا	کاملا
۴۹	لبّا	لبّی
۵۰	مبتلا	مبتلی
۵۱	مشا	مشی
۵۲	معوية	معاوية
۵۳	ملیت	ملأت
۵۴	منادی	منادٍ
۵۵	منتها	منتهی
۵۶	نادا	نادی

۵۷	تسئل	تسأل
۵۸	نسئلک	نسألک
۵۹	ولا	ولی
۶۰	هرون	هارون
۶۱	یاعرابی	یا اعرابی
۶۲	یأم سلمة	یا أم سلمة
۶۳	یبتلا	یبتلي
۶۴	یبقا	یبقي
۶۵	یتلاشا	یتلاشی
۶۶	یدرا	یدری
۶۷	یدعا	یدعی
۶۸	یدعوا	یدعو
۶۹	یدلا	یدلی
۷۰	یرسول	یا رسول
۷۱	یسرا	یسری
۷۲	یسما	یسمی
۷۳	یسین	یاسین
۷۴	یشقا	یشقی
۷۵	یصلا	یصلی
۷۶	یطمأن	یطمئن
۷۷	یعطا	یعطی
۷۸	یکسا	یکسی
۷۹	یلقا	یلقی
۸۰	ینسا	ینسی
۸۱	یوارا	یواری

١

وقف
الشيخ صدر الدين ابو المعالي محمد بن اسحق بن محمد هذا الكتاب
على دار الكتب المنشأة عند قبره لينتفع به سائر المسلمين
الانتفاع المباح لهم في الشرع وشرط ان لا يخرج منها البتة
جملة واحدة لا برهن ولا بغيره والشرط املك واحق بالوفاء
تقبل الله منه واثابه الجنة
بفضله وكرمه انه ارحم الراحمين



MIKROFILM
ARŞIV No: 2712

وقفنامه صدرالدين قونوى در برگ نخست نسخهٔ ۵۶۹۴ کتابخانهٔ یوسف‌آغا



4662
1-447

Mikrofilm No 35

النصف

من تفسير الامام الزاهد المحدث العالم العارف الربانی ابی الحکم عبد السلم بن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الرحمن اللخمی یعرف بابن برجان رحمه الله وقدس روحه ونور ضریحه توفی رحمه الله مغربا عن وطنه بمراکش سنه ست وثلثین وخمس مایه محرمه

وقف

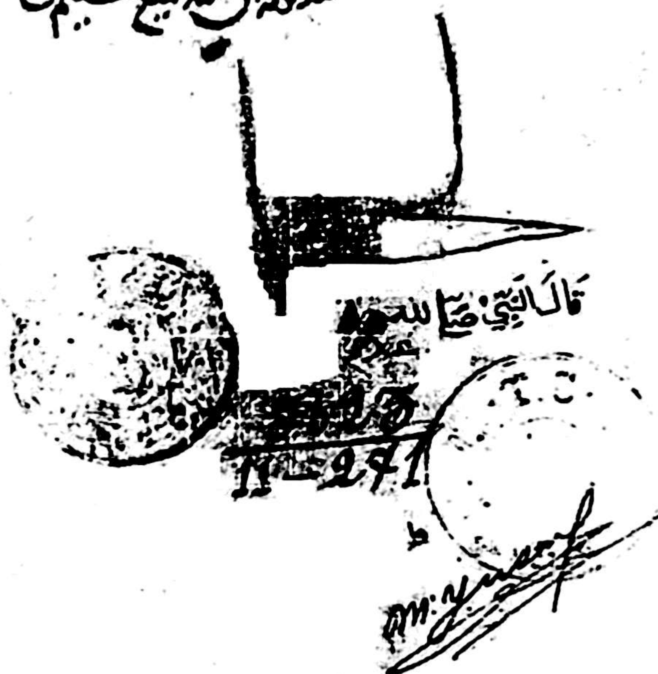
هذا الکتاب الشیخ الکبیر الامام العالم الراسخ ... صدر الدین ابو المعالی محمد بن اسحق ...

4662
1-447

وقفنامه‌ای دیگر از صدرالدین قونوی در برگ نخست نسخهٔ ۴۶۶۲ کتابخانهٔ یوسف‌آغا

وقف

هذا الكتاب الشيخ الامام العالم الراسخ صدر الدين ابو المعالي محمد بن اسحق بن محمد رضي الله عنه مع نسخه على دار الكتب المنشاة عند قبره ليستفع به سائر المسلمين وشرط ان لا يخرج منها البتة برهن ولا بغيره بل ينتفع في موضعه فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ان الله سميع عليم





Mikro film No
229

1

وقفنامه‌ای دیگر از صدرالدین قونوی در برگ نخست نسخهٔ ۵۶۲۳ کتابخانهٔ یوسف‌آغا که نسخهٔ آن در سال‌های اخیر مفقود شده و تنها نسخهٔ تصویری آن در کتابخانه نگهداری می‌شود

فهرست رساله‌های نسخهٔ ۵۶۹۴ کتابخانهٔ یوسف‌آغا به دستخط صدرالدین قونوی برگ [2 a]

نمونه‌ای از دستخط صدرالدین قونوی و ابن‌عربی در نسخهٔ ۵۶۹۴ یوسف‌آغا برگ [348 a]

٨٩ (41)

٤٤

كتاب اسرار الخلوة

انشاء الامام العالم العارف المحقق محيي الدين
ابي عبد الله محمد بن علي بن محمد الحاتمي ثم الطائي الاندلسي
ختم الله له بالحسنى

سمع هذه الرسالة بقراءة الاخ اللبيب محمد [illegible]
[illegible] وذلك العشر الاول من شهر [illegible]
سنة احدى وخمسين وستمائة كتبه العبد الفقير الى الله تعالى
محمد بن اسحق محمد حامدا ومصليا ومسلما وحسبنا الله

7.841

نمونه‌ای دیگر از دستخط قونوی ذیل یکی از رساله‌های نسخهٔ ۵۶۹۴ یوسف‌آغا برگ [44 b]

(١)

الخطبة القاصعة

برواية عبد الله بن جعفر الزُّهري

خطبة أمير المؤمنين ـ صلوات الله عليه ـ وهي الّتي تسمّى القاصعة

حَدَّثنا عَبدُ الكريم، قال: حَدَّثنا عَبدُ الله بن جعفر الزُّهري[1]، عن أبيه، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه ـ عليهم السّلام ـ قال: لمّا كان قُبَيْلَ قَتْلِ أمير المؤمنين ـ عليه السّلام ـ بأيّامٍ يسيرةٍ صلّى الغداة ذات يومٍ وأطال فيها الرّكوع والسّجود وقرأ فيها بسورة «حم عسق» وبسورة «الزُّخْرُف» ثمّ أقبل على النّاس بوجهه وقد اغْرَوْرَقَت[2] عيناه من الدّموع وهو يقول: ألا أنبّئكم بما رأيت ليلتي هذه؟ رأيت رسول الله ـ صلّى الله عليه ـ وهو يمسح وجهي ويقول لي: أبا حسن لا عليك قضيت ما عليك[3]، فأنت خليلي وأنا خليلك بالمؤانسة والمرافقة، ذاك لي ولك ولشبليّ.[4]

اعْصَوْصَبَت[5] الفتن، فذرهم يلاقوا يومهم الّذي فيه يوعدون.[6] وهي رؤيا صادقة

---

١. في الأصل: الأزهري. رک: مقدمه، بررسی سند خطبه.

٢. اغْرَوْرَقَت عيناه بالدُّموع: امتلأتا، وزاد التهذيب: ولم تَفِيضا. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٠، ص ٢٨٥.

٣. قد رويت بهذا المضمون رواية أخرى وهي: «أنّ عليا عليه السلام يقول لابنته أم كلثوم: يا بنية إنّني أراني قلّ ما أصحبكم، قالت: فكيف ذلك يا أبتاه؟ قال: إني رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله في منامي وهو يمسح الغبار عن وجهي ويقول: يا علي لا عليك قضيت ما عليك.» الفتال النيشابوري، روضة الواعظين: ص ١٣٥؛ اربلي، كشف الغمة: ج ١، ص ٤٣٣.

٤. المراد من «شبلي» السبطين عليهم السلام كما قال الطريحي: «الشِّبْلُ بالكسر: ولد الأسد... وما ورد من قَوْلِهِ: أَكْرَمْتُكَ بِشِبْلَيْكَ وسِبْطَيْكَ فعلى الاستعارة.» مجمع البحرين: ج ٥، ص ٤٠١.

٥. أعصوصبت: أي اشتد واجتمع. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١، ص ٦٠٦.

٦. اشارة إلى الآية الكريمة: ﴿فَذَرْهُمْ حَتَّى يُلاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذي فيهِ يُصْعَقُونَ﴾ (الطور: ٤٥)

وأنّه أنبأني بالحقّ ونعى إليّ نفسي وكأنّي وقد فارقتكم فراقَ رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ فما تظنّون بأمّةٍ فارقت رسولها ووزيرها وهي كَلِبَةٌ جائعةٌ قَرِمَةٌ[1] إلى الدّنيا ومُغالبتها، ومُغالبتها، ألا أنّها ستواتيهم[2] كما واتتِ الفراعنة من قبل، فإذا ملأتهم من كفّها وزُخرُفَةِ غرورها وأعطتهم الأماني وسرور القلب ومنظرها الأنيق، أرسلت بهم عِذاراً سَلِساً وغبطتهم بخُضرتها وجذل بهجتها ومهّدتهم بها وَثِيرُها[3] ومنحتهم الدَّعَة[4] والرّغد وشغلتهم بفكرة خُلْدها وأنّها غير زائلةٍ عنهم وهي المغالبة، أخرجت عليهم جناح بوارها وسقتهم من سمومها وحيّتهم بعفاريتها وأفاعيها، يا له من استدراجٍ ما أعظم حسرته وأزعق[5] /220a/ شربه وأمرّ مرارته وأزهق قَتَلَته.

وإنّي ـ والّذي فلق الحبّة وبرأ النَّسَمَة ـ لأقومنّ مقام الوداع، قبل يوم الفراق يوم وفود الأمراء وأهل الشّام والأمصار وأنا كاتبٌ إليهم بذلك أستقدمهم كلّ محبٍ وامقٍ وكلّ ضالٍّ مبغضٍ ـ إن شاء الله ـ فإذا قدموا فليبلغ الشّاهد الغائب والكبير الصّغير والعالم الجاهل إنّي أقصع في خطبتي وكلامي كلّ جبّارٍ عنيدٍ وكلّ ختّارٍ كفورٍ ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (الشّعراء: ٢٢٧).

قال: فصاح إليه النّاس: يا أمير المؤمنين لا أبكى الله عينيك والله ما أبغضناك منذ أحببناك ولا جهلناك[6] منذ رأيناك ولم تزغ قلوبنا منذ واليناك وأنت الثّاني الصّادق والوزير الخاتم الّذي أقامك رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ مقام ثانيه وتاليه ووزيره إذ جعلك من نفسه كهارون من موسى وجعلك وليّ كلّ مؤمنٍ ومؤمنةٍ وحبله الثّاني

---

١. القَرَمة: شدة الشهوة والاشتهاء إلى الأكل. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٢، ص ٤٧٣.
٢. واتيته على الأمر مُواتاةً ووِتاء: طاوَعْته. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٥، ص ٣٧٨.
٣. الوَثِيرُ: الفِراشُ الوَطِيءُ. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٥، ص ٢٧٨.
٤. الدَّعةُ: الخَفضُ في العَيْشِ والراحةُ. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٨، ص ٣٨١.
٥. ماء زُعاقٌ: مرٌّ غليظ لا يُطاق شربُه من أُجوجَتِه. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٠، ص ١٤١.
٦. في الأصل: جهلنا.

الّذي قرنه بالحبل الأكبر حبل الله، فهل يصلح اليمين إلّا باليسار واليسار إلّا باليمين؟ فما صلح حبل الله إلّا بحبله الثّاني وكنت أنت الحبل الثّاني. فإنّك كأنّك تنعى نفسك ولم تقل شيئاً قط إلّا جاءنا كفلق الصّبح تباشيراً، فأنفسنا لنفسك الفدآء، ولا أرانا الله ذلك يا أمير المؤمنين فإنّها إن افتقدت كانت جاهلية حمراء ونفاقاً بالتّاج يعلو مع أغصان شجرة فتنة الدّنيا، فإن دعوت ربّك مجتهداً راغباً بأسماء الله المجابات أن يقدّم مجيئك فلا نرى[١] يومك.

فبكى عليٌّ عليه السّلام /220b/ وقال: اصبروا إنّ وعد الله حقٌّ ولا يستخفّنكم الّذين لا يوقنون،[٢] وداعٌ قبل فراقٍ وعهدٌ قبل الانطلاق ﴿وَذِكْرى لِأُولِي الْأَلْباب﴾ (ص: ٤٣) ﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِين﴾ (الذاريات: ٥٥)، ما أصبح النّوم على ظهرها مؤمنٌ بالحقيقة إلّا المتعلّقون بحبل الله الممدود، كتاب الله المنزل، وبحبل آل الرسول، أهل العباء وأهل المباهلة وأهل سورة هل أتى ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً﴾ (الإنسان: ٧) نحن أهل سورة المائدة والأنعام وأهل سورة الفتح.

هذا نبيّكم ـ صلّى الله عليه ـ رأيته ليتي هذه وعهدي به ليلتي، مسح وجهي بطرف كُمِّه وهو يقول: أبا حسن لا عليك قضيت ما عليك، ويسئلني مؤانسته، أفلا أكون أنيسه؟ فقد كنت في مواطنه الْمُخيفَةِ أنيساً وصاحباً وفي مقاوماته الشّدائد عَلَماً ومُحبّاً وصاحباً، والله الّذي فلق الحبّة وبَرَأ النَّسَمَة لتخضبنّ هذه من هذه[٣] وليكوننّ مرجٌ كمرج بني إسرائيل وتيهٌ كائنٌ كتيه بني إسرائيل وعبادةٌ سامريّةٌ، موعدكم جمعتكم[٤] إن شاء الله.

---

١. في الأصل كلمة شبيهة بـ«ترون».

٢. إشارة إلى الآية الكريمة: ﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ الله حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾ (الروم: ٦٠).

٣. وفي مسند أحمد رواية مروية عن خطبة أمير المؤمنين عليه السلام فيه كلمات شبيهة بهذا المضمون وهي: «حَدَّثَنَا أَسْوَدُ بْنُ عَامِرٍ، أَنْبَأَنَا أَبُو بَكْرٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ، عَنْ عَبْدِ الله بْنِ سَبُعٍ، قَالَ: خَطَبَنَا عَلِيٍ، رَضِيَ الله عَنْهُ، فَقَالَ: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَتُخْضَبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ». أحمد بن حنبل، مسند أحمد: ج ٢، ص ٤٥٠

٤. كذا في الأصل ويمكن أن يكون جميعكم.

قال: فوالله ما كان حديث النّاس من يومه الّذي قال فيه هذه المقالة إلى اليوم الّذي قام قائماً فخطب بخطبته هذه إلّا كلام أمير المؤمنين ـ رضي الله عنه ـ ولقد اشتاق إلى ذلك اليوم كلّ صغيرٍ وكبيرٍ وبلغ الخبر معاويةَ وذويه وابن العاص وذويه وأهل الجمل وصفّين والنّهروان، فضُرب إلى الكوفة لذلك اليوم كلّ صَعبٍ وذَلولٍ[1] كما يضرب النّاس إلى الموسم له أيّام الموسم، وقَدِم الأمراء والأجناد وأهل المدينة حتّى/221a/ هذا الحيّ من الأنصار وعيون معاوية وذويه متنكّرين، فقيل لأمير المؤمنين عليه السلام: إنّ المسجد قد غَصَّ بأهله وجاءتك الدَّهماء[2] والجمهور وهذه العرب قد أتتك نفوسها.

قال: فخرج وعن يمينه الحسن وعن يساره الحسين ومن أمامه ابن الحنفيّة وبنوه الباقون من ورائه، وقد تعمّم بعمامة رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ السَّحاب وقد تقلّد بذي الفقار ولبس جبّة رسول الله ـ صلّى الله عليه ـ وتختَّم بخاتمه ولحيته يؤمئذٍ بيضاء ودخل مسجده وصعد المنبر وأقبل على النّاس بوجهه وهو يقول:

<ابتداء الخطبة>

﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً﴾ (النساء: 47)) فأوّل ما قال قال لسان مأمور ونفس يقظانة، والّذي فلق الحبّة وبَرَأ النَّسَمَة، أنبأني الصّادق المصدوق بالأوّل الماضي وبالكائن الباقي حتّى كأنّي أنظر إلي زمانٍ زمانٍ ويومٍ يومٍ، ولكلّ زمانٍ رجالٌ ولكلّ مقامٍ مقالٌ، ألا وإنّي أقول قولي هذا في يومي هذا ولعلّي أن لا أقول بعد يومي هذا مثل قولي هذا، فليسمع المحبّون والمبغضون.

فإنّه ما من نبيٍّ بُعث في الأوّلين والآخرين إلّا كان له هادٍ من بعده وإنّ موسى ـ عليه السّلام ـ خاصةً كان كليم الله ومحمّدٌ ـ صلّى الله عليه ـ صفيّ الله، فأقام موسى من بعده هادياً مهديّاً هارون ابن أمّه ومحمّدٌ أقامني هادياً مهديّاً، فأنا نظيره إلّا أنّي لست بنبيٍّ،

---

١. الذلول: ضد الصعب. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١١، ص ٢٥٧.

٢. الدَّهْمَاءُ: الجماعة من الناس. خليل، كتاب العين: ج ۴، ص ٣١.

فاختلفتم عَلَيَّ وكذلك اختلفت بنو إسرائيل على هارون، فضربها الله بالفتن والاختلاف وجعلهم شيعاً وفِرَقاً وابتلاهم بعبادة العِجل والسّامريّ، فعوقبوا بالقتل، فمن قَتَل /221b/ نفسه للتّوبة كان شهيداً ومن كره القتل عوقب بالافتراق والخروج عن الملّة.

فافترقت على <هارون> اثنين وسبعين فرقةً كلّها ضلّت وهلكت إلّا بقيّة آل موسى وآل هارون وهم الأمّة الهاديّة التي قال الله: ﴿وَمِنْ قَوْمِ مُوسى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُون﴾ (الأعراف: ١٥٩) فهي الّتي تعدل وتهدي ولم يكن الله ليضلّ آل النّبي من بعده وكأنّي بهذه الأمّة على ثلاث وسبعين فرقةً كلّ فرقةٍ على ثلاث وسبعين ملّةً وكلّ ملّةٍ ضالّةٌ مضلّةٌ إلّا من أخذ بحجزتي وحجزة آل رسوله وكتابه وسنّته واتّبع الحبل الأكبر والحبل الأصغر، فأقبلوا إليّ بفهمكم، واجعلوا قلوبكم نحوي، ثمّ قال:

<حمد الحقّ تعالى وتسبيحه>

الحمد لله الذي كلّما حمده حامدٌ من خلقه ازدادت النّعمة عليه تتابعاً ولزمه بعد الحمد حمدٌ على الحمد، فنحمده بمحامده على الحمد الّذي ألهم وله الحمد بعدد ما حمده الحامدون من جميع الأمم. اللّهم إنّي لا أحصى ثناءً عليك أنت كما أثنيت على نفسك أَبُوءُ[١] لك تذلّلاً بذلّة العبوديّة وأحمدك إذ لم تغافصني[٢] بالنّقمة على الخطيئة.

سبّوحٌ أنت قدّوسٌ، خضعت لك الأصوات وذلّت لهيبتك الرّقاب وقصرت دون ذات علمك الأسباب وأقدّس لك اللّهم بالخلاف على الّذين قتلوا أنبيائك وأولاد أنبيائك وشبّهوك بشبحٍ محدودٍ تعاليت عن الأشباه، لست بوالدٍ ولا بمولودٍ وصدعت بالخلاف على من بان لك بالعنود وحاول أن يزيل لك مديحةً امتدحت بها في كتابك، تعاليت /222a/ عمّا يقول الملحدون علوّاً كبيراً.[٣]

---

١. أَبُوءُ: أي أعترف. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١، ص ٣٧.

٢. تغافصني: أي تأخذني. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٧، ص ٦١.

٣. إشارة إلى آية: ﴿سُبْحانَهُ وَتَعالى عَمّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبيراً﴾ (الإسراء: ٤٣).

<اختلاف الملل والأديان>

وسبحان الّذي من آياته اختلاف الألوان ونطق الألسنة في تخوم قطر الآفاق من الزّنج[١] والصّين ويأجوج ومأجوج وواق واق[٢] من بين السّدّين الّذين لا يفقهون قولاً[٣] ومن بوادي فلوات غاية الفيافي[٤] من عجيب الألسن ومن مغيب الشّمس ومَن في الوادي الّذين يتغذّون بزَغَف[٥] الحنظل والهَبِيد[٦] ولا يمتّعون من الشّمس بخلَقٍ ولا جديدٍ إلّا بحيد[٧] الجبل[٨] وتباين الجلود، ولله قيامٌ لا يحصون ولا يعرفون ولا يموتون حتّى يتناسلون من أرحام وأصلاب الألف والألفين وأجناس آخرون لا نعلمهم أبداً.

وجيلٌ آخر يقال لهم الغاثاثون(؟) يتحقّفون بالأحقاف والّذين خَلفَهم من دون جبل قاف وأصحاب السّباحة والهمهمة ومن لا يجيب لدى مخاطبته إلّا طمطمة وكم مختلجٍ بنفسه في ولجةٍ ومتولّجٍ من خلف الباب والأبواب الّذين يسجدون من دون الله للدّواب وتَماثيل وجوههم كهيئة الجانّ والأطباق، والتُّغزغُز[٩] ذوي البطش بالأوهام والدّيالم أهل

---

١. الزِّنج والزَّنج: جيل من السودان. خليل، كتاب العين: ج ٦، ص ٧١. وبحرُ الزَّنج: هو بحر الهند بعينه، وبلاد الزنج منه في نحو الجنوب تحت سهيل، وله برّ وجزائر كثيرة كبار واسعة فيها غياض كثيرة وأشجار لكنها غير ذات أثمار وإنما هي نحو شجر الأبنوس والصندل والساج والقنا. ياقوت حموى، معجم البلدان: ج ١، ص ٣٤٣.

٢. الواق واق: إنّها في بحر الصين وتتّصل بجزائر زانج والمسير إليها بالنجوم، قالوا: إنّها ألف وستّمائة جزيرة، وإنّما سمّيت بهذا الاسم لأن بها شجرة لها ثمرة على صور النساء، معلّقات من الشجرة بشعورها، وإذا أدركت يسمع منها صوت واق واق، وأهل تلك البلاد يفهمون من هذا الصوت شيئا يتطيّرون به. القزويني، آثار البلاد وأخبار العباد: ص ٣٣.

٣. إشارة إلى آية: ﴿حَتَّى إِذا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِما قَوْماً لا يَكادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلاً﴾ (الكهف: ٩٣).

٤. الفَيْفُ المفازة التي لا ماء فيها مع الاستواء والسَّعة، وإذا أُنِّثت فهي الفَيْفاة، وجمعها الفَيافِي. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٩، ص ٢٧٤.

٥. الزَّغَفُ :دِقاقُ الحَطب. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٩، ص ١٣٥.

٦. الْهَبِيدُ: الحنظل يكسر ويستخرج حبّه وينقع؛ لتذهب مرارته، ويتّخذ منه طبيخ يؤكل عند الضّرورة. ابن أثير، ابن‌أثير، النهاية في غريب الحديث والأثر: ج ٦، ص ٢٣٩.

٧. الحَيْدُ، كفَلْسٍ: ما نَدَرَ مِن الجَبَلِ، كالجَناحِ؛ تقولُ: قَعَدَ تحتَ حَيْدِ الجَبَل. المدني، الطراز الأوّل: ج ٥، ص ٣٣٥.

٨. في الأصل: جبل.

٩. هم قوم من الترك، بلادهم مسيرة عشرين يوما، وليس لهم بيت عبادة. يعظّمون الخيل ويحسنون القيام عليها، ويأكلون المذكى وغير المذكى، ويلبسون القطن واللبود. القزويني، آثار البلاد وأخبار العباد: ص ٥٨٢.

الجنوبة وجيلان يعظمون الشّمس ويهيّج الأعضاء وحُلَفاء الصّليب الّذين بدّلوا محكم الإنجيل وازدادوا ببولس[١] ضلالةً ومن يليهم من الذلّان والصّقالبة[٢] والأشبان[٣] جعل ألوانهم البياض والصّفورة وخلقاً بديعاً من الحبشة والنّوبة صبغهم بالسّواد والظّلمة فهم كقطع الليل المظلم بالنّهمة يستنتج من اللّون خلاف لون أمه وأبيه.

<ابتداء الخلقة>

برايا[٤] ابتدعها الله كما شآء /222b/ بابتداعه نفساً منفوسة، خلق منها زوجها ليسكن إليها، كلّ هذا الخلق قد رفعوا إلى رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ فأبصرهم كما قد أبصرتكم واستنطقهم كما استنطقتكم، وأنّه يأتي يوم عليهم أعمالهم وترك طاعتهم لتيّمهم وهم بساطٌ واحدٌ ونبعٌ واحدٌ، فأمّا الّذين جعلوا ذَروَ[٥] النّار فهم يهلكون في زمرة الضّلالة زمرة المسيح الدّجّال الأعور.[٦]

<صفات الحق تعالى>

فالحمد لله الأوّل القديم والرّبّ الجواد الرّحيم، قديمٌ متقادمٌ لم يقدّمه قديمٌ فيقادم لقدمه قدم المستقدمين، ودَامَ بدوامِ دائمٍ، فكلّ دائمٍ يبيد ودوام الدّائم لا يبيد، لو يبيد الدّائم إذاً لما دام الدّوام بل يبيد المدام، ويبقى الدّائم لدوام الدّيمومة دوام دَوْم الدّائم.

---

١. وقد ذكر في الأحاديث المتعددة تحريف بلوس في دين المسيح واليهود «... مَنْ عَلَّمَ الْعِبَادَ الْكُفْرَ فَقُلْتُ مَنْ هُمْ قَالَ نَحْوُ بُولِسَ الَّذِي عَلَّمَ الْيَهُودَ أَنَّ يَدَ اللهِ مَغْلُولَة ...» ابن‌قولويه، كامل الزيارة: ص ٣٢٧؛ «... وَيَهُودَا الَّذِي هَوَّدَ الْيَهُودَ وَبُولَسُ الَّذِي نَصَّرَ النَّصَارَى ...» الصدوق، ثواب الأعمال وعقاب الأعمال: ص ٢١٦.

٢. الصقالِبَةُ جِيلٌ حُمْرُ الأَلوان صُهْبُ الشُّعُور يُتاخِمُون الخَزَر وبَعْضَ جِبالِ الرُّوم. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١، ص ٥٢٦.

٣. الأشبان من الصقالبة. مرتضى الزبيدى، تاج العروس:: ج ١، ص ٣٠٤.

٤. برايا: جمع البرية بمعنى الخلق. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٤، ص ٧١.

٥. ذَروَ النار بالواو يعني الذين يفرّقون فيها، من ذرت الريح التراب إذا فرّقته. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٤، ص ٧١.

٦. حول «المسيح الدجال» انظر إلى: النسائى، سنن النسائى: ج ٧؛ ص ٢٢٩؛ النسائى، السنن الكبرى: ج ٨، ص ٢٧٥؛ ابن‌حبان، صحيح ابن حبان: ج ١٥، ص ١٩٣؛ احمد بن حنبل، مسند أحمد: ج ١٠، ص ٢٩١؛ أبى داود، سنن أبي داود: ج ٣، ص ٤؛ ابن‌طاووس، إقبال الأعمال: ج ١، ص ٤٣٩ و٤٩٩.

و كيف يتوهّم عليه أن يقال له: كيفٌ؟ وكيف يقال: كيفٌ لمن كيّف الكيفانيّة؟ فاكتاف(؟) بلا كيفٍ، مكيّف كيفانيّة الكيف. وكيف يتوهّم عليه أن يقال له: أينٌ؟ وكيف يقال: أينٌ لمن أيّن الأيانيّة؟ فهو بلا أينٍ وفي الأين مؤيّن أيانيّة الأين، فسبحانه هو الله الحقّ المبين. وكيف يتوهّم عليه أن يقال له: حيثٌ؟ وكيف يقال: حيثٌ لمن حيّث الحيثانيّة؟ فاختار بلا حيثٍ، محدِث حيثانيّة الحيث، فسبحانه هو الله الحيّ الذي لا يموت ـ جلّ ثناؤه وتقدّست أسماؤه ـ تفرّد بالكبرياء والعظمة دون خلقه.

<استكبار إبليس>

وجعل اللعنة على من نازعه من عباده، ثمّ اختبر في ذلك ملائكته المقرّبين ليميز المتواضعين له منهم من المتكبّرين فقال، وهو العالم /223a/ بمضمرات القلوب، الخابر بمحجوبات الغيوب: ﴿إنِّي خالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ فَإذا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلائِكَةُ﴾[١] (ص: ٧١-٧٣) المخلوقون من النّور للبشر المخلوق ﴿مِنْ حَمَإٍ مَسْنُون﴾ (الحجر: ٢٦) اعترافاً لربّهم، بتواضع المملكة وتصاغر العظمة وذلّ القهر ﴿إلاَّ إبْلِيسَ أَبى وَاسْتَكْبَرَ﴾ (البقرة: ٣٤) وعلا وافتخر على آدم بخلقه وتعصّب عليه لأصله فقال، طعناً في نسبه: ﴿لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾ (الحجر: ٣٣) وافتخاراً عليه بالأنساب إلى مارجٍ من نارٍ، فقال: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَني مِنْ نارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ (الأعراف: ١٢؛ ص: ٧٦) فجعل اللعنة عليه إلى يوم الدّين وجعلها سنّةً باقيةً في الغابرين، فقال، جلّ ثناؤه: ﴿سُنَّةَ اللّهِ فِي الَّذينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّهِ تَبْديلاً﴾ (الأحزاب: ٦٢).

فإبليس عدوّ الله إمام المتعصّبين وسلف المتكبّرين الّذي وضع أساس البناء على العصبيّة ونازع الله ـ تبارك وتعالى ـ رداء الكبرياء والجبريّة وادّرع لباس التعزّز وخلع

---

١. «وجعل اللعنة على من نازعه... فسجد الملائكة» مع اختلاف يسير في نهج البلاغة: ص ٢٨٦، خ ١٩٢.

قناع التّذلّل[١]، وهو أوّل من فتح باب الفخر بالتّنسّب وأباح حرم الله بالتّعصّب وسنّ الكبر والضّغن لنفسه ديناً، فقال: ﴿أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طيناً﴾ (الإسراء: ٦١). فأخرجه الله من الجنّة ذميماً وجعله شيطاناً رجيماً فقال له، وضعاً لمرتبته وحطّاً للأجنّة: ﴿فَاهْبِطْ[٢] مِنْها فَما يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فيها فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرين﴾ (الأعراف: ١٣).

ألا ترون معشر المتكبّرين إنّ الله صغّر إبليس بتكبّره ووضعه بترفّعه، فأخرجه من الجنّة وأنزله إلى الدّنيا ولعنه بتعصّبه على خلق آدم ﴿مِنْ حَمَإٍ مَسْنُون﴾ (الحجر: ٢٦).

ولو أراد ـ تبارك وتعالى ـ أن يخلق آدم /223b/ من نورٍ يخطف الأبصار ضياؤه وبحسنٍ يبهر العقول بهآؤه وبطيبٍ يأخذ الأنفاس ريحه، لَفَعَلَ ولو فعل لظلّت الأعناق له خاضعةً[٣] ولخفّت البلوى فيه على الملائكة ولكنّ الله ـ جلّ ثناؤه ـ يبتلي خلقه ببعض ما يحملون إصره[٤] تمييزاً بالاختبار لهم ونفياً للاستكبار عنهم وإبعاداً للخُيلاء[٥] منهم[٦] ﴿وَاللّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ﴾ (الحديد: ٢٣).

فذروا معاشر المؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات التّعصّب والخُيلاء للجاهلين، فإنّه لا بدّ لكلّ زمانٍ من تعصّبٍ وخُيلاء وكبرٍ وأكثر ما يكون في هذه الأمة ﴿فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذي يُوعَدُون﴾ (الزخرف: ٨٣).

هذا إبليس الأبالسة أحبط الله عمله الجهيد بالرّعب الشّديد والخوف العظيم ـ وكان قد عَبَدَ الله ستّة آلاف[٧] سنةً، ولا يُدرى أسنين الآخرة أم سنين الدّنيا؟ ـ عن كبر ساعةٍ واحدةٍ. أفمن بَعدَ إبليس في قرب محلّه وعِظَم مرتبته يسلم على الله أحدٌ بمثل معصيته؟ كلّا ما كان

١. «فابليس عدوّ الله إمام... وخلع قناع التّذلّل» مع اختلاف يسير في نفس المصدر.

٢. في الأصل: اهبط.

٣. إشارة إلى الآية الكريمة: ﴿فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعين﴾ (الشعراء: ٤).

٤. نهج البلاغة: يجهلون أصله.

٥. الخُيلاء والخِيلاء: الكبر. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١١، ص ٢٢٨.

٦. «ولو أراد تبارك وتعالى... للخُيلاء منهم» مع اختلاف يسير في نهج البلاغة: ص ٢٨٦-٢٨٧، خ ١٩٢.

٧. في الأصل: ألف.

ليدخل الجنّة بشراً بأمرٍ أخرج منها ملكاً له، إنّ حكمه في أهل السّماء وأهل الأرض لواحدٌ وما بين الله هوادةٌ[١] وبين أحدٍ من خلقه، في إباحة حمىً حرّمه الله على العالمين.[٢]

<فتنة إبليس>

لقد أسكن الله آدم جنّته وأباحه ما فيها وزوجته خلا ما شجرة حرّم الله عليهما أكلها وأخبرهما بها، فقال لهما: ﴿كُلَا مِنْهَا رَغَداً حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (البقرة: ٣٥) وأعلَمَهما أنّ الشّيطان لهما عدوٌّ مبينٌ وكان إبليس عدوّاً لهما حاسداً لهما يريد /224a/ أن يذهب غيظه ويدرك تبله[٣] منهما، فلم يفتر[٤] عنهما حتّى إذا حاول غرورهما بالخَتْل والخَدَع، فقال تحبيباً لغمر الحبور والخلود[٥] <فيها> وترهيباً من دار الخلود: ﴿ما نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ﴾ (الأعراف: ٢٠-٢٢) مثّله لعيونهما في صورة الحقّ ووَشَى[٦] إليهما بكذبٍ دلّسه لهما على حسب الصّدق، فأجاباه ـ رحمة الله عليهما ـ ولم يلبث عدوّ الله أن فتَنَهما وأخرجهما من النّعيم الرّغد إلى الشّقاء والنّكبة كما قال: ﴿فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَؤُ فِيهَا وَلَا تَضْحَىٰ﴾ (طه: ١١٧-١١٩).

<التحذير من الشّيطان>

فلا يفتننّكم معشر أهل الحقّ والشّيعة الّذين أخرجهم الله يوم الذِروة والظّلال عن اليمين

---

١. الهَوادةُ: السُّكونُ والرُّخصة والمحاباة. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٣ف ص ٤٤٠.

٢. «هذا إبليس الأبالسة... حرّمه الله على العالمين» مع اختلاف يسير في نهج البلاغة: ص ٢٨٧، خ ١٩٢.

٣. التَّبْل: العداوة والحِقْد وعداوة يُطْلَب بها. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١١، ص ٧٦.

٤. يفتر: يسكن حدته ويلين شدته. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٥، ص ٤٣.

٥. في الأصل: + دار.

٦. وَشى الكَذِبَ والحديثَ: رَقَمَه وصَوَّرَه. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٥، ص ٣٩٢.

وجعلكم بيض الوجوه، متّصلٌ حبلكم بحبل آل الرّسول فيردّكم لفتنته إلى أصحاب الشّمال الّذين أخرجوا سود الوجوه وقيل لهم: أنتم المتعصّبون المتنازعون أهل الحقّ يوم الحقّ، ذلك زمان أحمد وذرّيته وآله، فوجبت اللّعنة يومئذٍ على المتعصّبين المتنازعين، كاحَهُ[١] الله وأهل صفوته، ووجبت الرّحمة لأهل اليمين الّذين كانوا عن يمين أحمد.

أنا يومئذٍ كنت أقرب الخلق إليه ثمّ أهل العباء ثمّ شيعتنا وكلّ متعلّقٍ بحجزتنا وإنّ هذا الشّيطان المضلّ لم يَكِده كياد الزّهو[٢] غير أحمد وأهل العباء ومن تعلّق /224b/ بحجزتنا وأبصر نورهما فهو لا يألو[٣] أن يفتن بخَتله وخدعه حتّى يرد عُصَبه ومَن ينتحل أنّها من الأمّة والإيمان إلى خطّة الشّمال.

فاحذروا هذا العدوّ المضِلّ المبين أن يفعل بكم ذلك ولا يستفزّكم بمقالٍ أو فعالٍ يصدقون ظنّه، فلعمري والله لقد فوّق لكم سهم الوعيد وأغرق لكم بنزعٍ شديدٍ ورماكم بالتّهدّد من مكانٍ بعيدٍ[٤] فقال: ﴿فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ (الأعراف: ١٦-١٧) قذفاً بغيبٍ بعيدٍ ورجماً بظنٍّ[٥] مصيبٍ صدّقه به أبناء الحميّة وإخوان العصبيّة وفُرسان الكبر[٦] الّذين ﴿أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ﴾ (إبراهيم: ٢٨-٢٩) هم والله المتعصبّون ﴿يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾ (ص: ٥٦) هم والله هم الأفْجَران من قريش بنو أميّة وبنو مخزوم.

فاحترسوا معشر الشّيعة والأنصار والمحبّين من العدوّ المضلّ المبين لا يخرجكم من الحبل المتين والنّضرة الزّاهرة والحبّ اليقين إلى قذف الظّنون ومسلك طريق الكبر

١. كاحه أي هلكه. مرتضى الزبيدي، تاج العروس:: ج ٤، ص ١٨٧.
٢. الزَّهْوُ: الكِبْرُ والتِّيهُ والفَخْرُ والعَظَمَة. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٤، ص ٣٦٠.
٣. لا يألو أي لا يدعه. ابن‌منظور، لسان العرب. ج ١٤، ص ٤٠.
٤. نهج البلاغة: قريب.
٥. نهج البلاغة: + غير.
٦. «فاحذروا هذا العدوّ... العصبيّة وفُرسان الكبر» مع اختلاف يسير في نهج البلاغة: ص ٢٨٧، خ ١٩٢.

والإعجاب الشّديد والزّهو العظيم، تمسّكوا بالعروة الوثقى، فوالّذي فلق الحبّة وبَرَأ النَّسَمَة، ما العروة الوثقى إلّا الإخلاص بالتّوحيد والمعرفة باليقين واتّباع النّبي المصطفى وسنّته والتّعلّق بحبل آله الطّيبين الّذين أذهب الله عنهم الرّجس تحت العباء يوم الفتح العظيم والبشرى الكبيرة.

<صفة الشّيعة والمحبّين>

فمن كان كذلك وأحبّني وأحبّ سنّتي وطريقتي وكلامي وموالاتي فليَلزِم التّصاغر للرّب العظيم /225a/ والتّخشّع له ولا تكونوا لظنّ عدوّ الله وعدوّكم مصدّقين كما قال: ﴿وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (سبأ: ٢٠) أنا وشيعتي وأنصاري والآخذين بحجزتي من القليل الفريق من المؤمنين الّذين لم يتبعه باليقين والعصمة المتقدّمة لي ولأنصاري وشيعتي من الرّبّ الرّحيم بلا حول لي ولا قوّة بل بالعصمة والتّوفيق.

فكونوا من الّذين اتّخذوا التّواضع مسلحةً بينهم وبين عدوّهم إبليس وجنوده، فإنّ له من كلّ أمةٍ جنوداً وأعواناً، وقد وجد من هذه الأمة جنوداً كانوا من الّذين يحزّبون الأحزاب على رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ ويرفعون السّيف عليه، أولئك جنوده وأعوانه. كلمة حقٍّ وقضاءٍ مبرمٍ ما كَذَبتُ ولا كُذِبتُ، بل جنودٌ بالاستكبار والتّسافك والإقدام[١] جبابرة خُيلاء يستكبرون أنفةً لا يتذلّلون للرّبّ العظيم.

فاجعلوا، رحمكم الله، التّصاغر لربّكم نَحباً لأنفسكم دونه وكونوا من الّذين ﴿إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ وَإِخْوانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ﴾ (الأعراف: ٢٠١-٢٠٢).

فاتّقوا الله حقّ التُّقى وقولوا كما قال أبواكم آدم وحوّا عند الذّنب العظيم اعترافاً بذنبهما وإقراراً بظلمهما وتخشّعاً في قولهما: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا

---

١. الإقدام: هو التقدم في الحرب والشجاعة. ابن‌أثير، النهاية في غريب الحديث والأثر: ج ۴، ص ۲۶.

لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (الأعراف: ٢٣) وقولوا كما قال ابن آدم لأخيه حيث اختبرهما الله بالقربان فقال: ﴿لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ /225b/ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ﴾ (المائدة: ٢٨-٢٩) ولا تكونوا من الّذين قال الله: ﴿إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ ما هُمْ بِبَالِغِيهِ﴾ (غافر: ٥٦)، فتواضعوا وتذلّلوا لله ودعوا التّعزّز والتّكبّر واستعيذوا بالله من الشّيطان الرّجيم ولا تتكبّروا على إخوانكم ولا تستحقروهم، فإنّ الله أمركم أن تودّوهم ﴿وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ﴾ (البقرة: ٨٥) ولا تكونوا كالمتكبّر على أخيه ابن أمّه وأبيه بغير فضلٍ له عليه.

<الإخبار عن شهادته>

فاتّقوا الله إذا أمعنت الفراعنة والجبابرة وأكاسرة هذه الأمّة في القتل وأفسدوا في الأرض وأفرطوا في الكبر، ذلك كائنٌ عن قريبٍ ولمّا يجفّ بَلَل أيديكم من غسلي عند فراقي الدّنيا ذلك سبق لشقيّ الآخرين قرين عاقر ناقة النّبي الهادي صالح الحُبُوري[1]، يا وَيلَه ما أعظم شقوته وأمَرَّ يومه وأظلم حشره وأضيق مقعده وأضعف عذابه صدق الله ورسوله.

أنبأني الصّادق المصدوق والمُنبِئ بعلم الغيوب المخصوص بالوحي والتّنزيل، لتخضبنّ هذه من هذه[2] على يدي شقي الآخرين مراديّ ـ يا له قاتله الله ـ أوّل اسمه عينٌ وباءٌ ودالٌ مضافٌ إلى الرّحمن بالعبوديّة، ويله من الرّحمن، عفريتٌ مأمورٌ مغرورٌ

١. الحبوري: إشارة إلى إمامته فقد روى في قصة موسى: ولما قطع موسى البحر بيني إسرائيل جعلت الحبورة، وهي رئاسة المذبح وبيت القربان، لهارون عليه السلام؛ وكان بنو إسرائيل يأتون بهديهم فيدفعونه إلى هارون، فيضعه على المذبح، فتنزل نار من السماء فتأكله، فوجد قارون في نفسه من ذلك، وأتى موسى وقال له: يا موسى، لك الرسالة، ولهارون الحبورة، وليس لي من ذلك شيء، وأنا أقرأ للتوراة منكما، لا صبر لي على هذا. فقال موسى: والله ما أنا جعلتها في هارون، بل الله جعلها له...» النويري، نهاية الأرب في فنون الأدب: ج ١٣، ص ٢٣٧؛ المجلسي، بحار الأنوار: ج ١٣، ص ٢٥٥.

٢. لتخضبنّ هذه من هذه. قد ورد في روايات متعددة باختلاف يسير: الثقفي، الغارات: ج ٢، ص ٤٤٥؛ قاضي نعمان، دعائم الإسلام: ج ٢، ص ٤٠٤؛ شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار: ج ٢، ص ٢٩١؛ ص ٢٩٣؛ ص ٤٤٥؛ المفيد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد: ج ١، ص ١١ و ص ٣١٩؛ الفتال النيشابوري، روضة الواعظين: ج ١، ص ١٣٢؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل أبي طالب: ج ٣، ص ٣٠٩؛ ابن‌شاذان، الفضائل: ص ١٠٤.

بالغرور، والّذي فلق الحبّة وبَرَأ النَّسَمَة، لا يصل إليها، قطام وما قطام؟ شقيّةٌ بأثام.

<التحذير من الاستكبار على المستضعفين>

فالله الله عباد الله عند ذلك في كبر الحميّة وفخر الجاهليّة الّتي خدع بها إبليس الأمم الماضيّة والقرون الخالية، قوم نوحٍ وعادٍ وثمودَ وغيرهم من الجنود، أوّلهم قوم نوحٍ، فإنّه قال لهم: ﴿اسْتَغْفِرُوا /226a/ رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً﴾ (نوح: ۱۰-۱۱) فاستكبروا ـ كما قال الله ـ استكباراً، فقالوا له ردّاً عليه كيلا يجامعهم المستضعفين: ﴿أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ﴾ (الشعراء: ۱۱۱) فقال، صلّى الله عليه: ﴿وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾ (الشعراء: ۱۱۴-۱۱۵) ولو أنّ نوحاً قَبِل المستكبرين في طرد المستضعفين الّذين ازْدَرَتْهم[۱] أعينهم وزعموا أنّهم أرذلهم لقبلوه ولكنّه عصى قومه وأطاع ربّه فقال: ﴿وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (الشعراء: ۱۱۴) ﴿الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ﴾ (هود: ۲۹). وقال: ﴿وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلا تَذَكَّرُونَ﴾ (هود: ۳۰) أمراً تشابهت القلوب فيه وتتابعت القرون عليه حتّى سألت الرّؤساء من المستكبرين رسولَ الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ مثلها مِن طرد المستضعفين وحميةً من مجالستهم وأنِفَةً[۲] من مضامّتهم وكبراً تضايقت الصّدور به حتّى قالوا: ﴿أَهؤُلاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا﴾ (الأنعام: ۵۳) فقال الله تبارك وتعالى لنبيّه، صلّى الله عليه وآله: ﴿لا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ (الانعام: ۵۲) ﴿وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً﴾ (الكهف: ۲۸) إي والله، فكذلك ما أفرطت القادة المستكبرين الّذين يتفضّلون بنسب الآباء جهلاً ويستطيلون[۳]

۱. ازْدَرَتْهُم: احتَقَرتْهم. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ۱، ص۳۰.
۲. أَنِفَ من الشيء يَأْنَفُ أَنَفاً إذا كرهه وشرفت نفسه عنه. ابن‌أثير، النهاية في غريب الحديث: ج۱، ص ۷۶.
۳. طَالَ عليه واستَطَالَ وتَطَاوَلَ إذا علاه وترَفَّع عليه. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ۱۱، ص ۴۱۲.

على الضّعفاء فخراً ويؤمّون[١] الأتباع إلى نارٍ تلظّى رَسَلاً رَسَلاً ويلعن يوم القيامة بعضهم بعضاً ويقولون: ﴿رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبيلَا رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْناً كَبِيراً﴾ (الأحزاب: ٦٧-٦٨).

ألا فالحذر من طاعة شراركم الّذين يقولون: إنّا سادتكم وكبراءكم، والتّقليد لهم الّذين يتكبّرون عن نسبكم ويلقون التّهمة على ربّهم /226b/ ويجاحدون الله عمّا صنع بهم مكابرةً لقضائه ومغالبةً لآلائه.[٢]

ولا تستكبروا بكثرتكم ولا تفتخروا بقوّتكم كما افتخرت أمّة عادٍ بقوّتها واستطالت الكَفَرَة منهم بخلقتها، فجعلوا البسطة التي زادهم الله في الخلق استكباراً بغير الحقّ حتّى قالوا جهلاً بالقدرة: ﴿مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً﴾ (فصلت: ١٥) فأذاقهم الله ﴿الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزىٰ وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ﴾ (فصلت: ١٦).

واتّقوا الله إخواني وأصفيائي وأهل مودّتي ولا تكونوا لنعم الله عليكم أضداداً ولا لفضله عندكم حُسّاداً[٣]، عُلُوّاً في أنفسكم وعُتُوّاً على ربّكم، فلقد أفسدت الكبرياء والحسد مَن أطاعهما كما حسدت الأمّة من ثمود أخاهم صالحاً، فقالوا حسداً من تلقاء أنفسهم وكبراً في داخل قلوبهم: ﴿أَبَشَراً مِنَّا وَاحِداً نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذاً لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ أَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ﴾ (قمر: ٢٤-٢٥) وكذلك ما قالت الرّؤساء من المستكبرين لإخوانهم المستضعفين: ﴿أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ قَالَ الَّذينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذي آمَنْتُمْ بِهِ كافِرُون﴾ (الأعراف: ٧٥-٧٦) فراراً وأنفةً أن يؤمنوا بما آمنت الضّعفاء به أنفةً أن يدخلوا فيما دخلت فيه الفقراء وأن تجمعهم حالٌ يُسوّي بينهم ﴿فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ

١. يؤمّون أي يقصدون. مرتضى الزبيدى، تاج العروس:: ج ١٦، ص ٢٨.

٢. ألا فالحذر من طاعة شراركم... ومغالبةً لآلائه. نهج البلاغة: ص ٢٨٩-٢٩٠، خ ١٩٢.

٣. ولا تكونوا لنعم الله عليكم... عندكم حُسّاداً. نهج البلاغة: ص ٢٩٠، خ ١٩٢؛ الآمدى، غرر الحكم ودرر الكلم: حكمة ٨٣ و٨٤، ص ٧٤٧.

بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وَنَجَّيْنَا[1] الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ (فصلت: ١٧-١٨).

أفلا يرون أنّ عاقبة الدّار للمتّقين، وأنّ صاعقة البوار على المستكبرين في الدّنيا وأنّه لم يبلغ الحال بتكبّر الأمم الّذين أصابهم الله بعذابٍ /227a/ من السّماء وأجرىٰ عليهم دول أيّام الضّعفاء، مَن قطع أرحامهم وكسر أصنامهم وهجر أوثانهم وزايل أديانهم ولعن أسلافهم وفرّق ألفتهم، قريباً من مبلغ كبركم على أهل ذمّتكم وظلمكم إخوان توحيدكم، والله الّذي فلق الحبّة وَبَرأ النَّسَمَة ما بهذا أمرتم ولا أمرت ولا يخلص توحيدكم وإسلامكم حتّى ترون لأهل توحيدكم من إخوانكم ما ترون لأنفسكم ولأهل ذمّتكم ما يستروحون إلى أنسكم وقربكم وجواركم.

فاتّقوا الله واعلموا ما أصاب الأمم المستكبرين من بأس الله ووَقَعاته ومَثُلاته الّتي لم يبقها الله فيكم إلّا عبرةً لتكون لكم ممّا أصابهم عِظَةً فاتّعظوا بمثاوي خدودهم ومصارع جنوبهم[2] الممثّلة لأبصاركم وقد أنبأكم السّميع البصير ﴿وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾ (فاطر: ١٤) أنّه لم يحلل القوارع بهم والبوار بجميعهم إلّا بلزومهم الفخر والاستكبار، فقال: ﴿وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ﴾ (الأعراف: ١٠١) ﴿فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِباً وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ (العنكبوت: ٣٨-٤٠).

<اتصاف الأنبياء بالتّواضع والتّصاغر>

فاستعيذوا بالله من لواقح الكبر ولو أذِن الله في الكبر لأحدٍ من عباده لرخّص فيه خاصّةً لأنبيائه ـ من وجوه البرّ والصّدق لا يقاس بغيرها ولا يوازي بأحدٍ ـ ولكنّ الله كرّه إليهم الكبر ورضي لهم التّواضع فألصقوا بالأرض خدودهم وعفّروا في التّراب

١. في الأصل: نجى الله.

٢. وأعلموا ما أصاب الأمم المستكبرين... ومصارع جنوبهم. مع اختلاف يسير نهج البلاغة: ص ٢٩٠، خ ١٩٢.

وجوههم وخفضوا /227b/ للمؤمنين أجنحتهم وكانوا أقوياء[١] مستضعفين، قد اختبرهم الله بالمَخمَصة وابتلاهم بالمَجهَدة وامتحنهم بالمخاوف ومَخَضَهم[٢] بالمكاره[٣] وانتخبهم على التّواضع واستضعفت الأمراء حالهم وأزدرت[٤] الكبر أتباعَهم حتّى قالت أمّة مدين لنبيّها، حيث دعاها إلى الطّاعة لربّها، فقالوا جهلاً لمواضع الوحي الكريم: ﴿لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ (الزخرف: ٣١) وكذلك ما قالت الأغنياء لطالوت: ﴿أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ﴾ (البقرة: ٢٤٧) وقال الله ـ جلّ ثناؤه ـ مُخبِراً عن تتابع المترفين على هذه الحال: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالاً وَأَوْلَاداً وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ﴾ (السبأ: ٣٤-٣٥) قياساً وضَعَه لهم الشّيطان الرّجيم ليعتبروا الرّضا والسّخط بالمال والولد، فأبطل الله قياسه وأكذب حِجاجَه، فأخبر أنّ المال والولد لا يقرّب إليه أحداً من العباد فقال: ﴿وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً﴾ (السبأ: ٣٧) فعليكم بالأعمال الصّالحة.

<عدم كون كثرة المال والولد كرامة>

ولا تقولوا جهلاً بمواقع الفتنة والاختبار في مواضع الغناء والإقتار: إنّ البأس والنّعم في المال والولد كرامةٌ وثوابٌ وإنّ ما روى الله عن أوليائه من ذلك إهانةٌ وعقابٌ. فإنّ الله يقول وهو يُوسِّع على أقوامٍ لا عن كرامةٍ بهم عليه ويقتّر على آخرين لا إهانةً منه لهم إلّا ابتلاءً واختباراً للعالمين: ﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ

---

١. نهج البلاغة: قوما.

٢. المخض: حركة اللبن ومخضه لأخذ الزبد؛ محض الشيء حرّكه شديداً. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٧، ص ٢٢٩.

٣. فاستعيذوا بالله من لواقح الكبر... ومحضهم بالمكاره. نهج البلاغة: ٢٩٠.

٤. الازدراء الاحتقار والانتقاص وهو افتعال من زريت. ابن‌أثير، النهاية في غريب الحديث: ج٢، ص ٣٠٢.

نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَل لَا يَشْعُرُونَ﴾ (المؤمنون: ٥٥-٥٦) فلذلك الله يختبر من يشاء بما يشاء كما استخبر عباده /228a/ المستكبرين في أنفسهم بأوليائه المستضعفين في أعينهم.

وهذا موسى وأخوه هارون دخلا على فرعون وعليهما مِدرَعتا[١] صوفٍ ومعهما عصا، فقال فرعون: ألا تعجبون من هذين وهما بما ترون من حال الفقر والذلّ، فهلّا ﴿أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ﴾ (الزخرف: ٥٣) إعظاماً منه لسبائك الذّهب واحتقاراً لأدراع الصّوف ولبسه كما قالت عِصابة من قريش إعظاماً لكنوز الذّهب والفضّة: ﴿مَا لِهَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الأَسْوَاقِ﴾ (الفرقان: ٧).

<اختبار الحق تعالى أوليائه بالفقر والشدائد>

ولو أراد الله ـ جلّ ثناؤه ـ بأنبيائه حيث بعثهم أن يفتح لهم كنوز الذّهب ومعادن العِقيان[٢] ومعادن اللُّجَين[٣] والبلدان، ومغارس الجنان وأن يحشر طير السّماء ووحش الأرض معهم لفعل، ولو فعل لسقط البلاء وبطل الجزاء، فاضمحلّ الأنباء[٤] ولما وجب للقائلين[٥] أجور المبتلين ولا لَحِق[٦] المؤمنين ثواب المحسنين ولا لزمت الأسماء أهاليها على معنى مبيّنٍ. وكذلك لو أنزل الله ﴿مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ (الشعراء: ٤) ولو فعل لسقط البلوى عن النّاس أجمعين.

ولكنّ الله ـ جلّ ثناؤه ـ جعل رسله أولي قوّةٍ في عزائم نيّاتهم، وضعفةً فيما ترى الأعين من حالاتهم من قناعةٍ تملأ القلوب والعيون غناؤه، وخَصاصةٍ تملأ الأسماع والأبصار أداؤه. ولو كانت الأنبياء أهل قوّةٍ لا تُرام وعزّةٍ لا تُضام ومُلكٍ تمدّ نحوه أعناق الرّجال

---

١. المِدرَعة: جبّة مشقوقة المقدم وهي لا تكون إلّا من الصوف. خليل، كتاب العين: ج ٢، ص ٣٥.

٢. العقيان أي الذهب الخالص. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٥، ص ٨١.

٣. اللُّجَين وهو الفضة. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٣، ص ٣٧٩.

٤. الكافي: الابتلاء.

٥. القائلين: من القيلولة، يعني: لو لم يكن ابتلاء لكانوا مستريحين، فلا ينالون أجور المبتلين. فيض كاشانى، الوافي: ج ١٢، ص ١٨٨.

٦. في الأصل: حق؛ الكافي: لحق.

وتشدّ إليه عقد الرّحال، لكان أهون على الخلق في الاختبار وأبعد لهم في الاستكبار. ولآمنوا عن رهبةٍ قاهرةٍ لهم أو رغبةٍ مائلةٍ /228b/ بهم، فكانت النّيّات مشتركةً والحسنات مقتسمةً. ولكنّ الله تبارك وتعالى أراد أن يكون الاتّباع لرسله والتّصديق بكتبه والخشوع لوجهه والاستكانة لأمره والاستسلام إليه، أموراً له خاصّةً لا تشوبها من غيرها شائبةٌ. وكلّما كانت البلوى والاختبار أعظم، كانت المثوبة والجزاء أجزل.

<اختبار النّاس بالكعبة>

ألا ترون أنّ الله ـ جلّ ثناؤه ـ اختبر الأوّلين من لدن آدم ـ صلّى الله عليه ـ إلى الآخرين من هذا العالم بأحجارٍ ما تضرّ ولا تنفع ولا تُبصِر ولا تَسمَع فجعلها بيته الحرام، الّذي جعله للنّاس قياماً، ثمّ وضعه بأوعَر[1] بقاع الأرض حجراً، وأقلّ نَتَائق[2] الدّنيا مَدَراً، وأضيق بطون الأودية معاشاً، وأغلظ محالّ المسلمين مياهاً، بين جبالٍ خَشِنةٍ، ورِمالٍ دَمِثَةٍ[3]، وعيونٍ وَشِلةٍ[4]، وقرىً منقطعةٍ، وأثرٍ من مواضع قَطر السّماء داثرٍ ليس يزكو به خُفٌّ ولا ظِلفٌ ولا حافِرٌ[5]، ثمّ أمر آدم ووُلدَه أن يثنوا أعطافهم[6] نحوه، فصار مثابةً لمنتجع أسفارهم، وغايةً لملقى رحالهم، وتهوي إليه ثمار الأفئدة من مفاوز قفارٍ متّصلةٍ وجزائر بحارٍ منقطعةٍ ومهاوي فجاجٍ عميقةٍ، حتّى يهزّوا مناكبهم ذُلُلاً يُهَلِّلُون[7] لله

---

١. الوعر المكان الحَزن وضد السهل. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٥، ص ٢٨٥.

٢. النَّتَائِقُ جمع نَتِيقَة، فعيلة بمعنى مفعولة، من النَّتْقِ، وهو أن تقلع الشيء فترفعه من مكانه لترمى به. ابن‌أثير، النهاية في غريب الحديث والأثر: ج ٦، ص ١٣.

٣. الوادي الدَّمِثُ السائل، ويكون الدِّماثُ في الرمال وغير الرمال. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٢، ص ١٤٩.

٤. الوَشَل، الماءُ القليل يَتَحَلَّب من جبل أَو صخرة يقطُر منه قليلاً قليلاً، لا يَتَّصِلُ قطْره. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١١، ص ٧٢٥.

٥. الخف كناية عن الإبل والظلف عن البقر والشاة والحافر عن الدابة يعني لا تسمن فيه يعني ليس حوله مرعى ترعاه فتسمن. فيض كاشانى، الوافي: ج ١٢، ص ١٨٩.

٦. عطفا الرجل جانباه أي يقصدوه ويحجوه ويثنوا أي يميلوا جوانبهم متوجهين إليه معرضين عن غيره. المجلسى، مرآة العقول: ج ١٧، ص ٢٧.

٧. في الأصل: تهلا؛ الكافي: يهللون.

حوله، ويرملون على أقدامهم شُعثاً غُبراً له، قد نبذوا القُنُع والسّرابيل وراء ظهورهم وحسَروا[١] بالشّعور حلقاً عن رؤوسهم، ابتلاءً عظيماً واختباراً كبيراً وامتحاناً شديداً وتمحيصاً بليغاً وقنوتاً مبيناً، جعله الله سبباً لرحمته، ووُصلةً ووسيلةً إلى جنّته، وعلّةً لمغفرته، وابتلاءً للخلق برحمته.

ولو كان الله، تبارك وتعالى، وضع بيته الحرام ومشاعره العظام بين جنّاتٍ وأنهارٍ وسهلٍ /229a/ وقرارٍ جمّ الأشجار، داني الثّمار، مُلتفّ النّبات، متّصل القُرى، من بُرّةٍ سمراءَ، وروضةٍ خضراءَ، ورياضٍ[٢] محدقةٍ، وعِراصٍ مُغدِقةٍ، وزروعٍ ناضرةٍ، وطرقٍ عامرةٍ، وحدائق كثيرةٍ، لكان قد صغر الجزاء على حسب ضعف البلاء.

ثمّ لو كانت الأساس المحمول عليها والأحجار المرفوع بها بين زمرّدةٍ خضراءَ وياقوتةٍ حمراءَ ونورٍ وضياءٍ، لخفّف ذلك مُصارَعة الشّكّ في الصّدور ولوضع مجاهدة إبليس عن القلوب ولنفىٰ مُعتلَجَ الرّيب من النّاس، ولكنّ الله ـ جلّ ثناؤه ـ يختبر عبيده بأنواع الشّدائد، ويتعبّدهم بألوان المجاهدة، ويبتليهم بضروب[٣] المكاره، إخراجاً للتكبّر من قلوبهم وإسكاناً للتّذلّل في نفوسهم، وليجعل ذلك أبواباً إلى فضله، وأسباباً ذُلُلاً لعفوه، وفتنه. كما قال، تبارك وتعالى: ﴿الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾ (العنكبوت: ١-٣).[٤]

<عظم حرمة المؤمن من حرمة الكعبة>

ألا من عظّم حرمة البيت منكم، فليعلم أنّ حرمة المسلم في دمه أن لا يسفك، وحرمته في بنته أن لا ينتهك، وماله أن لا يغصب ومنزله أن لا يهدم أوجب وأعظم،

---

١. في الأصل: ووحشوا؛ الكافي: وحسروا؛ نهج البلاغة: شوّهوا بإعفاء الشعور.

٢. الكافي، نهج البلاغة: أرياف.

٣. في الأصل: : بضروف؛ الكافي: بضروب.

٤. «ولو أراد الله جلّ ثناؤه بأنبيائه حيث بعثهم أن يفتح... الّذين صدقوا وليعلمنّ الكاذبين». كليني، الكافي: ج ٨، ص ٤١-٤٩؛ وكذا مع اختلاف يسير في نهج البلاغة: ص ٢٩١-٢٩٢، خ ١٩٢.

وهذا الصادق المصدوق أخي وخليلي نَظَر إلى الكعبة، فقال: إنّك لواجبة الحقّ عظيمة الحرمة حسنة المنظر ووالله لَلمؤمن أعظم حرمةً وأوجب حقاً منك.[١]

فيا سبحان الله أيظنّ رجالٌ أنّ الله ينصر البيت بحجارةٍ من السّماء ويدع نصرة آل رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ وأوليائه وهم أعظم حقّاً وحرمةً وأوجب وعداً /229b/ ونصرةً وهو يقول: من ﴿بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ﴾ (الحج: ٦٠).

<التوصية بالتواضع>

فالله الله في عاجل ساعة[٢] البغي وآجل وخامة الظّلم وسوء[٣] عاقبة الكبر مَصيدة إبليس العظمى وكيده الكبرى الّذي يساور قلوب الرّجال مساورة السّموم القاتلة فما أن تُكدي[٤] أبداً ولا تُشوي[٥] أحداً لا فقيهاً[٦] لعلمه ولا متقهِّلاً[٧] في طِمره[٨] وعن ذلك ما حرس الله تبارك وتعالى المؤمنين من عباده بالصّلوات والزّكوات والصّيام المفروضات في كتابه تسكيناً لأطرافهم وتخشّعاً لأبصارهم وتذليلاً[٩] لنفوسهم وتخفيضاً لقلوبهم وإذهاباً للخُيلاء عنهم والكبرياء ولما يريد من الخير بهم. لِمَ لا ترون ما في تعفير

---

١. قد روى هذا الحديث من النبي صلّى الله عليه وآله: الفتال النيشابورى، روضة الواعظين: ج ٢، ص ٢٩٣؛ الطبرسي، مشكاة الأنوار: ص ٧٨؛ ابوطالب المكى، قوت القلوب: ج ١، ص ٣٧٨.

٢. نهج البلاغة: – ساعة.

٣. في الأصل: وكنه؛ نهج البلاغة: وسوء.

٤. في الأصل: فما أن يكدي... يشوى؛ نهج البلاغة: فما تكدي... تشوي.

٥. فما تكدى أبدا ولا تشوى أحدا: أى إنّ مساورته بالكبر لا تكاد يقابلها ما يقاومها من العقول ويمنع تأثيرها في النفوس كما لا يكاد يقاوم مواثبة السموم القاتلة من طبايع الحيوان ولا تكاد تخطىء المقاتل كما لا يخطىء السموم وحركاتها في الأبدان مقاتلها. ابن‌ميثم البحرانى، شرح نهج البلاغة: ج ۴، ص ٢٨۴.

٦. نهج البلاغة: عالما.

٧. نهج البلاغة: مقلا. المتقهل أي الفقير والذي لا يتعهد جسده بالماء والنظافة. ابن‌منظور، لسان العرب ج ٣، ص ۴٧٧.

٨. في الأصل: طهره. نهج البلاغة: طمره. الطمر أي الثّوب الخلَق. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ۴، ص ٥٠٣.

٩. في الأصل: تلذذا.

عتاق[1] الوجوه بالتّراب تواضعاً والتصاق كرائم الجوارح بالأرض تصاغراً ولحوق البطون بالمتون من الصيام[2] تذلّلا مع ما في الزّكاة من قسم ثمرات الأرض وغير ذلك من الصّدقات إلى أهل المسكنة والفقراء.

<منشأ التّعصب في الأمم الماضية وإبليس>

انظروا إلى ما في ذلك من قمع نواجم الفخر وقدع طوالع الكبر الّتي نصبها عدوّ الله لكم حتّى لأوقعكم في عذابٍ لا محيص منه ولقد نظرت فما وجدت أحداً من العالمين يتعصّب لشيءٍ من الأشياء إلّا عن علةٍ تحتمل تمويه الجهلاء أو حجةٍ تليط[3] بعقول السّفهاء غيركم فإنّكم تتعصّبون لأمرٍ ما يعرف له علةٌ ولا سببٌ.

أمّا إبليس، فتعصّب على آدم لأصله وطعن عليه في خَلقه، فقال: أنا ناريٌّ وأنت طينيٌّ[4] أنا خيرٌ منك، فكان لعمر[5] الله أوضح في ذلك منكم عذراً ولا عذر لأحدٍ من الخلق بالتّعصب بغير الحقّ.

وأمّا ابن آدم فإنّه تعصّب على أخيه ابن أمّه وأبيه، فقال أنا خيرٌ منك أنا سماويٌّ وأنت دنياويٌّ، /230a/ فجاء ـ لعمر[6] الله ـ بأمرٍ يحتمل تمويه الشّبهة.

وأمّا الّذين كانوا أظلم وأطغى، فتعصّبوا على من كان أطوع لله وأرضى حتّى قالوا لنوحٍ ـ عليه السّلام ـ نحن أعلى عليهم في الدّنيا درجةً هم إخوان مِهَنٍ ولنا عملةٌ، فقال: ﴿قَالَ وَمَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ﴾ (الشّعراء: ۱۱۲-۱۱۳). وأمّا ﴿إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾ (الفجر: ۷-۸) فتعصّبوا بفضلهم

---

۱. في الأصل: معاتق.

۲. في الأصل: المصوّم.

۳. تليط: تليق وتوافق. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ۹، ص ۲۱۴.

٤. فالله الله في عاجل ساعة... ناريٌّ وأنت طينيٌّ مع اختلاف يسير نهج البلاغة: ص ۲۹۴-۲۹۵، خ ۱۹۲.

٥. في الأصل: لعمرو.

٦. في الأصل: لعمرو.

على كلّ الخلق في بسطة الأجسام، فقالوا تعصّباً للخلقة: ﴿مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً﴾ (فصلت: ١٥).

وأمّا ﴿الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ﴾ (الفجر: ٩) فتعصّبوا لآبائهم الأوّلين، فقالوا إعظاماً للمخالفة عليهم في الدّين: ﴿أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا﴾ (هود: ٦٢).

وأمّا أصحاب الأيكة، فتعصّبوا لما أشرعوا من الله: ﴿لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ <مِنْ قَرْيَتِنَا> أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾ (الأعراف: ٨٨).

وأمّا قوم إبراهيم، فتعصّبوا لأصنامٍ كانوا لها عابدين، فقالوا: ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾ (الأنبياء: ٦٨).

وأمّا القبط فتعصّبوا على ولد إسحاق، فقالوا: نحن ولد إسماعيل ونحن ملوك أرباب وأنتم عبيد أذناب لا ﴿نُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ﴾ (المؤمنون: ٤٧) فيكون لهم الكبرياء في الأرض وهم عبيدٌ لنا مذعنون، فجاؤوا بشبهةٍ تلين على أسماع الجهّال وحجةٍ تزلّ على قلوب العلماء.

وأمّا اليهود، فتعصّبوا لنسبهم إلى إسحاق وإسرائيل وطعنوا في نسب ولد إسماعيل، فقالوا: نحن أولاد النّبيّن والمفضّلون على العالمين، إلينا الكتب المنزّلة ومنّا الرّسل المبعوثة وأبونا أوّل من صام وصلّى واختتن وختن أباكم وإنّما كانت أمّ أبيكم إسماعيل أمَةً، لسارة أمّ إسحاق أبينا، فنحن أفضل منكم ولا نستوي بكم.

وأمّا الأغنياء من مترفة الأمم، فتعصبّوا لآثار مواقع النّعم، فقالوا: ﴿نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوالاً وَأَوْلاداً وَما نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ﴾ (سبأ: ٣٥).

<استحسان التّعصب بمكارم الأخلاق>

فإن كان /230b/ <لا بدّ> من تعصّبكم، فليكن لمكارم الخصال ومحامد الأفعال[١] ومحاسن الأمور الّتي تفاضلت <فيها> النُّجباء[٢] والمُجداء من بيوتات العرب

---

١. في الأصل: الفعال.

٢. نهج البلاغة: النّجداء.

والنّجباء من أهل الشّرف والرّؤساء من يعاسيب القبائل بالأخلاق الرّغيبة والأخطار الجليلة والأحلام[١] العظيمة والآثار المحمودة، فتعصّبوا لخلال الحمد من أنفسكم من الحفظ للجوار والوفاء بالذّمام والطّاعة للبرّ والمعصية للكبر والأخذ بالفضل والكفّ عن الشرّ[٢] والإعظام للقتل والإنصاف للخلق واجتناب الفساد في الأرض والحلم وكظم الغيظ[٣] ودفع السّيئة بالّتي هي أحسن كما قال الله، جلّ ثناؤه: ﴿فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾ (فصّلت: ٣٤).

<التحذير من التّفرّق والاختلاف>

واحذروا ما نزل ببني إسرائيل، فإنّ الله تعالى ﴿جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ﴾ (المائدة: ٦٠) لا عن شرك كان منهم أجمعين ولا عن ذنبٍ[٤] بلغ ذنبكم، ولقد جعل الله أوّل أمرهم لماضي أمركم مثلاً وآخر حالهم لباقي حالكم معتبراً كما قال: ﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلاً مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ﴾ (النّور: ٣٤) وإنّما ﴿يَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ (إبراهيم: ٢٥)، فتذكّروا في الخير والشّر أحوالهم واجتنبوا في الاختلاف والافتراق أفعالهم فقد نهاكم الله أن تكونوا أمثالهم ﴿وَلاَ تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (آل عمران: ١٠٥).

فإذا تفرّقكم[٥] تفاوت حاليهم النقيضين، فالزموا كلّ أمرٍ لزمت العزّة به حالهم

١. في الأصل: والأحكام؛ نهج البلاغة: الأحلام. الأحلام أي العقول. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٢، ص ١٤٦.

٢. نهج البلاغة: البغي.

٣. وأمّا الأغنياء من مترفة الأمم، فتعصبّوا... الفساد في الأرض والحلم وكظم الغيظ. مذكور في نهج البلاغة: ص ٢٩٥، خ ١٩٢.

٤. في الأصل: أذنب.

٥. نهج البلاغة: تفكرتم في.

وزاحت الأعداء عنه لهم[١] ومُدَّت العاقبة فيه بهم[٢] وأقيّدت[٣](؟) النّعمة له نحوهم ووصلت /231a/ الكرامة عليه حَبلَهم من الاجتناب للفُرقَة واللزوم[٤] للألفة والتّحاضّ عليها والتّواصي بها، فاجتنبوا كلّ أمرٍ كسر قوّتهم[٥] وقطع منيتهم وألزمهم الذّلة وجنّبهم العزّة وأدال عليهم الأعداء وأنزل عليهم عذاباً من السّماء من تضاغن[٦] القلوب وتشاحن الصّدور وتدابر النّفوس وتخاذل الأيدي[٧] وتجاهل التّولّي المورِث للعمى والصمم واللعنة كما قال الله، جلّ ثناؤه: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ (محمد: ٢٢-٢٤).

<إعزاز الله اليهود بعد ذلّتهم>

فلو تدبّر معاشر الظّالمين كتاب ربّ العالمين فيما ذكر تبارك وتعالى من قصّة القرون الماضيّة قبلكم، فإنّ في قصصهم معتبراً وفي الاعتبار مزدجراً لو نظروا كيف كانوا في حال التّمحيص والبلاء قبل ما صاروا إليه من النّعمة والرّخاء؟ ألم يكونوا أثقل خلائق الله أعباءً وأجهد العباد بلاءً وأضيق أهل الدّنيا حالاً؟ اتّخذتهم القبط عبيداً وملكتهم الفراعنة، فساموهم سوء العذاب واستخدموا نسائهم ورجالهم وقتلوا صبيانهم كما قال الله، جلّ ثناؤه: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾ (القصص: ٤)، فلم تبرح

---

١. نهج البلاغة: له عنهم.

٢. نهج البلاغة: العافية به عليهم.

٣. نهج البلاغة: وانقادت.

٤. في الأصل: لزوم؛ نهج البلاغة: اللزوم.

٥. نهج البلاغة: فقرتهم.

٦. في الأصل: تصاغر؛ نهج البلاغة: تضاغن.

٧. فتذكروا في الخير والشّر أحوالهم... وتخاذل الأيدي. مذكور في نهج البلاغة: ص ٢٩٦، خ ١٩٢.

الحال بهم في ذُلّ الهلكة[١] وقهر الغلبة ونحر العبوديّة محقورين مقهورين مَوتورين لا يجدون حيلةً في امتناعٍ ولا سبيلاً إلى دفاعٍ، حتّى إذا رأى الله الصّبر منهم في جنبه على الأذى والاحتمال للمكروه من خوفه /231b/ جعل لهم من تضايق البلاء فرجاً، فأبدلهم الله العزّ مكان الذُلّ، فصاروا ملوكاً حكّاماً وأئمةً أعلاماً كما قال الله، تبارك وتعالى: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾ (القصص: ٥-٦).

<ذلة اليهود بعد العزّ>

فلمّا بلغت الكرامة من الله لهم، ما لم تقع الأوهام عليه في أمرهم، غرّهم[٢] عدوّ الله بمصايد الفخر والكبر تفريقاً لجمعهم وتشتتاً لأمرهم وإلقاءً للعداوة بينهم وإدخالاً للبغي على من دونهم، فتكبّراً في أنفسهم وعتواً على ربّهم وعلوّاً كما قال الله ﴿عُلُوّاً كَبِيراً﴾ (الإسراء: ٤٣) فضرب الله عليهم الخِزيَة والذّلة وألزمهم المسكنة والمهنة وجعل منهم القردة والخنازير وتأذّن الله ﴿لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ[٣] الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (الأعراف: ١٦٧).

فانظروا كيف كانوا حيث كانت الأملاء مجتمعةً والأهواء مؤتلفةً والقلوب معتدلةً والأيدي مترافدةً[٤] والسّيوف متناصرةً والبصائر نافذةً والعزائم واحدةً؟ ألم يكونوا أرباباً في أقطار الأرضين وملوكاً على أرقاب[٥] العالمين ويظلّهم الله بقطع الغمام ويفجّر عيون الأنهار ويجعلهم ملوكاً كما قال الله، تبارك وتعالى: ﴿اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ

١. في الأصل: المملكة.

٢. في الأصل: غراهم.

٣. في الأصل: لشديد.

٤. نهج البلاغة: مترادفة. الترافد: التعاون. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٣، ص ١٨١.

٥. نهج البلاغة: رقاب.

جَعَلَ فيكُمْ أَنْبِياءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكاً وَآتاكُمْ ما لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعالَمِين﴾ (المائدة: ٢٠).

فإن كنتم عرفتم تشابه الأحوال واعتدال الأفعال إلى نهاية هذا الحدّ وبلوغ هذه الغاية وإلّا فانظروا كيف كانوا وإلى ما صاروا في آخر أمرهم حين وقعت الفرقة وتشتّتت[١] الألفة واختلفت /232a/ الكلمة والأفئدة وتشعّبوا فرقاً مختلفين وتفرّقوا شيعاً متحاربين؟ ألم يصيروا آيةً في العالمين وموعظةً للمتّقين؟ قد خلع الله عنهم لباس كرامته وسَلَبَهُم غَضَارَةَ نعمته وبقي قصّة أخبارهم فيكم عِبَراً للعالمين.

<حال العرب قبل الإسلام>

فاعتبروا حال ولد إسماعيل وقحطان بحالات بني إسحاق وإسرائيل[٢] فما أشدّ اعتدال الأحوال وأقرب اشتباه الأمثال تأمّلوا أمرهم في حال تشتّتهم وتفرّقهم ليالي كانت الأكاسرة والأقاصرة أرباباً يملكونهم يحتازونهم عن ريف الآفاق وبحر العراق وخُضرَة الدّنيا إلى منابت الشِّيح والقيصوم ومهابّ[٣] الرّيح ونكَد[٤] المعاش، فتركوهم بلا خُمرٍ ولا خميرٍ ولا خزٍّ ولا حريرٍ ولا أنهارٍ ولا ثمارٍ حفاةً عراةً عالةً مساكين إخوان دَبَرٍ ووَبَرٍ قد أحدَقَت الحبش بدارهم وأشرَفَت الفُرس على بلادهم، فهم أذلّ الأمم داراً وأجدبهم[٥] قراراً وأعورهم حالاً وأوهنهم أركاناً لا يأوون إلى جناح دعوةٍ يعتصمون بها ولا إلى ظلّ ألفةٍ يعتمدون على عزّها، فحالهم مضطربةٌ وأعناقهم مختلفةٌ والكثرة متفرّقةٌ في ضيق ضنكٍ وبلاءٍ وطباق جهلٍ سرمدٍ واستيلاءٍ بأمرٍ عظيمٍ من بناتٍ مَوؤودَةٍ[٦] وأصنامٍ معبودةٍ وأرحامٍ مقطوعةٍ وغاراتٍ مشنونةٍ وجهالات مجهولةٍ وظلالٍ بعيدٍ.

---

١. في الأصل: تشتت؛ نهج البلاغة: تشتتت.
٢. نهج البلاغة: فاعتبروا بحال ولد إسماعيل وبني إسحاق وبني...
٣. نهج البلاغة: مهافي.
٤. نكد عيشهم نكداً: اشتدّ. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٣، ص ٤٢٧.
٥. الجدب: نقيض الخصب والقحط وصلاب الأرض التي تمسك الأرض. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١، ص ٢٥٤.
٦. الْمَؤْؤُودَة: من وَأَدَ يَئِدُ وَأداً والمفعول مَوْؤُودٌ، والمراد منها كانت العرب إذا ولدت بنت دفنوها حين وضعت حتى تموت مخافة العار والحاجة. خليل، كتاب العين: ج ٨، ص ٩٧.

<إعزاز الله العرب بالبعثة>

فتأمّلوا أيّام مواقع نعم الله عليهم حين بعث رسولاً إليهم فعقد بملّته طاعتهم وجمع على دعوته ألفتهم كيف نشرت الألفة[۱] عليهم جناح كرامتها وأسالت العصمة إليهم جداول نعمتها والتَفّت الملّة بهم في عوائد بركتها وذهبت الرّحمة فيهم /232b/ فوائد شعبها، فأصبحوا في نعمتها غرقين وفي خضرة عيشها فَكِهين وعلى نضرة أريكتها متّكئين، قد تربّعت الأمور بهم في ظلّ سلطانٍ قاهرٍ وآوتهم الحال إلى كنف عزٍّ غالبٍ وتعطّفت الأمور عليهم في ذُرَى مُلكٍ زاهرٍ، فصاروا ﴿خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاس﴾ (آل عمران: ۱۱۰) في دينها وأمنَع طبقةٍ ناصبت الأمم لحريمها وأرماها من دون بيضتها وأعدلها في حكمتها، فهم ملوكٌ على رقاب العالمين وحكّامٌ في أطراف الأرضين، يملكون الأمور على من كان يملكها عليهم ويمضون الأحكام فيمن كان يمضيها فيهم بيدٍ عاليةٍ وبسطةٍ قائمةٍ وقدرةٍ قاهرةٍ لا تغمز لهم قناةٌ ولا تقرع لهم صَفاةٌ ولا يرام لهم حوزةٌ.

<ذلّة العرب بعصيانهم وتفرّقهم>

ألا وإنّكم قد نفضتم أيديكم من حبل الطّاعة وثَلَمتُم حِصنَ الله بأحكام الجاهليّة كأن لم يأتكم نبيٌّ مرسلٌ ولا كتابٌ منزلٌ، إنّ لله فيكم لذبحاً فتوقّعوه، فكان قد جاء ما ينظروه، واعلموا أنكم قد أصبحتم في جرأةٍ على الله بالخلاف وعلى الإسلام بالاستخلاف وعلى المسلمين بالظّلم، إن الله ـ جلّ ثناؤه ـ قد امتنّ على جماعة هذه الأمة فيما عقد بينهم من حبل هذه الألفة التّي يتقلّبون في ظلّ شُعبتِها ويأوُون إلى كنفٍ عزيزٍ وحرزٍ حريزٍ لا يعرف أحدٌ من المخلوقين لها قيمةً تساويها، لأنّها أرجح من كلّ ثمنٍ وأجلٌّ من كلّ خطرٍ، ولو وضعت الألفة بين المسلمين والأرض في ميزانٍ لما عادلها ولا قاربها في الرّجحان، لأنّ الله ـ جلّ ثناؤه ـ يقول لنبيّه، عليه السّلام: ﴿لَوْ أَنْفَقْتَ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً /233a/ ما أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلكِنَّ اللهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكيم﴾ (الأنفال: ٦۳).

---

۱. نهج البلاغة: النعمة.

واعلموا أنّكم صرتم بعد الهجرة أعراباً وبعد الموالاة أحزاباً وبعد العتق والإطلاق رجوعاً إلى الجاهليّة وأحكامها، ما تتعلّقون من الإسلام إلّا باسمه ولا تعرفون من الإيمان إلّا رسمه تقولون: النّار ولا العار، كأنّكم تريدون <أن>[1] تُكفِئُوا الإسلام على وجهه انتهاكاً لحريمه ونقضاً لميثاقه الّذي وضعه الله لكم حرماً في أرضه وأمناً بين خلقه، وإنّكم إن لجأتم إلى غير الإسلام حاربكم أهل الكفر، لا جبرائيل ولا ميكائيل ولا مهاجرين ولا أنصار ينصرونكم إلّا المقارعة بالسّيف حتّى يحكم الله بينكم بما يشاء[2] وهو الفتّاح العليم.

وقد أشرعت العصبيّة فيكم أطماع المشركين من الأعداء، فأصبحوا يتسائلون عن أخباركم واختلاف كلمتكم وافتراق ألفتكم الّتي أزالت الأركان من قوّتكم وأرخت[3] الأزمة لدعوتكم أموراً اتّخذتموها ذريعةً إلى النُّجعة[4] لداركم ووصلةً للتّفخّر في بلادكم انتهازاً للفرصة الممكنة وطمعاً فيما أذللتم من عزّكم وفَلَلتُم[5] من حدّكم.

<التحذير من الغفلة عن الأعداء المشركين>

فالله الله في دينكم وحريمكم ومعاشكم ومعادكم ولا تشغلوا جنود المسلمين بكم عن غزو أعدائكم المشركين ولا تصرفوا غزوهم بالشّغل بكم عن غزو المشركين وبلادهم إلى بلادكم ولا تعرّضوا من بأس الله لما لا بقاء لكم معه، فإنّ لله بأساً لا يرده عن القوم المجرمين.

<التحذير من الفساد والتنبيه على العذاب الإلهي>

فمهلاً مهلاً، فإنّي أنبّئكم عن الصّادق المصدوق خليلي بما لم ينبئ به غيري من علم

---

١. الزيادة من نهج البلاغة.

٢. فاعتبروا حال ولد إسماعيل... يحكم الله بينكم بما يشاء. نهج البلاغة: ص ٢٩٧-٢٩٩، خ ١٩٢.

٣. أرخت: إصلاؤها وإرسالها. خليل، كتاب العين: ج ٤، ص ٣٠١.

٤. النّجعة: طلب الخير. خليل، كتاب العين: ج ١، ص ٢٣٣.

٥. الفلل: الثّلم في السيف، وفي المحكم: الثّلم في أيّ شيء كان. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١١، ص ٥٠٣.

الأسرار وما خصّ به من نبأ الأبرار والأشرار وكلّ كائنٍ في هذه الأمّة من الافتراق والضّلالة والسّفك والذّبح[1] والتّكفير /233b/ والنّفاق وكلّ دول الأشرار، فمهلاً، فإنّ عندكم من بأس الله وقوارعه وأيامه ووقائعه الّتي عَفَت الآثار[2] وهدمت الدّيار، فمهلاً ولا تغترّوا بإملائه وإنشائه جهلاً،[3] فإنّما يعجل من يخاف الفوت.

ألم تسمعوا قوله ـ تبارك وتعالى ـ تخويفاً لنُظراءكم ﴿هُوَ الْقادِرُ عَلى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً وَيُذيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآياتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾ (الأنعام: ٦٥)؟ ثلاث آياتٍ صرفهنّ للعامّة بالوعيد واثنتان صرفها لكم بوقعٍ شديدٍ، فشرعت السّيوف من فوقكم وبقي العذاب من تحت أرجلكم، فلا تستعجلوا الله ولا تستبطئوا وعيده فيه جهلاً بأخذه وتهاوناً ببطشه وتربّصاً[4] من بأسه[5] بعذابٍ من سمائه أو بأيدي أوليائه كما قال جلّ ثناؤه: ﴿وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدينا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ﴾ (التوبة: ٥٢).

<الأمر بالمعروف والنّهي عن المنكر>

لا تمهلوا سفهاءكم الّذين جعلوا عدوّهم وأباحوا حَرَمهم لا أمر بمعروفٍ ولا نهي عن منكرٍ بهم، فإنّ الله ـ جلّ ثناؤه ـ لم يلعن القرن الماضي بين أيديكم <إلّا لتركهم الأمر بالمعروف والنّهي عن المنكر>[6] فلعن السفهاء لركوب المعاصي والحلماء لترك التّناهي[7]، فقال جلّ ثناؤه: ﴿لُعِنَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ بَني إِسْرائيلَ عَلى لِسانِ داوُدَ وَعيسَى

---

١. الذبح: الكبر. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٢، ص ٤٤٢.

٢. عفت الآثارَ إذا دَرَسَتْها ومَحَتْها. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٥، ص ٧٢.

٣. فإنّ عندكم من بأس الله وقوارعه... وإنشائه جهلاً. نهج البلاغة: ص ٢٩٩، خ ١٩٢.

٤. نهج البلاغة: ويأساً.

٥. ولا تستبطئوا وعيده فيه.... ويأساً من بأسه. نهج البلاغة: ص ٢٩٩.

٦. الزيادة من نهج البلاغة.

٧. فإنّ الله لم يلعن القرن الماضي... لترك التّناهي. نهج البلاغة: ص ٢٩٩.

ابْنِ مَرْيَمَ ذلِكَ بِما عَصَوْا وَكانُوا يَعْتَدُون كانُوا لا يَتَناهَوْنَ عَنْ مُنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما كانُوا يَفْعَلُون﴾ (المائدة: ٧٨-٧٩)، فتواصوا بالمعروف وتناهوا عن أحكام الجاهليّة وسائر النُّهى، فإنّ النّهي عن المنكر فريضةٌ محكمةٌ وسنّةٌ متّبعةٌ، قال الله تبارك وتعالى: /234a/ ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون﴾ (آل‌عمران: ١٠٤). وقال عزّ ذكره: ﴿فَلَوْ لا كانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسادِ فِي الْأَرْضِ إِلاَّ قَلِيلاً مِمَّنْ أَنْجَيْنا مِنْهُمْ﴾ (هود: ١١) وأخبر ـ تبارك وتعالى ـ وحياً في كتابه عمّا رضي به من حكمة لقمان ﴿يا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ الآية (لقمان: ١٧).

فيا معشر هذه الجماعة المفسدين، إنّ الله قد أصلح الأرض بأحكام الدّين من أمرٍ ونهيٍ ومن حدودٍ وقصاصٍ فرضها الله ووضعها حياةً لكم كما قال: ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ يا أُولِي الْأَلْبابِ﴾ (البقرة: ١٧٩) فقد أصلح الله الأرض لعباده وبيّن ذلك في كتابه ثمّ نهاهم عن إفسادها، فقال: ﴿وَلا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها﴾ (الأعراف: ٥٦).

<قتاله مع الناكثين والقاسطين والمارقة بأمر الله ورسوله>

ألا وقد كسرتم[١] قيد الإسلام وعطلتم الحدود والأحكام وخلعتم الطّاعة، فأصبحتم لِما أصلح الله لكم مفسدين ولِما حدّ عليكم معتدين، تفسدون في الأرض ولا تصلحون، وقد أمر الله ـ تبارك وتعالى ـ بقتال أهل البغي والنّكث والفساد، فأمّا النّاكثون فقد قاتلت وأمّا القاسطون فقد قابلت[٢] والمارقة فقد ذبحت[٣] وفرّقت وشيطان الرَّدهة استأصلت، أنا طعنته في تُنْدُوَته[٤] وسمعت قعقعة قلبه ووَجبَة صدره، وبقي بقية

١. نهج البلاغة: قطعتم.
٢. نهج البلاغة: جاهدت.
٣. نهج البلاغة: دوخت.
٤. الثندوة: لحم الثدي وقيل أصله. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٣، ص ١٠٦.

أهل البغي والفساد في الأرض، ولئن أذن الله في هلاكهم ليستأصلنّ استيصالاً لا يذر من الطّلقاء وأبنائها والأزيرق[1] وفرعه ومن مَرَق من الدّين وكِلابُها إلّا ما يتشذّر في الأطراف[2] تشذّر الطّائر ولا قرار له وليفعلنّ أمر الله فيهم فإنّهم ﴿يُحارِبُونَ اللّهَ /234b/ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَساداً﴾ (المائدة: ۳۳).

اللّهمّ علمك في عبادك، فما أقول، وقضاؤك قضاؤك، هو أعلى من كلّ شيءٍ وأبلغ، وكلّ شيءٍ من تحته مقهورٌ، اللّهمّ إنّي بلغت وحذّرت وجهدت وأدّيت وقمت كما أمرت وكلّ ما وقعت فيه من بعد رسولك كان كما أنبأني رسولك، وما فعلت من بعد رسولك <إلّا ما> أمرني به رسولك و﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ﴾ (النساء: ۸۰) ولم أضلّ ولم أفارق منهاج الرّسول ودينه وسيرته ووصيّته، فإن كنت قصّرت، فمنّي وكان هذا جهدي وإن كنت بالغت، فبقوّتك ومنّك وحولك.

<منزلته عليه السلام من رسول الله>

ألا فاعرفوني معرفة اليقين، أنا ابن أسلافها وثانيها وثالثها وسابقها وناصرها ومنصورها وجابرها، أنا وضعت[3] بكلاكل العرب وكسرت قرنَي ربيعة ومُضَر[4] وبطحت بجبابرة قريش وفراعنتها وهذا الحيّ من قحطان ثلمت فيها، أنا عليُّها وفارسها، أنا ذو قرنيها، أنا ابن سيفها وذبحها، أنا ذبحت مخزومها وكعبها وعبد شمسها، وأنا ضربت بخرطومها، هل لأحدٍ من النّاس من هذه العصابة والعشيرة الّتي تنتجل أنّها كانت في الموازرة والنّصرة له من رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ قرابتي ومنزلتي وصحبتي؟

---

۱. كثيراً ما يستعمله أمير المؤمنين في خطبته هذه ولعل المراد منه: نافع بن الأزرق وهو الذي ينسب إليه الأزارقة قوم من الخوارج والنافع بن الأزرق من الدُّوَلِ بن حَنِيفَةَ، قالُوا: كَفَرَ عليّ بالتَحْكِيم، وقَتْلُ ابنِ مُلْجَمٍ له بحَقٍّ، وكَفَّرُوا الصَّحابةَ. مرتضى الزبيدى، تاج العروس: ج ۱۳، ص ۱۹۰.

۲. ألا وقد كسرتم قيد الإسلام... إلّا ما يتشذّر في الأطراف. نهج البلاغة: ص ۲۹۹–۳۰۰، خ ۱۹۲.

۳. نهج البلاغة: + في الصغر.

٤. أنا وضعت بكلاكل العرب وكسرت قرني ربيعة ومُضَر. نهج البلاغة: ص ۳۰۰، خ ۱۹۲.

وضعني الله في حِجرِه، وأنا ابن أربع، يضمُّني إلى صدره ويكنُفُني في فراشه فيمسُّني جسده ويشمّني عَرفَه[١] وأنّه ليقبّلني، فأمصّ من ريقه ولمّا أتاه الوحي آكل في قَصعَتِه وألعق أصابعه ويناولنيها، لأفعل ذلك على العمد ليدخل من روحه في روحي /235a/ ومن مائه في مائي وأتخلّق بأخلاقه وآخذ بهديه حتّى كان يمضغ الشّيء مضغاً ثمّ يلقمني[٢] من فيه.

وأنّه قد كان ـ صلوات الله عليه ـ يتطهّر لمّا أتاه الوحي تطهيراً ويأمرني بذلك ولا أكون معه نهاري إلّا طاهراً ولا أبيت معه ليلتي إلّا طاهراً وما وُجِدَ لي كَذبَةٌ في قولٍ ولا خَطلٌ[٣] في حديثٍ[٤]، ولقد قَرَنَ الله به من لدن أن كان فطيماً ورُدَّ من الرّضاع حكيماً أعظمَ ملكاً من ملائكته[٥] وأعلمه عنده علماً وأقربه إليه ومنه إليه يكون الوحي إسرافيل، فكان معه عنده ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ على صورته ومنشائه يسلك به طريق المكارم[٦] <ومحاسن أخلاق العالم ليله ونهاره، ولقد كنت أتبعه اتّباع الفصيل أثر أمّه يرفع لي في كلّ يومٍ من أخلاقه علماً ويأمرني بالاقتداء به ولقد كان يجاور في كلّ سنةٍ بحراء فأراه ولا يراه غيري ولم يجمع بيتٌ واحدٌ يومئذٍ في الإسلام غير رسول الله وخديجة وأنا ثالثهما أرى نور الوحي والرّسالة وأشمّ ريح النّبوّة ولقد سمعت رَنَّةَ الشّيطان حين نزل الوحي عليه، فقلت يا رسول الله ما هذه الرَّنَّةُ؟ فقال: هذا الشّيطان قد أَيِسَ من عبادته إنّك تسمع ما أسمع وترى ما أرى إلّا أنّك لست بنبيٍّ ولكنّك لوزيرٌ وإنّك لعلى خيرٍ.>[٧]

---

١. في الأصل: وعرقه؛ نهج البلاغة: يشمني عرفه. العَرف: ريح طيب. خليل، كتاب العين: ج ٢، ص ١٢٢.

٢. وضعني الله في حجره... يمضغ الشّيء مضغاً ثمّ يلقمني. نهج البلاغة: ص ٣٠٠، خ ١٩٢.

٣. نهج البلاغة: وَجَدَ لي كذبةً ولا خطلةً.

٤. نهج البلاغة: فعل.

٥. وما وجد لي كذبة... ملكاً من ملائكته. نهج البلاغة: ص ٣٠٠، خ ١٩٢.

٦. في حاشية النسخة كذا: هذا آخر قائمة في الأصل قطعت بعدها قائمة وفقدت ثمّ تتالي الكلام واتّسق إلى آخره.

٧. الزيادة من نهج البلاغة: يسلك به طريق المكارم... وإنك لعلى خير: نهج البلاغة: ص ٣٠٠-٣٠١، خ ١٩٢.

<حفظه عليه السلام سائبة النبي وإنجاز وعده>

<فإنّ رسول الله كان جالساً في أصحابه، إذ نظر إلى بعيرٍ نادٍّ، حتّى أقبل إليه وهو جالسٌ بين أصحابه، فضرب في أخفافه ورغا، فقال القوم: يا رسول الله يسجد لك هذا البعير، فنحن أحقّ أن نسجد لك، قال لهم: اسجدوا لله رب العالمين. إن الجمل يشكو إلي أربابه ولو أمرت أحداً أن يسجد>[1] لشيءٍ لأمرت المرأة <أن> تسجد لزوجها، فهمّ ـ صلّى الله عليه ـ أن يبعثني مع الجمل لأنصفه[2] من أربابه إذ أقبل صاحبه أعرابي، فقال له رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ هلمّ إليّ يا أعرابيّ، فأقبل إليه، فقال: ما بال هذا البعير يشكو أربابه؟ فقال يا رسول الله: ما يقول؟ قال: يقول إنّكم انتجتموه[3] صغيراً واعتملتم عليه حتّى صار عوداً كبيراً، ثمّ أنكم أردتم نحره. فقال الأعرابي: والّذي بعثك بالنّبوة واصطفاك بالرّسالة ما كذبّك، فلقد قال لك الحقّ. فقال النّبي، صلّى الله عليه وعلى آله: يا أعرابي اختر منّي واحدةً من ثلاث: إمّا أن تهبه لي وإمّا أن تبيعُنيه وإمّا تجعله سائبةً. فقال: يا رسول الله أهبه لك، فقال النّبي، صلّى الله عليه وعلى آله: فإنّي أشهدكم أنّي قد جعلته سائبةً لله، فكان ذلك الجمل يأتي أعلاف النّاس فيعتلف من أعلافهم لا يدفعوه ولا يمنعوه[4] حياة رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ حتّى مات رسول الله ـ صلّى عليه عليه وعلى آله ـ فجائني ولزمني /235b/ يرغو إليّ مثل ما رغا إلى رسول الله، فقلت له: أتسأل العلف؟ قال برأسه: نعم، فأريت في منامي كأنّه يكلّمني ويقول: إذا كنت أنت وزير رسول الله، فإلى مَن أذهب؟ فما زال معي حتّى مات الجمل، فأمرت بدفنه لكيلا تأكله السّباع وأنّه لأوّل مَن يشهد لي يوم القيامة، إنّي أنجزت عِدات رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ وحفظت سائبته، فهل لأحدٍ هذا غيري؟

---

۱. الزيادة من الهداية الكبرى.

۲. أَنْصَفَه مِنْ ظالِمه أي أعانَه عليه: ابن‌منظور، لسان العرب: ج ۱۲، ص ۳۷۴.

۳. نَتَجْتُ الناقةَ أَنْتِجُها إذا وَلَّدْتَها والناتِجُ للإبل كالقابلة للنساء. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ۲، ص ۳۷۳.

٤. فإنّ رسول الله كان جالساً في أصحابه... لا يدفعوه ولا يمنعوه. روى عن الإمام الصادق ـ عليه السّلام ـ مع اختلاف يسير. الخصيبي، الهداية الكبرى: ص ٥٤؛ المفيد، الاختصاص: ص ۲۹٤؛ ابن حمزة الطوسي، الثاقب في المناقب: ص ۷۷.

<تسميته بالصّديق الأكبر ويعسوب المؤمنين وإمامهم>

وأنا كنت معه يوم قال، صلّى الله عليه وعلى آله: يأتيني تسعة نفرٍ من حضرموت، يسلم منهم ستّة نفرٍ ولا يسلم ثلاثةٌ، فوقع في قلوب ناسٍ كثيرٍ من كلامه ما شاء الله أن يقع، فقلت: أنا صدق[1] الله ورسوله هو كما قلت يا رسول الله، فقال: أنت الصّديق <الأكبر>[2] ويعسوب المؤمنين وإمامهم وترى ما أرى وتعلم ما أعلم وأنت أوّل المؤمنين إيماناً وخلقك الله مؤمناً ونزع منك الشّكّ والضّلال، فأنت الهادي الثّاني والوزير الصّادق فلمّا أصبح ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ وقعد في مجلسه كذلك وأنا عن يمينه أقبل التّسعة[3] رَهطٍ من حضرموت حتّى دنوا من النّبي ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ فسلّموا، فردّ عليهم السلام وقالوا له يا محمّد أعرض علينا الإسلام، فعرض ـ عليه السّلام ـ فأسلم ستّةٌ ولم يسلم ثلاثةٌ وانصرفوا، فقال النّبي ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ الليلة: أمّا أنت يا فلان فستموت بصاعقةٍ من السّماء، وأمّا أنت يا فلان فتضربك أفعى في موضعٍ كذا وكذا فتموت، وأمّا أنت يا فلان فإنّك تخرج في طلب إبلٍ لك، فيستقبلك ناسٌ /236a/ من كذا فيقتلونك، فوقع في قلوب كثيرٍ من النّاس، فقلت: أنا صدّقت يا رسول الله لا يتقدّمون ولا يتأخّرون عما قلت، فقال، صلّى الله عليه: صدّق الله قولك يا عليّ ولا زلت صدوقاً. فأتى كذلك ما أتى، فأقبل السّتة الرّهط الّذين أسلموا، فوقفوا على رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ فقال لهم: ما فعل أصحابكم الثّلاث الّذين تولّوا عن الإسلام ولم يسلموا؟ فقالوا والّذي بعثك بالحقّ نبيّاً ما جاوزوا ما قلت وكلٌّ مات بما قلت وإنّا جئناك نجدّد الإيمان والإسلام ونشهد أنّك رسول الله وأنّك الأمين على الأحياء والأموات بعد هذا وهذه.[4]

---

١. الأصل وكتاب اليقين: كذا؛ الثاقب في المناقب: أصدّق.

٢. الزيادة من كتاب اليقين.

٣. الأصل وكتاب اليقين: كذا؛ الثاقب في المناقب: تسعة.

٤. وأنا كنت معه يوم قال، صلّى الله عليه وعلى آله يأتيني ... على الأحياء والأموات بعد هذا وهذه. ابن حمزة الطوسي، الثاقب في المناقب: ص ١٠٣-١٠٤؛ وذكرها ابن‌طاووس عن نسخته العتيقة من الخطبة القاصعة. ابن‌طاووس، اليقين باختصاص أمير المؤمنين بإمرة المؤمنين: ص ٥٠٤-٥٠٥.

<تصريح النبي بولايته ووزارته عند صناديد قريش>

فأخْبِروني من كان معه يوم أتاه الملاء من قريش أبو جهل بن هِشام وهِشام بن المغيرة وأبو سفيان بن حرب وسفيان بن عمرو وشيبة وعتبة والوليد بن عتبة وصناديد قريش والمنظور إليهم، فقالوا: يا محمّد، إنّك تزعم أنّك نبيٌّ ورسول ربّ العالمين وقد ادّعيت أمراً عظيماً، لم يدّعيه آباؤك ولا أحدٌ من أهل بيتك، ونحن نسألك <أمراً>[١] إن أنت أجبتنا إليه وأريتناه علمنا أنّك نبيٌّ ورسولٌ وإن أنت لم تفعل علمنا أنّك لست بنبيٍّ وأنّك ساحرٌ كذّابٌ، فقال لهم، صلّى الله عليه: وما تسألون؟ قالوا تدعو لنا هذه الشّجرة حتّى تنعكف[٢] بعروقها وتقف قدامك، فقال، صلّى الله عليه وعلى آله: إنّ ربّي على كلّ شيءٍ قديرٌ وإن فعل الله ذلك بكم أتؤمنون وتشهدون بالحقّ؟ قالوا: نعم، فقال لهم: فإنّي سأريكم ما تطلبون وإنّي لأعلم أنّكم لا تجيبون ولا تفيئون إلى خيرٍ /236b/ وأنّ فيكم من يذبح[٣] في القليب ومن يحزّب الأحزاب ولكن ربّي رحيم بعثني بالرّحمة، ثمّ قال للشّجرة: يا أيّتها الشّجرة إن كنت تؤمنين بالله واليوم الآخر وتعلمين أنّي رسول الله فانقلعي بعروقك حتى تقفي بين يدي بإذن الله، فأجابت: لبّيك يا رسول الله لبّيك وانقلعت بعروقها وجاءت ولها دويٌّ شديدٌ وقصفٌ كقصف أجنحة الطّير حتّى وقفت بين يدي رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ ترتعد وترفرف بين يدي رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ كما ترفرف الطّير وألقت بغصنها الأعلى على رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ وبغصنها الثّاني على منكبي وكنت عن يمينه، فلمّا نظر القوم إلى ذلك قالوا استكباراً وعُتُوّاً وكفراً: فمُرها الآن لترجع إلى مكانها وتعود كما كانت، فأمرها، فرجعت كذلك بدويٍّ شديدٍ، فكانت كما كانت، فقالوا أيضاً استكباراً وعُتُوّاً وكفراً:

---

١. الزيادة من الهداية الكبرى.

٢. نهج البلاغة: تنقلع.

٣. نهج البلاغة: يطرح.

فمُرها فليأتك نصفها ويبقى نصفها، <فأمرها بذلك>[١] فأقبل إليه نصفها كأعجب إقبالٍ وأشدّه دويّاً، فكادت أن تلتفّ برسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ فقالوا استكباراً وعتوّاً وكفراً: فمُره فليرجع إلى نصفه كما كانت، فأمرها فرجعت إلى موضعها كما كانت، فقلت أنا: لا إله إلا الله أنا أوّل من آمن بك يا رسول الله، وأوّل من صدّقك وأوّل من قال: إنّما فعلت ما فعلت بأمر الله وإجلالاً لنبوّتك ومعرفةً برسالتك، فأنت رسول الله ـ صلّى الله عليك وعلى آلك ـ فقال القوم كلّهم: بل ساحرٌ كذّابٌ عجيب /237a/ السّحر خفيفٌ فيه وهل يصدّقك في أمرك إلّا مثل هذا؟ فقال، صلّى الله عليه: أنا محمّدٌ رسول الله حسبي به وليّاً وصاحباً ووزيراً وصديقاً أنّه لأعلى قريش إيماناً وقد أنبأتكم أنّكم لا تؤمنون والّذي نفس محمّد بيده لقد علمتم أنّي لست بساحرٍ ولا كذّابٍ ولا مجنونٍ ولا شاعرٍ.[٢]

فأشدّ مَن كان في التّكذيب هذا الحيّ من قريش بنو أميّة، فلعنهم رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ وقال: اللّهم ارمها بسيفك والعن من لعنتُ. فنزل بهم الذّبح، فذُبح من ذُبح وبقي من بقي ملعوناً.

<تصريح النبي بوصايته عند إنذاره لعشيرته الأقربين>

أنا صاحب الآية ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ (الحجر: ٩٤) ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (الشّعراء: ٢١٤-٢١٥) نزلت على رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ بمكّة وأنا معه في بيته، فقال، صلّى الله عليه وعلى آله: يا علي، قلت: لبّيك يا رسول الله، فقال: اللّهمّ أجب عليّاً عن رسولك بالخير أبداً، انطلق إلى بني عبد المطّلب وبني عبد مناف وعبد شمس ومخزوم وتيم وعدي وكعب وهصيص ولوي وفخذاً فخذاً فخذاً حتّى أتى عليها واجمعها في بيتي هذا، فإنّي

---

١. الزيادة من نهج البلاغة.

٢. فأخبروني من كان معه يوم أتاه الملاء من قريش... وبقي من بقي ملعوناً. مع اختلاف يسير في: الخصيبي، الهداية الكبرى: ص ٥٦-٥٧؛ نهج البلاغة: ص ٣٠١-٣٠٢، خ ١٩٢.

أطعمها من طعامي وأسقيها من شرابي وأبلغها رسالة ربّي وأقيم فيها اليوم وزيري وناصري إلى يوم القيامة لا يتقدّمها ولا يعلمها ولا يتأمن(؟) عليها، ثمّ قام ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ فذبح شاةً واتّخذ خبزاً وثريداً بنفسه، ثمّ انطلقت سريعاً، فجمعتهم إلى رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ فيهم أبو طالب وأبو جهل وأبو سفيان وكلّ من ذُبح في القليب وهلك /237b/ هلاك الأبد ووقع به الإنذار، فجمعتهم كلّهم إلى رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ فاجتمعوا طمعاً أن يخالّهم ويجامعهم على أمرهم، فدخلوا إلى رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ وأنّ بيته ممّا لا يسعه تمام عشرة رجال، فاجتمعوا كلّهم فيه بإذن الله وهم زُهاء ستّون رجلاً يزيدون أو ينقصون، فقرن إليهم رسول الله ـ صلّى الله عليه وآله ـ طعامه فطعموا من الشّاة والجفنة، فشبعوا بإذن الله وفضل من الطّعام النّصف أو أكثر وأنّ الرّجل منهم ليحتاج في غداته إلى مثله أو أكثر وسقاهم لبناً في عُسٍّ[1] واحدٍ، فتروّوا وأنّ الرّجل منهم لا يروّى من مثله أو مثليه، ثمّ قال رسول الله، صلّى الله عليه وآله: أنتم الملأ من قريش أتيتكم بعزّ الأبد وملك الدّنيا والآخرة وهو الملك الّذي قال الله لآدم: ﴿وَمُلْكٍ لا يَبْلىٰ﴾ (طه: ١٢٠) وتكونوا فوق النّاس ولا يزال النّاس تبعاً لكم إلى يوم القيامة، تملكون الأكاسرة والقياصرة وبني الأصفر حتّى يكون زمام الدّنيا في ملككم، فأيّكم يوازرني ويبايعني ويؤمن بي ويصدقني على أمري هذا ويكون وزيري وخليلي وأميني وخليفتي ووصيّي في الدّنيا والآخرة؟ فسكت القوم واشمأزّوا، حتّى قالوا هُجراً ولم يجيبوه، فقلت: أنا يا رسول الله ـ وأنا والله أحدث القوم سنّاً ـ قد آمنت بك وصدّقتُك ووازرتك وناصرتك واتّبعتك وإنّك رسول الله بعثك الله بشيراً ونذيراً، فقال، صلّى الله عليه وعلى آله: اللّهمّ اشهد أنّي قد وازرت عليّاً وقد أخذ بناصيتي وخاللته وجامعته، فهو وزيري وخليلي وأميني ووصيّي والقائم /238a/ بعدي وخير أهلي ومَن آمن بي، فاتّخذه يا ربّاه وارضِ عنه، فقام القوم وهم يهزّون ويقولون لأبي

---

١. العُسّ: القدح الضخم. خليل، كتاب العين: ج ١، ص ٧٤.

طالب: يا أبا طالب قد ولّى عليك ابنك وأمّره واتّخذه خليلاً ووزيراً من دونك، فما بعد هذا شيءٌ، فقال، صلّى الله عليه: من تولّى الله ورسوله فهو وليّ الله ورسوله، فوالّذي فلق الحبّة وبَرَأ النَّسَمَة ما كان لرسول الله ـ صلّى الله عليه ـ مجمعٌ مثله.[1]

<بشارة الملك بمنزلته في يوم مطر المدينة>

وأنا صاحب يوم مطر المدينة أصبح النّاس عن مطرٍ شديدٍ، فخرج النّبي ـ صلّى الله عليه ـ يمشي حتّى برز إلى الصّحراء، فلحقته فعلم بحسّي، فوقف حتّى سلّمت عليه، فردّ السّلام وقال: لا تزال تبعني في الخيرات وتلحقني حتّى تجمعنا درجةً واحدةً، وأنّه بشّرني ملك كريمٌ بمجيئك، فمن الّذي يبغضك إلّا شقيّ أنا منه بريءٌ، هاتوا هل يدّعي هذا المقام غيري.

<مصاحبته للنبي عند احتجاجه صلّى عليه وآله على أبي جهل>

أنا كنت صاحبه يوم أقبل إليه أبو جهل بن هشام وهو يقول له: أتزعم أنّك نبيٌّ مرسلٌ وأنّك تعلم الغيب؟ أنّ ربّك يخبرك بما تفعله؟ فهل تخبرني بشيءٍ فعلته لم يطّلع عليه بشرٌ؟ فقال صلّى الله عليه: لا أخبرك إلّا بما فعلت أنت ولم يكن معك أحدٌ، الذّهب الّذي دَفَنتَه في قُبّتِك في موضعٍ كذا وكذا، ونكاحك سودة، هل كان ما قلت لك؟ قال: ما دفنت ذهباً ولا نكحت سودة ولا كان شيءٌ ممّا ذكرت، فقال ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ لأبي جهل: لئن لم تقرّ بالحقّ لأدعونّ الله أن يذهب بمالك الّذي دفنته ولنرسلنّ إلى سودة فنسئلها فتُخبِر بالحقّ، فضاق بأبي جهل وعلم أنّه قد صدقه وإن تمادي في الغيّ فعل ذلك به، فقال: يا محمّد قد علمت أنّ معك رجلٌ /238b/ من الجنّ يخبرك بجميع ما نفعله، فأمّا أنا، فإنّي لا أقرّ لك أبداً إنّك نبيٌّ. فقال، صلّى الله عليه وآله: والله لأقتلنّك

---

١. أنا صاحب الآية فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ... ما كان لرسول الله مجمعٌ مثله هذه. ذكرها مع اختلاف: فرات الكوفي، تفسير فرات الكوفي: ص ٢٩٩؛ الخصيبي، الهداية الكبرى: ص ٤٦؛ قاضي نعمان، شرح الأخبار في فضائل أئمة الأطهار: ج ١، ص ١٠٦.

ولأقتلنّ شيبة وعتبة ولأقتلنّ الوليد بن عتبة ولأقتلنّ أشرافكم ولأقطعنّ دابر مخزوم ولأُوطئنَّ بلادكم في الخيل ولآخذنّ مكّة عنوةً ولتدينُنّ لي الدّنيا شرقها وغربها، ثمّ قال، وأنا إلى جنبه: وهذا وذرّيّتي يمتّعهم الله إلى حين والعاقبة بالنّصر لرجلٍ من ذرّيتي، فتولّى عنه أبو جهل كالمستهزئ، ففعل الله ذلك بهم كلّهم.[١]

<مصاحبته للنّبي في قضية عقبة بن أبي معيط>

فاعرفوني فإنّي صاحب عُقبَة بن أبي مُعَيط، فرعون قريش، وضع رجله على عنق رسول الله ـ صلّى الله عليه ـ وهو ساجدٌ، فغمزه إلى الأرض غمزاً شديداً حتّى بلغ منه، فرفع رسول الله رأسه <فقال:>[٢] والله ولا يُحلف بأعظم منه، لئن أمكنني الله منك ويمكنني ـ إن شاء الله ـ لأقتلنّك على يد أحبّ خلق الله إليه من أهلي وآلي، فلمّا كان يوم بدر أخذ أسيراً فجاؤوا به إلى النّبي ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ فأمرني فضربت عنقه صبراً، سمعت قائلاً يقول: ما عليك بعد يومك هذا من ذنبٍ، وأنت ذو قرنيها والتفتُّ ولا أرى شيئاً.[٣]

<إخبار النبي عن عداوة قريش معه عليه السلام >

وأنا صاحبه يوم قال: يا معشر قريش، يأتيكم غداً تسعة نفرٍ من وراء هذا الجبل يعني حراء، فيسلم منهم سبعةٌ ويرجع رجلان كافران، فلا يصلان إلى منازلهما حتّى يبتليان ببليةٍ، أمّا أحدهما فيأكله السّبع وأمّا الآخر فيعضّه بعيره عضّةً تورثه حمرةً وبعد الحمرة أكلةً ثمّ يموت، فيلحق بصاحبه إلى النّار، فأخذت /239a/ قريش هذا ويقول: انظروا ما يقول محمّد فقلت أنا: يقول الحقّ والّذي بعثه أنّه لكان ما[٤] قال، فلمّا أصبحوا أقبل

---

١. أنا كنت صاحبه يوم أقبل إليه أبو جهل... ففعل الله ذلك بهم كلّهم. ذكرها مع اختلاف يسير: الخصيبي، الهداية الكبرى: ص ٦١؛ ابن حمزة الطوسي، الثّاقب في المناقب: ص ١٠٤.

٢. الزيادة من الهداية الكبرى.

٣. فاعرفوني فإنّي صاحب عقبة بن أبي معيط... ولا أرى شيئاً. الخصيبي، الهداية الكبرى: ص ٦٢.

٤. في الأصل: لكما.

النّفر إلى النّبي ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ فقال أهل مكّة من قريش وغيرهم: ما نشكّ فإنّ مع محمّدٍ مَن يعلّمه من الجنّ، فلمّا أسلم ورجع الكافران ونزل بهما ما قال النّبي، صلّى الله عليه.[١] قمت على الجبل، فقلت: أشهد أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً رسول الله، فأرادت قريش قتلي، فأيّدني الله بملكٍ يفجّهم[٢] عنّي بفجّةٍ، ثمّ قال لي خليلي: سوف تقاتل قريشاً طويلاً وإنّ هذا الحيّ من العرب يرميك بوترها وأعظم بجبابرة(؟) ذُبل الشِّفاه، صفراء الوجوه، خمص البطون، لا يأخذهم في الله لومة لائمٍ، سيماهم سيما الصّدّيقين وكلامهم كلام الأبرار، عمّار الليل ومبارزي[٣] النّهار، متمسّكون بحبل الله القرآن، يحيون سنن الله ورسوله، لا يستكبرون ولا يقلّون ولا يفسدون، قلوبهم في الجنان وأجسادهم في العمل.[٤]

<مصاحبته للنبي في قضية تكلّم الذّئب مع الخزاعي>

هاتوا مَن الّذي سمع كلام الذّئب الّذي كلّم أبا الأشعث قيس الخزاعي؟ أنا الّذي سمعته ينطق بكلام الآدميين، أتى أبا الأشعث، فطرده عن غنمه مرّةً بعد مرّةٍ، ثمّ قال له <في>[٥] المرّة الرّابعة: ما رأيت ذئباً أصفق وجهاً منك. فقال له الذّئب: بل أصفق وجهاً منّي مَن تولّى عن رجلٍ ليس على الأرض أفضل منه ولا أنور نوراً ولا أتمّ نصرةً ولا أتمّ أمراً يملك شرقها وغربها يقول لا إله إلّا الله، فتنكرونه، فمَن أصفق وجهاً أنا أو أنت الّذي تتولّى عن هذا الرّجل الكريم رسول ربّ العالمين؟ قال الرّاعي: ويلك /239b/ ما تقول؟ قال الذّئب: بل الويل لمن يصلى جهنّم غداً ويشقى في السّعير أبداً، ولا يدخل في حزب[٦] محمّدٍ. قال الرّاعي: حسبي حسبي، فمن الّذي يحفظ عليّ غنمي لأنطلق إليه، فأؤمن به وأقول الكلمة؟ قال الذّئب: أنا أحفظها عليك حتّى تذهب

---

١. وأنا صاحبه يوم قال يا معشر... ونزل بهما ما قال النّبي. ذكرها مع اختلاف يسير الخصيبي، الهداية الكبرى: ص ٦٢.
٢. يفجّهم: يبعدهم. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٢، ص ٣٣٩.
٣. نهج البلاغة: منار.
٤. هذه الفقرة آخر ما أوردها الشريف الرضي من الخطبة القاصعة في نهج البلاغة: ص ٣٠٢، خ ١٩٢.
٥. الزيادة من الثاقب في المناقب.
٦. في الأصل: خير؛ الثاقب في المناقب: حزب.

وترجع. قال الرّاعي: فمن الّذي لي بذلك إن تفي؟ قال الذّئب: الله لك بذلك. فلم يزل الذّئب في غنمه يحفظها حتّى جاء الرّاعي يعدو وينطلق حتّى عرق، قال: سلام عليك يا رسول الله، أشهد أن لا إله إلّا الله، آمنت وصدّقت. ثمّ أخبره بكلام الذّئب، وأنا معه أسمع منه ذلك، فلم أشعر بعد ذلك بأيّامٍ، إلّا وذلك الذئب ينطق بين يديّ ويقول: يا أبا حسن، قلت للخزاعي كذا وكذا، وأخذ أبو الأشعث سَخلَةً من غنمه فذبحها للذّئب، وقال له: أنت الّذي أعتقتني من النّار.[١]

<مصاحبته للنّبي في قضية سبّخت اليهودي>

هاتوا مَن الّذي حضر سبّخت وهو يكلّم رسول الله، صلّى الله عليه؟ أنا كنت معه وقد جاءه، وكان رجلاً من ملوك فارس وكان عاقلاً أريباً[٢]، فقال: يا محمّد أخبرني إلى ما تدعو؟ فقال له: أدعو إلى شهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأنّ محمداً عبده ورسوله. فقال سبّخت: وأين الله يا محمّد؟ فقال: بكلّ مكانٍ موجود، في غير شيءٍ منها محدودٌ[٣]، فقال: فكيف هو وأين هو؟[٤] فقال: ليس يقال له كيف ولا أين لأنّه، تبارك وتعالى، خلق الأين والمكان.[٥] قال: فمن أين جاء؟ قال: لا يقال له من أين جاء، لأنّه يقال من أين جاء للزّائل من مكانٍ إلى مكانٍ وربّنا لا يزول. قال: يا محمّد إنّك لتصف ربّاً /240a/ عظيماً بلا كيفٍ، فكيف لي بأن أعلم بأنّه أرسلك؟ فلم يبق بحضرتنا ذلك اليوم حجرٌ ولا مدرٌ ولا شجرٌ ولا سهلٌ ولا جبلٌ إلّا قال مكانه: نشهد أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً رسول الله، فقال سبّخت: وأنا أشهد أن لا إله إلّا الله وحده لا شريك له وأنّ محمّداً عبده ورسوله.[٦] فقلت أنا: أنا أشهد أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً عبده

---

١. ذكرها مع اختلاف يسير: ابن حمزة الطوسي، الثاقب في المناقب: ص ٧٢؛ الخصيبي، الهداية الكبرى: ص ٦٣.

٢. التوحيد: ذربا.

٣. التوحيد: – في غير شيءٍ منها محدودٌ.

٤. التوحيد: – وأين هو.

٥. التوحيد: كيف الكيف وأين الأين.

٦. التوحيد: – فقال سبّخت: وأنا أشهد... عبده ورسوله.

ورسوله. فقال: يا محمّد مَن هذا؟ فقال: هذا خير أهلي وأقرب الخلق منّي لحمه من لحمي ودمه من دمي وروحه من روحي وهذا الوزير منّي <في حياتي>[1] وبعدي كما كان هارون من موسى إلّا أنّه لا نبي بعدي، فإذا متّ فاسمع منه وأطع له تكن على الحقّ، ثمّ سمّاه رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ فقال: قد سمّيتك عبد الله.[2]

<بشارة النبي بعدم مسّه النّار أبداً>

هاتوا مَن كان صاحب الكعبة؟ والله ما كان غيري، أنا الّذي كنت معه حين وضعت بأكنافها وتواضعت لرسول الله ـ صلّى الله عليه ـ فقال: يا علي إنّها تشتاق إليّ فهلّا أصعدها وأعلوها؟ فقلت: ها لظهري، فصعد ظهري ثمّ علا الكعبة، فقال: اللّهمّ أعرف بعليّ هذا اليوم، أمّا أنّ النّار لا يَمَسُّكَ أبداً.

<بشارة الملك له عليه السلام>

هاتوا مَن صاحب البئر الّذي كان معه، فنسجت العناكب على رأسها، فطعم فيها من الجنّة وشرب من شرابها كما طعم يوسف في الجبّ وطعمت معه وشربت وسمعت محاورة الملك معه يبشّره وقال له اقرأ على عليٍّ السّلام؟

<مصاحبته للنّبي في غزواته>

هاتوا مَن صاحب دار النّدوة يوم الفراش والمَلَك قد سترني بجناحه؟ مَن الّذي /240b/ خلفه في قضاء دينه وإنجاز موعده وعداته وردّ ودائع النّاس يوم هجرته؟

هاتوا مَن كانت له الهجرة خاصّةً من دون النّاس غيري؟ مَن الّذي بكت عليه مكّة بعد النّبي؟ أنّها لما خرجتُ منها بكت عليَّ كما بكت على النّبي، صلّى الله عليه وعلى آله.

هاتوا هل تخلّفتُ عن غزاةٍ واحدةٍ؟ مَن صاحب بدر؟ ومَن صاحب أُحُد؟ ومَن سمّي بالبَطَل يوم الأحزاب؟ مَن صاحب ليلة الهرير؟ مَن الّذي زعزع بني قريظة؟ هاتوا

---

١. الزيادة من كتاب التوحيد.

٢. هاتوا مَن الّذي حضر سبّخت وهو... قد سمّيتك عبد الله. قد ذكرها الصدوق، كتاب التوحيد: ص ٣١٠.

مَن الكرّار غير الفرّار؟ من صاحب الخيابر؟ ومَن صاحب الحصون؟ ومَن كان نظير يوشع بن نون؟ وعلى مَن ردّت الشّمس؟ ومَن ضحكت إليه المدينة غيري؟ ومَن كلّم الخضر وكلّمه ـ صلوات الله عليه ـ من أصحاب الرّسول غيري؟ وعلى مَن أقرأ السّلام من ربّه الأعلى؟

<تصريح النبّي بولايته بعد أن خلّفه في المدينة في غزوة تبوك>

ومَن كان صاحب بتول حين خلّفني رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ فتكلّم النّاس للضّغن الّذي في صدورهم وقالوا: إنّما خلّفه رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ لأنّه قد أبغضه، فلحقتُ برسول الله، فأخبرتُه بذلك، فقال ـ صلّى الله عليه ـ والملأ يسمع: وكيف أبغض رجلاً أمرني الله بحبّه قبلاً حين أسرى بي وأمرني أن أواخيك ففعلت، وأمرني أن أزوّجك <بفاطمة> ففعلت، وأمرني أن أعلّمك ولا أتركك جاهلاً ففعلت، وأمرني أن أقرّبك ولا أجفوك ففعلت، وأدنيك ولا أقصيك ففعلت، وأنت أخي في الدّنيا والآخرة، ولم يعط ربّي أحداً الشّفاعة غيري وسألت ربّي أن يشركك في الشّفاعة معي ففعل وأمرني /241a/ أن أقيمك وليّاً من بعدي، فأنت وليّي ولما يفعلون(؟) فمن أعطي ما أعطيت يا علي وأنت كرّارها غير فرّارها لم ترجع أبداً إلّا بفتحٍ ونصرٍ، أكرم ملائكة الله عنده معك لا يفارقك، وما ذكرتُ في موضعٍ من السّماء إلّا وذكرتَ معي، أنت خليلي وخاتم الأوصياء بعدي وأنت سيّد الشّهداء من أهلي لتخضبنّ هذه من هذه، قضاءٌ مقدورٌ وعلمٌ سابقٌ ونفسٌ تسعد وتبلغ الدّرجة العلياء بنفسٍ شقيةٍ، ويله ما له شقي الآخرين، فمثلك أبغض؟ وقد أحبّك ربّك حبّاً لا يبغضك أبداً.

<مصاحبته للنّبي حين غلب العطش على النّاس في طريق الحديبية فشكوا إليه>

ثمّ سار ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ وسار النّاس معه، فشكوا إليه العطش، فقال للنّاس: اطلبوا الماء، فطلبوه، فلم يصيبوا قليلاً ولا كثيراً، حتّى خافوا على أنفسهم، ومات بعض دوابهم فلمّا رأوا ما نزل بهم قالوا: يا رسول الله ادع لنا ربّك يسقينا الماء.

فنزل جبرئيل ـ عليه السّلام ـ فقال: يا محمّد ابحث بيدك[1] هذا الصّعيد ثمّ ضع قدميك وإصبعيك المسبّحتين حتّى تكون اثنى عشر إصبعاً و(؟)[2] ففعل النّبي ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ ما أمره جبرئيل، فتفجر من بين أصابعه الماء حتّى شرب النّاس وارتووا وسقوا دوابهم وحملوا معهم من الماء ما كفاهم حتّى بلغوا إلى الماء الآخر، فأعطي رسول الله ـ صلى الله عليه وعلى آله ـ ما أعطي موسى بن عمران، فإنّ الموضع الّذي تفجّر منه الماء لمعروفٌ في طريق الحديبيّة.[3] لم يغتسل فيه في تلك السّاعة غيري ولم ينبغي لأحدٍ أن يغتسل فيه غيري، فازداد المؤمنون إيماناً، فقال، صلّى الله عليه ...[4] /241b/.

<تصريح النّبي بولايته وخلافته في يوم الغدير>

<هاتوا من صاحبه ـ صلّى الله عليه وآله ـ لمّا صدر عن حِجَّةِ الوداع وصار بغدير خمٍّ أمر بِدَوْحَاتٍ فقُمِمْن لَهُ فنادى، صلّى الله>[5] عليه: الصّلاة جامعةً، فاجتمعوا أحياء العرب وكلّ قبائلها وعشائرها من المهاجرين والأنصار وغيرهم من العرب، فخطبهم ثمّ أقامني عن يمينه، ثمّ قال: ألست برسول الله؟ قالوا: نعم. قال: أليس هذا بعليٍّ؟ قالوا: نعم. قال: إنّي أقول فيه قولاً لا أقوله في أحدٍ من النّاس، إنّ هذا منّي بمنزلة هارون من موسى كنت أشدد به أزري وأخلفه في أهلي وديني وعداتي وأضع عنده أسراري والعلوم المخصوصة الّتي تكون في النّبيّين وآل النّبيّين، فهذا وليّ كلّ مؤمنٍ ومؤمنةٍ بعدي، اللّهمّ مَن كنت مولاه فهذا مولاه ومَن كنت عدوّه فهذا عدوّه، اللّهمّ فوال مَن والاه وعاد مَن عاداه وانصر مَن نصره واخذل مَن خذله، أقول قولي هذا ويغفر الله للمؤمنين والمؤمنات.[6]

---

١. في الأصل: يدك.

٢. كلمة غير مقروءة.

٣. ثمّ سار صلّى الله عليه... لمعروفٌ في طريق الحديبيّة. مع اختلاف يسير في الهداية الكبرى: ص ۶۴.

٤. الظّاهر أنّه قد سقط من هنا عبارة أو ورقة.

٥. الزيادة من سياق العبارات السابقة ومن دعائم الإسلام.

٦. هاتوا مَن صاحبه لمّا... ويغفر الله للمؤمنين والمؤمنات. مع اختلاف يسير في: العياشي، تفسير العياشي: ج ۱، ص ۳۳۲؛ قاضي نعمان، دعائم الإسلام: ج ۱، ص ۱۶.

<إشارته ـ عليه السّلام ـ إلى بعض مناقبه الأخرى>

هاتوا مَن صاحبه في شعاب مكّة وهو يصلّي مستخفياً؟ أنا كنت صاحبه وثانيه في شعاب مكة. مَن اسمه في التورية والإنجيل والزّبور ثاني اسم أحمد غيري؟ مَن ناداه الله بالتّطهير ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (الأحزاب: ٣٣)؟ مَن هزّ سيفه في المواطن، من ضرب خرطوم العرب بسيفه حتّى بخعت وجاءت أفواجاً؟ مَن كان أصحاب السّرايا؟ مَن كان جبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره؟ مَن خصّ بالنّذر والثّناء وشكر فعله؟ مَن ناداه الله ويُعلّم[1] المؤمنين بأنّي وليّهم فقال: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ (المائدة: ۵۵) /242a/ أنا هو.

مَن سأل الله منكم له المودّة وأمر النّبي ـ صلّى الله عليه ـ أن يسئل أمّته له ذلك غيري؟ ﴿قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى﴾ (الشّورى: ٢٣). مَن صاحب سورة براءة أهل مكة؟ مَن صاحب الأبواب حين سدّت وترك بابي مفتوحاً؟ مَن الّذي بصق رسول الله ـ صلّى الله عليه ـ في عينيه ودعا له، فلم ترمد عيناه منذ بصق فيه، صلّى الله عليه؟

<تصريح النّبي بمناقبه في خطبته>

هاتوا مَن سمع رسول الله ـ صلّى الله عليه ـ يوم خطبته الجماعة وهو يقول: مَن فارقني فارق الله ومَن فارق عليّاً فقد فارقني ومَن أطاعني فقد أطاع الله ومَن أطاع عليّاً فقد أطاعني ومَن عصاني فقد عصى الله ومَن عصى عليّاً فقد عصاني؟

<تصريح النّبي بخلافته ووزارته وسائر مناقبه>

هاتوا مَن الّذي قال له رسول الله، صلّى الله عليه وعلى آله: أخي ووزيري وخليفتي في أهلي وخير من أترك بعدي، يقضي ديني وينجز عداتي، أنا هو أو غيري؟ مَن الّذي قال النّبي، صلّى الله عليه: عليٌّ منّي كهارون من موسى ﴿اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي﴾ (طه: ٣١-٣٢) فيكون وزيري وخليفتي لا يكون بعدي نبيّ؟

---

١. في الأصل: يعلم.

هاتوا مَن الّذي سمع ـ صلّى الله عليه ـ يقول وأنا معه: إنّ بني إسرائيل كانت فيهم الأنبياء، فكلّما ذهب نبيٌّ كان بعده نبيٌّ وأنّه لا يكون بعدي نبيٌّ وعليٌّ يقوم بعدي بهُداي وسنّتي وحبله متّصلٌ بحبلي لا نفترق حتّى يجمعنا المنزل، فمَن اختلف عليه فقد خرج من الحقّ والهدي وأنّه لا يزول عن الحقّ حتّى يلقاني شهيداً مختضباً؟

<تصريح النبي بمنزلته في يوم فتح خيبر>

هاتوا ألست من رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ من القول الّذي قال يوم فتح خيبر /242b/ قال لي: يا علي لو لا أن يقول فيك طائفةٌ من أمّتي ما قالت النّصارى في المسيح بن مريم، لقلت فيك اليوم قولاً لا تمرّ بملاءٍ إلّا أخذوا من تراب رجليك ومن فضل طهورك يستشفون به، ولكن حسبك أن تكون منّي وأنا منك، ترثني وأنا أرثك، وأنّك كنت أشدد بك أزري وأقتل بك عدوّي وأضرب بسيفك وجوه الكفّار، فأنت تبرئ ذمّتي وتقاتل على سنّتي، وأنّك في الآخرة غداً أقرب النّاس منّي، وأنّك غداً على الحوض خليفتي، وأنّك أوّل من يدخل الجنّة من أمّتي وأنّك أوّل من يرد عَلَيَّ غداً، وأنك أوّل من يكسى معي، وأنّك أوّل من يدعي للخصوم وأنّك أوّل من يفلح ويأخذ الخلد بيمينه وأنّ شيعتك على منابر من نورٍ مبيضّةً وجوههم حولي، أشفع لهم ويكونون في الجنّة جيراني، وأنّ سلمك سلمي وسريرتك سريرتي وعلانيتك علانيتي، وأنّ البرّ سريرة صدرك كسريرة صدري وأن ولدك ولدي، وأنّك منجز عداتي، وأنّ الحقّ معك وعلى لسانك وفي قلبك وبين عينيك، وأنّ الإيمان مخالطٌ لحمك ودمك كما خالط لحمي ودمي، وأنّه لن يرد الحوض مبغضٌ لك، ولن يغيب عنه محبٌّ لك غداً. ومَن الّذي قال له رسول الله: لو لا أنت لم يعرف المؤمنون بعدي؟[1]

١. هاتوا ألست من رسول الله... لم يعرف المؤمنون بعدي ذكرها مع اختلاف يسير الطبري، المسترشد في إمامة علي بن أبي طالب: ص ٦٣٤؛ قاضي نعمان، شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار: ج ٢، ص ٣٨١؛ الطبرسي، إعلام الورى بأعلام الهدى: ج ١، ص ٣٦٦.

ألست بالّذي كنت مع رسول الله ـ صلّى الله عليه ـ في حجّة الوداع وأتى بالبُدن، فقال لي: يا علي خذ بأسفل الحربة وأخذ رسول الله بأعلاها ثمّ طعنّا بها البُدن، فلمّا فرغ رَكِبَ بَغلَتَه وأردفني معه.[1]

<تسميته النبي بأمير المؤمنين وسيّد المسلمين>

هاتوا مَن سمع منكم رسول الله ـ صلّى الله عليه ـ يقول ما أقول لكم وكأنّي معه /243a/ الآن وهو يقول في بيت أمّ سلمة، فانتهيت إلى الباب ودقّقت الباب دقّاً خفيّاً، فأنكرت أم سلمة ذلك، فقال لها رسول الله، صلّى الله عليه: قومي فافتحي الباب، قالت: يا رسول الله مَن هذا الّذي بلغ من خطره ما أفتح له الباب وقد نزل فينا قرآناً بالأمس يقول الله ﴿وَإِذا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حِجابٍ﴾ (الأحزاب: ٥٣) فمن هذا الّذي بلغ من خطره أن أستقبله بمحاسني ومعاصمي، فقال لها كهيئة المغضب: يا أمّ سلمة ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ﴾ (النساء: ٨٠) قومي فافتحي له الباب، فإنّ بالباب رجلٌ يحبّ الله ورسوله ويحبه الله ورسوله، ليس بالخَرِق ولا بالنَّزِق ولا الخُرق من فعله، يا أمّ سلمة إنّه آخذٌ بعضادتي الباب ليس بفاتح الباب ولا بداخل الدّار حتّى يغيب عنه الوطيء والحسّ ـ إن شاء الله تعالى ـ فقامت أمّ سلمة تمشي نحو الباب وهي لا تبيّن مَن بالباب غير أنّها قد حفظت النّعت والوصيّة وهي تقول: بخ بخ لرجلٍ يحبّ الله ورسوله ويحبّه الله ورسوله، ففتحت الباب وأمسكت بعضادتي الباب، فلم أزل قائماً حتّى غاب عنّي الوطيء، فدخلت أم سلمة خِدرها ودخلت، فسلمت على رسول الله ـ صلّى الله عليه ـ فقال رسول الله: يا أمّ سلمة هل تعرفينه؟ قالت: نعم هذا علي بن أبي طالب هنيئاً له، قال: صدقت بل هنيئاً له، هذا لحمه من لحمي ودمه من دمي وهو منّي بمنزلة هارون من موسى ﴿اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي﴾ (طه: ٣١-٣٢) إلّا أنّه لا نبي بعدي،

---

١. ألست بالّذي كنت مع... ركب بغلته وأردفني معه. ذكرها مع اختلاف يسير: ابن‌سعد، الطبقات الكبرى: ج ٧، ص ٣٠٠؛ الطبرى، تاريخ الأمم والملوك: ج ١١، ٥٨٥؛ الطبرانى، المعجم الكبير: ج ١٨، ص٢٦١؛ ابن‌قانع البغدادى، معجم الصحابة: ج ١٢، ص ٤٢٢٧؛ ابن‌عبدالبر، الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ٣، ص ١٢٥٥.

يا أمّ سلمة اسمعي واشهدي على هذا عليٌّ أمير المؤمنين وسيّد المسلمين وعيبة علمي /243b/ وبيان الدّين وهو الوصي على الأموات من أهل بيتي والخليفة على الأحياء من أمّتي، أخي في الدّنيا وقريني في الآخرة ومعي في السّنام الأعلى، اشهدي يا أمّ سلمة أنّه صاحب حوضٍ يذود عنّي غداً كما يذود الرّاعي على الحوض، اشهدي يا أمّ سلمة أنّه قريني وقرّة عيني وثمرة قلبي، اشهدي يا أمّ سلمة أنّي زوّجته سيّدة نساء العالمين، اشهدي يا أمّ سلمة أنّه صاحب لواي في الدّنيا والآخرة، اشهدي يا أمّ سلمة أنّي على البراق يوم القيامة وأنّه على ناقةٍ من نوق الجنة يسمّى محبوبة، يزاحمني بركابها لا يزاحمني غيرها، اشهدي يا أمّ سلمة أنّه سيقاتل بعدي النّاكثين والقاسطين والمارقين وأنّه ليقتل شيطان الرّدهة وأنّه يُقتل شهيداً ويقدّم عليّ حيّاً[1] غضّاً طريّاً.[2]

هاتوا لمن قال هذا غيري؟ هل وفيتم بشيءٍ من هذا لي بعد رسولكم؟ هيهات بل حسدتم وعصيتم وتواليتم الإدبار إلى النّاكثين والقاسطين والمارقين رغبة في الفانية عن الآخرة.

<جهل النّاس بسرّ أعماله>

وإنّي لا أجد لي ولكم مثلاً إلّا كمثل موسى والعالِم وذلك أنّ الله قال في كتابه لموسى: ﴿إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسالاتي وَبِكَلامي فَخُذْ ما آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرين وَكَتَبْنا لَهُ فِي الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ (الأعراف: ١٤٤-١٤٥) فكان موسى يرى أنّ جميع الأشياء قد أثبتت له كما ترون أنتم أنّ علماءكم قد أثبتوا لكم جميع الأشياء، فلمّا انتهى موسى ـ صلّى الله عليه ـ إلى ساحل /244a/ البحر، فلقي العالِم، فاستنطقه وأقرّ له بفضل علمه ولم يحسده كما حسدتموني في فعالي وسابقتي وفضلي، فقال

١. في الأصل: حبيبا.

٢. هاتوا مَن سمع منكم رسول الله... ويقدّم علي حيّاً غضّاً طريّاً. نقل هذه الفقرة بعينه: ابن‌طاووس، اليقين باختصاص مولانا علي بإمرة المؤمنين. ص ٤١٤. ومع اختلاف يسير: قاضي نعمان، شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار: ج ١، ص ٢٠٧؛ الكوفي، مناقب الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب: ج ص ٣٦٨-٣٦٩؛ ابن‌شاذان، الفضائل: ص ١١٥.

له موسى ورغب إليه: ﴿هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً﴾ (الكهف: ۶۶) فعلم العالِمِ أنّ موسى لا يطيق صحبته ولا يصبر على علمه، فقال له: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلى ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرا﴾ (الكهف: ۶۷-۶۸) فقال له موسى وهو يعتذر إليه: ﴿سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً وَلا أَعْصِي لَكَ أَمْراً﴾ (الكهف: ۶۹) فعلم العالِمِ أنّ موسى لا يصبر على علمه، فقال له: ﴿فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلا تَسْئَلْني عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْراً﴾ (الكهف: ۷۰) فركبا السّفينة فخرقها العالِم وكان خرقها لله رضىً ولموسى سخطاً ولقي الغلام فقتله وكان قتله لله رضىً ولموسى سخطاً وأقام الجدار وكان إقامته لله رضىً ولموسى سخطاً وكذلك كنت أنا في قتالي لم أقتل إلّا ما كان لله رضىً ولأهل الجهالة سخطاً.[1]

<النهي عن تبديل الخلافة إلى الإمارة>

يقولون: الإمارة والأمراء، صدقتم إمارة وأمراء، سمعت رسول الله ـ صلّى الله عليه ـ يقول: ويلٌ للأمراء وويلٌ للعرفاء وويلٌ للأمناء ليأتينّ على أحدهم يوم يودّ أنّه معلّقٌ بالنّجم مزيداً(؟) وأنّه لم يتأمّر على إثنين.[2] إنّما كان رسول الله ـ صلّى الله عليه ـ ونبوّةٌ وخلافةٌ، فزعمتم أنّه لا خلافة بل إمارةٌ.

<تصريح النّبي بولايته وولاية ذريته من بعده>

وطلقاء <ما> أسرع ما نسيتم قول رسول الله ـ عليه الصّلاة والسّلام ـ وهو يقول على رؤوس الملاء والأشهاد: من أراد أن يحيا حياتي، ويموت مماتي، ويسكن جنّة الخلد الّتي وعدني ربّي، قضيباً غرسه، قال له: كن فكان، فليتولّ علي بن /244b/ أبي طالب،

---

۱. وإنّي لا أجد لي ولكم مثلاً... ولأهل الجهالة سخطاً. نقله عن ابن عباس مع اختلاف يسير: ابن‌طاووس، التحصين: ص ۵۶۴؛ اليقين باختصاص مولانا علي بإمرة المؤمنين: ص ۳۳۲ وص ۳۶۹.

۲. وقد روي عن النبي صلّى الله عليه وآله رواية بهذا المضمون: ويل للأمراء ويل للعرفاء ويل للأمناء ليأتين على أحدهم يوم يود لو أنه معلق بالنجم مذبذب وأنه لم يتأمر على اثنين. الطبرانى، المعجم الأوسط: ج ۴، ص ۱۶۷.

وليوالي وليّه، وليعادي عدوّه، وليتولّ ذرّيته من بعده، فإنّهم خلقوا من طينتي، ورزقوا فهمي وعلمي، فويلٌ للمكذّب فضلهم من أمّتي القاطعين فيهم صِلَتي، لا أنالهم الله شفاعتي.[١] ورسول الله يقول: كلّ حسبٍ ونسبٍ منقطعٌ يوم القيامة إلّا حسبي ونسبي ويضرب على مَنكِبي ومَنكِبَي ولديّ وزوجتي وهي ابنته.[٢]

ثمّ قال: يا علي ألا ترضى أن يكون منزلك في الجنّة مقابل منزلي؟ فقلت: بلى، قال: فإنّك كذلك.[٣] هاتوا لمن قال رسول الله: نحن بنو عبد المطّلب سادة أهل الجنّة؟ أليس قال: أنا وعليّ وحمزة وجعفر والحسن والحسين والمهدي.[٤] ألا من فارقني فارق الله ومن فارق الله فارقني ومن فارقني فارق عليّاً.

<تصريح النبي بأفضليّته وأعلميّته وأقدميّته في الإسلام>

أين أنتم عن رسول الله وهو يقول في خطبته: ألا فدلّوني من أفضلكم؟ فقالوا مجيبوه: يا رسول الله أنت، قال: أنا رسول الله وليس الرّسول كالأمّة، قالوا: أخبرنا أنت، فإنّك أعلم، فأخذ بيدي ثمّ قال: هذا وليي، أفضلكم فضلاً، وأكثركم علماً وأقدمكم إسلاماً، ما أوتيت شيئاً إلّا وقد أوتيته ولا أمرت بشيءٍ إلّا وقد أمر به ولا نهيت عن شيءٍ إلّا وقد نهى عنه ولا عُلِّمت شيئاً إلّا عَلّمته إلّا أنّه لا نبي بعدي[٥]، أمّا أنّي لم أبعثه في سريةٍ قط إلّا

---

١. من أراد أن يحيا حياتي و... لا أنالهم الله شفاعتي. مع اختلاف يسير في التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري: ص ٥٤٦؛ الصفار، بصائر الدّرجات: ص ٥٠؛ الكليني، الكافي: ج ١، ص ٥١٨؛ ابن‌قولويه، كامل الزيارات: ص ٧١.

٢. كلّ حسبٍ ونسبٍ منقطعٌ... وزوجتي وهي ابنته: قاضي نعمان، شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار: ج ٢، ص ٥٠٦؛ الصدوق، الخصال: ج ٢، ص ٥٥٩.

٣. يا علي ألا ترضى أن يكون منزلك... قال فإنّك كذلك: گنجى، كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب: ص ٢٢٨؛ الجوينى، فرائد السمطين: ج ١، ص ١٠٣.

٤. نحن بنو عبد المطّلب سادة أهل الجنّة... والحسين والمهدي: مع اختلاف يسير كإضافة «وفاطمة» ذكرها: سليم بن قيس، كتاب سليم بن قيس: ج ٢، ص ٨٥٧؛ قاضي نعمان، شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار: ج ٣، ص ٤؛ الصدوق، الأمالي: ص ٤٧٥؛ الطوسى، الغيبة: ص ١٨٣.

٥. ألا فدلّوني من أفضلكم... لا نبي بعدي: الشامي، الدّر النّظيم في مناقب الأئمة الهاميم: ص ٢٥٢.

رأيت جبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره يكلانه ويحفظانه ولا وجهته في جيشٍ قط حتّى أمرت بذلك.[1] أتنكرون ذلك، فلينكر من ينكر وليعرف من يعرف.

<منزلة شيعة علي ومحبّيه>

فوالّذي فلق الحبّة وبَرَأ النَّسَمَة لقد أخذ الله ميثاقنا وميثاق شيعتنا من صلب آدم ـ صلوات الله عليه ـ فجعلها تحت العرش، والله لا يزيد فينا أبداً ولا ينقص منّا /245a/ أحدٌ أبداً، لحبّنا أشدّ خزانةً من الذّهب والفضّة وأنّ حبّي على كلّ مؤمنٍ إيمانٌ واجبٌ وبغضي كفرٌ بالله العظيم.

<توسّل آدم بمحمّد وأهل بيته عند الهبوط>

ألا أنبّئكم بقول الله تبارك وتعالى ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾ (البقرة: ۳۷) قال: اللّهمّ أنت وليّ نعمتي والقادر على طلبتي والعالم بحاجتي أسئلك بحقّ محمّدٍ وأهل بيته ألا تقبلت منّي، فقال له: يا آدم أنا وليّك في نعمتك والقادر على طلبتك وقد علمت حاجتك، فكيف تسألني عمّن تسألني بحقّه؟ فقال: يا ربّ أنّك لمّا نفخت في الرّوح رفعت بصري، فإذاً على عرشك مكتوبٌ محمّدٌ رسول الله وعليٌّ وصيّه، فعلمت أنّهما أقرب الخلق إليك.[2]

<إخبار النّبي عن قتاله مع الناكثين والقاسطين والمارقين>

أولست بصاحب المرض الّذي عادني فيه رسول الله ومعه رجلان من أصحابه، فقال لي رسول الله: كيف نجدك يا علي، فقلت: بخيرٍ يا رسول الله، قال: لا زلت بخيرٍ،

---

۱. أمّا أنّي لم أبعثه في سريةٍ... حتّى أمرت بذلك: كراجكي، الرسالة العلوية في فضل أمير المؤمنين: ص ۱۴؛ الطوسی، الأمالي: ص ۵۰۵؛ ابن حمزة الطوسي، الثاقب في المناقب: ص ۱۶۱؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل أبي طالب: ج ۲، ص ۲۲۸.

۲. ألا أنبّئكم بقول الله تبارك وتعالى... أقرب الخلق إليك: مع اختلاف يسير ذكرها: الراوندي، قصص الأنبياء: ص ۴۸؛ ابن‌طاووس، اليقين باختصاص مولانا علي عليه السلام بامرة المؤمنين: ص ۲۳۴.

فقال الرجلان: يا رسول الله: ما نرى إلّا لما به، فقال ـ صلّى الله عليه ـ كلاماً: ما كان الله ليقبض عليّاً حتّي ينجز لي ما وعدني فيه أما والله لا يموت حتّى يقاتل النّاكثين والقاسطين والمارقين ويغيظ به الطّلقاء أولاد الطّلقاء يختم الله له بالشّهادة على يدي شقي الآخرين، فيقدّم علي وقد قضى ما عليه حميداً محبوباً شهيداً.[١]

ها[٢] أولست بالّذي قال رسول الله، صلّى الله عليه وعلى آله: قال لي ملك الموت /245b/ يا محمّد إنّ الله وكّلني بسيف علي، فمن أشار إليه قبضت روحه.

<إخبار النّبي له عمّا وقع في آخر الزّمان>

والله ما كان لأحدٍ من النّاس مجلسٌ من رسول الله في كلّ ليلةٍ بعد العتمة إلّا لي ثمّ لا يزال يحدثني ويقول يا علي يكون كذا وكذا ويكون كذا وكذا حتّى مثّل لي كلّ زمانٍ ورجالٍ وكلّ ملك جبّار وكلّ قتّال غال، حتّى أخبرني بصفة ثلاثين دجالاً وخروجهم، آخرهم دجّال المسيح الأعور، حتّى قال لي آخر ما قال: إنّي سألت الله أن يجعلك معي في درجتي، فأعطاني ذلك.[٣] يا علي فأنا مدينة العلم في الجنّة وأنت بابها، فمن أتى المدينة من غير بابها لم يدخلها[٤]، يا علي إنّ ربّي أمرني أن أدينك ولا أقضيك وأعلّمك ولا أجفوك، حقٌّ عليك يا علي أن بُغي وحقٌّ عليّ أن أحفظ وصيّة ربّي فيك.

هاتوا مَن ورث علم النّبي الرّحمة ومَن كان خاتم الوصيّين ومَن كان تحته سيدة نساء العالمين؟

---

١. أولست بصاحب المرض الّذي عادني فيه... حميداً محبوباً شهيداً. ذكرها مع اختلاف يسير: قاضي نعمان، شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار: ج ٢، ص ٢٥٧؛ الحلبي، تقريب المعارف: ص ٢٥٥؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل أبي طالب: ج ٣، ص ٢١٦.

٢. في الأصل: هی.

٣. إنّي سألت الله أن يجعلك معي...: فرات الكوفي، تفسير فرات الكوفي: ص ٤١١.

٤. يا علي فأنا مدينة العلم...، في المصادر بدون «في الجنة»: القمي، تفسير القمي: ج ١، ص ٦٨؛ فرات الكوفي، تفسير فرات الكوفي: ص ٢٦٥.

<منزلته ومنزلة أهل بيته في القيامة>

هاتوا لمن قال رسول الله، صلّى الله عليه: أنا أوّل من تنشقّ عنه الأرض يوم القيامة ولا فخر، ثمّ أُدعَى ثم تُدعَى أنت بعدي يا علي فتكسى إذا كُسيت وتُحيا إذا حُييت، لواء الحمد يومئذٍ بيدي وأنت عن يمين لوائي، وتحت لوائي آدم ومن دونه من الأنبياء، بينما أنا واقفٌ بين يدي ربّي إذ نادى منادٍ أين محمّد؟ فأقول: لبّيك وسعديك ها ترى بين يديك، فيقول: نعم الأب إبراهيم خليل الله، فأقول لك الحمد يا جليل، ثمّ أنادى الثّانية: يا محمّد، فأقول: لبّيك وسعديك ها ترى بين يديك، فيقول: نعم الأخ أخوك علي بن أبي طالب، فأقول لك الحمد يا جليل، ثمّ أنادى الثّالثة: يا محمّد، فأقول: لبّيك وسعديك ها أنا بين يديك /246a/ فيقول نعم الولدان ولداك الحسن والحسين، فإذن يا محمّد فاشفع، فوعزّتي لا تسألني اليوم شيئاً إلّا أعطيتك ثمّ أعطى أربع نجائب من نجائب الجنّة رحالها ياقوتٌ أحمرٌ وخطامها لؤلؤٌ رطبٌ، ثمّ تصير أنت يا علي على نجيبٍ وفاطمة على نجيبٍ والحسن على نجيبٍ والحسين على نجيبٍ وأنا على براقٍ، فندخل الجنّة معاً ودرجتنا مقابلات وإنّي لأقول: لم يحضره[١] غيري ولم ينصره غيري وغير ولدي وابنتي فاطمة، خصصنا معاشر أهل البيت بمائدةٍ من السّماء وبكأسٍ من الجنّة يوم النّذر اخترنا ما عند الله، فعجّل الله لنا من طعام الجنّة وأنزل ذكرنا في الكتاب ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْماً كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً﴾ السورة كلّها (الإنسان: ٧)، فأكلنا من ذلك الطّعام وشربنا من ذلك الشّراب، فما جعنا بعد ذلك ولا عطشنا بل روينا وكانت كأسٌ تسبّح في يدي رسول الله ـ صلّى الله <عليه> وعلى آله ـ ويدي، ثمّ لم تسبّح في يد غيرنا، فقال، صلّى الله عليه: إنّ هذا كأسٌ لا يسبّح ولا يقدّس إلّا في يديّ أو وصيّي.

<مصاحبته للنّبي في قضية الرّمي بصنم خزاعة>

هاتوا نبّئوني مَن كان صاحب صنم خزاعة يوم الكعبة؟ أنا. والّذي فلق الحبّة وبَرَأَ النَّسَمَة كان صنماً لخزاعة من نحاس على ظهر الكعبة، فجاء النّبي ـ صلّى الله عليه ـ فنظر عن يمينه وعن

---

١. في الأصل: يحضرني.

يساره، فلم يرى أحداً وأنا معه تلك السّاعة، فقال لي النّبي، صلّى الله عليه: يا علي اعل على ظهري وارق الكعبة وارم بالصّنم، فعلوت ظهر النّبي - صلّى الله عليه وآله وسلّم - ورقيت الكعبة ونذر(؟) بي المشركون /246b/ فاجتمعوا، فأشار إليّ النّبي - صلّى الله عليه - أن اقعد مكانك، فقعدت فلم يبصرني منهم أحدٌ وبقيت على ظهر الكعبة ثلاثة أيّام ولياليهنّ، فلمّا كان اليوم الرّابع جاء النّبي - صلّى الله عليه - فقال: ثِب يا علي، فوثبت، فإذا أنا قائمٌ على رجلي، فقال، صلّى الله عليه وسلّم: يا علي هذا الطّعام والشّراب، صبرت عنه فكيف صنعت بالغائط والبول والنّوم؟ فقلت: دعوت الله فحبسهما عنّي، فلم أحتج إلى شيءٍ من ذلك، فقال: الله أكبر ذاك لا يكون إلّا في نبيٍّ أو وصيٍّ شهيدٍ.[1]

<مصاحبته للنّبي في قضيّة الرّمّانة>

هاتوا نبّئوني مَن صاحب الرّمّانة مع رسول الله؟ والّذي نفس عليٍّ بيده ما أكل منها غير رسول الله - صلّى الله عليه وعلى آله - وغيري، خرج رسول الله نحو حراء وقد أصابه الجوع وأصابني معه، فدعا الله وشكا إليه الجوعَ، فهوت رمّانة، فوقعت في يدي النّبي - صلّى الله عليه وعلى آله - فأكل نصفها وناولني النّصف، فقال: إيت(؟) عليها، فلمّا فرغت منها قال، صلّى الله عليه: إنّ جبرئيل أخبرني أنّ هذه الرّمّانة من الجنّة وأمرني أن لا يأكل منها إلّا نبيّ أو وصيّ نبيٍّ وأنّه لا يأكل طعام الجنّة في الدّنيا إلّا النّبيون والأوصياء.

<كونه عليه السلام من أسرة نوح وآل إبراهيم>

أنا الأذن الواعية يقول الله: ﴿وَتَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ﴾ (الحاقة: ١٢) أنا وعيت وحفظت، هاتوا أتنكرون قول الله يقول: ﴿إِنَّ اللّهَ اصْطَفى آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْراهيمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمين ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللّهُ سَميعٌ عَليمٌ﴾ (آل‌عمران: ٣٣)؟ أنا - والله الّذي فلق الحبّة وبرأ النَّسَمَة - أسرةٌ من نوح - صلوات الله عليه - وآلٌ من إبراهيم

١. هاتوا نبّئوني مَن كان صاحب صنم ... إلّا في نبي أو وصي شهيدٍ. ذكرها مع اختلاف: قاضي نعمان، شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار: ج ٢، ص ٣٩٤؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل أبي طالب: ج ٢، ص ١٤١.

والصّفوة والسّلالة من إسماعيل والعترة الهاديّة من نبيّها محمّدٍ ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ به شرفنا وبه /247a/ استوجبنا الحقّ من الأمّة.

<اقتران اسمه باسم النّبي في وصيّة آدم>

محمّدٌ فينا كالسّماء المرفوعة والجبال المنصوبة والكعبة المستورة والشّمس الضّاحيّة والشّجرة الزّيتونة أضاء زيتها وبورك زبدها ووصيّ آدم في علمه ووارثه ما علّمه الله من الأسماء، ثمّ كان رسول ربّ العالمين ولها خلق وأنا وصيّه ولما خلقت، لا يتمّ لنبيٍّ ـ صلّى الله عليه ـ في العالمين الميثاق والإقرار حتّى آمن بمحمّدٍ وبآله ووصيّه وأنّ اسمي كان مقروناً باسمه حيث كان اسم محمّد ـ صلّى الله عليه ـ في وصيّة آدم والسِّفر[1] الأوّل بارقليط[2] أُمّيٌّ هاديٌّ والقرن الصّدّيق ذو قرنيها بطلٌ بطلٌ.

<علمه ووراثته عن النّبي>

أما والله أيّتها الأمّة المتحيّرة بعد نبيّها إن لو فتحت لكم أبواب ما علّمني رسول الله ـ صلّى الله عليه ـ من خصّيص العلم الّذي لا يشركني فيه غيري لفتحت لكم ما تفني الأقلام وتعيا الأصابع ويعجزكم المداد عن كتابته ولأوضحت لكم الحنيفيّة البيضاء النّقيّة.

إنّ الله بارك على إبراهيم وآل إبراهيم وجعل تلك البركة على محمّدٍ وآل محمّد والله لو عرفتمونا وعرفتم حقّ الوراثة وأعطيتم وراثة رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ مَن ورّثه وعرفتم حقّ الوصيّ القائم إذاً ما عال العائل ولا ضاق الفقير ولا طاش من لا يفهم فرائض الله ولا اختلف اثنان في حكمٍ، لكن زعمتم نحن أهل البيت وتركتم المحجّة[3] الكبرى وتركتم السّلم الهادية ومِلتم إلى الدّنيا وآثرتم أولاد الطّلقاء ومن

١. في الأصل: سفر.

٢. وقد يقال فارقليط راجع: اليعقوبى، تاريخ اليعقوبى: ج ١، ص ٧٦؛ الخصيبي، الهداية الكبرى: ص ٣٨؛ ابن نديم، الفهرست: ص ٤٥٨.

٣. في الأصل: محجة.

حزّب الأحزاب على رسول الله ـ صلّى الله عليه ـ وملائكته ومن كان أطفأ نور الإسلام والله ما فعلتم ذلك إلّا خذلاناً ومن يخذل الله يُخذَل /247b/ فذوقوا وبال ما كسبتم ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُون﴾ (الشّعراء: ٢٢٧).[١]

<ارتباطه مع النّبي بعد موته>

هاتوا نبّئوني، مَن الّذي سال روح رسول الله في كفّه حتّى وجد برده وشمّ ريحه؟ مَن الّذي اؤتمن على جسده المبارك الّذي ستره الله عن الخلائق بعد موته غيري؟ مَن الّذي تولّى غسله وحنوطه وكفنه ودفنه غيري؟ مَن الّذي كان آخر العهد به من النّاس غيري؟ مَن الّذي جاءته التّعزية من السّماء غيري؟ مَن الّذي رآه بعد موته في المنام كلّ ليلة جمعةٍ واثنين غيري؟ مَن الّذي نعى إليه نفسه في منامه نبيّه؟ أنا الّذي رأيته ينعى إلى نفسي. مَن الّذي عزّاني في ولدي بعد موته في المنام غيري؟ من الّذي استزارني شوقاً إلى رؤيتي؟ أنا الّذي استزارني رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ في المنام. مَن الّذي كان في الطّبقة الثّانيّة من الأمّة؟ رسول الله كان الطّبقة الأولى وأنا ثانيه، ثمّ النّاس كانوا في طبقتي؟ هيهات هيهات، حكمٌ أوتيناه وفهمٌ استنبطناه، إنّ السّاعة تقوم على أشرار النّاس ولا يعلمها إلّا الله وما يدريك لعلّ السّاعة تكون قريباً ﴿يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِها وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْها وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلا إِنَّ الَّذِينَ يُمارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلالٍ بَعيد﴾ (الشورى: ١٨).

<الإشارة بما وقع بعد شهادته>

وسترون بعدي هراقة الدّماء الّذي يحمرّ منها أقطار السّماء ويثعب منها مدر الأرض وحجر الجبال واختلاف الأهواء في الأمّة المائلة إلى الطّلقاء وأولاد الأزيرق /248a/ طريد رسول الله ـ صلّى الله عليه ـ وشدّة الحروب ووقوع الفتن، ورغبة النّاس في الدّنيا

---

١. أما والله أيّها الأمّة المتحيّرة... أيَّ مُنقَلَبٍ يَنْقَلِبُون. رواه مع اختلاف: فرات الكوفي، تفسير فرات الكوفي: ص ٧٨.

تبريّاً[1] من أحكامهم وترك طريق آل نبيّهم رغبةً عنهم إلى الدّنيا وكأنّي بهم ومعهم إذ قد تحول علماؤهم عرفائَهم وتشبّهوا بالأحبار وزيّنوا جور الظّلمة واختلقوا الأحاديث روايةً عن رسول الله ـ صلّى الله عليه ـ ما يزيّنون به سلطانهم ويثبّتون به دولتهم دولة الضّلالة حتّى يقتلون الأخيار بتلك الرّوايات، ويخلعون الخلفاء الّذين هم معادن الخلافة ويقولون: ترابيّ لا نصيب له في الخلافة، يقتلون قتل المارقة ويتعدّون الحدود و﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾ (النساء: ۶۴) وينبذون الكتاب ويردّونه وراء ظهرهم ولا يرعون كتاب الله ثمّ يصرّون على ما يفعلون ويتجبّرون بتجبّر الكفر ويستكبرون استكباراً في الأرض فساداً كثيراً ويبلون الجديد وينكرون المعارف.

فهيهات حينئذٍ هيهات المصطفون الأخيار لفي ذبحٍ ودمٍ[2] وهربٍ في الأقطار والفيافي والجبال والغياض[3] ولما يتخلّصون من شدّة ذلك الاختلاف والأهواء والآراء والميل إلى السّيف والدّنيا، حتّى أنّ الرّجل منهم ليقوم على درجة المسجد بدينارٍ أو دونه، فيلعن آل الرّسول ـ صلّى الله عليه ـ ويتولّى ترابية(؟) سبعين مرّةً وأنّه ليزل عن الدّرجة ويرمي بالبَعرة من ورائه ويقول: لقد كان فعلي هذا أهون عندي من هذا البَعر، والإسلام في نفسه غريبٌ ومن الحدود والسّنن عريانٌ والإسلام قائمٌ بلا أساسٍ ولا تبيانٍ، عُروَتُه هادمةٌ /248b/ وأساسه واهنٌ، الويل ثمّ الويل لذلك الزّمان من إمامٍ مضلٍّ ودنيا متّبعةٍ مطيعةٍ.

أمّا الكفر الأوّل فضرب الأعناق السّابقة فكان بعد رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ كما قال صلّى الله عليه: لا ترجعون بعدي كفّاراً يضرب بعضكم رقاب بعضٍ بالسّيف[4]

---

١. في الأصل: تبرنا.

٢. في الأصل: دما.

٣. الغَيْضَة: مَغِيضُ ماءٍ يجتمع فيَنْبت فيه الشجر وجمعها الغِياض. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ۷، ص ۲۰۲.

٤. كما قال صلّى الله عليه لا ترجعون بعدي...، ذكرها: القمي، تفسير القمي: ج ۱، ص ۱۷۲؛ فرات الكوفي، تفسير فرات الكوفي: ص ۲۷۹؛ قاضي نعمان، دعائم الإسلام: ج ۲، ص ۴۰۲؛ المفيد، الإفصاح: ص ۵۰؛ الحسكاني، شواهد التنزيل: ج ۱، ص ۵۲۷.

تنافساً على الدّنيا بعد وقع القضاء ونزول البلاء وبلغ الكتاب أجله، ولا يدري أحدكم أيّ الأمرين البتة تلك السّاعة أقرب، خسفٌ أو قذفٌ، وبعض الهدى في آخر الزّمان خيرٌ من بعض العمل ولو أنّي أعلم أنّه يخفى الّذي عسيت أن أبيّنه لكم إلى حينه، إذاً لأنبأتكم به ولكنّي أكره وأرهب أن تدعوا العمل ويتكلّفوا ويستعجلوا.

فإنّه مَن فارق الجماعة وخالف الطاعة ونكث البيعة فقد أنكر وأدبر <ومَن أنكر وأدبر> فقد عصى ومَن عصى فقد حارب ومَن حارب فقد كَفَر ومَن كَفَرَ خلع ربقة الإسلام من عنقه حتّى يُراجعها ويفيء إلى أمر الله، ألا وإنّ كلّ خلف سوءٍ خلف الإسلام على ضلالةٍ أبداً وما أحبّ خلفٌ سلفاً إلّا بعثه الله معه يوم يحشر هذا مع شيطانه وهذا مع هامانه وهذا مع طاغوته وهذا مع نبيّه ومحبّه، إنّ ﴿لِكُلِّ نَبِيٍ عَدُوّاً شَياطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحي بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً وَلَوْ شاءَ رَبُّكَ ما فَعَلُوهُ﴾ (الأنعام: ١١٢) ومَن خلف الأنبياء ـ صلوات الله عليهم ـ ووازرهم فهو معهم ومَن خلف الطّواغيت والشّياطين وجبتهم ـ هذا الكبير ـ ووازرهم كان شيطاناً كلّ شيطانٍ مثلهم، كذلك لكلّ أتباع أشياع /249a/.

إنّ الله تبارك وتعالى أسعد بعلمٍ وأشقى بعلمٍ وخَلَقَ خلقاً لا يحسنون إلّا طاعته وإحساناً ومعروفاً فهم لا يزولون ولا يتحوّلون عن ذلك لأنّهم على ذلك جبلوا، وخَلَقَ خلقاً لا يحسنون إلّا معصيته وشرّاً وبخلاً وشحّاً[1] وهم لا يزولون ولا يتحوّلون عن ذلك لأنّهم على ذلك جبلوا، فساع بِالْغَيِّ قائمٌ عليه داعٍ إليه مزيّنٌ لأهله وساعٍ بالتّقى قائمٌ عليه آخذيه داعٍ إليه مزيّنٌ لأهله وحريّان ما هما فريقٌ في الجنّة وفريقٌ في السّعير. ألا وإنّ خلف الهدى وخلف الضّلالة لمنكم وكلّ خَلَفِ سَلَفِ الضّلالة المضلّ وأهدى خَلَفِ سَلَفِ الهدى الهاد أبناء الجنّة والنّار، فبنوا عبد المطّلب أبناء الجنّة وبنو أميّة أبناء النّار الّذين لزمهم اسم العَتاقَة وسيف جماعة الأحزاب وزرّاقةٌ[2] في العيون

١. الشّح: البخل وقيل البخل مع الحرص. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٢، ص ٤٩٥.

٢. الزّرّاقَةُ بالفتح مُشَدَّدَةً: الرّمْحُ أَقْصَر من المِزْراق. مرتضى الزبيدى، تاج العروس:: ج ١٣، ص ١٩٢.

كذلك جعل الله ﴿اللَّيْلَ وَالنَّهارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنا آيَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً﴾ (الإسراء: ١٢) وقد ﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ وَيُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ﴾ (فاطر: ١٣) ويكون بعضه على بعض. وكلمتان ما هما فتلك ﴿كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيا﴾ (التوبة: ٤٠)، ألا وإنّ النّاس مختلفون لن يزالَوا كذلك فيما يضرّهم وينفعهم.

ولم يخل الأرض من داعٍ لله يدعو إلى جنّته وينذر عقابه، فهلك من هلك من الخلق حين بدّلوا كتاب الله وعصوا رسل الله ودانوا بغير الّذي فرض الله عليهم وجعلوا الدّنيا إماماً وكتاب الله تابعاً، فما وافق الدّنيا من الكتاب أخذوا به وما لم يوافق الدّنيا من الكتاب تركوه، فلذلك ظهرت بدعتهم وطفيت سنّتهم وخفيت قبلتهم ولو أنّ كتاب الله والمُلك لم يتفرّقا، لم يتباعدا من النّاس ولصلحت معايشهم واستقامت /249b/ أمورهم ولكن كلّما جاءت بيّنةٌ تفرّقوا وكلّما علموا اختلفوا وجهلوا وضلّوا وعموا وصمّوا ﴿كُلَّ ما جاءَ أُمَّةً رَسُولُها كَذَّبُوهُ﴾ (المؤمنون: ٤٤) فاتّبع الله بعضهم بعضاً بحاصبٍ[1] أرسله عليهم وصيحةٍ أخذتهم أو خسف بهم أو غرق به فأهلكوا وكلّا أخذ الله بذنبه وما الله بظلّامٍ للعبيد. ألا وإنّه ليس شيءٌ مَضى إلّا وله سنّةٌ ماضيةٌ وأمثالٌ باقيةٌ، إن خيرٌ فخيرٌ وإن شرٌّ فشرٌّ ولا يقصر سلفٌ خلفاً ولا يسبق خلفٌ سلفاً، إنّ السّنين ماضيةٌ دائمةٌ والأمثال باقيةٌ لا تبديل لها ولا تحويل.

ولكنّكم أهل بلوى ومبتلى بكم النّاس في زمانٍ يطفأ فيه السّنة، ويُدان فيه بالشّبهة، يعمل فيه بالمتشابه، ولَيَسوء دين الله ويخاف خيرة الله ويقتل أولياء الله ويقع العالة[2] والزّلزلة والهرج الهرج الهرج رَسَلاً رَسَلاً[3] وظلمةً تتبع الظّلمات ويظهر الكذب ويعلو الشّيطان ويملك الجبابرة الأُوَل أربعة عشر وجبابرة الوسطى أربعة عشر وجبابرة الهرج والأوباش أربعة عشر ويعلّق أبواب السّماء وتستّر الملائكة بأجنحتها ويرفع الذمّة فتوكّل

---

١. الحاصِب: رِيحٌ شَدِيدة تَحْمِل التُّرابَ. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١، ص ٣٢٠.

٢. العالة: الفقر. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١١، ص ٤٨٨.

٣. رَسَلاً رَسَلاً: أي فِرَقاً. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١١، ص ٢٨١.

وهو حقّي وحقّ ولدي وتَقِلُّ الأمانةُ في بيوت أهلها ويمزّق الكتاب ويعيش النّاس في ظلّ الإسلام ويلعقون كلمة التّقوى لعقاً، يحسنون روايتها وينتبذون رعايتها ويسعون في الأرض فساداً بتغيّر خلق الله ولا تبديل له وباستحلال محارم الله وبتحريف كتاب الله وبتبديل كلمات الله وبإحراق بيت الله وعلواً في غير ذات الله حتّى يستكملوا الشّرّ كلّه.

<الإخبار عما سيقع بأهل البيت وقتل سبط الرسول بكرب وبلاء>

ويُبغى على المودّة الّتي أوجبها /250a/ الله لأهل القربى، فيقتل كما قتلت أهل المودّة، فتسأل كما تسأل[1] المودّة ﴿بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾ (التكوير: ٩) بأيّ ذنبٍ بُغي على المودّة، لأنّها كانت مودّة الله وفرضه، فإذا ظهرت حربٌ يقصد بها سبط الرّسول، فيا لها من دمعةٍ يدمع بها ملائكة الله وأولياؤه. ما لي ولكربٍ وبلاءٍ بنينوى؟ شطّ الفرات، رأسٌ محزوزٌ وحلقٌ مذبوحٌ وبطنٌ مدسوسٌ وظهرٌ موطأٌ بسنابك خيل الضّلالة، كربٌ وبلاءٌ. ما لي وليزيد؟ يزيد لعين الله ولعين ملائكته ورسله، جبّارٌ أوقصُ شِرّيبٌ قرين قردٍ. يزيد وما يزيد؟ شبل الجبت من ولد الحميّة، ويزيد ما يزيد؟ صاحب نهب طينةٍ، يزيد ويله من يوم كربٍ وبلاءٍ، أوّل من لعنه إبراهيم خليل الله وداود خليفة الله وعيسى بن مريم روح الله. ما لي وليزيد؟ صاحب الحرّة والجيش الشّديد إلى مكّة بيت الله القديم، صاحب حُوّارين[2]، ليلته ليلةٌ ظلماء ويومه يوم أغبر.[3]

فعندها ترجف الأرض رجفةً لو لا ما لله فيها من الأجل وعمر الدّنيا وأزمنة كائنة

---

١. في الأصل: فتسل كما تسل.

٢. حوارين: بالضم وتشديد الواو من قرى حلب، بها مات يزيد بن معاوية في سنة ٦٤. ياقوت حموى، معجم البلدان: ج ٢، ص ٣١٥.

٣. قد أخبر أمير المؤمنين عما يقع في كربلا في رواية أخرى حيث روي: «قيل: يا أمير المؤمنين هذه كربلاء قال: ذات كرب وبلاء ثمّ أومأ بيده إلى مكان فقال: هاهنا موضع رحالهم ومناخ ركابهم وأومأ بيده إلى موضع آخر فقال: هاهنا مهراق دمائهم.» نصر بن مزاحم، وقعة الصفين: ص ١٤٢؛ قاضي نعمان، شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار: ج ٣، ص ١٣٨.

وخلق محبوس في أصلاب الرّجال وأرحام النّساء، لجعلت عاليها سافلها[1] ويخضرّ آفاق السّماء وتبكي بالدّم العبيط ويحمل الملائكة على أجنحتها من دمه إلى يوم القيامة، فهو ثاني الاستفتاح، لأنّي أوّل الاستفتاح بالذّبح والقتل والدّم المطلوب به إلى يوم القيامة، لا يسكن دمي ولا يفترّ عن اللّعنة بالغدوات والعشيّات، جميع الخليقة من كلّ الرّوحانيّين والحيوانيّين يلعن قاتلي وقاتل سبطي وأشبالي إلى يوم القيامة.

<ابتداء الفتنة بوقوع دمه على الأرض>

فإذا وقع من دمي على الأرض عتدها[2] والّذي فلق الحبّة وبَرَأ النَّسَمَة /250b/ اشتعلت الحرب بجانبها وقلّصت عن ساقها ونزلت بكم الأمور الدّاهيّة والشّؤون النّازلة وحقائق البلاء ووقعت الفتن كقطع اللّيل المُظلِم، إذا أقبلت شبّهت وإذا أعصَبَت كسرت وإذا أدبرت أسفرت ودخلت من كلّ النّواحي واشتعلت في الأجساد كما يشتعل الشّيب وشعر الرّأس وما يلبث أن يَبْياضّ كذلك الفتن تحوم كالرّياح تصبن بلداً وتخطئن أخرى، فتلك فتنةٌ فظيعةٌ جاهليّةٌ ليس فيها إمام هدى ولا عالم تقي عارف بحقّ الله وهي عَمياء مظلمةٌ، أصاب البلاء مَن أبصر فيها، وأخطأ البلاء مَن عمي عنها، أهل باطلها ظاهرون على أهل حقّها، خصّت بليّتها وعمّت فتنتها، فإيّاكم إيّاكم ثمّ إيّاكم إيّاكم أن تركنوا إلى شيءٍ ممّا ابتدعه النّاس وألفته الشّياطين واركنوا طبقة أصحاب الرّايات والأعلام.[3] يومئذٍ يوم بدرٍ ويوم حُنينٍ ويوم الأحزاب، لم يداوى جريحهم ولم يؤدّى قتيلهم ولم يذوقوا طعم الموت ولا الجراحات عند ملتقي جيش الشّيطان، يقتل ولي الرحمن في تربة كربٍ وبلاءٍ بنينوى، فإنّكم إن تفعلوا تنصروا وتعذروا والقتيل معه كالقتيل يوم بدرٍ وحنينٍ وإن

---

١. إشارة إلى الآية الكريمة: ﴿فَلَمّا جاءَ أَمْرُنا جَعَلْنا عالِيَها سافِلَها وَأَمْطَرْنا عَلَيْها حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ﴾ (هود: ٨٢).

٢. عَتَدَ الشَّيءُ عَتَاداً، وهو عَتِيْدٌ: أي مُعَد. صاحب بن عباد، المحيط في اللغة: ج ١، ص ۴۱۵.

٣. قد نقل عن امير المؤمنين قريبٌ بهذه المضامين في أوصاف زمن الفتنة. سليم بن قيس، كتاب سليم بن قيس: ج ٢، ص ٧١۴؛ الغارات: ج ١، ص ١٠؛ قاضي نعمان، شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار: ج٢، ص ٢٨٧؛ نهج البلاغة: ص ١٣٧، خ٩٣.

تسيّفوهم يصرعكم الله بالبليّة والله غالبٌ لجنده وناصرٌ لأوليائه.

لا تعجلوا بعجلة النّفس ﴿وَلا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا﴾ (الأنفال: ٤٦) واسكتوا ما سكتت السّموات والأرض[١] وأنّ السّموات أئمّتكم والأرض شيعتكم وإذا جاء أمرهم كان أضوء من الشّمس، فإنّ أمركم هذا /251a/ ليس بزمانٍ ولا زمانين ولا ثلاثة ولا أربعة ولا خمسة ولا ستّة ولا سبعة ولا ثمانية بل أزمنةٍ متتابعاتٍ مختلفاتٍ متلوّناتٍ وفتنٍ متتابعاتٍ، فإذا أدبرت الفتن فلا تتّبعوها وإذا تركت فلا تبغوها وإذا شبّت فلا تعرّضوا لها وإذا أقبلت فاضربوا خيشومها بالسّيف، فإنّما عبرتها[٢] على من أثارها.

<أيام معاوية بن أبي سفيان>

والّذي فلق الحبّة وبَرَأ النَّسَمَة لتلقَحُنّ الحرب الأولى عشرين سنةً وتقرب منه غبراء عمياء جبتيه وطاغوتيه رأسها ابن آكلة الأكباد وصاحب أكل بهائم الجبال طليق بني أميّة وساكن الشّامات بالبليّة الكبرى والفتنة الصّمّاء الّتي أصمّت آذان النّاس، فلا بأذنٍ يسمعونها ولا بعينٍ يبصرونها، حمراء ناريّةٌ فاشيةٌ ظاهرةٌ أحزابها ومنشؤها أولياء الطّاغوت.

ألا فاحفظوا قولي، فوالله ما كَذَبتُ ولا كُذِبتُ، هو هو القاتلُ ابنَ عدي كندي متين(؟)، يا له من قتلٍ ابتزّ[٣] منه. ما لك قتلت؟ غيّرت المنكر ودعوت أهل النّصر فخذلوك لكنّ الله لم يخذلك وأنا الّذي آخذٌ نصرك يوم الفتح الأكبر يوم يقصم الله ظهره ويواري جيفته تحت الثّرى ويوضع روحه في الهواء، يا له من محبسٍ ويا له من ظلمةٍ ووقع فيها ذلك يسمّى ملك الخلّاس، والأهواء في ملكه مختلفةٌ والنّاس في بلاءٍ وأنّ من يدخل النّار في زمانه لأكثر ممّن ينج، فتنته كفتنة مكّة.[٤]

---

١. في الأصل: فالأرض.

٢. ويمكن أين يقرأ: فإنها غَبَرَتها.

٣. في الأصل: ابتزا.

٤. له كلام آخر في فتنة معاوية: أما إنه سيظهر عليكم بعدي رجل رحب البلعوم مندحق البطن يأكل ما يجد ويطلب ما لا يجد فاقتلوه ولن تقتلوه ألا وإنه سيأمركم بسبي والبراءة مني فأما السب فسبوني فإنه لي زكاة

< أيام يزيد بن معاوية>

حتّى يسلّيها إلى شبله شِرّيبٍ شرّيرٍ سكّيرٍ، يقع به البليّة الكبرى والذّبح في زمانه /251b/ كذبح بُخت نصّر في بني إسرائيل، ويله ما له في قليل لبثه في فتنه بقليل ما يلبث سنتين وأشهر ولمّا يتمّ له ثلاث توارى جيفته بحُوّارين عند الباب الصّغير بدمشق، أحدبُ(؟) بفرعون خبيثٌ، يومه يوم عصبيّةٍ وملكه فظٌّ غليظٌ.

< أيام عبد الله بن زبير>

ثمّ انحرفوا لصاحب الكعبة اسمه عبد الله، لو شئت أن أسمّيه، يا له ما هو بأعجب من أبيه وهو يضارّ بُنيّ بالسّيف عليه، تهدم الكعبة بمنجنيقٍ ثخينٍ، يا له من غلام، ثقيف بن يوسف النحيف قصيرٌ جِحاظيٌّ[١] شديدٌ عبوسٌ كظيمٌ لا يتمّ له ولا يسامح بها.[٢]

<أيام معاوية بن يزيد ومروان بن الحكم>

ثمّ سمّي الخلّاس شبل يزيد، ما لي وليزيد، يلبث أربعين يوماً مغبرّةً، فيها فتنٌ متلوّنةٌ حتّى خلعها ورماها إلى ورائه وقَصَفَه[٣] الموت وقَصَعَه. وآخر الأمر أزيرق ابن طريد مروان خبيثٌ يوارى بدمشق، يقتل غيلةً بغتةً بغيرةٍ، تقتله امرأةٌ بحيلةٍ.[٤]

ولكم نجاة وأما البراءة فلا تتبرءوا مني فإني ولدت على الفطرة وسبقت إلى الإيمان والهجرة. الشريف الرضي، نهج البلاغة: ص ۹۲، خ ۵۶؛ الطبرسي، إعلام الورى بأعلام الهدى: ج ۱، ص ۳۴۰.

۱. الجحاظ: خروج مُقلَة العين وظهورها. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ۷، ص ۴۳۷.

۲. له كلام آخر في عاقبة عبد الله بن زبير: خبّ ضبّ يروم أمرا ولا يدركه، ينصب حبالة الدين لاصطياد الدنيا وهو بعد مصلوب قريش. الثقفي، الغارات: ج ۲، ص ۶۷۹.

۳. قصفه: أي كسره. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ۹، ص ۲۸۳.

۴. قال اليعقوبي: سبب وفاته أنه تزوج أم خالد بن يزيد بن معاوية، فدخل إليه يوما فأفحش له في القول، ثم أعاد عليه في يوم آخر مثل ذلك، فدخل خالد إلى أمه مغضبا، فخبرها، فقالت: والله لا يشرب البارد بعدها! فصيرت له سما في لبن، فلما دخل سقته إياه. اليعقوبي، تاريخ اليعقوبي: ج ۲، ص ۲۵۷.

ذروه، فإنّه رأس الفتن ومخزن[١] البلايا.[٢]

<أيام عبد الملك بن مروان>

يأخذ راية الضّلالة من بعده شبله وهو رأس الأشبال وشبل بني مروان، إن يكن اسمه مضافٌ إلى الملك الجبّار فهو باليقين، ألا إنّه صاحب جيش الكعبة والسّيف والجَعبَة[٣]، يا له كم من صالحٍ يُقتل وكم من طالحٍ يُقرّب حتّي يمضي من ملكه الشّطر، ثمّ يكون له اجتماعٌ عند نهر دجيل دير الجاثليق، قتل مصعب، إن قتل فحقيق له القتل ويتحول الملك عقيماً، فانظروا صاحب الكعبة فإنّه يقتل سنة ثلاث وسبعين يوم قتل هابيل، يا له، لو لا عجوزةٌ ما حسبته /252a/ نجا، فإن نجا فبعجوزةٍ إن مدّت إمارته مدّت أربع عشرة سنة، تلك سني الهرج والقتل والزّمان <الّذي> يأكل الضّعيف بالقوة ومدفنه في يومٍ شديدٍ يلدته(؟)، طال ما تضمّنت الفراعنة في يومِ نحسٍ مستمرٍّ.[٤]

---

١. ويمكن أن يقرأ: مخرب أو محزب.

٢. وله كلام آخر في حق مروان بن الحكم وهو قال: أما إن له إمرة كلعقة الكلب أنفه وهو أبو الأكبش الأربعة وستلقى الأمة منه ومن ولده يوما أحمر. الشّريف الرضى، نهج البلاغة: ص ١٠٢، خ ٧٣؛ الطبرسي، إعلام الورى بأعلام الهدى: ج ١، ص ٣٤١. وكذا قال: هيه يا ابن الحكم قد كنت تخاف أن ترى رأسك يقطع في هذه المعمعة كلا بالله لا يكون حتى يخرج من صلبك طواغيت يملكون هذه الرعية يسومونهم خوفا وظلما وجورا ويسقونهم كؤوسا مرة. قال مروان كان مني ما أخبرني علي ثم هرب فلحق بمعاوية وكان كما قال أمير المؤمنين. الخصيبي، الهداية الكبرى: ص ١٥١؛ الراوندي، الخرائج والجرائح: ج ١، ص ١٩٧.

٣. الجعبة أي كنانة النُّشاب. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١، ص ٢٦٧.

٤. له كلام آخر في حق عبد الملك: لكأني أنظر إلى ضليل قد نعق بالشام وفحص براياته في ضواحي كوفان فإذا فغرت فاغرته واشتدت شكيمته وثقلت في الأرض وطأته عضت الفتنة أبناءها بأنيابها وماجت الحرب بأمواجها وبدا من الأيام كلوحها ومن الليالي كدوحها فإذا أينع زرعه وقام على ينعه وهدرت شقاشقه وبرقت بوارقه عقدت رايات الفتن المعضلة وأقبلن كالليل المظلم والبحر الملتطم هذا وكم يخرق الكوفة من قاصف ويمر عليها من عاصف وعن قليل تلتف القرون بالقرون ويحصد القائم ويحطم المحصود. الشريف الرضي، نهج البلاغة: ص ١٤٧، خ ١٠١؛ ص ١٩٦، خ ١٣٨.

<أيام وليد بن عبد الملك>

ثمّ يأخذ الملك العقيم من بعده شبله وليد. وما وليد؟ مذمومٌ غير رشيدٍ، يملكها تسع سنين وأشهرٍ ولمـّا تتمّ له عشر سنين، يا لها من دمشقٍ، هي الّتي تواريه، يومه يوم أحمر وملكه ملك أسود، فرعونٌ جبّارٌ متكبّرٌ مستطرٌ.

<أيام سليمان بن عبد الملك>

ثمّ الملك لأخيه نظيره، اسمه اسم نبيٍ، يملكها أربع ولمـّا تجاوز خمسة[1] أفسد ولم يصلح، يا لها من تربةٍ تضمنّه شاميّةٌ جنوبيّةٌ.

<أيام عمر بن عبد العزيز>

ثمّ يملك رجلٌ هيّنٌ ليّنٌ. عمر وما عمر؟ ملكٌ قليلٌ سنتين وأشهر ولما يجاوز أربعة، فمن شاء منكم، فليعرفه فإنّه أسمر، دقيق الوجه، نحيف الجسم، حسن اللحية، غائر العينين، بجبهته أثر نفحة دابّةٍ، قليلٌ لبثه، حسنةٌ سيرته[2]، يا له لو لم يمت له ذلك حجةٌ على الظّلَمة إن اعتبروا وما هم يعتبرون ولم يوفّقوا إلى ذلك، يدفن بدير سمعان، شهره رجب، يومه يوم صلح.

<أيام يزيد بن عبد الملك>

ثمّ يأخذ الملك يزيد. ما لي وليزيد؟ ناقصٌ من الدّين، داخلٌ في الفتن والرّنين[3]، تملّكها أربع، تقطّر الدّماء وتهيّج الفتن تواريه أرض دمشق، ذرها فهي تكفّت الجبابرة.

---

١. لعل فيه تصحيف لأن مدة خلافته كما ذكرها الطبرى سنتين وثمانية أشهر إلا خمسة أيام. الطبرى، تاريخ الأمم والملوك: ج ۶، ص ۵۴۶.

٢. وقد يوصف عمر بن عبد العزيز فى المصادر التاريخية بهذه الأوصاف. اليعقوبى، تاريخ اليعقوبى: ج۲، ص ۳۰۸؛ مسعودى، التنبيه والإشراف: ص ۲۷۶؛ ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق: ج ۴۵، ص ۱۳۳.

٣. الرنين: الصوت الشديد و الصيحة. خليل، كتاب العين: ج ۸، ص ۲۵۴.

<أيام هشام بن عبد الملك>

ثمّ يملك هشام. ما لي ولهشام؟ أحول في قبل، قاتل ولدي طيّب طيّب[١]، يصلب بكناسة الكوفة، جيشه عظيمٌ، وزيدٌ في الذّروة الكبرى من الدّرجات العلى لا تأخذه فيه رأفةٌ ولا رحمةٌ، فإن قتل زيدٌ قتل شبله /252b/ سمّي يحيى بن زكريا، شهيدٌ هاربٌ طريدٌ تضمّنه أرض خراسان. ما لي ولأهلي؟ بل ما لها ولي؟ بل لو تركت أشبالي في أوكارهم لوسعتهم فمه، إذا انشعب الشّقاق والنّفاق وأبطالٌ بفراق ملكه عقيم(؟) أن يملك ملك تسعة عشر سنة ولـمّا يجوز تمام عشرة تواريه أرض رصافة رصفت عليه، يا لها كيف تضمّنه تضمّن الغضب وهشمت عليه البدن، يا ويله من مجاثمتي[٢] معه بين يديّ ربّ العزّة، ما لي وله جبّارٌ عنيدٌ.[٣]

<أيام الوليد بن يزيد>

ثمّ الوليد فرعونٌ خبيثٌ مخلوعٌ من ملكه، شقيٌّ غير سعيدٍ ولا رشيدٍ، فأشقاها وليد وكافرها يزيد وطاغوتها وقاصعها أزيرق وزيد ومتقدّمها ابن آكلة الأكباد، ذره يأكل ويتمّع ويلهه الأمل، فسوف يعلم[٤] ﴿غَداً مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ﴾ (القمر: ٢٦) يا لها من عصابةٍ غير رشيدةٍ ذهب وليدها ومخلوعها وفتنة بين ذلك صمّاء.[٥]

---

١. الحدائق الوردية: الطيب المطيب.

٢. الجثوم: الملازمة. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٢، ص ٨٣.

٣. له كلام آخر في شهادة زيد بن علي: أنّ أمير المؤمنين صلوات الله عليه وقف بالكوفة في الموضع الذي صلب فيه زيد بن علي، فبكى حتى اخضلّت لحيته، وبكى الناس لبكائه، فقيل له: يا أمير المؤمنين ممّ بكاؤك؟ فقد أبكيت أصحابك، فقال: أبكي إنّ رجلا من ولدي يصلب في هذا الموضع لا أرى فيه حسه من رضي أن ينظر إلى عورته. ابن‌طاووس، التشريف بالمنن في تعريف الفتن: ص ٢٤٤.

٤. إشارة إلى الآية الكريمة: ﴿ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ (الحجر: ٣).

٥. ثمّ يملك هشام... يعلم غداً من الكذّاب الأشرّ. ذكرها مع اختلاف يسير عن خطبة لامير المؤمنين عليه السلام: المحلي، الحدائق الوردية في مناقب الأيمة الزيدية: ج ١، ص ٢٤٦.

<أيام مروان الحمار>

وخاتمها مروانها ملقّباً بحمارها، مشؤمٌ في ديارها، مكسور الجناح الأيمن شامتة على رُكبته، يملكها بتمامها ويعلوها بتجبّرها، سيسقيهم سمّ أفاعيها، يا له لو تركته الراية السّوداء من تخوم أرض المشرق خراسان. ما لي ولخراسان؟ لا يملكها إلّا كدراً ولا يسلمها إلّا ذبحاً، عجميٌّ قذف الله في قلبه الانتقام من بني أميّة، كما قذف في قلب بُخت نصّر حتّى أخذ ليحيي بدمه، رايته أعلاها نصرٌ وفتحٌ وأسفلها غدرٌ ومكرٌ. ما لي ولها؟ فيها هرجٌ ومرجٌ وقتلٌ وذبحٌ، فإذا أخذها عبد الله وعبد الله[1] توأمان متفرّقان ثمّ هو الهرج وحركة وحركات.

<انقراض حكومة بني أمية وانتقاله إلى بني العبّاس>

يا لها كذلك وكيف تحوّلت مروانيّةٌ /253a/ عباسيّةً ﴿ذٰلِكَ بِما عَصَوْا وَكانُوا يَعْتَدُونَ﴾ (البقرة: ٦١) وكيف لا يفعل الله ذلك بها؟ وقد ﴿بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْراً﴾ (إبراهيم: ٢٨) ويولّي ﴿بَعْضَ الظّالِمِينَ بَعْضاً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (الأنعام: ١٢٩) أليس يقول الله: ﴿إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ﴾ (الرّعد: ١١) فهل فعل الله ذلك بهم؟ غيّروا وبدّلوا وركبوا سنن الجبابرة كلبت أميّة ونَبَحَت، فأجابتها كلاب الأطراف، فوقعت على جيفةٍ، فهي تمصّ، ومتى طابت جيفة وحلت فهي تأخذ الدّنيا زعامةً ومغالبةً، طلقاء عتقاء، لا من صراحة قريش في الذروة الأعلى ولا نقاوة في مخّها ولا من مسالمة العجم، يخطبون على المنابر وهي تلعنهم ويعطون النّاس وهي تمقتهم، فالقائل ينتظر المقت و﴿لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ (غافر: ١٠).

والّذي فلق الحبّة وبَرَأ النَّسَمَة لرابعهم كغراب نوح، ذهب فلم يعد، اجتثّ الله جيفتهم صغاراً ورغامةً وبداراً وبلو من الله بسخطه كما باشر ولد آدم حين قتل أخاه

---

١. أي ابو العباس عبد الله بن محمد بن على بن عبد الله بن عباس وعمه عبد الله بن علي بن عبد الله بن عباس. انظر: اليعقوبى، تاريخ اليعقوبي: ج ٢، ص ٣٤٥.

فباء بإثمه إلى يوم القيامة، فكان عليه وزر قتله ووزر كلّ مقتولٍ إلى يوم القيامة من غير أن ينقص من أوزارهم شيئاً.

ثمّ أزيرق هرار لا من قبيلة الأبرار بل من حُثالَة الأشرار جبّارٌ قتّالٌ ملعونٌ على لسان خير البشر الصّادق المصدوق، والله ما كَذَبتُ ولا كُذِبتُ، ولقد أنبأني بعلم الكائن إلى يوم القيامة حتّى كأنّي أنظر إلى الغيب من شفٍّ رقيقٍ أو شاهدت الزّمان وعلمه.

يلعبون على المنابر لا هم نجباء فيحتملون لنجابتهم ولا علماء فيقيمون الزّمان على العلوم ولا فقهاء فيعلّمون النّاس الدّين ويدعون إلى /253b/ دار القرار بل أشرارٌ غير أبرارٍ أوّلهم أزيرق طريد قتله حتف الغيلة[١] على يدي ناقصة العقل امرأة، لو شئت أن أصفها لوصفتها من غير مشاهدة ذلك الزّمان، وآخرهم سميّه من ولده ملقّبٌ بالحمار، ذلك وقعت عليه الرّاية السّوداء تقبل من ناحية الشّرق يخفق خفقان الطّير، معها دوران الأرحية، فتدور على الدّماء كما دارت على يحيى بن زكريا، قائدها لا من له أصلٌ في قومه ثابتٌ ولا فرعٌ في عشيرته راتبٌ لا عربيٌ من ولد إسماعيل ولا عجميٌ من ولد إسحاق ولا يضرب بأصله إلى سام بن نوح غتامةٌ[٢] طغامةٌ[٣]، على رأس مائة كاملة لا يتقدّم ولا يتأخّر مستكملة العاشرة ويزيدون أربعة، لا تعود ـ والّذي فلق الحبّة وبَرَأ النَّسَمَة ـ إليها أبداً ﴿حَتَّى يَلِجَ الجَمَلُ في سَمِ الخِياطِ﴾ (الأعراف: ٤٠) دوّخوها تدويخ[٤] عاد وأفسدوها فساد صاحب البرّ والبحر.

لم يكن يوم له على ساق العدل إلّا سنتين ونصف أو يزيد أو ينقص. عمر وما عمر؟ ويحه لو عاش لأقامها على ساق العدل بل كان كالحَذَفة[٥] نظرت إلى ذئب أمعط فانسلت

---

١. حتف الغيلة: الحتف أي الموت. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٩، ص ٣٨؛ الغيلة: أي بالاغتيال والخدعة. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١١، ص ٥٠٧.

٢. لم نجدها في اللغة، والغتمة هي العجمة في المنطق. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٢، ص ٤٣٤

٣. طغامة: أرذال الطّير والسّباع وكذا أرذال الناس. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٢، ص ٣٦٨.

٤. دوخوها تدويخ عاد: أي ذللوها وخضعوها تذليل عاد. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٣، ص ١٦.

٥. الحذفة: ضربٌ من الغنم السّود الصّغار. صاحب بن عباد، المحيط في اللغة: ج ٣، ص ٦٩.

واندعرت فانصفأت(؟) لذلك صدع نياطها، فماتت حتف أنفها. كذلك يكون صاحب و﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾ (الروم: ١٩) برحمته ﴿عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ﴾ (المائدة: ٩٥). لو عرفتم صفته في الكتاب الموسوم ما نزل هذه الأمّة، لعرفتم صفة رجلٍ صالحٍ رجلٍ هيّنٍ ليّنٍ دقيق الذّراعين دقيق الصّوت، عليه الوقار والحياء، والسّماء تدعو له كلّ يوم /254a/ والأرض تسبّح وتقدّس فرحاً بمكانه يكون سنتين وبعض أخرى، يا له ثمّ يا له، ثمّ مدّت بزمام الجبابرة والعِتريف[١] المسترف[٢] إلى ملقّب[٣] الحمار، اسمين ثقيلين من أسماء الفراعنة والجبابرة مروان والوليد يزيد بن أم يزيد لعنوا على لسان الصّادق المصدوق واستدار الزّمان وكان الملك عباسي عباسي [كذا].[٤]

---

١. العِتْرِيف: الخبيث الفاجر الذي لا يبالي ما صنع. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٩، ص ٢٣٢.
٢. المُتْرَفُ: المُتَنَعِّمُ المُتَوَسِّعُ في مَلاذِّ الدنيا وشَهواتِها. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٩، ص ١٧.
٣. في الأصل: مقلب.
٤. له خطبة أخرى في عاقبة بني أمية قال فيها:... مع أن الله وله الحمد سيجمع هؤلاء لشر يوم لبني أمية كما يجمع قزع الخريف يؤلف الله بينهم ثم يجعلهم ركاما كركام السحاب ثم يفتح لهم أبوابا يسيلون من مستثارهم كسيل الجنتين سيل العرم حيث بعث عليه قارة فلم يثبت عليه أكمة ولم يرد سننه رص طود يذعذعهم الله في بطون أودية ثم يسلكهم ينابيع في الأرض يأخذ بهم من قوم حقوق قوم ويمكن بهم قوما في ديار قوم تشريدا لبني أمية ولكيلا يغتصبوا ما غصبوا يضعضع الله بهم ركنا وينقض بهم طي الجنادل من إرم ويملأ منهم بطنان الزيتون فو الذي فلق الحبة وبرأ النسمة ليكونن ذلك وكأني أسمع صهيل خيلهم وطمطمة رجالهم وايم الله ليذوبن ما في أيديهم بعد العلو والتمكين في البلاد كما تذوب الألية على النار من مات منهم مات ضالا وإلى الله عز وجل يفضي منهم من درج ويتوب الله عز وجل على من تاب ولعل الله يجمع شيعتي بعد التشتت لشر يوم لهؤلاء وليس لأحد على الله عز ذكره الخيرة بل لله الخيرة والأمر جميعا أيها الناس إن المنتحلين للإمامة من غير أهلها كثير ولو لم تتخاذلوا عن مر الحق ولم تهنوا عن توهين الباطل لم يتشجع عليكم من ليس مثلكم ولم يقو من قوي عليكم وعلى هضم الطاعة وإزوانها عن أهلها لكن تهتم كما تاهت بنو إسرائيل على عهد موسى بن عمران ع ولعمري ليضاعفن عليكم التيه من بعدي أضعاف ما تاهت بنو إسرائيل ولعمري أن لو قد استكملتم من بعدي مدة سلطان بني أمية لقد اجتمعتم على السلطان الداعي إلى الضلالة وأحييتم الباطل وخلفتم الحق وراء ظهوركم وقطعتم الأدنى من أهل بدر ووصلتم الأبعد من أبناء الحرب لرسول الله ص ولعمري أن لو قد ذاب ما في أيديهم لدنا التمحيص للجزاء وقرب الوعد وانقضت المدة وبدا لكم النجم ذو الذنب من قبل المشرق ولاح لكم القمر المنير فإذا كان ذلك فراجعوا التوبة واعلموا أنكم إن اتبعتم طالع المشرق سلك بكم مناهج الرسول ص فتداويتم

عجباً لهذا القضاء كيف يعقب بالعقبى هاشم يومئذٍ؟ يملكون عشراً ويزيدون ما شاء الله. أين يزيدون؟ يفتح الله ملكهم بالعبادلة ويختمه بالعبادلة، أمير العصب، صاحب الشّهقة، تربته طيّبة أوجرة[1](؟) لا يستكمل ملكهم صفواً، والّذي فلق الحبّة وبَرَأ النَّسَمَة، لكأنّي أنظر إلى رجلٍ رجلٍ منهم، أمّهاتم لعلّات وأبوهم واحدٌ، فيهم الذّابح نفسه والمخلوع والمدفون بأطراف القسطنطنيّة أو دونها، والملحد بمكّة وذو الشّعب الثّلاثة، تصفو للأوّل والثّاني ويفعل الله بالثّالث ما يشاء، والدّولة شرقيّة يوشك أن تدور رحي الفتنة الصّماء عند جبيل، حبنوي(؟) عند مطلع الشّمس ثمّ الهرج الهرج والرّجفة والسّماء بالتّلوّن والنّجوم بالتّلوّن والرّياح في غير أوقاتها والأمّة بالاضطراب.[2]

< ظهور الإمام المهدي بانقراض حكومة بني العباس>

ثمّ يتحوّل عربيّةً هاشميّةً تهاميّةً مكيّةً رايتها يومئذٍ بيضاء وسنّتها حنيفية بيضاء مهديّ ذلك للزّمان فرجي فرجي فرجي من سبط المذبوح اسمه اسم نبيٍّ، ألا فاعرفوه فإنّه تملكها أربعين كمّلاً يمشي في الأسواق ويأكل من برّ العراق وشعيرها على رضف الحجارة، لا إليك إليك(؟) ولا قتلٌ ولا سفكٌ ولا سفاحٌ ولا ظلمٌ ولا تكبّرٌ /254b/ ولا تحاسدٌ، ما من يومٍ إلّا يقبل الوحوش مع السّباع فينطق بلسان الآدميين حتّي يقول:

من العمى والصمم والبكم وكفيتم مؤونة الطلب والتعسف ونبذتم الثقل الفادح عن الأعناق ولا يبعد الله إلا من أبى وظلم واعتسف وأخذ ما ليس له وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون. الكليني، الكافي: ج ٨، ص ٦٤-٦٦؛ المفيد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد: ج ١، ص ٢٩٤.

١. الأوجرة: بيت السبع وجُحرها وكذا موضع الكلب. زبيدى، تاج العروس: ج ٧، ص ٥٨٥ .

٢. له عليه السلام كلام آخر في الخلافة العباسية: يأتيكم بعد الخمسين والمائة أمراء كفرة، وأمناء خونة، وعرفاء فسقة، فتكثر التجار وتقل الأرباح، ويفشوا الربا، وتكثر أولاد الزنا، وتغمر السفاح، وتتناكر المعارف، وتعظم الأهلة، وتكتفي النساء بالنساء، والرجال بالرجال. نعماني، كتاب الغيبة: ص ٢٤٩؛ وكذا قال: كأني والله أنظر إلى القائم من بني العباس وهو يقاد بينهم كما يقاد الجزر إلى الأضحية لا يستطيع دفعا عن نفسه ويحه ما أذله فيهم لاطراحه أمر ربه وإقباله على أمر دنياه يقول فيها والله لو شئت لأخبرتكم بأسمائهم وكناهم وحلاهم ومواضع قتلاهم ومساقط رؤوسهم. الإربلي: كشف الغمة في معرفة الأئمة: ج ١، ص ٢٨٥.

سبحان من جمع بيني وبين السّباع ألفةً واتّفاق لعدل الله في الأرض ولا ترغبوا عنها، فإنّها عروة الإسلام وبقاء الدّين وحتّى يسقط السّقط من المرأة فيقول: لا إله إلّا الله خير زمانٍ أسقطت.

ولو شئت أن أنبّئكم بما بعده لفعلت، هلك فيما بيني وبين المهدي كلّ جبّارٍ عنيدٍ وكلّ طليقٍ طريدٍ. ما لي ولهم؟ يدّعون الآصرة[١] والقرابة والاشتباك، يذبحون ولدي، ذبح الجازر جزوره. ما لي وللرّاية السوداء أو الجنود الأتراك ولقومٍ لا خَلاق ولا تَلاق ولا مخافة من يوم الوقوف بين يدي الجبّار؟ أربع دولٍ كائنةٍ دولة طلقاء وهي قليلةٌ، ودولة بني الأزيرق يستكمل المائة، ودولةٌ تزعم أنّها يأخذها بالوراثة وأنّها من ولد العصبة، تالله أنّ الأنبياء ـ صلوات الله عليهم ـ لم يُورِّثوا[٢] ديناراً ولا درهماً ولا عروضاً وَرَّثوا العلوم والدّين.[٣]

أنا والّذي فلق الحبّة وبَرَأ النَّسَمَة خصصت بذلك العلم والدّين والسّنن والهدى، وقومٌ ﴿كانُوا قَليلاً مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُون﴾ (الذّاريات: ١٧) أنصارٌ ومهاجرون وموازرون وفآزروا[٤]، أخذوا من ذلك العلم شظياً وأنا استكملت الكلّ، لأنّي أخذت منه الوزارة والوصيّة يوم الخيرة، فقسّم الله لي تلك الخيرة، فهل يقدّم عليّ إلّا خزيٌّ تبقى وهل ينكر من حقّي إلّا ظالمٌ معتدي؟ إنّما يعرف حقّي المؤمنون الّذين أنا يعسوبهم والمحبّون الّذين أنا أميرهم لا طلقاء ولا عتقاء ولا بخلاء ولا متكبّرون الجبريّة.

يستكمل هذه العصابة ما شاء الله ثمّ دولة طَغام[٥] العرب /255a/ وأوباشها حتّى يقتل بعضها بعضاً ويهلك الله فيها من يشاء، ثمّ الرّابعة دولة مهديّة راشديّة، فيها ينزّل

١. الآصرة: ما عَطَفك على رجلٍ من رحم أو قرابة أو صهر أو معروف. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٤، ص ٢٢.

٢. في الأصل: يورثون.

٣. قد ورد أحاديث كثيرة في هذا المضمون. انظر: صفار، بصائر الدرجات: ص ٣؛ الكليني، الكافي: ج ١، ص ٧٧ و ص ٨٣؛ الصدوق، كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ٤، ص ٣٨٧.

٤. في الأصل: وموازورزووفازروا.

٥. الطغام: أرذال الطّير والسّباع وكذا أرذال الناس. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٢، ص ٣٦٨.

الرّوح ويقتل شرّ الخليقة ويعود الأرض حنيفية بيضاء نقيّة مَهديّة مُهدية، يعطيه الله من القوّة ما يبلغ الشّرق والغرب ويفتحها فتح مدينة الرّسول ليتمّ لرسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ موعده ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ (التوبة: ٣٣). ثمّ تعود الجاهليّة حتّى لا يعرف الإيمان ويقول الرّجل: لقد كان قومٌ يعبدون إله السّماء ويجتمعون في مجمع المساجد، ذلك زمان الأشرار عليهم تقوم السّاعة.

<أيام أبو العبّاس السّفّاح>

وأمّا رأس دولة راية السّوداء فهي بالعبادلة تفتح. أوّلهم عبد الله مدفنه بالأنبار وملكه أربع ولا يجاوز به خمسة كاملة، فاعرفوه فإنّه رجلٌ طويلٌ أبيضُ أقنى ذا شعرٍ جعدٍ حسن اللحية جعدها، وأوّل رايةٍ ترفع سوداءً له، ثمّ قضي نحبه.

<أيام منصور الدّوانيقي>

وقام من بعده سمّي اسمه وأخوه، جبّارٌ غير غفّارٍ، قتّالٌ سفّاك يلقّب بلقبٍ لا يسميّه الله به. مالي وله بل ماله ولي؟ يذبح من ولدي تنافساً على ملكه. بل ماله ولهم؟ حميدين راشدين، سميّ نبيٍّ متفرّقين يلحد واحدٌ بالحجاز وآخرٌ بالعراق في أرضٍ للسّلطان فيها عَثرَة[١]، ثمّ يخرجه الله من الأرض الظّالم أهلها كما أخرج يوسف من الأرض الظّالم أهلها إلى <الأرض> المقدّسة، ذره يتمتّع. ويلها يكون الأصل للدّولة السّوداء ظاهرها سوادٌ وباطنها سوادٌ، كذلك تسودّ الوجوه يوم تبيّض الوجوه وتسودّ الوجوه[٢]، ذرها تلهها قرنان <قرنٌ> بالخالصة وقرنٌ بالانتقاص والخروج عليهم من /255b/ كلّ الأوباش وأخلاط العرب حتّى إذا استكمل الأصل الّذي يلي الثّاني كلّ الملك، ألحد بمكّة. ويحه، أيّ موتٍ مات؟ يقول الصّادق البرّ الرؤوف الرّحيم: عليه نصف عذاب الأمّة[٣]، يملكها عشرين ويزيد ما شاء الله.

---

١. العثرة: الجهاد والحرب. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ۴، ص ٥٣٩.

٢. إشارة إلى الآية الكريمة: ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾ (آل عمران: ١٠٦)

٣. حديث نبوي: سمعت رسول الله صلّى الله عليه وسلّم يقول: «يلحد بمكة رجل من قريش عليه نصف عذاب الأمة». أحمد بن حنبل، مسند أحمد: ج ١، ص ٥١٩؛ البزار، البحر الزخار(مسند البزار): ج ۶، ٣۴٨.

<أيام المهدي العبّاسي>

ثمّ يقوم شبله رجلٌ اسمه اسم نبيٍّ من ولد القتّال السّفّاك الملحد بمكّة، يلقّبونه بلقبٍ لا يسمّيه الله به وليس هو به، ما لهم يدعون اسماً لم يجعله الله لهم؟ وكأنّي أنظر إلى مدفنه بأرض ماسبذان، وما ماسبذان قريّة الرّذ[1] يأكلها عشر سنين ويزيد قليلاً، ضَخماً في صفته مفخّماً، على منكبه الأيمن علامة سوداء، طويلٌ أسمر مضمّر الخلق جعد بعينه اليسرى، ذروه يتمتّع، ويلها فقليلٌ أخذ من الدّنيا ودفع من الآخرة.

<أيام الهادي العبّاسي>

ثمّ يملك من شبله رجلٌ اسمه اسم نبيٍّ، قليلٌ ملكه، عظيمٌ وزره، سنةً أو يزيد، ولمّا يتمّ له سنتان، طويلٌ في صفته، جسيمٌ أبيضُ جميلٌ مشربٌ فمه بشفته العليا تقلّصٌ، موته ومدفنه بأرضٍ وأيّ أرضٍ؟ أرض باذه.

<أيام هارون الرشيد>

ثمّ يملك شقيقه اسمه اسم نبيٍّ كاسم الوزير من موسى، ممتّعاً في ملكه عشرين ويزيد ثلاث، وما له وللدّماء، ما له ولذرّيتي في أرض خراسان شرقيّة، ما له من مدفنه آخر حروفها «س» بين خُضرٍ لا ينفعه.

<أيام الأمين>

وصار إلى شبله مخلوعٌ ومخذولٌ ضخمٌ مفخمٌ قليلٌ، وعلامةٌ في صدره، ذلك بما عصى واعتدى وكذلك يهلك الله الظّالمين بالانتقام.

<أيام المأمون>

ثمّ يملك من بعده صاحب الفريدون، مضافٌ اسمه إلى الله، ملقّبٌ بلقبٍ هو بعيدٌ

---

١. قال اليعقوبي: «خرج المهدي من بغداد لإحدى عشرة ليلة خلت من المحرم سنة ١٦٩ إلى الجبل فنزل قرية يقال لها الرذ من أرض ماسبذان». اليعقوبي: تاريخ اليعقوبي: ج ٢، ص ٤٠١.

منه، إن كملت له عشرون زاد ما شاء الله، دولته شرقيّةٌ عجميّةٌ، يكاد أن يتوب ولما تابه لو تاب وردّ /526a/ الحقّ بل عمي عنها، ذروه فهو الذّابح نفسه والملحد بالفريدون.

<أيام المعتصم بالله>

ثمّ شقيقه اسمه اسم نبيٍّ، عظيم الهامة، شديد السّاعد، تواته[١] الدّنيا، يتمّ الدّولة لها عشراً تاماً، تسمّى[٢] دولة الرّداح[٣]، تكمل تسع ويزيد[٤]، يقتل الله دجّالاً عظيماً في دولته، ثمّ يقضي نحبه ويدفن في أرضٍ عربيّةٍ يسمّى باسمٍ عجميٍّ.[٥]

<أيام الواثق بالله>

ثمّ شبله اسمه اسم نبيٍ كذلك صفته إلّا أنّ بساعده علامةٌ، لا يسلك الهدى ويبتدع البدع، يا له من مفتونٍ، يكمل له سبع[٦] ويزيد، مدفنه في موضعة أرضٍ محدثةٍ واسمٌ محدثٌ لا بقديمٍ ولا عتيقٍ.

<أيام جعفر المتوكل>

ثمّ شقيقه يأتيه بغتة يملكها عشرين ويزيد، إن جاوزت به ثلاثة عشر أو أربعة عشر،

---

١. في الأصل: تواتته.

٢. في الأصل: تسم.

٣. الرداح: الثقيلة الكثيرة الحشو من الأثاث والأمتعة. مرتضى الزبيدى، تاج العروس:: ج ٤ف ص ٤٩.

٤. كانت خلافته ثماني سنين وثمانية أشهر. اليعقوبي، تاريخ اليعقوبي: ج ٢، ص ٤٧٩؛ الطبرى، تاريخ الأمم والملوك: ج ٩، ص ١١٩.

٥. له عليه السلام كلام آخر في المعتصم قال: يدعى له في المنابر بالميم والعين والصاد فذلك رجل صاحب فتوح ونصر وظفر وهو الذي تخفق راياته بأرض الروم وسيفتح الحصينة من مدنها ويعلو العقاب الخشن من عقابها بعقب هارون وجعفر ويتخذ المؤتفكة بيتا ودارا ويطل العرب ويتخذ العجم عجم الترك أولياء وزراء. ابن شهرآشوب، مناقب آل أبي طالب: ج ٢، ص ٢٧٥.

٦. لعل فيه تصحيف لأن مدة خلافة الواثق بالله خمس سنين وتسعة أشهر وخمسة أو سبعة أشهر. الطبرى، تاريخ الأمم والملوك: ج ٩، ص ١٥١.

وهو ذو الشّعب الثّلاث، اسمه اسم رجلٍ اختاره الله للجنّة طيّارٌ، يا له من عجائب زمانه من رجفةٍ شديدةٍ وأحداثٍ وأحداثٍ.

<سائر خلفاء بني العباس>

ثمّ بعده شبله اسمه اسم نبيٍّ يلقّب بلقبٍ لا يسمّيه الله به لأنّه منه بعيدٌ، زمانه بعجائب لها رجفةٌ ورجّةٌ وهدمٌ وغرقٌ، يستكملها سبع أو تسع سنين، وموته في أرض توافق شكله رقيقة(؟) عراقيّة جنوبيّة شماليّة.

ثمّ يأخذها شقيقه على تمام ثمان سنين أو يزيد، رحيبٌ واسعٌ كبير الصّدر، انتقاصٌ في ناحية المغرب إن سلم منها نجا، مدفنه في غربةٍ من أرضٍ شاميةٍ، ذره يموت سفّاكاً.

ثمّ يأخذها شقيقه عشرين كاملاً أو يزيد، جبارٌ عِتريفٌ[1] قتّالٌ سفّاكٌ غير ودودٍ أسمر غير تامٍّ، موته غيلةً، ومدفنه في موضعة في أرضٍ غربيّةٍ.

ثمّ يملك رجلٌ منهم اسمه اسم نبيٍّ، جميلٌ جهير الصّوت، علامته على العضد وفي الرّكبة، تصلح /256b/ رعيته ويصلح زمانه ويكثر الخير وينشر المال والأهواء مختلفةٌ والعيش رحي، حتّى تكون خمس حجج فإن انفلت بلغ اثنى عشر سنة أو بعض، اسمه اسم نبيٍّ، موته بسلاحٍ، يغضب له سبعة آلاف[2] ملك ويغضب له كلّ الصالحين، يدفن في أرض عربٍ قريبٍ من ساحل البحر عند شجرةٍ كأنّي أنظر إليها <في> نخيلة.

ثمّ رجلٌ من ولده حسن الوجه معتدل القامة حسن الأنف والشّعر، علامته على الذّراع وعلى الظّهر ممّا يلي الكتف الأيمن، العيش في زمانه حسنٌ والأهواء مختلفةٌ، والأزمان مرتفعةٌ في كثرة المال، وتنافس في الدّنيا، ويظهر في النّاس الظّلم والهرج، يكون سبع حججٍ، فإن انفلت يكون إحدى عشرة سنة أو فوق ذلك قليلاً، ثمّ يقتل ويهراق الدّماء في سببه ممّن يدّعي الإسلام، مائة وسبعون ألفاً، وهم يومئذٍ على ثلاثة

---

١. العِتْرِيف: الخبيث الفاجر الذي لا يبالي ما صنع. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٩، ص ٢٣٢.

٢. في الأصل: ألف.

أهوال أمّا ثلثهم ففي الله وأمّا ثلثهم قومٌ نظروا وخرجوا من الموت وأمّا ثلثهم قومٌ قالوا: لِمَ لَمْ تمسكوا في قتله؟ وجهلوا على ذلك.

ثمّ يخرج من جنسه رجلٌ عظيم الحِرَف، أكفل رغيبٌ حليمٌ رحيمٌ، عليه الوقار والسّكينة، اسمه اسم نبيٍّ، علامته على الفخذ والعضد الأيمن، يكثر المال في زمانه ويكثر الخير ويرسل الماء من السّماء بالرّزق وتخرج الأرض البركة لهم وتكثر الملاحم ويظهر الفساد وتتّبع الأهواء ويكثر الحسد والبغي، فيتنافس في الدّنيا، فتحسن لهم الدّنيا وتزيّن لقلوبهم، ويتقرّب إبليس إليهم، يكون ثلاثة عشر فإن انفلت بلغ عشرين، يصيبه سلاحٌ، النّاس له بين مصاحب ومطارق، وتجمع من المال ما لم يجمعه مَن كان قبله ويتوارثون /257a/ خراج الأرض كما يرث الرّجل مال أبيه، هي دولةٌ بينهم، يدفن في شرق الأرض بين شجرٍ وماءٍ، أرض فارياب. وما فارياب؟ أرضٌ شرقيّةٌ <في> خراسان.

ثمّ يقوم رجلٌ من جنسه عليه البهاء والمهابة يأتيه أمره عفواً، حسن[١] العين معتدل القامة، علامته على الذّراع وعلى العنق، يكثر الرّهج في ملكه، والعيش حسنٌ والزّمان لا يزداد إلّا جودةً، ويتنافس في الدّنيا ويحرص على ملك الدّنيا، يكون تسعة وأربعين شهراً، موته بغتةً وهو إذا أفضى إلى فراشه. اسمه اسم نبيٍّ ولقبه لا يسمّيه الله به، ومدفنه في ناحية العرب في بلادٍ بعضها في يدي أهل الشّرك وبعضها في يده قد فتحها عند أوّل الصّبح.

ثمّ يقوم رجلٌ من ولده، قصيرٌ لا طويلٌ حسن الشّعر والوجه والجبهة، اسمه اسم وزيرٍ كان لموسى بن عمران، ولقبه لا يسمّيه الله به، يخرج والأهوي مختلفةٌ والزّمان رديءٌ وهو ليّنٌ، لا يرفعون به النّاس رأساً، ولا يبالون بطاعته، علامته على الظّهر والجنب، لا يلقى أحداً من النّاس إلّا دون ما يلقى وتهراق من الدّماء، في زمانه يقتل أربعين ومائة ألف من النّاس كلّهم يدّعون الإسلام، وتبكي الأرض من تحويل الزّمان، ثم يعطى النّصر على من عاداه، مستجاب الدّعوة، لا يوجّه إلى أحدٍ إلّا نصر عليه،

---

١. في الأصل: عفو أحسن.

وهو يسمّى في ذلك الزّمان المنصور، يخضب النّاس في زمانه، يكون سبع حجج فإن انفلت بلغ اثنى عشر سنة فإن انفلت بلغ إحدى وعشرين سنة، أسقامه كثيرةٌ وموته فجأة، يعطي الأرض في زمانه بركتها والسّماء رزقها، ومدفنه في أرض الرّوم /257b/ تحت شجرةٍ طويلةٍ في يومٍ مات نبيّنا ـ صلّى الله عليه ـ لا يلقّب بلقبٍ غير المنصور.

ثمّ يكون الأمر لرجلٍ من جنسه، شديد الغضب، عبوسٍ أسمر نحيفٍ ذا قبلٍ(؟)، طويل القامة والأصابع، صارم الأمر، حري على ما همّ به من خيرٍ وشرٍّ، مترف العيش، جريء اللسان بالقول، له علامةٌ على الظّهر واليد اليسرى، حسن الأنف، حسن الوجه، حسن السّيرة، كثير البكاء لكثرة هراقة الدّماء في زمانه، يهراق في زمانه من الدّماء مثل جميع ما أهرق مَن كان قبله، ويجمع من الجنود مثل جميع من كان قبله، ترجف الأرض في زمانه رجفاف وتخسف بقرى متواصلة، ويهلك أناس كثير، وتقول الأرض: اللّهمّ مُرني بأمرك فإنّي أغضب لك من فعل السّفّاكين. فيوحي الله إليها: اصبري خلقتك لتصبري لقضائي وما ترين من المعاصي، فإنّي أولى بالغضب منك فتسكت، يكون كذلك في مثل حالته تسع حججٍ فإن انفلت لم يبلغ عشراً[١]، يصيبه سلاحٌ قبل هلاكه، ثمّ يموت فجأةً ويدفن في جوف بيته ناحيةً تلي المغرب جنوبي قريب من ساحل البحر.

ثمّ يقوم رجلٌ من جنسه، يحبّ الدّنيا وقد ملكته، وهو يصنع بها ما يريد، اسمه اسم رجلٍ من ملوك هذه الأمّة كان قد تقدّمه في زمان ملك الخلّاس يعني بني مروان، أي اسمه عمر، حسن الشّعر، معتدل القّامة، يجمع من المال مثل ما جمع مَن كان قبله من الأوّلين وممّن يكون بعده، ثمّ يهلك بغتةً ولا يدرى أين ذهب.

ثمّ يقوم رجلٌ من جنسه، يكون عامّة ملكه في بيت المقدس، اسمه اسم /258a/ نبيٍّ ينتصر بها ويحفظ بها، فإن خرج منها لم يرجع إليها، وموته فجأةً بأطراف الأرض، ليس بصاحب حربٍ ولا مكايده، يصلح له زمانه، ولحسن العيش، تخرج الأرض بركتها وتفرح به الأرض وكلّ مسكينٍ وضعيفٍ، ويعطي السّماء رزقها، ليس بصاحب

---

١. في الأصل: عشر.

دماءٍ ولا قتلٍ، طويل الأمل، بعيدة المدّة، موته في بيته ومدفنه في بيته، يكون في الأرض بضعة وثلاثين شهراً فإن انفلت بلغ تسعين شهراً، حسن الأمر، سليم الملك، تصيبه قبل موته أحزانٌ وهمومٌ.

<علامات قيام دولة الإمام المهدي>

ثمّ يجيل(؟) دولة الغرّ المحجّلة الحنيفيّة[١]، دولة القائم بالحقّ والمهدي الّذي من وُلدي وصُلبي، فيكون قبل خروجه خمس علاماتٍ: أوّلهم النّداء في رمضان وخروج السّفياني وخروج اليماني وخروج الخراساني وقتل النّفس الزّكيّة[٢] وتضريج دماءهما [كذا] بين الرّكن والمقام، ويكون قدام القائم طاعونان[٣]، الطّاعون الأبيض والطّاعون الأحمر، فأمّا الطّاعون الأبيض فالموت وأمّا الطّاعون الأحمر فالسّيف.[٤]

---

١. قد ورد روايات متعددة في أن قيام المهدي في زمن بني العباس أو بعد انقراضهم رك: الكليني، كافي: ج ١٥، ص٤٨٢؛ النعماني، كتاب الغيبة: ص ١٤٧ و٢٥٨-٢٧٠ و٣٠٢-٣٠٣؛ الصدوق، كمال الدين وتمام النعمة: ج ٢، ص ٦٥٢؛ المفيد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد: ج ٢، ص ٣٦٨ و٣٧١؛ الطبرسي، إعلام الورى: ج ٢، ص ٢٧٩.

٢. قد نقل العلامات الخمسة في المصادر الحديثة عن عمر بن حنظلة عن أبي عبد الله عليه السلام تارة مع اختلاف يسير كذا: خمس علامات قبل قيام القائم الصيحة، والسفياني، والخسف، وقتل النفس الزكية، واليماني» الكليني، الكافي: ج ١٥، ص ٦٩٤؛ النعماني، كتاب الغيبة: ص ٢٥٢؛ الصدوق، كمال الدين وتمام النعمة: ج ٢، ص ٦٥٠؛ ابن‌جرير الطبرى، دلائل الإمامة: ص ٤٨٧؛ وكذا: سائر الروايات التي في باب العلامات التي تكون قبل قيام القائم عليه السلام: النعماني، كتاب الغيبة: ٢٤٧-٢٨٢.

٣. في الأصل: طاعونين.

٤. وشبيه بهذه المضامين قد صدر عن الامام الصادق عليه السلام: عن ميمون البان عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «خمس قبل قيام القائم: خروج اليماني والسفياني والمنادي ينادي من السماء وخسف بالبيداء وقتل النفس الزكية. ابن بابويه، الإمامة والتّبصرة من الحيرة، ص ١٢٨؛ وكذا: عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قلت له جعلت فداك متى خروج القائم، فقال يا أبا محمد إنا أهل بيت لا نوقت وقد قال محمد صلّى الله عليه وآله كذّب الوقّاتون. يا أبا محمد إن قدام هذا الأمر خمس علامات أولاهن النداء في شهر رمضان وخروج السفياني وخروج الخراساني وقتل النفس الزكية وخسف بالبيداء ثم قال يا أبا محمد إنه لا بد أن يكون قدام ذلك الطاعونان الطاعون الأبيض والطاعون الأحمر قلت جعلت فداك وأي شيء هما فقال أما الطاعون الأبيض فالموت الجارف وأما الطاعون الأحمر فالسيف.» النعماني، كتاب الغيبة: ٢٨٩-٢٩٠.

ثمّ يخرج رجلٌ آخر يملك ناحية الغرب، فيكثر الهرج والرّجفة والطّاعون في زمانه، يكون في زمانه ثلاث رجفاتٍ أمّا واحدها[١] فيكسر سوار أبرم(؟) وأمّا الثّانية فتخسف ثلاثين قريةً ممّا حولها، وأمّا الثّالثة فيقتل ثلاثة آلاف وثلاثمائة ممّن يدّعون الإسلام، ويكون في زمانه غلاءٌ من السّعر، وشدّة العيش، وهرجٌ من قِبَل المشرق، ونقص الثّمار وتقلّ الحيتان، ويسلم في زمانه من أهل الذّمة أربعة آلاف وخمسين نفساً، يكون أربع حججٍ.

ثمّ يخرج رجلٌ من أهل اليمن دقيق الوجه قليل اللحم لطيف الشّعر إلى /258b/ الأدمة، على ظهره علامةٌ، اسمه اسم نبيٍّ هاشميٍّ؛ يسير معه سبعة آلاف من الملائكة ومعه الرّاية الكبرى، فينزل بيت المَقدِس، يسير حتّى يحجّ البيت ويزور قبر النّبي ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ فيدركه الموت بها بين الحرّة، يقتله الغمّ ممّا يرى من قلّة الإسلام.

ثمّ يخرج رجلٌ من جنس الخلّاس وهو أوّل الملاحم وأوّل المتمرّدين في الملك، معتدلٌ فيه صعوبةٌ من النّفس شديد الغضب، له علامةٌ على الوجه وعلى اليد، يجتمع إليه ناسٌ كثيرٌ، ويخرج آخرٌ من كِندَة وآخرٌ من قيس، فيجتمعون بشاطئ الفرات، فيقتتلون، فيقتل القيسيُ الكنديَ، ثمّ يُقتل القيسي ويتفرّق الجبّارون، ويملك الأصهب ثلاث حجج، فيخرج عليه رجلٌ من غسّان، فيجتمع إليه ناسٌ كثيرٌ، فيقاتلون الأصهب على شطّ دجلة، فيقتل الغسّانيّ ويملك الأصهب خمسة حججٍ.

ثمّ يخرج رجلٌ من جُرهُم من بيت المَقدِس ويجتمع إليه ناسٌ كثيرٌ، فيُغلب الأصهب ويملك الجُرهُمي وهو من الجبّارين أربعة أشهر. ثمّ يخرج رجلٌ من قيس من الجبّارين فيلقى الجُرهُمي فيقتتلون، فيقتل الجُرهُمي ومعه خمسة وعشرون ألف ممّن يدّعون الإسلام. ثمّ يخرج رجلٌ من كلب من الجبّارين، فيقتل الكلبيُّ القيسيَّ ويموت الكلبي بعده بأربعين ليلة.

ثمّ يخرج رجلٌ من بني أميّة يغلب على مصر، فيخرج عليه رجلٌ من ناحية اليمن أصفر الرّجلين، في خيلٍ عظيمةٍ مسلّطٍ عليه، فيفرّ الأموي إلى الرّوم، فيأتي بهم

١. في الأصل: واحده.

الإسكندريّة، فيقتتلون قتالاً شديداً وهو أوّل /259a/ الملاحم بها، وأنّ اسم الأموي معاوية، ثمّ يقتل بها وعليه قباءٌ أخضر. ما لأميّة والملك في الهرج وفي ذلك الوقت وكلّ الوقت والخلافة محرّمةٌ عليها وعلي طلقائها وأزيرقها؟ ولكنّها ابتزّت بمغالبة السّفهاء والّذين لا خلاق لهم ﴿ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكانُوا يَعْتَدُونَ﴾ (البقرة: ٦١)

ثمّ يخرج من الكعبة السّودان وفيهم أميرٌ منهم، فيخرج عليه رجلٌ من المشرق من العجم في جيشٍ عظيمٍ، فيقتتلون ستّين شهراً حتّى يكاد أن يتفاني النّاس، فبينا هم كذلك إذ سمعوا نداءً من السّماء في شهر رمضان في ليلة جمعةٍ يقول: ألا أنّ مهدي الأرض قد خرج فاتّبعوه.

‹أنصار الإمام المهديّ›

فأوّل من يخرج إليه قومٌ تحت الشِّعاب وفي بطون الأودية والغيابات وتحت ورق الأشجار وقلل الجبال ذُبُلٌ شفاهم[1]، محترقةٌ جلودهم، ضامرٌ بطونهم، قد اخضرّت ألوانهم وبطونهم من كثرة أكلهم الحشيش والنّبات، كانوا متمسّكين بالإسلام من أهل مودّتنا وشيعتنا، هاربين من الجبّارين السّفّاكين، يعبدون الله بعبادتنا أهل البيت، ويسيرون بسيرتنا ويتمسّكون بشريعتنا. والّذي فلق الحبّة وبَرَأَ النَّسَمَةَ، ما شريعتنا إلّا الحنيفيّة البيضاء الّتي أتاها محمّدٌ نبي الرّحمة ونبيّ الختم ونبي الحشر ونبي الفتح ونبي العلق ونبي القسمة يوم لا قاسم لها غيره وأنا بين تلك القسمتين آخذ بشيعتي ومن كان متعلّقٌ بحجزتي، فأرسل بهم إلى منابر من النّور في جنّة عدنٍ وهي مقعد صدقٍ، فيها درجة النّبي وآل النّبي، وأرسل بعدوّي ومن نصب لي حربه وسلّ عليَّ سيفه وأبغضني بقلبه ولسانه، فأرسل به إلى توابيت من النّار /259b/ في طبقٍ لظيٍ يهوون.

فأولئك أوّل من يجيبون النّداء ويخرجون من كلّ صعبٍ وذلولٍ ويتحدّرون بالهرولة ويقولون: لبّيك لبّيك داعي الله لبّيك، أنّ لآل محمّدٍ النّصرة وأنّ لآل محمّدٍ الإظهار

---

١. في الأصل: كلمة غير مقروءة شبيهة بـ«فشف» وفي رواية عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إن شيعة علي عليه السلام كانوا خمص البطون، ذبل الشفاه، أهل رأفة وعلم وحلم، يعرفون بالرّهبانية». الكليني، الكافي: ج ٣، ص ٥٩١.

والبروز اليوم ﴿جاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً﴾ (الإسراء: ۸۱)، فيمرّون كذلك في طلب المهدي.

<صفات الإمام المهدي>

وهو القائم من آل محمّد، هو ـ وربّ الكعبة ـ من وُلدي من وُلد السّبط المذبوح، اسمه محمّدٌ الهادي وكنيته أبو القاسم وعلامته سوداء يضيء كالمصباح، لم تحلّ هذه الكنية لمحمّدٍ إلّا لرسول الله ولهذا من بعده خاصّةً، ثمّ له قامة رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ وطوله ونور وجهه وهَديُه ووقاره وحلمه وعقله وسيرته[1] إلّا أنّه لا نبيّ بعد رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ ولا وصيّ بعدي إلّا مَن أقمتُه بالعدل قائماً وبالخلافة اسماً في أثره. جبينه مثل البيضة الحمراء فيها نورٌ وبهاءٌ من كثرة سجوده في ظُلَم اللّيل، خاضعٌ خاشعٌ متّقيٌ ذليلٌ، مُصفارٌّ من مواصلة صومه وقلّة طعامه، لم يأكل من طيّبات الأرض قبل ذلك ولا يأكل بعد ذلك، طعامه وشرابه طعام السّيّاحين، ولا يكاد أن يطعم حتّى يأتيه رزقه، لم يذنب بذنبٍ ولم يهمّ به، على حمارٍ أشهب، لباسه الصّوف الأبيض، معه عمامة رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ السّحاب، <و>خاتمه وقضيبه واسم حماره اليعفور ودرع رسول الله ـ عليه السّلام ـ فيها حلقتان من ورقٍ في مُقدَّمها وحلقتان من ورقٍ في مؤخَّرها[2] وسيف رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ قبيعته وقائمه وشاربيه /260a/ ونعله من ورقٍ، وفرسٌ على اسم فرس رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ السَّكب بصفته ولونه وجريه وخلقه، وناقةٌ مجنّبةٌ[3] اسمها اسم ناقة رسول الله، العَضبَاء في خلقها وسيرها، وبَغلَته

---

١. في رواية عن النبي صلّى الله عليه وآله قال: «... ومهدي أمّتي أشبه النّاس بي في شمائله وأقواله وأفعاله ليظهر بعد غيبةٍ طويلةٍ وحيرةٍ مضلّةٍ فيعلن أمر الله ويظهر دين الحق.» الصدوق، كمال الدين وتمام النّعمة: ج ١، ص ٢٥٧؛ الطبرسي، إعلام الورى بأعلام الهدى: ج ٢، ص ١٨٣.

٢. سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «درع رسول الله صلى الله عليه وآله ذات الفضول، لها حلقتان من ورق في مقدمها، وحلقتان من ورق في مؤخرها». الكليني، الكافي: ج ١٥، ص ٧٣٥.

٣. المجنَّب: البعير الّذي يتدافع عن ضاغطٍ بدفّه يتمايل عنه. صاحب بن عباد، المحيط في اللغة: ج٧، ص ١٢٩.

كبَغلَة رسول الله اسمها دُلدُل كاسم بَغلَة رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ واسم دِرعه ذات الفضول على اسم درع رسول الله، وعليه مِغفَرٌ اسمه كاسم مِغفَر رسول الله[١]، وعليه رداءٌ اسمه جميل كاسم رداء رسول الله ـ عليه السّلام ـ ونعله الصّفراء، كذلك كان اسم عمامة رسول الله وقضيبه الممشوق[٢] وكذلك كان اسم قضيب رسول الله ورحله، وعصاه العَنَزَة كما كان اسم عصا رسول الله، واسم خاتمه خاتم الخلفاء ونقشه: مهديٌ تقيٌ يخاف الله بالغيب ويخشى عذابه ويرجو رحمته.

معه تابوتٌ كتابوت آدم[٣] عرضه أربعة أذرع وطوله أربعة وستّون ذراعاً فيه سكينة الأنبياء[٤] قد وَكَّلَ الله بذلك التّابوت أربعة ألف ألف من الملائكة يحرسونه من الشّيطان الرّجيم، مكتوبٌ عليه: علامة خروج المهدي القائم، إذا صاح التّابوت بالتّوحيد فقال: لا إله إلّا الله محمّدٌ رسول الله دولة آل رسول الله قد قامت بالحقّ. والّذي فلق الحبّة وبَرَأ النَّسَمَة، ليأخذنّ عصا موسى الّتي تكون مع الدّابة حين يخرج، وخاتم سليمان بن داود وقميص هارون الحُبُوري وعَلَقَة دم يحيى بن زكريا وبُصقة[٥] إبراهيم ووصيّة دانيال وسِفر آدم والخرزة الّتي كانت مع /260b/ ذي القرنين، فكان يخرج من مقدمها الظّلمة ومن مؤخّرها النّور، فأمّا عصا موسى لا يقع عليها إلّا دابة الأرض فيأخذها معه، وأمّا خاتم سليمان فإنّه يأخذه القائم المهدي.

<كتاب الأنبياء إلى النبي الأكرم في حقّ الإمام المهدي>

وأنّه ما من نبيٍّ إلّا وله تحت الصّخرة وديعةٌ وكتابٌ فيه: بسم الله الرّحمن الرّحيم من فلان النّبي إلى محمّدٍ رسول الله، بذلك أخذ علينا الميثاق وأدّيناه إلى الأمّة وبشّرنا

---

١. اسم مغفر رسول الله السبوع. اليعقوبي، تاريخ اليعقوبي: ج ٢، ص ٨٨.

٢. في الأصل: المشاق.

٣. في رواية عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «تابوت آدم في بحيرة طبرية ولن يبليا ولن يتغيرا حتى يخرجهما القائم عليه السلام إذا قام.» النعماني، كتاب الغيبة: ص ٢٣٨.

٤. المقتبس من آية ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ (البقرة: ٢٤٦).

٥. البُصاقة: حجر أبيض متلألئ. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٠، ص ٢١.

به من بعدنا وأنّ زمانه خير زمانٍ وأمّته ﴿خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ (آل‌عمران: ١١٠) أزمنة مختلفة وملوك متتابعة والقائم لآخر الزّمان المهدي، سلامٌ على رسول الله محمّدٍ ووزيره والقائم المهدي من آل محمّدٍ لآخر الزّمان، صاحب العدل الثّاني والميزان الأوسط والسّيّار في الأرض بالعدل والزّمان بالتّوحيد، صاحب الأعور الدّجّال والدّابّة الكبرى ومصافح روح القدس عيسى بن مريم، ابن رسول الله خاتم الأنبياء ورسول الرّحمة، إنّا وجدنا ذكرك يا رسول الله فرضاً في الكتب المُنزَلة ووجدنا ذكر وزيرك مقروناً <بك> وذكر مهديّك بالثّناء، فأدّينا باسمك واسم وزيرك ومهديك إلى الأمّة، فسلامٌ عليكم أهل البيت، فيتصدّع الصّخرة عن ذلك وعن كلّ خزائن الله.

<أخذ الإمام المهدي راية النّبي النّازلة من الجنّة>

وأنّ لله لبقيّة رَضراض[1] توراة موسى وصحف إبراهيم وسِفر آدم وزبور داود وتاج طالوت وعصا موسى وخاتم سليمان بن داود وخرزة ذي القرنين وعمامة إلياس ومنبر سليمان النّبي وصحف يونس وعلقة دم يحيى بن زكريا وطرف ذيل رداء زكريا وسَلَّة مريم الّتي /261a/ كان يُدلى فيها فواكه الجنّة إليها والتّراب الّذي سقط عليه عيسى يوم ولد وراية رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ الّتي أنزلها عليه جبرئيل يوم بدرٍ من الجنّة ـ والّذي فلق الحبّة وبَرَأ النَّسَمَة ـ ما نظر إليها غير رسول الله وآل رسول الله أصحاب العباء، رسول الله وأنا وفاطمة والحسن والحسين ثمّ وضعت تحت هذه الصّخرة فيأخذها القائم المهدي.

فلو شئت أن أصف لكم تلك الرّاية لوصفتها لكم أنّها كانت من الجنّة لم تكن قطنٌ ولا كتانٌ ولا قزٌّ ولا حريرٌ، كانت من ورق الجنّة تنشر وتطوى، مكتوبٌ عليها: لا إله إلّا الله محمّدٌ رسول الله عليٌّ وليّه ووصيّه. لا يمسّها إلّا نبيٌّ أو وصيٌّ أو قائمٌ بالعدل،

---

١. الرضراض: كسار الشيء وقطعه أو الدّرّ. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٧، ص ١٥٤.

فإذا أخذها القائم نشرها، فلا يبقى[1] أحدٌ على وجه الأرض من مؤمني الإسلام والمحبّين والمنتظرين للقائم من شيعتنا إلّا وجد رائحتها وسمع صوتها، فينادوا بعضهم بعضاً: ألا أنّ القائم بالعدل والمسمّى بالمهدي من آل الرّسول والعترة الطّيبة والسّبط المذبوح قد خرج وقام، فإنّا وجدنا ريح رايته وسمعنا صوتها فمرّوا نأمة[2]، فيؤمّونه ولا يجد ذلك الرّيح غيرهم.

<صفة أنصار الإمام المهدي>

ويهبط القائم من عقبة ذي طوىً في ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً في عدّة أهل بدر[3] وهم خيار الأرض بلباس الصّوف والبَرَانِس[4]، حفاةٌ لا يلبسون خفّاً ولا ينتعلون نعلاً، ﴿سيماهُمْ في وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾ (الفتح: ٢٩) قد علّق كلّ رجلٍ منهم مصحفاً في عنقه، وكتب على عصابة بيضاء بمدادٍ أسود وقلمٍ محرّفٍ جليلٍ: نحن أهل المودّة، نحن الشّيعة نحن /261b/ الّذين أوذينا في أهل البيت وسفك دماؤنا وطردنا من أرضنا وديارنا بك يا مهدي، الله اليوم يأمن ويشفي صدورنا. ثمّ يمرّون كذلك مُحرمون مُلبّون ذلك في أيّام الموسم، فأوّل من يحيي سنن المناسك بعد ما قد ترك النّاس حجّه ومناسكه، ولا يبقى شيءٌ من حولهم إلّا لبّى معهم من حجرٍ ومدرٍ وجبلٍ وطينٍ ووحشٍ ونبتٍ وحرمٍ ويبكي ويقول: كاد أن لا يسمع بالإسلام وكاد أن نرى المتبتّلون.

<حجّ الإمام المهدي>

فيدخل القائم المسجد الحرام كما دخله رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ ويطوف

---

١. في الأصل: يبق.

٢. نأمَة: أي صوتاً. صاحب بن عباد، المحيط في اللغة: ج ١٠، ص ٤١١.

٣. في رواية عن أبي جعفر الباقر عليه السلام قال: «أنّ القائم يهبط من ثنية ذي طوى في عدّة أهل بدر ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلا حتّى يسند ظهره إلى الحجر الأسود ويهزّ الرّاية الغالبة. النعماني، كتاب الغيبة: ص ٣١٥.

٤. البُرْنُس قَلَنْسوَة طويلة، وكان النُسّاكُ يلبسونها في صدر الإسلام. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٦، ص ٢٦.

طوافه ويصلّي في مقام إبراهيم صلاة الأبرار، سجودها كثيرٌ طويلٌ وركوعها راتبٌ وخشوعها كثيرٌ عظيمٌ، ويسند ظهره إلى الحجر الأسود ويدعو دعاء المضطرّ وهو المضطر بالابتهال ويصنع في دعائه كما يصنع أهل البيت، ولا يبيت ليلته حتّى يلحق به شيعته من كلّ الأطراف من شرقها وغربها ومَن سمع صوت منادي السّماء وشمّ رائحة الرّاية المنصورة تطوى لهم الأرض بإذن الله ولا يصيبهم نَصَبٌ ولا لُغوبٌ ولا يخرج من مكّة حتّى يستتمّ في أصحابه، فيكون في مثل الحلقة. وتدرونَ ما الحلقة؟ عشرة آلاف قد تخرّقت سربالهم متنكّبين قِسيَّهم، رهبانٌ باللّيل ليوثٌ بالنّهار، قلوبهم كزُبَر الحديد، لو يضربون بسيوفهم جبال تهامة لصدّعوها وعلوها، يعطى الرّجل منهم قوّة أربعين رجلاً ويعطون مع هذا التّوسّمَ[1] ولا يقتل الرّجل منهم إلّا كافراً ومنافقاً أو مبغضاً مفرطاً.[2] ولا يزال مقيماً بمكّة حتّى يمضي أيّام الموسم ويقيم /262a/ العمرة.

<زيارته المدينة وملاقاته مع النّبي والأئمة>

ثمّ ينحدر إلى مدينة الرّسول، فيقضي من حقّ القبر ما يقضي آل الرّسول ويبكي عنده طويلاً ويصلّي في محرابها طويلاً ويعظم السّجود في صلاته ولا يزال كذلك ساجداً حتّى يسرى بروحه كما أسرى بروح رسول الله ـ صلّى <الله> عليه وعلى آله ـ فيرى رسول الله، فيمسح على وجهه وصدره وظهره ويدعو له بالظّفر والنّصر ويقول: لقد خرجت؟ فيقول: بلى يا رسول الله، فيقول له: كن بالمؤمنين رحيماً كما كنت لهم، فاستأصل الكفّار والمنافقين ومن لم يحبّنا أهل البيت، قال الله: قد حرّم الجنّة على مبغضي أهل البيت[3]، إنّي قد سألت الله أن يفتح لك الدّنيا شرقها وغربها وينزل عليك

---

١. التوسّم: أي التفرّس. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٢، ص ٦٣٦.

٢. في رواية عن الأمام الباقر عليه السلام قال: «كأنّي أنظر إلى القائم عليه السلام وأصحابه في نجف الكوفة كأنّ على رؤوسهم الطّير فنيت أزوادهم وخلقت ثيابهم متنكبين قسيهم قد أثر السجود بجباههم ليوث بالنهار رهبان بالليل كأن قلوبهم زبر الحديد يعطى الرجل منهم قوة أربعين رجلا ويعطيهم صاحبهم التّوسم لا يقتل أحد منهم إلا كافراً أو منافقاً.» نيلي، منتخب الأنوار المضيئة في ذكر القائم الحجة: ص ١٩٥.

٣. قال النبي صلّى الله عليه وآله: «إنّ الله حرّم الجنّة على من ظلم أهل بيتي». الإمام الرضا، صحيفة الإمام الرضا: ص ٩٠.

عيسى رسول الله روح القدس ويهلك الله في دولته مسيح الضّلالة الدّجّال الأعور وأن يعطيك قوّة أربعين رجلاً ويعطيك قوّة ما يطوف شرقها وغربها، فكن بالمؤمنين رحيماً.

فإذا قضى كلامه مع رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ لقيته كما لقيه رسول الله، فعانقته وعانقني ومسحت على وجهه وصدره وقلت له مثل ما قال رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ ثمّ لقيه جعفر، ففعل به ما فعلت. ثمّ لقيه جدّه الحسين المذبوح دمه وغضاضته، ففعل به كما فعلت به. ثمّ لقيه الحسن وهو يقول له: إنّي توفّاني الله في زمان الجور وزمان العاتي[1] ظلمني حقّي وابتزّ[2] على شيعتي فكيف زمانك؟ فيجيبه: زماني زمان الهرج والفتن والآيات والعِبَر. فيقول له: قوّم الله بك الزّمان وفتح لك شرقها وغربها وضلّ فيك كفّارها، ثمّ يردّ الله عليه روحه ويبعث في الأحياء /262b/ فيقضي صلاته.

ثمّ يأتي البقيع، فيسلّم على أهلها ثمّ يرجع إلى منبر رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ فيجد فيه زيادةً لم يطأه رسول الله ولا آل رسول الله، فيرمي بتلك الزيادة ويقول: بهذا أمرت أن أرمّ[3] بكل بدعةٍ محدثةٍ وبها أحدث الظّالمون بعد رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ ثمّ يقوم على درجة الّتي قام عليها رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ ويخطب شيعته ويخبرهم بالرّؤيا ويبشّرهم بالنّصر، فيقيم بها أربعين يوماً.

<ذهابه إلى الكوفة وزيارته قبر أمير المؤمنين والإمام الحسين، عليه السلام>

ثمّ ينحدر إلى الكوفة وفيها بقيةٌ من الشّيعة وأهل المودّة مستجنّين في قلل الجبال والشّعاب قد أضرّ بهم العيش، والرّعب والخوف من الخوارج والمستكلبين والمبغضين، فينادي فيهم، فيسمعون صوته، فيخرجون إليه بالتّكبير والتّهليل ويلوذون به ويبكون معه بكاءً طويلاً ويفتحها فتحاً يسيراً ويقتل منها منافقيها وكفّارها وبقية من بقي فيها من السّفيانيّة وأولاد الطّلقاء وبني الأزيرق وكلّ مبغوضٍ وعاتٍ متكبّرٍ وكذلك فَعَلَ

---

١. العاتي: الجبار، المتكبر، الفاسد المتمرّد الّذي لا يقبل موعظة. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٥، ص ٢٧.

٢. الابتزاز: الغلبة والغصب. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٥، ص ٣١٢.

٣. رمّ الأمر: اصلاحه بعد انتشاره. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٢، ص ٢٥١.

بمكّة ومدينة الرّسول واستخلف فيها رجلاً من آله وعترته متمسّكاً قائماً بالقسط والعدل عالماً بالتّأويل والتّنزيل والسّنن والهدى، ثمّ يدخل مسجدها، فيعلو منبرها يخطب النّاس ويصلّي بهم ويأتي موضع ﴿فارَ التَّنُّور﴾ (هود: ۴۰) فيصلّي فيه، ثمّ يزور قبري فيسلّم، فأسمع السّلام، فلو ردّ أحدٌ من قبره لرددت، وينادي ثلاثاً سلامٌ عليك <يا> أمير المؤمنين، هذه تمام ولايتك واليوم أنتقم من عدوّك.

ثمّ يأتي كربلا ويزور قبر الحسين ويفعل به كفعله /263a/ بقبري ويظهره الله بقبره حتّى يراه ويبصره وبقبور من استشهد معه.

<فتح الشّامات والرّوم وكابل شاه>

ثمّ يرجع راجعاً نحو المَقدِسة، فيمرّ حتّى يفتح الشّامات كلّها ويدخل الرّوم فيفتحها، ثمّ القسطنطنيّة وقد قتل الخلق وسفك وخاضت الخيل في الدّماء كما يخوض الطّير في المياه، فيفتحها الله له فيدخلها فيوذّن على ظهرها وكأنّي أنظر إليه وهو يقول: أشهد أنّ محمّداً رسول الله، ثمّ يصلّي فيها طويلاً ويولّي عليها رجلاً من عترة آل الرّسول وكذلك تكون ولاته في كلّ البلدان والأمصار.

ثمّ يمرّ كذلك حتّى يسير إلى كابل شاه وعلى كابل شاه[1] ثلاثمائة وستّين برجاً على كلّ برجٍ عشرة آلاف مقاتل فيظفر بهم، فوالله لكأنّي أنظر إليه وإلى أصحابه يُخرجون من مدينة كابل شاه جواري يقال لهنّ الغرانقة كأنّ أعناقهنّ أباريق الفضّة، فيعلمهنّ القرآن والشّريعة ويبني في كلّ مدنها مسجداً ويولّى عليهم رجلاً من آل الرّسول.

<هدم المساجد وبناءه على البناء الذي تركه رسول الله>

فإذا أتى دمشق هدم مسجدها حتّى بلغ الأساس وبنى مسجداً وكذلك كلّ مساجد

---

۱. في رواية عن الإمام الباقر عليه السلام قال: لو قد خرج قائم آل محمد لنصره الله بالملائكة المسومين والمردفين والمنزلين والكروبيين... ومعه سيف مخترط يفتح الله له الروم والديلم والسند والهند وكابل شاه والخزر...» النّعماني، كتاب الغيبة: ص ۲۳۵.

الآفاق يهدمها، أوّلاً مسجد الكعبة[١] ثمّ مسجد الرّسول ثمّ مسجد الكوفة حتّى يبلغ الأساس ثمّ يبنيه على البناء الّذي تركه رسول الله، صلّى <الله> عليه وعلى آله[٢]، وبناه له جبرئيل وأتى بأساسها من السّماء ويرمي بزخرف الظّالمين وكأنّي بهذه المساجد الّتي كانت على عهد رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ وعهدنا معاشر أصحابه، قد زيّنت[٣] بالذّهب والفضّة وزخرفت كزخارف كنائس اليهود وبيع النّصارى، لو أحبّ الله ذلك لأذن /263b/ لرسوله في ذلك وهي بيوت الله لا يسكنها ولكن يناله منها تقوى العباد ولـ﴿يُذْكَرَ فيهَا اسْمُهُ... بِالْغُدُوِّ وَالْآصال﴾ (النور: ٣٦) فإذا بنى المساجد على بناء ما تركها رسول الله، ثمّ لا يدع كنيسةً مرّ بها ولا بيعةً ولا صليباً إلّا كسره وحاجّهم بالتّورية والإنجيل والزّبور والصّحف وسِفر آدم الّذي معه، فيسلم منهم مائة ألف وسبعون ألفاً، فيعرفون الحقّ والبيان.

فإذا هدم مسجد دمشق بناه على بناء التّقوى ولم يترك أثراً من آثار بني أميّة ولا أولاد أصحاب الرّاية السّوداء إلّا هدمه ورفع كلّ بناء الفراعنة وأنّه ليجد بناءً كبناء الفراعنة وزخاريف كزخاريف الفراعنة، أنّه لا عجب من الله ينطق ذلك البناء حتّى يسمعه النّاس يقول: أثقل الله على من أثقلني ﴿جاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْباطِلُ﴾ (الإسراء: ٨١). ولكأنّي به وقد مرّ بقبور الظّالمين، قبور بني أميّة الفاسقين والقتّالين[٤] وبني الخلّاس الكذّابين ومن ابتزّ الأمّة بسيف الظّالمين، وهو على حماره اليعفور وفرسه السّكب وناقته

---

١. في رواية عن الإمام الصادق عليه السلام قال: «إذا قام القائم هدم المسجد الحرام حتى يرده إلى أساسه، وحول المقام إلى الموضع الذي كان فيه، وقطع أيدي بني شيبة وعلقها بالكعبة، وكتب عليها هؤلاء سراق الكعبة.» المفيد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد: ج ٢، ص ٣٨٣؛ الطبرسي، إعلام الورى: ج ٢، ص ٢٨٩.

٢. في رواية عن المفضل «قال المفضل: يا سيدي فما يصنع بالبيت قال ينقضه ولا يدع منه إلا القواعد التي هي أول بيت وضع للناس ببكة في عهد آدم والذي رفعه إبراهيم وإسماعيل وإن الذي بنا بعدهم لا بناه نبي ولا وصي ثم يبنيه كما يشاء ويغير آثار الظلمة بمكة والمدينة والعراق وسائر الأقاليم وليهدمن مسجد الكوفة ويبنيه على بنائه الأول.» الخصيبي، الهداية الكبرى: ص٣٩٩.

٣. في الأصل: رفعت.

٤. في الأصل: قتالين.

العَضبَاء تجنّبان بين يديه، فيقول: ﴿هَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُكُمْ حَقّاً﴾ (الأعراف: ۴۴) على لسان نبيّه، فقد وجدنا أهل البيت ما وعدنا ربّنا حقّاً على لسان نبيّه، لولا أنّكم في حكم الله ودار الآخرة لنبشتكم نبشاً، ولكنّي لم أومر بالمثلة والنّكال.

<فتحه شرق العالم وغربه وسكونته في بيت لحم>

فيمرّ كذلك ويفتح الله على يديه وتطوى له الأرض حتّى يدخل مدينة إرم ذات العماد فيهلكها فيأخذ من ذهبها ولؤلؤها وجوهرها وياقوتها، ولكأنّي أنظر إلى شيعته يقسّمون الجوهر بينهم، فمنهم من /264a/ تنفّله فيرميه ولا يلتفت إليه ولا يبالي به.

فإذا طاف شرق الأرض وغربها ودَوَّخَ[1] بلاد العرب، فقتل كلّ منافقيها رجع إلى المَقدِسة، فدخل بيت لحم[2]، فأقام بها وسلّم على مقابر أنبيائها واتّخذها مسكناً ولا يبقى[3] خلقٌ إلّا لحق بقبيلته وعشيرته ومسكنه وبلاده وبنى على باب لُدّ[4] مسجداً كمسجد الرّسول ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ وبنى لنفسه عريشاً كعريش موسى[5] ووضع الدّيوان بين الموالي والعرب والعجم وقليلٌ ما معه من العرب لأنّهم يستأصلون بالسّيف ويهلكون في الهرج والفتن[6]، وطلب الملك مع الخوارج الّذين يطلبون الملك.

وتسكن الأرض على طاعته عشر سنين، لا ينازعه خلقٌ في الأرض ولا يشار بسلاحٍ

---

١. دَوَّخَ البلاد: أي قهرها واستولي على أهلها. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ۳، ص ۱۶.
٢. في الأصل: لخم.
٣. في الأصل: يبق.
٤. لُدّ، بالضم والتشديد: قرية قرب بيت المقدس من نواحي فلسطين ببابها يدرك عيسى بن مريم الدجال فيقتله. ياقوت حموی، معجم البلدان: ج ۵، ص ۱۵.
٥. في رواية عن الإمام الباقر عليه السلام قال: «إذا قام القائم عليه السلام دخل الكوفة وأمر بهدم المساجد الأربعة حتى يبلغ أساسها ويصيرها عريشاً كعريش موسى...» الطوسی، الغيبة: ص ۴۷۵.
٦. في رواية أخرى: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ويل لطغاة العرب من أمر قد اقترب. قلت: جعلت فداك، كم مع القائم من العرب؟ قال: نفر يسير. قلت: والله، إن من يصف هذا الأمر منهم لكثير، قال: لا بد للناس من أن يمحصوا، ويميزوا، ويغربلوا، ويستخرج في الغربال خلق كثير.» الكليني، الكافي: ج ۲، ص ۲۴۷؛ النعماني، كتاب الغيبة: ص ۲۰۴.

وتخرج الأرض بركتها ويوضع السّلاح ولا يستعمل ويمطر السّماء بمطرها باللّيل والنّاس نيامٌ، فتكون الأرض كالجنان خضرةً وثماراً، لا يجوعون ولا يضيقون ويستوي النّاس ولا يكون غنيٌّ ولا فقيرٌ والعدل بينهم قائمٌ حتّى أنّ الشّاة لترعى مع الذّئب والبقرة مع الأسد والطّير لا يمتنع من النّاس والحيّات يلعب بها الصّبيان فلا تضرّ ويبارك الله في النّتاج ولا تحمل الأنثى إلّا توأمين ولا يموت منه شيءٌ بل يكثر حتّى تعود الدّنيا إلى النّاس والخلق والعمارة حتّى أحلّهم(؟) في نفسه الجنّة الجنّة.

<صفات الإمام المهدي وعمّاله>

فإذا كان كذلك مشى في الأسواق وجلس على التّراب وأكل من النّبات وأقام شهر رمضان والحجّ والزكوات ومواقيت الصّلوات /264b/ ولم يكنز الذّهب والفضّة ولم يتّخذ الأموال والخيل والبِغال، لايغيّر لباسه ويزاد كلّ يومٍ خشوعاً ولا ينام كلّ ليلةٍ حتّى يقرأ القرآن ويصلّي في يومه وليلته ألف ركعةٍ وينادي بنفسه: هذه [كذا] مال الله في الأرض جعله الله للمسلمين فليأخذه المسلمون، فإنّي لا أدّخره ولا أمنعه. يحجّ كلّ حجّة ويقيم الحدود حتّى ينطق البهائم والسّباع والطّير بالتّوحيد ويقول: لا إله إلّا الله محمّدٌ رسول الله هذا العدل هذا العدل ملأت الدّنيا عدلاً كما ملأت جوراً وقد فتح الله عليه الرّوم بقتلٍ عظيمٍ ونصرٍ كثيرٍ وزابلستان وكابل شاه والهند والسّند وأرض بابل والتّرك والصّقالبة وواق واق ومن يلي السّدّين ومساكن الرّمال وناحية المشرقين والمغربين كما فتحها على ذي القرنين.

له في كلّ مصرٍ قاضٍ عالمٌ من ذريّة الرّسول ولا يستعمل من العمّال إلّا النّسل الطّيّب المطهّر ذرّيّة النّبي ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ ومن ارتكض رحمه في أرحام بنات فاطمة ـ عليها السّلام ـ هاشميٌّ علويٌّ لا سوادٌ ولا حمرةٌ ولا صفرةٌ ولا خُضرةٌ <يلبسون> لباس أهل الجنّة ولباس الملائكة والنّبيّن من قبل والدّولة هاشميّةٌ لا عجميّةٌ ولا هنديّةٌ ولا روميّةٌ ولا تركيّةٌ ولا زنجيّة، لا يلي إلّا هذه السُّلالة من مخّ ولد فاطمة ولا يقضي إلّا قاضٍ علويٌّ هاشميٌّ.

وله في كلّ يومٍ بكرةً وعشيةً التقاءٌ مع الخضر المعمّر في الدّنيا لا يقربه الشّيطان وليس له دولةٌ في زمانه ولا نصرٌ على آل الرّسول منكسرٌ هاربٌ من برهان /265a/ الإسلام.

<الكرّات الأربع للإمام المهدي>

فإذا صلد في العشر الثّاني من ملكه استدارت عليه الفتن وجاءت الآيات والعِبَر وظهر كلّ كافرٍ ومنافقٍ وعابد وثنٍ وضالٍّ مُضِلٍّ وهي الكرَّة الثّانية لأنّ للقائم على الدّنيا أربع كَرّات: الأولى كما ذكرنا ذكرها. والكَرَّة[1] الثّانية هذه وهي كلّها فتنٌ واشتعالٌ، فيقوم القائم يقسم الفيء على أهل الثّقاف يستعمل أولي النّهي ويوازر ذوي الحِجى والحِجر[2] ولا يأخذ في الله الرّشا، به يفتح الله خزائن رحمته ويكشف عنهم الفتن ويظهر الدّين ويفرج الغَمّاء كتفريج الأديم العُكاظيّ يسوم خسفاً ويذيق كأساً ويسقي ﴿كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾ (هود: ٥٩) و﴿كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ﴾ (لقمان: ٣٢) كأس المَنيّة صرفاً صَلتاً مُصلِتاً لا يعطي ولا يقتل في هذه الكرّة إلّا بالسّيف، فيتباشر به ملائكة الله والسّموات السّبع إلى مبلغ العرش والأرض، ثمّ يمرّ كلّ ملكه يطالع الأمر بنفسه ويشاهده، وهو في هذه الكرّة على فرسه السَّكب، ولا يترك على الأرض صخرةً عبدت من دون الله ولا فتنةً ببدعةٍ إلّا قلع عهدها وقطع سببها ونزع أوتادها وأبار آثارها حتّى يعبد الله بدينه الخالص، فيعرف النّاس الحقّ ويفتح به أبواب السّماء ويقطع به الأرض ويكلّم به الموتى ويحشر الله عليه كلّ شيءٍ قُبُلاً ويختم بالحقّ كما فتح به، ويعود كما كان. وينادي منادٍ بين السّماء والأرض: ألا ﴿إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ (المائدة: ٥٦) و﴿حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ (المجادلة: ١٩).

<التنبيه على منزلة أهل البيت>

اسمعوا هذا منّي فإنّكم لا تسمعون بعدي ولا تروني /265b/ في مثل مقامي هذا

---

١. في الأصل: وكرة.

٢. ذوي الحِجر: صاحب العقل واللباب. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٤، ص ١٧٠.

ومثل أيّامي هذه، لأنّه وجب القول وحقّت الكلمة على كلّ وصيٍّ إذا فارق الأمّة أن يعهد إليهم مثل عهدي هذا لي ولعترتي، لأنّي وأهل أطائب أرومتي وأبرار عترتي صغاراً وكباراً وذُكراناً وأناثاً خيرٌ لكم من دنياكم الفانية ومن مُلكٍ فانٍ ونعيمٍ زائلٍ، اطلبوهم حيث كانوا وسلوا عنهم والحقوا بهم، فإنّ معهم راية الحقّ ومنهم كلمة الحقّ وفيهم مطلب الحقّ وإليهم دعوة الحقّ، فمن تبعها لَحِقَ ومن خذلها مُحِقَ ومن سبقها مَرَقَ[1]، <هم بمنزلة>[2] سفينة نوحٍ من دخلها نجا ومن تخلّف عنها غرق، وباب حطّةٍ من دخلها فاز ومن أبى هوى[3]، فاللحاق بهم في السّرّاء والضّرّاء؛ لِيَلحق بالقائم الهادي ذرّيتكم كذلك قال الله: ﴿أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ (الطور: ٢١) وأنّ من نصره في كرّاته كمن نصر رسول الله في غزواته، فإنّي أقول الحقّ، لا يلحق الله به إلّا كلّ برٍّ تقيٍّ محبٍّ متّبعٍ احتمل في الله ما كلّحه[4] الزّمان في حبّنا وجنبنا.

<فتحه مشارق الأرض ومغربها>

ويفتح الله عليه في كرّتة هذه مشارق الأرض ومغاربها ويسير طوراً على فرسه وطوراً على ناقته وطوراً على حماره ويمرّ معه من أوليائه وأحزابه حتّى يصلّي بهم في مسجد كلّ نبيٍّ حتّى ينتهي إلى مسجد يونس العبد الصّالح ذي النّون يصلّي فيه صلاةً طويلةً بسجودٍ طويلٍ، يسبّح الله ويهلّله ويكبّره ويعظّمه ألف مرةٍ، ثمّ يقرأ فيها القرآن حرفاً حرفاً وهو ساجدٌ، ثمّ يرفع رأسه ويقتل كلّ نصرانيٍّ ويهوديٍّ ينتحلون حبّ ذلك

---

١. في كتاب سليم بن قيس رواية عن أمير المؤمنين وهي خطبة له مشبهة لهذه الخطبة مع التلخيص وفيه: «... ألا وإني وأبرار عترتي وأطائب أرومتي أحلم الناس صغارا وأعلمهم كبارا معنا راية الحق والهدى من سبقها مرق ومن خذلها محق ومن لزمها لحق إنا أهل بيت من علم الله علمنا...» سليم بن قيس، كتاب سليم بن قيس الهلالي: ج ٢، ص ٧١٦.

٢. الزيادة من كتاب سليم بن قيس.

٣. في رواية عن النبي صلّى الله عليه وآله قال: «إن مثل أهل بيتي في أمتي كمثل سفينة نوح في قومه من ركبها نجا ومن تخلّف عنها غرق وكمثل باب حطة في بني إسرائيل من دخله كان مؤمنا ومن خرج منه كان كافرا...» سليم بن قيس، كتاب سليم بن قيس الهلالي: ج ٢، ص ٧٣٤؛ الصفار، بصائر الدرجات: ص ٢٩٧؛ قاضي نعمان، شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار: ج ٢، ص ٥٠٣.

٤. الكلوح: العبوس ودهر كالح أي شديد والمراد شدائد الزّمان ومصائبه. مرتضى الزبيدي، تاج العروس:: ج ٤، ص ١٨٥.

المسجد وأذّن عليه بأذان الإسلام وقال: أنا أولى بحبّه لأنّه على ديني، وكان يحبّ نبيّ الله في ذرّيته ثمّ يقرأ: ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ /266a/ عَلَيْهِ فَنادى فِي الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِين﴾ (الأنبياء: ٨٧).

ثمّ يمرّ كذلك فيبعث الله في كلب ومراد سبعين رايةً، فيقتل مقاتلها ويسبي ذراريها ويذلّ أعرابها، ثمّ يخرج جيشٌ من الرّوم مفتونةً قد رجعت تنصّرها، فيرجع عليها بخيله وجنوده، فيكون فتحاً كأسرع ما يكون، ثمّ ينتهي إلى بحرٍ دون مدينة الرّوم، فيخوضه بإذن الله ويأمر أصحابه أن يخوضوه ومعه اسم الله الأكبر، ثمّ يضربه بعصا موسى ضربةً، فينفلق عنه ويجمّد، فيقطعه وأصحابه.

ويفتح الله عليه مدينة قيصر وهي كلّها من ذهبٍ وفضّةٍ، فيدخلونها فيأخذ باب حطّة أيوب، فيأخذ في كفّه حصيات وضِغثاً، فتلك سنّة أيوب في العيون الّتي تخرج من المسجد، إذ قيل له: ﴿ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هذا مُغْتَسَلٌ بارِدٌ وَشَراب... وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَلا تَحْنَثْ﴾ (ص: ٤٢-٤٤) فيفعل كلّ ما يؤمر به، ثمّ يرفع باب الحطّة فإذاً لَحَتَه[١] كتابٌ فيه ألف كلمةٍ من علم الغيب الّذي كان الله يعطيه النّبيين ـ قد علمتُها، علّمنيها أبو القاسم خليلي وأخي ورسول ربّي ـ فيكبّر ثلاث تكبيراتٍ، ثمّ يقرأها يومئذٍ وكتابتها سريانيّةٌ[٢]، في المسجد الأكبر الّذي كان أيّوب بناه فوق باب حطّة بصوتٍ عظيمٍ يسمعه النّاس من بعد مائة مرحلةٍ، فمن كان أصمّاً فتح صممه ومن كان أعمى سمعها قلبه ممن حضره من الخلق والخليقة، مسيرة يومٍ أو يومين والقتل كأنّها ينبوت قضبٍ والرّؤس تخرّ كأنّها الحنظل، وكلّ ضررٍ يضرّ النّاس في عصره ودولته كلّه في تلك الصّحيفة.

<قتل الدّجال بيد المسيح>

ولا يرى شيئاً أضرّ من الدّجال وأنّ زمانه ليوم كذا وكذا وصفته كذا ويومه الّذي

١. لحته أي أخذ ما عنده. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٢، ص ٨٣.

٢. في الأصل: سوريانية.

يقتل فيه كذا، يقتله مسيح الله روح القدس فبينا هو كذلك في ذلك القراءة /266b/ إذ صرخ الصّارخ[١]: ألا أنّ ابن حمل الضّأن قد خرج، وتعلمون مَن هو؟ أحد أبويه شيطانٌ، فإذا خرج مَلِك الرّوم ويخرج في ألف ألف من النّاس خمسمائةٍ في البرّ وخمسمائةٍ في البحر حتّى ينزلوا أرضاً يقال لها العمق، فيقول لأصحابه: إنّ لي في سفنكم بغيةً، فيتخلّف عليها، فيحرقها بالنّيران، ثمّ يقول لا روميّة لكم ولا قسطنطنيّة من شاء أن يفرّ فليفرّ ويستمدّ المسلمون بعضهم بعضاً حتّى يمدّهم أهل عدن أبين[٢] وأهل العالية على قُلصانهم فيمرّ القائم ومن معه من المؤمنين حتّى يلتقون معه، فيقتتلون شهراً حتّى أنّ الخيل لتخوض بسنابكها في الدّماء، وللمؤمنين يومئذٍ كفلان من الأجر على ما كان قبله حتّى إذا كان آخر يومٍ من الشّهر قال الله تبارك وتعالى: اليوم أسلّ سيفي وأنصر ديني وانتقم من عدوّي، فيجعل الله الدَّبرَة عليهم فيهزمهم الله، وقَلّ من ينجو.

ويمرّ القائم والمؤمنون حتّى يستفتحوا قسطنطنيّة الزّانيّة الثّانيّة، والّذي فلق الحبّة وبَرَأ النَّسَمَة، أنّها لفي كتاب الله الزّانية. فيقول أميرهم لا غلول اليوم، فبينا هم كذلك يحتّون بتُرسهم الذّهب والفضّة، إذ نودي فيهم: ألا أنّ الدّجّال قد خلّف في ذراريكم[٣]،

١. الصرخة: الصيحة الشديدة عند الفزع أو المصيبة والصارخ: المستغيث. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٣، ص ٣٣.

٢. أبين: قرية على جانب البحر ناحية اليمن وقيب هو اسم مدينة عدن. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٣، ص ٦.

٣. قد روى عن عبد الله بن عمر رواية بهذه المضمون: قال: ثم يوشك أن يخرج ابن حمل الضّأن، قال: قلت: وما ابن حمل الضّأن، قال: رومي، أحد أبويه شيطان، يسير إلى المسلمين في خمسمائة ألف برّا، وخمس مائة ألف بحرا حتى ينزل بين عكّا وصور، ثم يقول: يا أهل السفن! اخرجوا منها، ثم أمر بها فأحرقت، قال: ثم يقول لهم: لا قسطنطينة لكم ولا رومية حتى يفصل بيننا وبين العرب، قال: فيستمدّ أهل الإسلام بعضهم بعضا حتى يمدّهم عدن أبين على قلصانهم قال: فيجتمعون فيقتتلون، قال: فتكاتبهم النصارى الذين بالشام ويخبرونهم بعورات المسلمين، قال: فيقول المسلمون: الحقوا فكلكم لنا عدوّ حتى يقضي الله بيننا وبينكم، قال: فيقتتلون شهرا لا يكلّ لهم سلاح ولا لكم، ويقذف الصبر عليكم وعليهم، قال: وبلغنا والله أعلم أنه إذا كان رأس الشهر قال ربكم: اليوم أسلّ سيفي فأنتقم من أعدائي، وأنصر أوليائي، قال: فيقتتلون مقتلة ما رأى مثلها قط، حتى ما تسير الخيل إلّا على الخيل، وما يسير الرجل إلّا على الرجل، وما يجدون خلقا لله يحول بينهم وبين القسطنطينة ولا رومية قال: فيقول أميرهم يومئذ: لا غلول اليوم، من أخذ شيئا فهو له، قال: فيأخذون ما خفّ عليهم ويذبحون ما ثقل عليهم، قال: فبينما هم كذلك إذ جاءهم أنّ الدّجّال قد خلفكم في ذراريكم. ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق: ج ٤٧، ص ٥٠٥-٥٠٦.

فإذا سمعوا ذلك نادى فيهم القائم: ألا أنّ هذه الغزوة الكبرى لا غزوة بعدها، ألا فاستعدّوا وشَمّروا وانحدروا إلى المَقدِسة إلى باب لدّ ومساكنكم، فإنّه عندها الالتقاء.

ولا يوم بأشدّ تعباً ولا نصباً ولا جهداً من ذلك اليوم ممّا يلقى المؤمنون من السّعي والانحدار وذلك أنّه لابدّ لهم من أن يبيتوا في مساكنهم ويصلّون في رحالهم وقد خرج الدّجّال وتمّت له الكرّة الثّانية.

<توصيف الدّجّال>

وأنّ صاحب راية الدّجّال رجلٌ يقال له مهانة بن الرّيب، في عجب ذنبه مثل /267a/ ألية البرَق فيها هَلَباتٌ كهَلَبات الفرس[1]، وأنّه يخرج من أرضٍ يقال لها استقيادٌ(؟) شرقيّةٌ كان فيها مهبط إبليس وأنّه على حمارٍ أقمرَ[2] بين عينيه مسيرة ميلٍ ويستظلّ بفيء حماره سبعون ألفاً وإنّما بين أذنيه لميلٌ وأنّ طول أذنيه لألف ذراعٍ، فيطوي الأرض كلّها في أربعين ليلةٍ ويسير في اليوم مسيرة السّحاب الصّيفيّة، أعور اليسار، في عينه ظَفَرةٌ غليظةٌ[3]، مكتوبٌ بين عينيه كافرٌ.

يتناول السّحاب فيمزّقها ويخوض البحر ويخرج ما قعورها ويسبق الشّمس إلى مغربها وتسير معه الآكام والجبال طعاماً والأنهار والبحار ماءً، فلا طعام يومئذٍ إلّا معه ولا ماء إلّا معه، وفي جبهته قرنٌ مكسور الطّرف، يخرج منه الحيّات وقد صوّر في جسده السّلاح كلّه الرُّمح والسّيف والقوس والنّشَب والدَّرَق والخناجر. وأنّه يبرئ الأكمه

---

١. قال الزمخشري: «في حديث الدجال: إن صاحب رايته في عَجْب ذَنَبِه مثل ألية البرَق، وفيه هلبات كهلبات الفرس» البرَق بفتح الباء والراء: الحمل، وهو تعريب بره بالفارسية. ابن‌أثير، النهاية في غريب الحديث والأثر: ج ١، ص ١١٩ وكذا قال: «...هَلَبَاتٌ كَهَلَبَاتِ الفرس أى شَعَرَاتٌ، أو خصلات من الشَّعر، واحدتها: هَلْبَةٌ. والهُلْبُ: الشّعر. وقيل: هو ما غلظ من شعر الذّنب وغيره.» نفس المصدر: ج ٥، ص ٢٦٨.

٢. حمارٌ أَقْمَر، أى أبيض. ابن‌فارس، معجم مقاييس اللغة: ج ٥، ص ٢٥؛ القُمْرَة: لون إلى الخُضْرة، وقيل: بياض فيه كُدْرَة: حِمارٌ أَقْمَر. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٥، ص ١١٣.

٣. قال الزمخشري: في صفة الدجّال «وعلى عينه ظَفَرة غليظة» هي بفتح الظاء والفاء: لحمة تنبت عند المآقي، وقد تمتدّ إلى السّواد فتغشّيه. ابن‌أثير، النهاية في غريب الحديث والأثر: ج ٣، ص ١٥٨.

والأبرص ويحيى الموتى، معه نارٌ تتبعه وجنّةٌ تتبعه، فناره جنّته وجنّته ناره.

مكتوبٌ بين عينيه كافرٌ، لا يقرأه كلّ مؤمنٍ ولا مؤمنةٍ إلّا عرفه وهرب منه ولَحِق بالمهديّ وتبعه كلّ كافرٍ ومنافقٍ ضالٍّ مضلٍّ عدوٍّ مبغضٍ وكلّ يهوديٍّ ونصرانيٍّ ومجوسيٍّ. وأنّه ليأخذ المؤمن فيقول له ألست بربّك؟ فيقول: لا يا كافر، ربّي الله الّذي خلقك على هذه الصّورة والخلقة والضّلالة، فيرميه في ناره، فناره جنّته، فيصرفه الله عن طيبة مدينة الرّسول والكعبة وبيت المَقدِس، فلا يدخلها، بل ترجف بكلّ منافقٍ ومنافقةٍ فيها، فيرمي به إليها حتّى إذا بلغ باب اللُدّ انحدر عليه المؤمنون من عقبة أَفيق[١].

<نزول المسيح من السماء لنصرة الإمام المهدي>

وهي دولته الثّالثة من دولة المهدي والكَرَّة الثّالثة من كَرَّاته، فلا تكون ليلةٌ بأشدّ من تلك اللّيلة على المؤمنين فيحييها القائم بركعةٍ يقرأ فيها القرآن حرفاً حرفاً، ثمّ يصبح ويوذّن ويقيم ويتقدم ويصلّي/267b/ فيقرأ في ركعتها الأولى ﴿اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُون﴾ (الأنبياء: ١) حتّى إذا صار في الرّكعة الثّانيّة وقرأ ﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَر﴾ (القمر: ١) سمع وَجبَةً فيحسّ حسّاً، فإذا هو بعيسى بن مريم قد نزل من السّماء في لباس ما كان صعدها، فيريد القائم أن يتأخّر فيومي إليه عيسى: أن أقم مكانك فإنّك إمام هذا العصر، وإنّما أنا مؤيّدٌ بالنّصر، أمرت أن أقتل الدّجّال الكافر. فيصلّي بصلاته ركعةً ويتمّها بعد، ثمّ يتعانقان طويلاً ويصلّيان على نبي الله كثيراً وأنّهما ليذكراني ويذكران زماني، ثمّ يقول: ناد في المؤمنين ليحضروا القتال.

قال: فيمرّوا حتّى يلتقوا بباب لُدّ، فإذا رأى الدّجّال عيسى ـ صلوات الله عليه ـ ذاب وصاح بحربته وهي من زمرّدةٍ، فيذوب ويتلاشى وصيح صياحاً، لا يبقى كافرٌ ولا

---

١. فيق مدينة بالشام بين دمشق و طبرية، ويقال أفيق، بالألف. و عقبة فيق لها ذكر في أحاديث الملاحم، قلت أنا: عقبة فيق ينحدر منها إلى الغور غور الأردن ومنها يشرف على طبرية وبحيرتها. ياقوت حموى، معجم البلدان: ج ۴، ص ٢٨۶.

كافرةٌ يتبعه يومئذٍ وخرج معه من اليهود والنّصارى إلّا سمعه ويقول: أنا الكافر الضّالّ المضلّ، أنا المحبوس في أوّل زمان نوحٍ إلى خروجي هذا، لست بربٍّ، أنا أكذب الكذّابين، أنا على كفل كلّ كذّابٌ أشر، أنا الدّجّال، أنا قائد الدّجّالين، قتلني روح القدس، فيكبّر المؤمنون تكبيرةً لا يبقى[١] حولهم شيءٌ الّا كبّر معهم.

ثمّ يمرّ المهدي مع روح الله عيسى ولا يبقي على ظهرها يهوديٌّ ولا يهوديّةٌ ولا نصرانيٌّ ولا نصرانيّةٌ ولا مجوسيٌّ ولا مجوسيّةٌ ولا عابد وثنٍ ولا ضالٌّ منافقٌ إلّا قتله، حتّى ينادي الحجر بكلام الآدميين: يا مؤمن تعال هذا كافرٌ فاقتله وتنادي الشّجرة: يا مؤمن تعال هذا كافرٌ بين /268a/ أغصاني، فيأتيه فينزله فيقتله.

ثمّ يجول في الأرض جولةً ولا يبقى[٢] مؤمنٌ ولا مؤمنةٌ إلّا سجد لله سجدةً إذ رأوا النّصر، فيبقى عيسى في الأرض أربعين ويتزوّج في قريش، فيزوّج ليسقط عنه نسبة ما نسبته إليه النّصارى، وليعلم المؤمنين أنّه عبد الله ورسوله وأنّه ليمشي في الأرض ويأكل الطّعام وينام على رَصف الحجارة والتّراب، ويقف على كلّ جبلٍ ونَشزٍ[٣] وتَلٍّ وينادي: أشهد أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً رسول الله وأنّ عليّاً وصي رسول الله والمهدي خليفة الله وأنّ الدّجّال كافرٌ كذّابٌ عليه إثم الكذّابين قتله عيسى عبد الله ورسوله، ألا أنّي نزلت إلى الأرض؛ وأنّى علم السّاعة.

ثمّ يأتي مكّة فيحجّ، فيمرّ بالرّوحا[٤] وينتبه أصحاب الكهف ويقول لهم: أتعرفوني؟ فيقولون: نؤمن بالله وبعيسى روح الله، فيقول لهم عيسى: فإنّي روح الله عيسى، فيجدّدون به الإيمان ويدعوهم عيسى إلى الإيمان بمحمّدٍ وآله ويقرّون بالمهدي فيفعلون، ثمّ يمرّون إلى مكّة فيحجّون وينحدرون إلى مسجد الرسّول، صلّى الله عليه وعلى آله.

---

١. في الأصل: يبق.

٢. في الأصل: يبق.

٣. النَّشز: اسم لمتن من الأرض مرتفع. خليل، كتاب العين: ج ٦، ص ٢٣٢.

٤. رَوْحَا: قرية من قرى الرحبة. ياقوت حموى، معجم البلدان: ج ٣، ص ٧٦.

<موت عيسى عليه السلام>

فإذا تمّ زيارته وسلامه على محمّدٍ ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ بعث الله ريحاً باردةً طيّبةً من الفردوس الأعلى يخرج من تحت العرش فيصيب عيسى وأصحابه وأصحاب الكهف، فينعسون نعاساً ثقيلاً فيقبض الله أرواحهم ويبعث الله ملائكةً مكرّمين ومقرّبين، فيتولّون غسلهم وحنوطهم وإكفانهم ودفنهم في مسجد الرّسول.

<خروج الدّابة>

ويبقى المهدي في الأرض وهي كَرَّته الّتي تخرج فيها الدّابّة ولها ثلاث خراجاتٍ وأنّها لتخرج ممّا يلي الصّفا، ثمّ تكمن، ثمّ تخرج أخرى في بعض البوادي حتّى يذكر، فيهراق /268b/ فيها الدّماء، ثمّ تخرج الثّالثة في أعظم المساجد وأشرفها وأحسنها وأكرمها على الله، لها ريشٌ ووبرٌ مريعةٌ فيها من كلّ لونٍ يلمع، لها أربع قوائم كأحسن قوائم رتّب للدّابّة وليست كقوائم الدّوابّ والطّير والسّباع والأنس والجنّ، خصّت بتلك القوائم، ثمّ تخرج بعقعب من الحاج[1]، لا توصف طولها وعرضها إلّا أنّها تمسّ قرنها السّحاب وقد استعفى من النّظر إليها كليم الله موسى وذلك أنّه سأل ربّه أن يريه الدّابّة، فقيل له: اقعد عند صلاة الفجر، فقعد حين صلّى الفجر، فجعل عنقها تخرج إلى صلاة العصر ولم تتمّ فقال: أي ربّ اكفني ما بقي منها وحسبي منها ما رأيت، وأنّها لتتكلّم بكلام الآدميين وتعرف المؤمنين والمؤمنات والمنافقين والمنافقات، معها خاتم سليمان وعصا موسى، فتَجلو وجه المؤمن بالعصا وتحطّم أنف الكافر بالخاتم[2]، فتصير وجوه المؤمنين كالكوكب الدّرّي ولحطّم الكافر حتّي تأتي على آخرهم، تمكث في الأرض كذلك أربعين <يوماً>.

---

١. كذا في الأصل ويمكن أن يكون «بقعب من الحاج» وعلى أي حال في العبارة إبهام.

٢. في رواية عن النبي صلّى الله عليه وآله قال: «تخرج الدابّة ومعها عصا موسى، وخاتم سليمان ـ عليه السّلام ـ فتجلو وجه المؤمن بالعصا، وتخطم أنف الكافر بالخاتم، حتّى أنّ أهل الخِوان ليقعدون، فيقول هذا: يا مؤمن، وهذا: يا كافر.» نعيم بن حماد، الفتن: ج ٢، ص ٦٦٥؛ احمد بن حنبل، مسند أحمد: ج ١٦، ص ٢٣٦؛ الترمذي، سنن الترمذي: ج ٥، ص ٣٤٠؛ ابن‌ماجه، سنن ابن ماجه: ج ٢، ص ١٣٥١.

<غيبة الإمام المهدي بعد ظهوره>

ثمّ تأتي القائمَ وتسلّم عليه وتقول له: كفيتك أيّها المؤمن من العترة الطّيّبة كلّ كافرٍ. ثمّ تغيب، فالله أعلم إلى أين تصير، ثمّ يبقى ما شاء الله أن يبقى في سيرته وعدله، ويأبي الشّقي إلّا أن يرد نصيب النّار إلى شقوتهم، فيعودون أكثرهم إلى المعاصي، فيأخذهم الله بالدّخان وهو دخانٌ كقطع اللّيل مُظلِماً مُنتناً تمتلئ دورهم منه، فيدخل في الآناف والعيون حتّى يهلك فيه كلّ ظالمٍ وظالمةٍ ومنافقٍ ومنافقةٍ، ويتغيّب عنهم القائم المهدي، فيذهبون في طلبه ويظنّون أنّه بمكّة حتّى إذا بلغوا بيداء[1] أثار بهم جبرئيل فصاح بهم يا بيداء بيدي بالقوم، فتبتلعهم الأرض. وقبل(؟) ذاك ما قد انفلتت منهم[2] ناقة الأخوين من كلب /269a/ يقال له وبر وللآخر وبرة، فيخرجان يطلبانها لا يجدانها، فيستقبلان راعياً فيقولان له: يا راعي، ما فعل النّاس؟ فيقول لهما: في الهرج يرتحلون، فينطلقان نحو مكّة فيستقبلهما جبرئيل ـ صلوات الله عليه ـ بالثّنيّة، فيقلّب وجوههما الأدبار، فكأنّي ـ والّذي فلق الحبّة وبَرَأ النَّسَمَة ـ أنظر إليهما يمشيان القهقرى يخبران النّاس بما لقوا وهو قوله: ﴿نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلى أَدْبارِها أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَما لَعَنَّا أَصْحابَ السَّبْتِ وَكانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً﴾ (النساء: ٤٧) فبيّناهم كذلك من آياتٍ متتابعاتٍ.

<وقوع الهرج والمرج بعد غيبة الإمام المهدي>

وعيسى ـ صلوات الله عليه ـ قد مات، والدّنيا قد ساق <إلى> القيامة وصيحة النّفخة، إذ خرج ﴿يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ﴾ (الأنبياء: ٩٦) ولا يمرّون بشيءٍ إلّا أكلوه حتّى الشّجر والمدر ولا يمرّون بنهرٍ إلّا شربوه ولا بحرٍ إلّا شربوه، وكأنّي أنظر إليها وهي قد وقعت على بُحَيرَة طبريّة فيشربوها بريٍّ واحدٍ.

---

١. البَيْداء: اسم لأرض ملساء بين مكة والمدينة، وهي إلى مكة أقرب، تعدّ من الشّرف أمام ذي الحليفة، وفي قول بعضهم: إنّ قوما كانوا يغزون البيت فنزلوا بالبيداء فبعث الله عز وجل جبرائيل فقال: يا بيداء أبيديهم. ياقوت حموی، معجم البلدان: ج ١، ص ٥٢٣.

٢. انفلتت منهم: أي تخلصت منهم فجأةً. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٢، ص ٦٦.

حتّى ليمرّ فوجٌ آخرٌ، فيقولون كأنّه قد كان هاهنا ماءٌ مُرّةٌ، فيفسدون في الأرض فساداً كثيراً، فيلوذ المؤمنون بالقائم، فيمرّون إلى بيت الله الحرام، فيضجّون بالابتهال والدّعاء ويتعلّقون بأستار الكعبة وبقيةٌ من بقايا المؤمنين يلوذون بصخرة أورِيشَلَم[1] ويدعون بدعاء المضطرّ، فيجابون فيوحي الله إلى دابّةٍ يقال لها النَّغَف[2]، فتقتلهم بدفعةٍ واحدةٍ، فتنتن الأرض منهم، فيدعو القائم المهدي والمؤمنون ربّهم أن يطهّر الأرض منهم، فيرسل الله مطراً فيسيل بهم إلى البحر، فيقذفهم فيه وتخصب الأرض حتّى أنّ العُنقُود ليشبع أهل بيتٍ منه ويبقى الأمر ما شاء الله، ثمّ تطلع الشّمس من مغربها فعندها، والله، يغلق أبواب التّوبة، فـ﴿لا يَنْفَعُ /269b/ نَفْساً إيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ في إيمانِها خَيْراً﴾ (الأنعام: ١٥٨).

<العالم بعد رحلة الإمام المهدي>

ثمّ يقبض الله المهدي وتعود الأرض جاهليّةً بالمعاصي وحتّى أنّ الرّجل لينكح سبعين امرأةً وأنّهم يتسافدون كتسافد الطّير وحتّى أنّ الرّجل ليأخذ المرأة على قارعة الطّريق وممرّ النّاس فينزو عليها كما ينزو الحمار على الأتان[3] مُتَعَرِّجين وأنّ أحسنهم قولاً لرجلٍ يقول: لو تَنَحَّيْتُما عن ممرّ النّاس.

ثمّ يسرى بالقرآن ليلاً، فلا يبقى في صدور الرّجال والنّساء حرفاً وتعطّل المساجد وينسى الأذان وذكر الله، فعندها الخَسْف والمَسْخ والقَذْف والحَرق والرِّيح الحَمراء والرّيح <الصَّفراء> والنّار الخَضراء الّتي تسوق سوق راعي البقر النّاس، ثمّ الهَدَّة[4]

١. أُورِيشَلَم: بالضم ثم السكون، وكسر الراء، وياء ساكنة، وشين معجمة مفتوحة، ولام مكسورة، ويروى بالفتح، وميم: هو اسم للبيت المقدس بالعبرانية إلا أنهم يسكّنون اللام فيقولون أوريشلم وحكي عن رؤبة أن أوريسلم، بالسين المهملة، وروي أوريشلوم وأوريشلّم، بتشديد اللام، وأوراسلم، بفتح الراء والسين. ياقوت حموى، معجم البلدان: ج ١، ص ٢٧٩.

٢. النغف: بالتحريك دود طوال سود وغبر تقطع الحرث في بطون الأرض في الحديث: أن يأجُوج ومأجوج يُسَلّط الله عليهم فيُهلِكُهم النَّغَف فيأخذ في رقابهم. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٩، ص ٣٣٨.

٣. الأتان: أي الحمارة. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٣، ص ٦.

٤. الهَدَّة، صوت تسمعه من سقوط ركن أو ناحية جبل. خليل، كتاب العين: ج ٣، ص ٣٤٧.

الأولى والثّانيّة ثمّ موت إبليس وهي النّفخة الأولى والنّاس كلّهم ولد الزّنا، ولا تقوم السّاعة إلّا على شرار خلقه، ثمّ خراب الدّنيا وموت كلّ شيء، ثمّ يفعل الله ما يشاء ﴿وَما يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيباً﴾ (الأحزاب: ٦٣).

(٢)

استدراك الخطبة القاصعة

برواية عمر بن محمد بن عمر بن علي

<الخطبة برواية عمر بن محمّد بن عمر بن علي>

وفي حديثٍ ما حدّثني به عمر بن محمّد بن عمر بن علي[1] عن أبيه عن جدّه يرفعه إلى عليٍّ عليه السلام أنّه حضره وهو يخطب بالقاصعة قبل مقتله بشهرٍ أو أقلّ، فخطب بها حتّى بلغ هاهنا، فزادني كلاماً كثيراً ممّا لم يزدني[2] عبد الله بن جعفر في حديثه حين أخذ في نعت المهدي وزمانه وقتاله أهل الكفر.

<ذهاب الإمام المهدي إلى الكوفة>

قال: ثمّ ليقتل قتل الغنم وليجعلنّ عشرة ألف بيضة ذات أوجهٍ وذروعٍ ينام عدّتهنّ على عشرة آلاف رجلٍ مؤمنين، ثمّ يقول: اضربوا من ليس عليه مثلها فيفعلون، ثمّ يسير كذلك ولا يخاف في الله لومة لائمٍ حتّى يكسر قرون الفتنة ويقتل قَتلَى كثيرة حتّى يأتي المَروَحَة[3] والمَروَحَة مسجد الكوفة، فيسلّم ويقول: هذا مسجد إبراهيم طيناً وخَزَفاً وعِيدَاناً /270a/ وكان مسجد نوح الّذي صنع فيه السّفينة، فيصلّى فيه صلاةً طويلةً

---

١. هو عمر بن محمد بن عمر الأشرف بن على بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام فهو من أهل الفضل والعلم. رکـ: ابن‌صوفى، المجدى: ص ٣٤٥؛ فخر رازى، الشجرة المباركة: ص ١٤١.

٢. في الأصل: يزيدنى.

٣. المَرْوَحة: موضع بالسواد كانت فيه وقائع بين المسلمين والفرس وهي وقعة قسّ الناطف، ويقال لها المروحة أيضا لأن قسّ الناطف على شاطئ الفرات الشرقي والمروحة على شاطئها الغربي. ياقوت الحموى، معجم البلدان: ج ٥، ص ١١٢.

تسمّى صلاة إبراهيم وآل إبراهيم وآل عمران وآل محمّد ويُسَلِّم عَلَيَّ سلاماً طويلاً، ثمّ يميل نحو الشّامات فيخربها خراباً لا يدع فيها عامراً ويقتل جبابرتها وبقيّة إلى صخرها وحربها وذرّية الخلّاس والأزيرق وكلّ مفتونٍ ومفتونةٍ ولكأنّي أنظر إليه قد خرب الدّيلم.

ثمّ عاد إلى الكلام الأوّل فذكر كلّه كما ذكره عبد الله بن جعفر وزاد فيه قال: فلمّا انتهى الكلام إلى الرّيح الصّفراء وذكر موت إبليس وخراب الدّنيا بكى طويلاً ثمّ قال:

<التوصية بالصبر في بلاياء آخر الزمان>

لم يُعط بعد اليقين شيءٌ أفضل من المعافاة في الدّنيا والآخرة فسلوهما الله. فوالّذي فلق الحبّة وبَرَأ النَّسَمَة، ليصيبنكم من البلايا والفتن فتن مَن صَبَرَ واحتسب خلص منها كما يخلص الذّهب في النّار ولا يبقى منكم إلّا مثل الكُحل في العين غير أنكم تسيرون بين أئمة الضّلالة كفَرَسَي رهانٍ يسير إحديهما الأخرى وقد تفرقّت الأمّة أربعة أممٍ، فإن دعاكم منهم إلى أنفسهم وبذلوا لكم الدّماء فلا تُخدعوهم والزموا الجماعة، جماعة آل محمّدٍ فإنّها الحجّة الكبرى والشّريعة العظمى والسّنّة العُليا والحنيفيّة البيضاء والعروة الوثقى والحبل الّذي به أوصى نبيّ الله، صلوات الله عليه: «إنّي تارك فيكم الثّقلين حبل الله الممدود إلى السّماء وحبل أهل بيتي لا ينقطعان أبداً» فإنّ الخروج منهما إلى غيرهما ضلالةٌ أبداً وإن رأيتم رجلاً يَنعِق ورجلاً آخر يتعزّز فائتمّوا بعزّه فإنّه أنجى لكم.

<النّاس بعد شهادة أمير المؤمنين>

فكأنّي ـ والله ـ أسمع بأُذني وأبصر بعيني أنّ جماعة بعدي لا تجفّ جرائد[١] نعشي تتفرّق قلوبها وتجتمع ألسنتها بسبب أولاد الطّلقاء وأولاد /270b/ حروراء وقلوبهم متفرّقةٌ مائلةٌ على أهوائها وآرائها تحنّ إلى الدّنيا كما تحنّ الطّير إلى أوكارها، أما أنّي قد أنبأتكم بفتنة الدّجّال وزمانه. والّذي نفسي بيده لَفتنةٌ بعض مَن هو جالسٌ منكم عندي ويسمع كلامي أخشى منه من فتنة الدّجّال يوم يخرج وهو فتنة فرعون هذه الأمّة

١. الجرائد جمع الجريدة وهي النخلة الرطبة التي قد جعل النعش عليها. ابن منظور، ابن منظور، لسان العرب: ج ٣، ص ١١٨.

وقارونها وهامانها وسامريها وفتنة عِجل الأمّة ومن أحبّه ورأى رأيه واتّبع هواه.

ها وَلِيَ بعدي رَسَلاً واحداً طليق ولعين وطريد أزيرق ومفتون وعجل وسامريّ، فمن كان منكم يحبّني ويحبّ نصرتي وحفظي وحفظ ذرّيتي فليقاتل الطّليق العاتي المُبتر المتشبّه بالأكاسرة[1] ومَن أوصى رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ بقتله إذا خطب على منبره واللّعين الّذي يقتل سبطي بأرض كربٍ وبلاءٍ ذلك قارونها.

وأيمُ الله لتصيبنّكم كلّ الّذي أذكره فزعةً في رمضان، وجارحةً في شوّال، والدّم في أيّام الأضاحي، وعجائب في جُمادى ورجب، وطمأنينةٌ في ذي القعدة، وفتحٌ في ذي الحجّة، وتحريق البصرة يحرّقها الله يومئذٍ بنارٍ تسيل كما يسيل الماء، فيومئذٍ فرحةٌ للمؤمنين وتَرحَةٌ[2] للكافرين وليس دون الفتح الأكبر زَحفٌ غير ثلاث زحوفٍ وكأنّكم قد نسيتم أو تُنسى، هيهات لا تُنسى وقعة حَرَوراء[3] ويوم البصرة وكذلك مثلها ونظيرها بعدي يبتلي به وَلَديّ ذبيحان سبطان في الكوفة[4]، أيّ يومٍ لها يوم التّسوق ثمّ يوم المَعَرَّة[5] والحريق، فجّارُهم في ذلك اليوم كفجّارهم يوم بدرٍ وأبرارُهم في ذلك اليوم كأبرار يوم بدرٍ وكأنّي بكم وقد نُصِرَ أهل الشّام عليكم لأنّهم سادتها /271a/ وكبارها على الباطل، فيضلّون السّبيل وأنتم خلفاء يَنزَعه الله منكم بتفرّق أهوائكم وميلكم إلى الدّنيا وحبّكم هذا الدّرهم والدّينار وكأنّي بهما يُعبَدان من دون الله يكنزان حباً لهما ولا ينفقان في سبيل <الله> مالهم. ﴿قاتَلَهُمُ اللّهُ أَنّى يُؤْفكُون﴾ (المنافقون: ٤) ﴿يَوْمَ يُحْمى عَلَيْها في نارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوى بِها جِباهُهُمْ﴾ الآية (التوبة: ٣٥).

---

١. الأكاسرة: جمع كسرى اسم ملك الفرس هو بالفارسية خسرو أي واسع الملك. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٥، ص ١٤٢.

٢. التَّرحَة: ضد الفرح وبمعنى الهلاك. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٢، ص ٤١٧.

٣. حَرَوراءُ: بفتحتين، وسكون الواو، وراء أخرى، وألف ممدودة، هي قرية بظاهر الكوفة، وقيل: موضع على ميلين منها نزل به الخوارج الذين خالفوا علي بن أبي طالب، رضي الله عنه، فنسبوا إليها. ياقوت حموي، معجم البلدان: ج ٢، ص ٢٤٥.

٤. في الأصل: كوفى.

٥. المَعَرَّة: الشدة، الإثم والأذى. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٤، ص ٥٥٦.

فعليكم بالطّاعة، فلا شيء أبلغ من الطّاعة الّتي بها يصلح أمور الأوّلين والآخرين واستقامت عليها أمور الآخرين ولو لم يبق من الدّهر إلّا يوم وأهل الشّام عند عين التّمر، لطوّل الله ذلك حتّى يحرق بإذن الله البصرة ويسبّ أهلها، ثمّ يرسل الله فيها الماء فيغرقها غير مسجدهم كأنّهم جؤجؤ[1] سفينةٍ.[2]

مَن مِنكُم سَمِعَ رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ يقول ذلك وقال: ثمّ يكون بعد ذلك فسادٌ في الأرض حتّى تكون كنوزٌ وكنوزٌ لا تُقاسم وعذابٌ كعذاب الفراعنة ينزع الأكتاف ويقطع الأيدي والأرجل ويجعل المسامير في الأصابع والخواتيم في الأعناق والسّب على المنابر قرناً تامّاً.

إنّ المسلمين إخوةٌ ولا يحلّ لإمرئٍ مسلمٍ من مال أخيه إلّا ما أعطاه عن طيب نفسٍ منه، ولا تظلموا أنفسكم واستبقوا، أيّها النّاس أنّ العبد موفّى رزقه، فأجملوا في الطّلب ولا يحمِلَنّ عبدٌ استبطاء رزقٍ أن يتناول من الحرام، فإنّه لا يُنال ما عند الله إلّا بطاعةٍ، ولا يدخل الجنّة مَن لا يأمن جارُه بَوائِقَه[3]، ومن كانت عنده أمانةٌ فليُؤَدّها إلى أهلها.

واتّقوا زماناً عن قريبٍ لا يستعمل الكتاب ولا يُرغب في السّنن وذلك أنّ الضّلالة لا توافق الهدى وإن اجتمعا /271b/ فاجتمع القوم على الفُرقَة، وتفرّقوا عن الجماعة يقتلون على الغضب ويولّون أمورهم، أمرهم ودينهم، مَن يعمل بالمنكر والرّشا والميل ويطيعون وليّهم بتحريف الكتاب تصديقاً بما يعمل وتزكيةً لنفسه وهم يعلمون بتحريف الكتاب وتبديل السّنن وبهتان ولاتهم بتزكية أنفسهم ويعلمون ذلك ويكتمون ميلاً إلى الدّنيا ﴿أَلا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ﴾ (الزمر: ١٥).

---

١. جُؤجُؤُ السَّفينةِ والطائرِ: صَدرُهما. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١، ص ٤٢.

٢. قريب بهذا المضمون نقل عن أمير المؤمنين في خطبته الموسومة بالبصرة: «سمعت عليّا وهو بالبصرة: ليظهرنّ عليكم أهل الشام ثمّ ليعركنكم عرك الأقط، ثمّ انصرف. قال: ثمّ قال: ويح البصرة لتحرقن، أو لتغرقن، حتّى لا يبقى إلّا مسجدها وبيت مالها كأنه جؤجؤ سفينة». مقدسي، البدء والتاريخ: ج ٤، ص ١٠٤؛ دارقطني، المؤتلف والمختلف: ج ١، ص ٣٨٩؛ الشريف الرضي، نهج البلاغة: ص ٥٦، خ ١٣؛ ابن‌طاووس، التشريف بالمنن: ص ٢٥٣.

٣. بوائقه: أي غوائله وشرّه أو ظلمه وغَشَمُه. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٠، ص ٣٠.

لا يلي من يلي عليكم بعدي بالكتاب بل بعمل الأكاسرة والجبابرة، فيكون في فعله ذلك الزّمان وغير ذلك الزّمان أَمامَ الكتاب ولا يجعل الكتاب أَمامه. ولا يعرفون من الكتاب إلّا اسمه ورسمه، يدخل الدّاخلُ منهم في ذلك الزّمان لما يسمع من حكم القرآن، فما يطمئنّ جالساً حتّى يخرج من الدّين وكيف لا يخرج وإنّما ينقل من مَلِكٍ إلى دين مَلِكٍ ومن طاعة والٍ إلى طاعة والٍ ومن عهود والٍ ومَلِكٍ إلى عهود مَلِكٍ ومن ولاية مَلِكٍ إلى ولاية مَلِكٍ، فاستدرجهم الله إنّ كيده متينٌ، فبالأمل والرّجاء والطّمع والأهوى حتّى توالدوا في المعصية، فينبذون الكتاب لما يعلمون أنّه يصرف عن شيءٍ من أمورهم صلاحٌ بل ضُلّالاً تائهين يدينون بغير دين الله ويدينون لغير الله.

مساجدهم في ذلك الزّمان عامرةٌ مُزَخرَفةٌ قائمةٌ قد بدّل ما لها فيها من الهدى، فعمارتها أهل سُمعَتها وقُرّاؤها عبيد الدّرهم والدّينار ينتظرون بعبادتهم و<لا> تخشعهم اقتناص أموال اليتيم والأرمَلة[1] وهم من عَبَدة الأهوى وبيّاع الضّلالة يحسنون آرائهم ويصوّبون /272a/ كلامهم ويصدّقون حديثهم وقد رضوا بتبديل سنّة الله وتعطيل حدود الله فلا أئمتهم يدعون إلى هدى ولا يقسمون الفَيءَ في أهل اللّقاء ولا يفون بذمّةٍ ولا يرعون الجار ويقتلون القتيل منهم ظلماً ولا يسمّونه شهيداً، يدينون بالفِريَة والجمود ويستغنون بالجهل عن العلم ومِن قَبلُ ما مَثّلوا بالصّالحين كلّ مُثلَةٍ[2] وسمّوا صدقهم على الله فِريَةً والفِريَة صدقاً وجعلوا في الحسنة العقوبة وفي السّيئة الجزاء.

وقد بعث الله أيّها النّاس إليكم رسولاً ﴿مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ﴾ (التّوبة: ١٢٨) وقد أنزل عليكم كتاباً عزيزاً ﴿لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ (فصّلت: ٤٢) ﴿قُرْآناً عَرَبِيّاً

---

١. الأرملة: النساء التي مات زوجها أو الفقير الذي لا يقدر على شيءٍ. ابن منظور، لسان العرب: ج ١١، ص ٢٩٦-٢٩٧.

٢. ومِن قَبلُ ما مَثّلوا بالصالحين كلّ مثلة: أن المراد أن هؤلاء الأشقياء الذين يفعلون بعدي تلك الأفعال الشنيعة قد فعل آباؤهم وأسلافهم مثل ذلك بالصالحين في زمن الرسول. المجلسي، مرآة العقول: ج ٢٦، ص ٥٩٤.

غَيْرَ ذي عِوَجٍ﴾ (الزّمر: ٢٨) ﴿لِيُنْذِرَ مَنْ كانَ حَيّاً وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكافِرينَ﴾ (يس: ٧٠).[١]

ألا وأنّ زمانكم زمانٌ فيه الرّيح الشّديد والقتل العظيم وجولةٌ كجولة بُخت نَصَّر وتبديل كتاب وسنّة والابتزاز بالسّيف والغلبة وعبادة الدّرهم والدّينار.

هاتوا أنبئوني هل جلب الخلافة لقومٍ كذّبوا رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ وسمّوه كذّابا ساحراً مجنوناً وطردوه من حرم الله ومسكنه وموطنه ورفعوا عليه السّلاح وقاتلوه؟ أليس قال، صلّى الله عليه وعلى آله: اشتدّ غضب الله على قومٍ رموا وجه رسول الله ولعن الله قوماً رفعوا السّلاح على رسول الله؟

لو شئت أن أنبّئكم في كم موطنٍ لعن الله ورسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ الأحزاب الّذين حزبوا عليه وهو يقول: اللّهمّ العن الحمير(؟) الأصهب، زمانه زمان الظّالمين

١. «واتّقوا زماناً عن قريبٍ... وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكافِرينَ» رواه الكليني مع اختلاف يسير عن خطبة لأمير المؤمنين خطب بذي قار وهي: «...فالكتاب وأهل الكتاب في ذلك الزمان في الناس وليسوا فيهم، ومعهم وليسوا معهم، وذلك لأن الضلالة لاتوافق الهدى وإن اجتمعا، وقد اجتمع القوم على الفرقة، وافترقوا عن الجماعة، قد ولوا أمرهم وأمر دينهم من يعمل فيهم بالمكر والمنكر والرشا والقتل، كأنهم أئمة الكتاب، وليس الكتاب إمامهم، لم يبق عندهم من الحق إلا اسمه، ولم يعرفوا من الكتاب إلا خطه وزبره، يدخل الداخل لما يسمع من حكم القرآن، فلا يطمئن جالسا حتى يخرج من الدين، ينتقل من دين ملك إلى دين ملك، ومن ولاية ملك إلى ولاية ملك، ومن طاعة ملك إلى طاعة ملك، ومن عهود ملك إلى عهود ملك، فاستدرجهم الله تعالى من حيث لايعلمون، وإن كيده متين بالأمل والرجاء حتى توالدوا في المعصية، ودانوا بالجور، والكتاب لم يضرب عن شيء منه صفحا ضلالا تائهين، قد دانوا بغير دين الله عز ذكره، وأدانوا لغير الله. مساجدهم في ذلك الزمان عامرة من الضلالة، خربة من الهدى، فقراؤها وعمارها أخائب خلق الله وخليقته، من عندهم جرت الضلالة، وإليهم تعود، فحضور مساجدهم والمشي إليها كفر بالله العظيم إلا من مشى إليها وهو عارف بضلالهم، فصارت مساجدهم من فعالهم على ذلك النحو خربة من الهدى، عامرة من الضلالة. قد بدلت سنة الله، وتعديت حدوده، ولا يدعون إلى الهدى، ولا يقسمون الفيء، ولا يوفون بذمة، يدعون القتيل منهم على ذلك شهيدا، قد أتوا الله بالافتراء والجحود، واستغنوا بالجهل عن العلم، ومن قبل ما مثلوا بالصالحين كل مثلة، وسموا صدقهم على الله فرية، وجعلوا في الحسنة العقوبة السيئة. وقد بعث الله عز وجل إليكم رسولا من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم صلى الله عليه وآله، وأنزل عليه كتابا عزيزا لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد، قرآنا عربيا غير ذي عوج؛ لينذر من كان حيا، ويحق القول على الكافرين...» الكليني، الكافي: ج ١٥، ص ٨٤٨ - ٨٤٩.

﴿الَّذينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللهِ كُفْراً وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَها وَبِئْسَ الْقَرارُ[١]﴾ (إبراهيم: ٢٨-٢٩) ثمّ الّذي يليه فرعون والّذي يليه قارون ملعونٌ /272b/ قتّالٌ سفّاكٌ والّذي يليه قارون وهامان ماردٌ، ثمّ الهرج والسّفك هَلُمَّ جَرّاً كلّما قتل الله عاتياً وقطع بظهره عاجلاً قام طريدٌ أو طليقٌ حتّى يستكمل بالملقّب بالحمار تمام عدّتهم، ثمّ زمان بالقالة والقيل والهرج والقتل والرّاية السّوداء لها ظفرٌ من أعلاها وهدمٌ وكسرٌ ووساوس ومعاصي وتصريف الألسن وتفرّق القلوب وإحياء الكسروية العجميّة راياتها عجميّةٌ وزيّها عجميٌّ، أصحاب الشّوارب والجماجم والخفاف الخرطوميّة الّتي هي من لباس جنود الدّجّال ثمّ هَلُمَّ جَرّاً حتّى تشتدّ[٢] منهم عصبيّة ثمّ يزيدون ما شاء الله.

ويَلقي اللهُ البأسَ بينهم، فيقتتلون قتل الفراعنة بينهم، فيهم الزّمهرير الشّديد والمطر الواسع والعُشب الكثير والقحوط والزّلازل[٣] والرّجفات والخسف في الأطراف والنّواحي وتناثر الكواكب والرّيح العاصفة وتعود الثّمرات الجراد المسلّط والجراد التّخويف وطاعون في أهل الشّام شديدٌ وركوب الصّوامع قسّيسين ورهباناً من نُظرائها وقيل كهيئة المجوس عن يمين الكوفة وشمالها حتّى تبقى الكوفة ليس فيها نافعٌ ولا ضارٌّ إلّا مَن يقتل النّاس.

وفيهم ينادي المنادي: ألا أيّتها الأمّة المتولّية أمر البلاد بالفساد والقتل والتّجبّر بنيتم بناء الفراعنة وكنزتم كنوز قارون وركبتم ركوب بُخت نَصَّر وتزيّنتم بزينة الأكاسرة والقياصرة ونسيتم الكتاب ونبذتموه عن وراء ظهوركم وبدّلتم السنن وأثقلتم الأرض من البناء والزّخاريف وبِعتُم الأمانات وحملتم بالمستكبرين على رقاب المستضعفين.

قُرّاؤُكم عُرفاؤُكم وصلحائكم ساداتكم وكبراؤُكم /273a/ الّذين سَنُّوا لكم سنن

---

١. في الأصل: المهاد.

٢. في الأصل: تشتبد.

٣. في الأصل: الزلال.

الضّلالة والفساد في الأرض، كذلك ركبتم طبقاً على طبقٍ خَذواً وقَذياً[١]. ألا إنّ لكم أئمةٌ يقدّموا، تعلّقتم بحبلهم وسنّتهم، قُضِيَ قضاء الله ﴿وَكانَ أَمْرُ اللّهِ مَفْعُولاً﴾ (النساء: ٤٧) ألا إنّ الله يمنّ ﴿عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأَرْضِ﴾ ويجعلهم ﴿أَئِمَّةً﴾ ويجعلهم ﴿الْوارِثِينَ﴾ ويمكّن ﴿لَهُمْ فِي الأَرْضِ﴾ ويري فراعنة الأرض وهامانها وجنودها ﴿مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ﴾ (القصص: ٥-٦).

والّذي فلق الحبّة وبَرَأ النَّسَمَة، لترينّ ذرية الرّسول وآل الرّسول وعترتي كلّ ذلك كما رأت بنو إسرائيل من فرعون وهامان وجنودهما وليمكّنهم الله في الأرض كذلك وما ذرّية محمّد رسول الله وصفيّه بأهون عنده من ذريّة بني إسرائيل، فأنقذهم الله من فرعون وهامان وجنودهما وكذلك يجعل الله لذريّتي ﴿إذا مَا اتَّقَوْا﴾ وأحسنوا ﴿ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا﴾ (المائدة: ٩٣) الدّولة والزّمان الأزهر ويرد على الأرض بركاتها وأمانها.

إنّ الله تبارك وتعالى أعطى نبيّه ـ صلّى الله عليه ـ عشر مفاتيح لم يعطها نبيّاً قبله من مفاتيح خزائن الغيب القرآن منها جزءاً واحداً فأعطى أمّته القرآن وشَرِكتُهم في القرآن وخصّني بالتّسعة لم يشركني فيها أحدٌ ولم ينبغي أن يشركني فيها أحدٌ، لأنّي كنت من الرّسول بمنزلة الّتي لم يُقاس بنا أحدٌ ولم يعلونا أحدٌ ولكن ليبلوا الأمم بالفتن لينظر إيّاه يعبدون أمّ الدّنيا؟

ألا وقد وضعتها عند ذريّتي ألا ولا يفهم تأويلها إلّا المذبوح بأرض كربٍ وبلاءٍ وباقر العلم وارث الأرض في آخر الزّمان ذلك الّذي يخرج في الشّهر ﴿الَّذي أُنْزِلَ فيهِ الْقُرْآنُ هُدىً لِلنَّاسِ وَبَيِّناتٍ مِنَ الْهُدى وَالْفُرْقانِ﴾ (البقرة: ١٨٥) /273b/ كذلك يخرج في ذلك الشّهر في ليلة القدر فيكون ﴿هُدىً لِلنَّاسِ وَبَيِّناتٍ مِنَ الْهُدى وَالْفُرْقانِ﴾.

ثمّ يسير بالقرآن ويظهر تأويله حتّى إذا أثبت وقام بالعدل والقرآن والسّنة رفعت الفتن رؤوسها ما شاء الله في زمانه، فهو يقبل السّفياني والأموي والمرواني واليماني والقيسي والكندي وأصفر الرّجلين وثلاث عشرة دجّالاً كذّاباً من قبل الدّجّال الأكبر

---

١. في الأصل: قذوا.

وطلوع الشّمس من مغربها وخروج الدّابة والرّيح الصّفراء الّتي تقبض أرواح المؤمنين والرّيح الحمراء ونزول الدّخان والرّيح الحمراء الّذي يقبض فيها أرواح الكافرين وصَرصَرةٌ[١] كصرصرة عادٍ ودمدمةٌ[٢] كدمدمة ثمودَ وقذفٌ كقذف قوم لوط وخسفٌ كخسف قارون وصيحةٌ كصيحة أصحاب ياسين ﴿فَإِذا هُمْ خامِدُونَ﴾ (يس: ٢٩).

كذلك في زمان القائم بالعدل، وتعفّى المقدّسات والحرمات وطيبته يومئذٍ محفوفة بالملائكة، لا يدخلها دجّالٌ ولا شيطانٌ ولا عاتٍ قتّالٌ فيها، من آل القائم أميرٌ سيرته فيها يومئذٍ كسيرة رسول الله، صلّى الله عليه وعلى آله.

ثمّ يخرج الدّجّال وينزل عيسى ـ عليه السّلام ـ ويقتل الدّجّال ويرسل الله ريح السُّبات[٣] باردةً طيّبةً فيسبت المؤمنون سُباتاً يذوقون فيه الموت ويخصّ الله عيسى بن مريم بريحٍ من القدس ألين من الرّخاء وألذّ من اللذّات الشّهيّة وأحلى من العسل وأطيب من المسك الأذفر، فتقبض روحه فإذا دفن في مسجد النّبي ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ استقامت للقائم الدّولة /274a/ ويمكّن في الأرض حتّى يملكها كما ملكها العبد الصّالح ذو القرنين وينجز الله لنبيّه وعده في كتابه وقوله ﴿الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ (التوبة: ٣٣) حتّى لا يكون الدّين في زمانه كلّه إلّا الإسلام وأنّ اسمه اسم نبيّ الله وكنيته كنيته ونسبته نسبته وهديه هديه وشبهه شبهه وقامته قامته، جعل الله له بدل خاتم رسول الله ـ صلّى الله عليه ـ شامةً سوداءَ في نور جبينه ورايته راية رسول الله، صلّى الله عليه وعلى آله.

ألا فالتمسوا بعدي إماماً عادلاً، فإنّي قد وضعتها في أهلي ولي الخلافة لم أحلّها لأحدٍ ولا أحلّها لأحدٍ، فكونوا مع العادل القائم بالقسط، فإنّ رسول الله ـ صلّى الله عليه ـ قال: من مات من أمّتي ليس عليه إمامٌ عادلٌ قائمٌ بالسّنن والتأويل، فإنّه يموت ميتة جاهلية إلّا أن يكون هو الإمام. وليس لأحدٍ على عترة رسول الله ـ صلّى الله عليه وعلى آله ـ إمامةٌ

١. الصرصرة: الصوت الشديد والصيحة الشديدة. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ۴، ص ۴۵۰.

٢. الدمدمة: الهلاكة: ابن‌منظور، لسان العرب: ج ١٢، ص ٢٠٨.

٣. السُّبات: نوم خفي كالغشية. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٢، ص ٣٧.

ولا إمارةٌ بل هم الأئمة والأمراء، لهم ميراث النّبي وإليهم عاقبة الأمر، ذلك تقدير العزيز العليم لأنّه محدث الأشياء الّتي لا نشك أنّها لا يكون إلّا بمحدث لها سواها.

<صفات الحقّ تعالى>

وإنّه أوّلٌ لأنّ الحوادث لا يكون إلّا بعد مُحدِثها ومُنشِئها وإنّه عليمٌ لأنّ الصّنعة لا تكون إلّا بعلمٍ وحكمةٍ وتدبيرٍ وإنّه عزيزٌ لأنّه لا يمتنع منه المفعول أن يفعله ويصوّره كيف يشاء وينقله إذا شاء وإنّه لا يزال لأنّ المفعول لا يفعله سواه وإنّه لا حدّ له ولا نهاية لأنّه ليس بمفعول به فاعلٌ مقدّرٌ ...[١] ممسكٌ، وإنّه غير مختلفٍ لأنّ الاختلاف لا يكون إلّا بتركيبٍ وتبعيضٍ وتصويرٍ وإنّه لا يبعّض فيه لأنّه ليس بمفعولٍ مركّبٍ مؤلّفٍ وأنّ التّبعّض لا يكون إلّا باختلافٍ وفصولٍ. /274b/

وإنّه ظاهرٌ لأنّ التّدبير لا يكون إلّا بظهورٍ على الأشياء وقهرٍ لها وإنّه باطنٌ لأنّه لا يلطف بخفيّ الأشياء إلّا بعد استبطانٍ بها وعلمٍ بها وإنّه لا يوصف بذاته لأنّ صفات الذّات اختلافٌ وكيفيّةٌ وإنّه أحدٌ واحدٌ لا اختلاف فيه ولا كيفيّة ولا كمّيّة لوصفه لأنّه ليس لعظمته منتهى تحصيه العدد والأقدار.

وإنّه لا كمّيّة فيه لأنّه من أجله كان بدو كلّ شيءٍ وهو لم يزل ليس لشيءٍ كان وأنّه لا يوصف بالزّمان لأنّ الزّمان حادثٌ من مقدار حركات فعاله وهو أزمن الزّمان وأوّن الأوان وأنّه لا يوصف بمكانٍ وأينٍ لأنّ المكان والأين[٢] موقع مماسة الخلق بعضها بعضاً وأنّه لا يوصف بالقعود والقيام والقدوم لأنّه لا حدّ له ولا نهاية فيكون منتصباً أو مضطجعاً[٣] أو جالساً أو غائباً إلّا ما جاءت به الكتب من ذلك على صفته غير ما يكون من الخلق كقوله: ﴿قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ﴾ (الرّعد: ٣٣).

---

١. كلمة غير مقروءة.

٢. في الأصل: مكان وأين.

٣. مضطجعا: أي نائماً. ابن‌منظور، لسان العرب: ج ٨، ص ٢١٨.

<طرق معرفة الله تعالى>

وإنّه لا يدرك بحاسّة لأنّ الحواسّ لا تقع إلّا على محدودٍ مقدّرٍ ذي مساحةٍ أو ما يحلّ في ذي مساحةٍ وأنّه لا تصاب معرفته إلّا بأحد وجهين: إمّا باعتبارٍ وإمّا باستدلالٍ بالشّاهد على الغائب وبالظّاهر على الخفيّ كما يستدلّ بالبناء أنّه بالباني، وإمّا بما وَصَفَ به نفسه وأوحى به إلى رسله أنّه حيٌّ عليمٌ عزيزٌ خلّاقٌ سميعٌ بصيرٌ ولله المثل الأعلى والصّفات الحسنى ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ (المؤمنون: ١٤).

<آخر الخطبة>

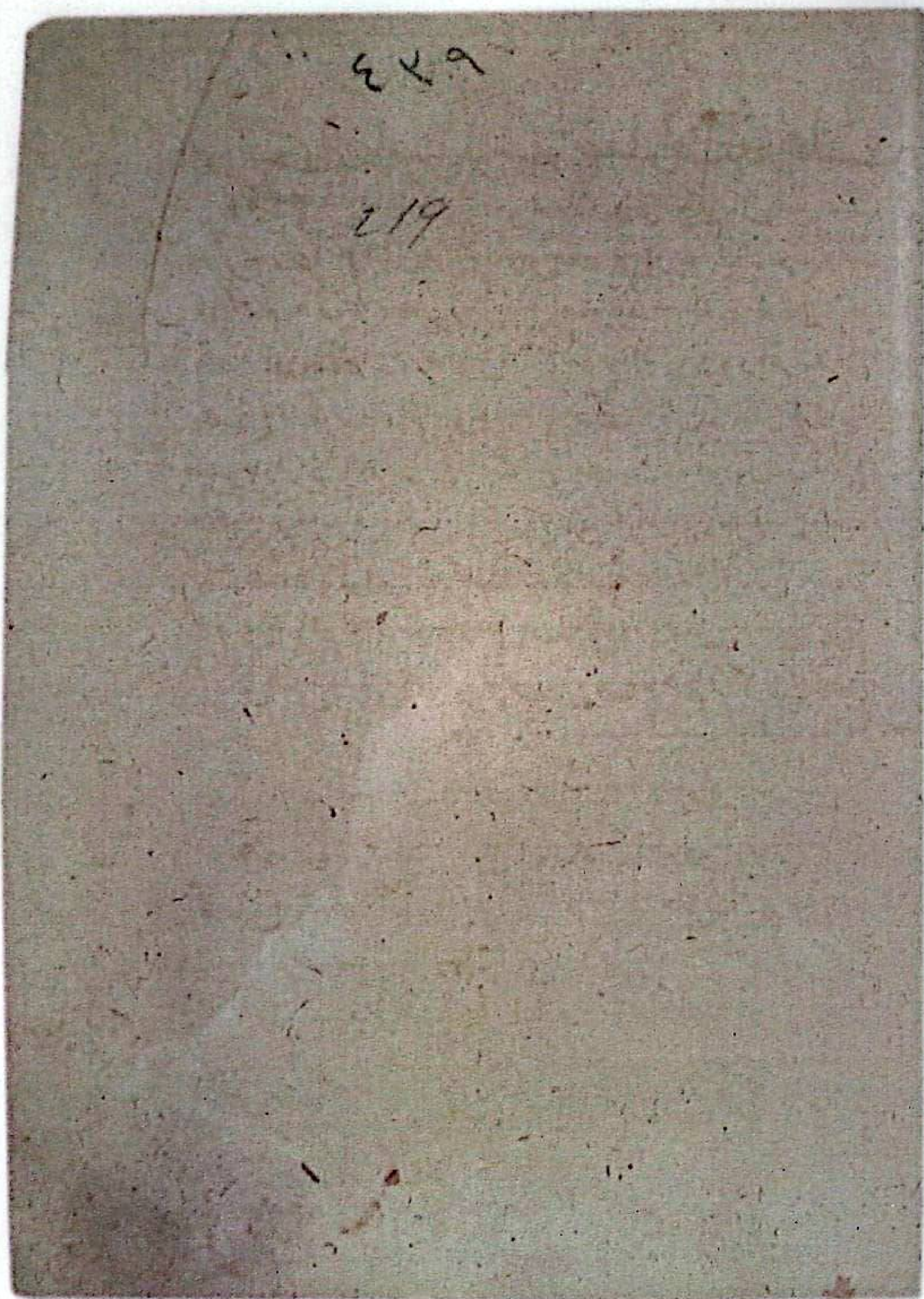
هذه آخر خطبتي /275a/ وهذا آخر مقامي وكلامي لكم في مثله وقد أنذرت وبيّنت، فليهتد المهتدون وليشقى الشّقيّون وفي ذلك ذكرى للذّاكرين، وصلّى الله على محمّدٍ وعلى آله الطّيّبين، أقول قولي هذا ويغفر الله لي وللمؤمنين فإنّه وليّ ذلك.

ثمّ نزل، فوالله ما خطب حتّى قُتِلَ واختلفت الأمّة.

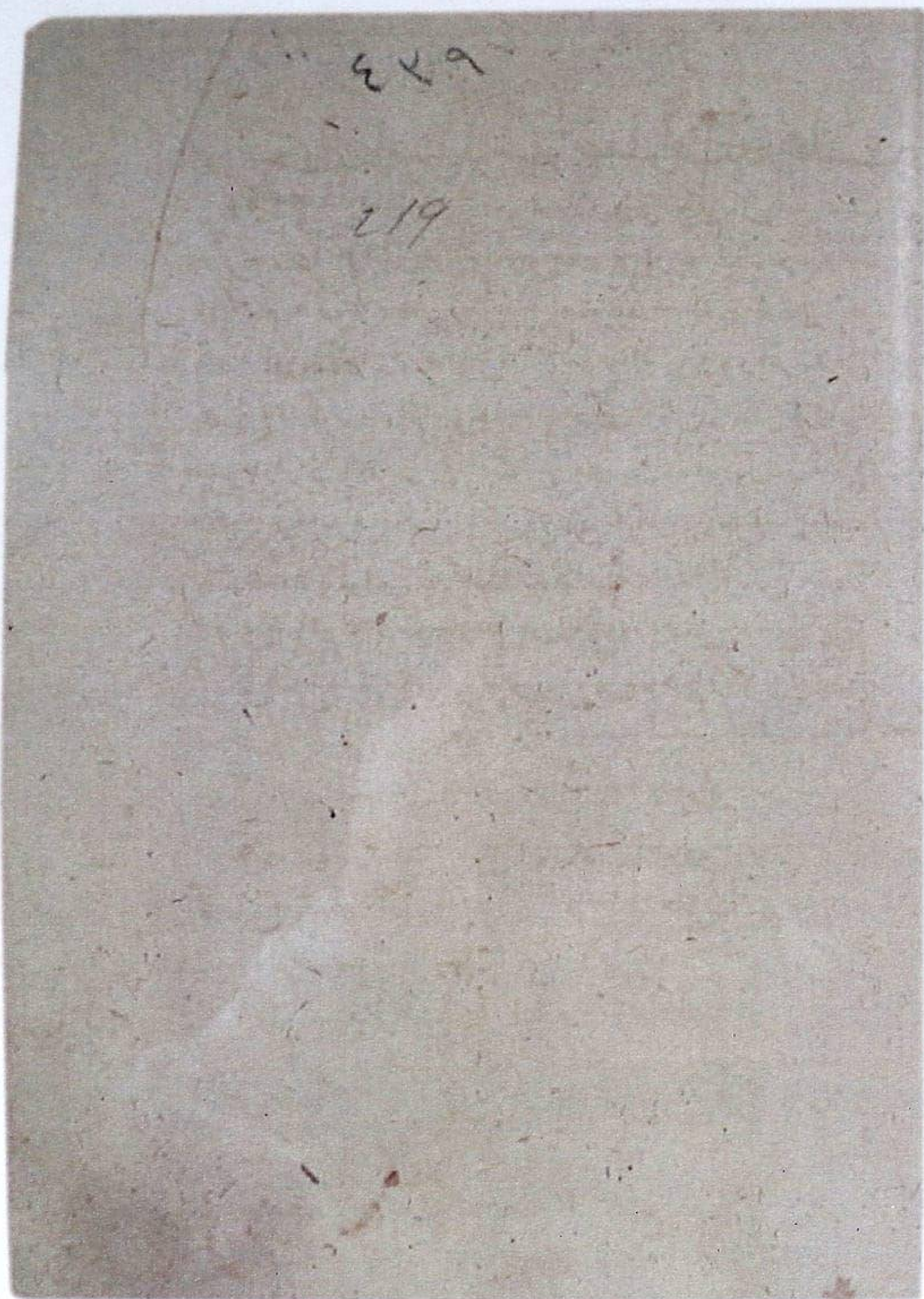
تمّت الخطبة والحمد لله حقّ حمده وصلاته على المصطفى محمّد

والسّلام

تصویر نسخه


٤٢٩
٤١٩

[١أ]



(11)

بسم الله الرحمن الرحيم

خطبة امير المومنين صلوات الله عليه

وهي التي تسمى القاصعة ٥ حدثنا عبد الكريم قال حدثنا عبد الله
بن جعفر الازهري عن ابيه عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عليهم
السلام قال لما كان قبيل قتل امير المومنين عليه السلام بايام يسيرة
صلى الغداة ذات يوم واطال فيها الركوع والسجود وقرا فيها بسورة حم
عسق وبسورة الزخرف ثم اقبل على الناس بوجهه وقد اغرورقت عيناه من الدموع
وهو يقول الا انبيكم بما رايت ليلتي هذه رايت رسول الله صلى الله عليه
وهو يمسح وجهي ويقول لي يا ابا حسن لا عليك قضيت ما عليك فانت خليلي
وانا خليلك بالموانسة والمرافقة ذاك بي ولك ولتبلين احصو صيت
الفتن فذرهم يلاقوا يومهم الذي فيه يوعدون وهي رويا صادقة وانه
انباني بالحق ونعى لي نفسي وجاني وقد فارقتكم فراق رسول الله صلى
الله عليه وعلى آله فما تظنون بامة فارقت رسولها ووزيرها وهي
كلبة جايعة بعد قرمها الى الدنيا ومغالبتها الا انها ستواتيهم كما واتت
الفراعنة من قبل فاذا ملاتهم من كفيها وزخرفة غرورها واعطتهم
الاماني وسرور القلب ومنظرها الانيق ارسلت بهم عذارا سلسا
وغبطتهم بخضرتها وجذل بهجتها ومهدتهم بها ونيرها ومنحتهم
الدعة والرغد وشغلتهم بفكرة خلدها وانها غير زايلة عنهم وهي
المغالبة اخرجت عليهم جناح بوارها وسقتهم من سمومها وجبتهم
بغارتها وانا عيها باله من استدراج ما اعظم حسرته وازعق

٤٤١

٢٢٠

شرّته وامرّ مرارته وازهق قلبه وانى والذى فلق الحبّة وبرا
النسمه لاقوم مقام الوداع قبل يوم الفراق يوم وفود الامرا
واهل الشام والامصار وانا كاتب اليهم بذلك استفهم كلّ
محب وامق وكل ضال مبغض ان شا الله ۞ فاذا قدموا
فليبلغ الشاهد الغايب والكبير الصغير والعالم الجاهل لانّى
اقمع في خطبتي وكلامي كل جبّار عنيد وكل ختّار كفور وسيعلم
الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون ۞ قال فصاح اليه الناس
يا امير المومنين لا ابكا الله عينك والله ما ابغضناك منذ احببناك
ولا جهلناك منذ رايناك ولم تزغ قلوبنا منذ والبناك وانت الناطق
الصادق والوزير الخاتم الذى اقامك رسول الله صلى الله عليه وعلى اله
مقام ثانيه وثانيه ووزيره اذ جعلك من نفسه كهرون من موسى
وجعلك ولى كل مومن ومومنه وجعله الثانى الذى قرنه بالحبل
الاكبر حبل الله فهل يصلح اليمين الا باليسار واليسار الا باليمين
فما صلح حبل الله الا بحبله الثانى وكنت انت الحبل الثانى فانك
كانك تنعا نفسك ولم تقل شيا قط الا جا كفلق الصبح تباشيرا
فانفسنا لنفسك الفدا ولا ارانا الله ذلك يا امير المومنين فانها
ان فقدت كانت جاهليه جهرا ونفاقا بالنتاج يعلو مع اغصان
شجره فتنه الدنيا فان دعوت دعى كل مجتهد راغبا باسما الله الحاجات
ان تقدّم مجلسك فلا يرون يومك ۞ فبكا على عليه السلام

وقال اصبروا ان وعد الله حق ولا يستخفنكم الذين لا يوقنون
وداع قبل فراق وعهد قبل الانطلاق وذكرى لاولي الالباب وذكر
فان الذكرى تنفع المؤمنين ما اصبح اليوم على ظهرها مؤمن بالحقيقة
الا المتعلقون بحبل الله الممدود كتاب المنزل وبحبل آل الرسول اهل
العبا واهل المباهلة واهل سورة هل اتى يوفون بالنذر ويخافون
يوما كان شره مستطيرا نحن اهل سورة المائدة والانعام
واهل سورة الفتح هذا نبيكم صلى الله عليه رأيته ليلتي هذه
وعهدي به ليلتي مسح وجهي بطرف كمه وهو يقول ابا حسن
لا عليك قضيت ما عليك وسلني موانسته افلا اكون انيسه
فقد كنت في مواطننا الخشنه انيسا وصاحبا وفي مقاومة
الشدايد علما ومحبا وصاحبا والله الذي فلق الحبه وبرا النسمه
لتخضبن هذه من هذه ولتكونن مرج كمرج بني اسرائيل وتيه كتيه
بني اسرائيل وعباده سامريه موعدكم جمعتكم ان شاء الله
قال فوالله ما كان حديث الناس من يومه الذي قال فيه هذه
المقاله الى اليوم الذي قام فايما فخطب خطبته هذه الا كلام امير المؤمنين
رضي الله عنه ولقد اشتاق الى ذلك اليوم كل صغير وكبير وبلغ الخبر
معويه وذويه وابن العاص وذويه واهل الجمل وصفين والنهروان
فضرب الى الكوفه لذلك اليوم كل صعب وذلول كما تضرب الناس
الى الموسم له ايام الموسم وقدم الامرا والاجناد واهل المدينه حتى

٤٤٢

١٢٢

هذا الحي من الانصار وعيون صعوبه وذويد متنكر بن وقبل

امير المومنين عليه السلام ان المسجد قد غص باهله وجاتك الدهما

والجمهور وهذه العرب قد اتتك نفوسها فقال اخرج وعن يمينه

الحسن وعن يساره الحسين ومن امامه ابن الحنفيه وبنوه الباقون

من ورايه وقد تعمم بعامه رسول الله صلى الله عليه وعلى آله السحاب

وقد تقلد بذي الفقار ولبس جبه رسول الله صلى الله عليه وتختم

خاتمه وجبينه يومئذ بيضا ودخل مسجده وصعد المنبر واقبل على

الناس بوجهه وهو يقول وكان امر الله مفعولا فاول ما قال قال

لسان مامور ونفس يقظا نه والذي فلق الحبه وبرا النسمه لقد

انباني الصادق المصدق بالاول الماضي والكاين الباقي حتى كاني انظر

الى زمان زمان ويوم يوم ولكل زمان رجال ولكل مقام مقال

الا واني اقول قولي هذا في يومي هذا ولعلي ارى احد يقول يومي هذا

مثل قولي هذا فليسمع المحبون والمبغضون فانه ما من نبي بعث في

الاولين والاخرين الا كان له هاد من بعده وان موسى عليه السلام

خاصه كان كليم الله ومحمد صلى الله عليه صفي الله فاقام موسى من

بعده هاديا احمد يا هرون ابن امه ومحمد اقامني هاديا احمد يا فانا

نظيره الا اني لست بنبي فاختلفتم علي وكذلك اختلفت بنو اسرائيل

على هرون فضربها الله بالفتن والاختلاف وجعلهم شيعا وفرقا

وابتلاهم بعباده العجل والسامري وخوفوا بالقتل فمن قتل

نفسه للتوبه كان شهيدًا ومن كره القتل عوقب بالافتراق
والخروج عن الملة فافترقت على اثنين وسبعين فرقه كلها ضلت
وهلكت الا بقيّة آل موسى وآل هرون وهم الامة الهادية التي
قال الله ومن قوم موسى امة يهدون بالحق وبه يعدلون فهي التي
تعدل وتهدى ولم يكن الله ليضل آل النبي من بعده وكانت هذه
الامة على ثلث وسبعين فرقه كل فرقه على ثلث وسبعين ملة وكل
ملة ضالة مضلة الا من اخذ بحجزتي وحجزة آل رسوله وكتابه
وسنته واتبع الحبل الاكبر والحبل الاصغر فاقبلوا الي بقلوبكم
واجعلوا قلوبكم نحوي ثم قال الحمد لله الذي كلما حمده
حامد من خلقه ازدادت النعمة عليه تتابعا ولزمه بعد الحمد
حمد على الحمد فنحمده بمحامده على الحمد الذي الهمه وله الحمد بعدد
ما حمده الحامدون من جميع الامم اللهم اني لا احصي ثناء عليك انت
كما اثنيت على نفسك [illegible] العبودية واحمدك اذ لم تعاقبني
بالنقمة على الخطيئة سبوح انت قدوس خضعت لك الاصوات
وذلت لهيبتك الرقاب وقصرت دون ذات علمك الاسباب
واقدس لك اللهم بالخلاف على الذين قتلوا انبياءك واولاد
انبيائك وشبهوك بشبح محدود تعاليت عن الاشباه لست
بوالد ولست بمولود وصدعت بالخلاف على من بان لك بالعنود
وحاول ان يزيل لك مديحة امتدحت بها في كتابك تعاليت

٥٤٤

٢٢٢

عمّا تقول الملحدون علوًّا كبيرا وسبحن الذي من اياته اختلاف
الالوان ونطق الالسنه في تخوم قطر الافاق من الزنج والصين
وياجوج وماجوج وواق واق ومن بين السدين الذين لا يفقهون
قولا ومن في بوادي فلوات غانه الغبا في من عجيب الالسن الذين
يغذون بزغف الحنظل والهبيد ولا يمتنعون من الشمس
بخلق ولا جديد الا بغمد جبل وبنا بين الجلود ولله قيام لا يحصون
ولا يعرفون ولا يموتون حتى تبنا سلون من ارحام واصلاب الالف
والالفين واخناس اخرون لا نعلمهم ابدا وجيل اخر يقال لهم
الغاناتون يخففون بالاحقاف والذين خلقهم من دون جبل
قاف السباحه والهمهمة ومن لا يجب لدا مخاطبته
الا طمطمة وكم مختلج بنفسه في وجه ومتولج من خلف الباب
والابواب الذين يسجدون من دون الله للدواب ونخال وجوههم
كهند المجان والاطباق والتغزغز ذوي البطش والاوهام
والديالم اهل الجبونه وجيلان يعظمون الشمس ويهتج الاعجام
وجلفا الصليب الذين بدلوا محكم الانجيل وازدادوا ببولس
ضلاله ومن يليهم من الدلان والسفالته والاشبال جعل الوانهم
البياض والصعوره وجلفا بدبعا من الحبشه والنوبه
صبغهم بالسواد والظلمه فهم كقطع الليل المظلم بالبهمه
يستنتج من اللون خلاف لون امه وابيه برايا ابتدعها الله كما شا

بابتداعه نفسًا منفوسة خلق منها زوجها ليسكن اليها كل هذا
الخلق قد دعوا الى رسول الله صلى الله عليه وعلى آله فابصرهم كما قد
ابصرتكم واستنطقهم كما استنطقتكم وانه ياتي يوم عليهم وهم بساط
واحد وبيع واحد فاما الذين جعلوا ذرو النار فهم يهلكون في زمرة
الضلالة زمرة المسيح الدجال الاعور ٥ فالحمد لله الاول
القديم والرب الجواد الرحيم قديم متقادم لم تقدمه قديم متقادم
لقدمه قديم المستقدمين ودام بدوام دايم مكل دائم يبيد ودوام
الدايم لا يبيد لو يبيد الدايم اذا لما دام الدوام بل يبيد المدام ويبقى
الدايم للدوام الديمومة دوام دوما الدايم ٥ وكيف يتوهم عليه
ان يقال له كيف وكيف يقال كيف لمن كيف الكيفانية
فاكان بلا كيف مكيف كيفانيه الكيف وكيف يتوهم عليه
ان يقال له اين كيف يقال اين لمن اين الا باينه فهو بلا
اين ولا في الاين حوى ابانيه الاين سبحانه هو الله الحق
المبين وكيف يتوهم عليه ان يقال له حيث وكيف يقال
حيث لمن حيث الحيثانيه فاخنا ربلا حيث محدث حيثانيه
الحيث سبحانه هو الله الحي الذي لا يموت جل ثناوه وتقدست
اسماوه تفرد بالكبريا والعظمة دون خلقه وجعل اللعنة
على من نازعه من عباده ثم اختبر في ذلك ملايكته المقربين
ليميز المتواضعين له منهم من المتكبرين فقال وهو العالم

٤٤٧
223

بمضمرات القلوب الخابر بمحجوبات الغيوب الى خالق بشرا من طين فاذا سويته
و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين فسجد الملائكة المخلوقون من النور
للبشر المخلوق من حما مسنون اعترافا لهم بتواضع الملائكه وتصاغر
العظمه وذل القهر الا ابليس لعنه الله واستكبر وعلا وافتخر على
ادم بخلقه وتعصب عليه لاصله فقال طعنا في نسبه لم اكن لاسجد
لبشر خلقته من صلصال من حما مسنون وافتخارا عليه بالانساب
الى مارج من نار فقال انا خير منه خلقتني من نار وخلقته من طين
فجعل اللعنة عليه الى يوم الدين وجعلها سنه باقيه في الغابرين فقال
جل ثناؤه سنة الله في الذين خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله
تبديلا فابليس عدو الله امام المتعصبين وسلف المتكبرين الذي
وضع اساس البنا على العصبيه ونازع الله تبارك وتعالى رداء الكبرياء
والجبريه وادرع لباس التعزز وخلع قناع التذلل وهو اول من
فتح باب الفخر بالتنسب واباح حرم الله بالتعصب وسن الكبر
والضغن لنفسه دينا فقال ااسجد لمن خلقت طينا فاخرجه الله من
الجنة ذميما وجعله شيطانا رجيما فقال له وضعا لمرتبته وحطا بن
للاجنه اهبط منها فما يكون لك ان تتكبر فيها فاخرج انك من الصاغرين
الا ترون معشر المتكبرين ان الله صغر ابليس بتكبره ووضعه
بترفعه فاخرجه من الجنة وانزله الى الدنيا ولعنه بتعصبه
على خلق ادم من حما مسنون ولو اراد تبارك وتعالى ان يخلق ادم

من نور تخطف الابصار ضياوه وحسن يبهر العقول بهاوه وبطيب
ياخذ بالانفاس ريحه لفعل ولو فعل لظلت الاعناق له خاضعه
ولخفت البلوى منه على الملايكه ولكن الله جل ثناوه لو يبتلي خلقه ببعض
ما يجهلون اصله تميزا بالاختبار لهم ونفيا للاستكبار عنهم وابعادا
للخيلا منهم والله لا يحب كل مختال فخور ه فذروا معاشر
المومنين والمومنات والمسلمين والمسلمات التعصب والخيلا
للجاهلين فانه لابد لكل زمان من تعصب وخيلا وكبر واكثر ما يكون
في هذه الامه فذرهم يخوضوا ويلعبوا حتى يلاقوا يومهم الذي
يوعدون ه هذا ابليس الا بالسة احبط الله عمله الجهيد
بالرغب الشديد والخوف العظيم وكان قد عبد الله ستة الف
سنه ولا يدرا استين الاخرة ام ستين الدنيا عن كبر ساعه واحدة
فمن يعد ابليس في قرب محله وعظم مرتبته يسلم على الله احد بمثل
معصيته كلا ما كان ليدخل الجنة بشرا بامر اخرج منها ملكا ان
حكمه في اهل السما واهل الارض لواحد وما بين الله هوادة
وبين احد من خلقه في اباحه حما حرمه الله على العالمين لقد اسكن
الله ادم جنته واباحه ما فيها وزوجته خلا ما شجرة حرم الله عليهما اخلا لهم
اكلها واخبرهما بما فعال لهما كلا منها رغدا حيث شيتما
ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين واعلمهما ان الشيطان
لهما عدو مبين وكان ابليس عدوا لهما حاسدا لهما يريد

٤٤٩

226

ان يذهب غيظه و يدرك نيله منهما فلم يفتر عنهما حتى اذا حاول
غرورهما بالختل والخدع فقال لحبيبا العز الحبور و دار الخلود وترهيبا
من دار الخلود فانها كما ربكما عن تلكما الشجره الا ان تكونا
ملكين او تكونا من الخالدين وقاسمهما اني لكما لمن الناصحين فدلاهما
بغرور مثله لعبونهما في صورة الحق ونشا اليهما بكذب دلسه
لهما على حسب الصدق فاجاباه رحمه الله عليهما ولم يلبث عدو الله
ان فتنهما واخرجهما من النعيم الرغد الى الشقا والنكد كما
قال فلا يخرجنكما من الجنة فتشقى ان لك الا تجوع فيها ولا تعرا
وانك لا تظما فيها ولا تضحى م فلا يفتننكم معشر اهل الحق
والشيعة الذين اخرجهم الله يوم الذروه والظلال عن اليمين
وجعلكم بيض الوجوه متصل حبلكم لحبل ال الرسول فيردكم
لفتنته الى اصحاب الشمال الذين اخرجوا سود الوجوه وقيل لهم انتم
المتعصبون المتنازعون اهل الحق يوم الحق م ذلك زمان احمد
وذريته واله فوجبت اللعنه يوميذ على المتعصبين المتنازعين
كاخه الله واهل صفوته ووجبت الرحمه لاهل اليمين الذين
كانوا عن يمين احمد انا يومئذ كنت اقرب الخلق اليه ثم اهل
العبا ثم شيعتنا وكل متعلق لحجزتنا وان هذا الشيطان
المضل لم يجده لبادا الزهو غير احمد واهل العبا ومن تعلق

بجزينا وابصر نورهما فتولا بالوا ان يفتن بختله وخدعه حتى يرد
عضبه ومن يتخل ايمانه من الائمة والايمان الى خطه الشمال فاحذروا
هذا العدو والمضل المبين ان يفعل بكم ذلك ولا يستفزكم بمقال
او فعال يصدقون ظنه فلعمر الله لقد فوق لكم سهم الوعيد
واعرق لكم بنزع شديد ورماكم بالتهدد من مكان بعيد فقال
فبما اغويتني لاقعدن لهم صراطك المستقيم ثم لاتينهم من بين
ايديهم ومن خلفهم وعن ايمانهم وعن شمائلهم ولا تجد اكثرهم شاكرين
قذفا بالغيب بعيد ورجما بظن مصيب صدقه به ابنا الحمية
واخوان العصبية وفرسان الكبر الذين احلوا قومهم دار البوار جهنم
هم والله المتعصبون يصلونها فبئس المهاد ~~هم والله المتعصبون~~
~~يصلونها فبئس المهاد هم والله~~ فاخشوا معشر الشيعة
والانصار والمحبين من العدو والمضل المبين لا يخرجكم من الحبل
المتين والنضرة الزاهرة والحب لنفس اما فقد قفا الظنون ومسلك
طريق الكبر والاعجاب الشديد والزهو العظيم تمسكوا بالعروة
الوثقى فو الذي فلق الحبة وبرا النسمة ما العروة الوثقى الا الاخلاص
بالتوحيد والمعرفة باليقين واتباع النبي المصطفى وسنته والتعلق
لحبل آل الطيبين الذين اذهب الله عنهم الرجس تجنبا لعبا
بهم الفوز العظيم والبشرى الكبيره ۞ فمن كان كذلك واحبني واحب
سنتي وطريقتي وكلامي وموالاتي فليلزم الصاغر للرب العظيم

[illegible]

٤٥١ 225

والتخشع له ولا تكونوا الظن عدو الله وعدوكم مصدقين كما قال ولقد
صدق عليهم ابليس ظنه فاتبعوه الا فريقا من المؤمنين انا وشيعتي
وانصاري والآخذين بحجزتي من العلل الفريق من المؤمنين الذين
لم يتبعه باليقين والعصمة المتقدمة لي ولانصاري وشيعتي من الرب
الرحيم بلا حول لي ولا قوة بل بالعصمة والتوفيق فكونوا من الذين
اتخذوا التواضع مسلحة بينهم وبين عدوهم ابليس وجنوده فان له
من كل امة جنودا واعوانا وقد وجد من هذه الامة جنودا كانوا
من الذين يحزبون الاحزاب على رسول الله صلى الله عليه وعلى آله ويرفعون
السيف عليه اولئك جنوده واعوانه كلمة حق وقضاء مبرم ما كذبت نعم
ولا كذبت بل جنوده الاستكبار والتسافل والاقدام جبابرة
خيلا يستكبرون انفة لا يتذللون للرب العظيم ۝ فاجعلوا
رحمكم الله الساغر لربكم تخشعا لانفسكم دونه وكونوا من الذين
اذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون واخوانهم
يمدونهم في الغي ثم لا يقصرون ۝ فاتقوا الله حق التقى وقولوا
كما قال ابواكم آدم وحوا عند الذنب العظيم اعترافا بذنبهما
واقرارا بظلمهما وتخشعا في قولهما ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا
وترحمنا لنكونن من الخاسرين وقولوا كما قال ابن آدم لاخيه
حين اختبرهما الله بالقربان فقال لئن بسطت الي يدك لتقتلني
ما انا بباسط يدي اليك لاقتلك اني اخاف الله رب العالمين

انى اريد ان تبوا باثمى واثمك فتكون من اصحاب النار وذلك جزا الظالمين
ولا تكونوا من الذين قال الله ان فى صدورهم الا كبر ما هم ببالغيه
فتواضعوا وتذللوا لله ودعوا التعزز والتكبر واستعيذوا بالله
من الشيطان الرجيم ولا تتكبروا على اخوانكم ولا تستحقروهم فان الله
امركم ان تودوهم وان ياتوكم اسرى تفدوهم ولا تكونوا كالمتكبر
على اخيه ابن امه وابيه بغير فضل له عليه فاتقوا الله اذا
امضت الفراعنة والجبابرة واكاسرة هذه الامة فى القتل وافسدوا
فى الارض وافرطوا فى الكبر ذلك كان عن قريب ولما جئت بلك
ابدلكم من غسلين عند فراق الدنيا ذلك سبق لشقى الاخرين قرين
عاقر ناقة النبى الهادى صالح الحيوى وبلدنا لتعظم شقوته وامر توبه
واظلم حشره واضيق مقعده واضعف عذابه صدق الله ورسوله
انبانى الصادق المصدوق والمنبا بعلم الغيوب المخصوص بالوحى
والتنزيل المخضب هذه من هذه على يدى شقى الاخرين مرادى
ما لدقائلها الله اولى اسمه عيش وبالمال مضافا الى الرحمن العبودية
ويله من الرحمن عفريت امور معرور بالغرور والنبى ولى الجنة
ثم النسمة لا يصل اليها قطام وما قطام شقيه باثام
فالله الله عباد الله عند ذلك فى كبر الحمية وفخر الجاهلية التى
خدع بها ابليس الامم الماضية والقرون الخالية قوم نوح وعاد
وثمود وغيرهم من الجنود اولهم قوم نوح فانه قال لهم استغفروا

٤٥٢

226

ربكم انه كان غفارا يرسل السما عليكم مدرارا فاستكبروا كما قال الله
استكبارا فقالوا لو ارادوا عليه يلا جامعهم المستضعفين انؤمن لك واتبعك
الارذلون فقال صلى الله عليه ما انا بطارد المومنين ان انا الا نذير مبين
ولو ان نوحا قبل المستكبرين في طرد المستضعفين الذين ازدرتهم اعينهم وزعموا انهم
اراذلهم لقبلوه ولكنه عصى قومه واطاع ربه فقال ما انا بطارد المومنين
انهم ملاقوا ربهم ولكني اريكم قوما تجهلون ع وقال ويا قوم من ينصرني
من الله ان طردتهم افلا تذكرون امرا تشابهت القلوب فيه وتتابعت
القرون عليه حتى سالت الرؤسا من المستكبرين رسول الله صلى الله عليه
وعلى اله مثلها من طرد المستضعفين وحميه من مجالستهم وانفه من فضائهم
ولكبرا ايضا يغفت الصدور به حتى قالوا اهولا من الله عليهم من بيننا فقال الله تبارك
وتعالى لنبيه صلى الله عليه وعلى اله لا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي
يريدون وجهه ولا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحيوة الدنيا ولا تطع
من اغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هواه وكان امره فرطا اي والله فلذلك افرطت
القادة من المستكبرين الذين يفضلون نسبا لا ابا جهلا ويستطيلون
على الضعفا فخرا ويوتون الاتباع الى نار تلظى رسلا رسلا ويلعن يوم القيمة
بعضهم بعضا ويقولون ربنا انا اطعنا سادتنا وكبرانا فاضلونا
السبيلا ربنا اتهم ضعفين من العذاب والعنهم لعنا كبيرا
الا فاحذروا من طاعة شراركم الذين يقولون انا سادتكم وكبراكم
والتقليد لهم الذين يتكبرون عن نسبكم ويلقون النقمة على ربهم

ويجاحدون الله عما صنع بهم مكابرة لقضائه ومغالبة لا لآية ﴿
ولا تستكبروا بكثرتكم ولا تفخروا بقوتكم كما افتخرت امة عاد
بقوتها واستطالت الكفرة منهم بخلاقتها فجعلوا البسطة التي زادهم
الله في الخلق استكبارا بغير الحق حتى قالوا جهلا بالقدرة من اشد
منا قوة فاذاقهم الله الخزي في الحيوة الدنيا ولعذاب الاخرة اخزى
وهم لا ينصرون ﴾ واتقوا الله اخواني واصحابي واهل مودتي
ولا تكونوا لنعم الله عليكم اضدادا ولا لفضله عندكم حسادا فتعلوا
في انفسكم وعتوا على ربكم فلقد افسدت الكبريا والحسد من
اطاعهما كما افسدت الامة من ثمود اخاها صالحا وقالوا احسدا
من تلقا انفسهم وكبرا في داخل قلوبهم ابشرا منا واحدا نتبعه
انا اذا لفي ضلال وسعر ءالقي الذكر عليه من بيننا بل هو كذاب
اشر ولذلك ما قالت الروسا من المستكبرين لاخوانهم المستضعفين
اتعلمون ان صالحا مرسل من ربه قالوا انا بما ارسل به مومنون
قال الذين استكبروا انا بالذي امنتم به كفرون فرارا وانفة
ان يومنوا بما امنت به وانفة ان يخلوا فيما دخلت فيه الفقرا
وان تجمعهم حال تسوي بينهم واخذتهم صاعقة العذاب الهون
بما كانوا يكسبون ونجا الله الذين امنوا وكانوا يتقون ﴾
افلا يرون ان عاقبة الدار للمتقين وان صاعقة البوار على المستكبرين عاقبة
في الدنيا وانه لم يبلغ الحال بتكبر الامم الذين اصابهم الله بعذاب

٤٥٥

227

من السما واجرا عليهم دول ايام الضعفا على من قطع ارحامهم
وكسر اصنامهم وهجر اوثانهم وزايل اذيابهم ولعن اسلافهم وفرق
الفتهم قريبا من مبلغ كبركم على اهل ذمتكم وطلبهم اخوان توحيدكم
والله الذي فلق الحبه وبرا النسمه ما بهذا امرتم ولا امرتم والاخلاص
توحيدكم واسلامكم حتى تردون لاهل توحيدكم من اخوانكم ما تردون
لانفسكم ولاهل ذمتكم ما يستردون الى انفسكم وقومكم وجواركم فاتقوا الله
واعلموا ما اصاب الامم المستكبرين من باس الله ووقعاته ومثلاته
التي لم ينقصها الله فيكم الا عبره لتكون لكم مما اصابهم عظه
فاتعظوا ايضا في خدودهم ومصارع جنوبهم المتمثله لابصاركم
وقد انباكم السميع البصير ولا ينبيك مثل خبير انه لم يحلل القوارع
بهم والبوار بجميعهم الا للكبر ومعهم الفخر والاستكبار فقال ولقد جاتهم
رسلهم بالبينات فاستكبروا في الارض وما كانوا سابقين فكلا
اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا عليه حاصبا ومنهم من اخذته الصيحه
ومنهم من خسفنا به الارض ومنهم من اغرقنا وما كان الله ليظلمهم
ولكن كانوا انفسهم يظلمون ﴿ه﴾ فاستعيذوا بالله من لواقح
الكبر ولو اذن الله في الكبر لاحد من عباده لرخص فيه لخاصه
انبيائه من وجوه البر والصدق لا تنافس لغيرها ولا توازنه
باحد ولكن الله كره اليهم الكبر ورضي لهم التواضع فالصقوا
بالارض خدودهم وعفروا في التراب وجوههم وخفضوا

للمومنين اجتحتهم وكانوا اقويا بمستضعفين فراحتبرهم الله المخصص
وابتلاهم بالمجهدة وامتحنهم بالمخاوف ومحضهم بالمكاره وانتحهم على التوضع
واستضعفت الامراحاتهم واذدنى لكبرا اتباعهم حتى قالت امه مدين
لنبيها حين دعاها الى الطاعه لربها فقالوا اجهلا بمواضع الوحي الكرام
لولا انزل هذا القران على رجل من القريتين عظيم وكذلك ما قالت
الاغنيا لطالوت انى يكون له الملك علينا ونحن احق بالملك منه ولم
يوت سعة من المال وقال الله جل ثناوه مخبرا عن تتابع المترفين على
هذه الحال وما ارسلنا في قرية من نذير الا قال مترفوها انا بما ارسلتم
به كافرون وقالوا نحن اكثر اموالا واولادا وما نحن بمعذبين قياسا
وضعه لهم الشيطان الرجيم ليعتبروا الرضا والسخط بالمال والولد
فابطل الله قياسه واكذب جاحده فاخبر ان المال والولد لا يقرب اليه
احدا من العباد فقال وما اموالكم ولا اولادكم بالتي تقربكم عندنا زلفى
الا من امن وعمل صالحا وعليكم بالاعمال الصالحه ولا تقولوا جهلا
بمواقع الفتنه والاختبار في مواضع الغنا والاقتار ان الباس النعم
في المال والولد كرامه وثواب وان عازوا الله عن اوليايه من ذلك
اهانه وعقاب فان الله يقول وهو يوسع على اقوام لا عن كرامه بهم
عليه ويقتر على اخرين لا اهانة منه لهم الا ابتلا واختبارا للعالمين
ايحسبون انما نمدهم به من مال وبنين نسارع لهم في الخيرات بل
لا يشعرون فلذلك الله يختبر من يشا بما يشا كما اسبخبر عباده

٤٥٧

٢٢٣

المستكبرين في انفسهم باوليايه المستضعفين في اعينهم ولقد
موسى واخوه هرون دخلا على فرعون وعليهما مدرعتا صوف ومعهما
عصا فقال فرعون الا تعجبون من هذين وهما بما ترون من حال الفقر والذل
فهلا القا عليهما ربهما اسورة من ذهب اعظاما منه لسبايك
الذهب واحتقارا لادراع الصوف ولبسه كما مالت عصاه من
من بين اعطاما لكنوز الذهب والفضة ما لهذا الرسول ياكل الطعام
ويمشي في الاسواق لولا انزل عليه ملك او يلقى اليه كنز او تكون له جنة
ياكل منها ولو اراد الله جل ثناوه بانبيايه حيث بعثهم ان يفتح لهم كنوز
الذهب ومعادن العقيان ومعادن اللجين والبلدان ومغارس الجنان
وان يحشر طير السما ووحش الارض معهم لفعل ولو فعل لسقط البلا
وبطل الجزا واضمحل الانبا ولما وجب للقابلين اجور المبتلين ولا لحق
للمومنين ثواب المحسنين ولا لزمت الاسما اهاليها على معنى مبين وكذلك لو
انزل الله من السما اية لظلت اعناقهم لها خاضعين ولو فعل لسقط البلوى
عن الناس اجمعين ولكن الله جل ثناوه جعل رسله اولي قوة في عزايم
نياتهم وضعفة فيما ترى الاعين من حالاتهم مع قناعة تملا القلوب
والعيون غناوة وخصاصة تملا الاسماع والابصار اذاه ولو كانت
الانبيا اهل قوة لا ترام وعزة لا تضام وملك تمد نحوه اعناق الرجال
وتشد اليه عقد الرحال لكان اهون على الخلق في الاختبار وابعد
لهم من الاستكبار ولامنوا عن رهبة قاهرة لهم او رغبة مايلة

بهم لكانت النيات مشتركة والحسنات مقتسمة ولكن الله تبارك
وتعالى اراد ان تكون الاتباع لرسله والتصديق بكتبه والخشوع لوجهه
والاستكانة لامره والاستسلام للسه امورا له خاصة لا يشوبها
من غيرها شايبة وكلما كانت البلوى والاختبار اعظم كانت المثوبة والجزا
اجزل الا ترون ان الله جل ثناوه اختبر الاولين من لدن آدم صلى الله
عليه الى الاخرين من هذا العالم باحجار ما تضر ولا تنفع ولا تبصر
ولا تسمع فجعلها بيته الحرام الذي جعله للناس قياما ثم وضعها باوعر
بقاع الارض حجرا واقل نتايق الدنيا مدرا واضيق بطون الاودية
معاشا واغلظ محال المسلمين مياها بين جبال خشنة ورمال دمثة
وعيون وشلة وقرى منقطعة واثر من مواضع قطر السما داثر
ليس يزكوا به خف ولا ظلف ولا حافر ثم امر آدم وولده ان
يثنوا اعطافهم نحوه فصار مثابة لمنتجع اسفارهم وغاية لملقى
رحالهم تهوي اليه ثمار الافئدة من مفاوز قفار متصلة وجزاير
بحار منقطعة ومهاوي فجاج عميقة حتى يهزوا مناكبهم ذللا
يهللون لله حوله ويرملوا على اقدامهم شعثا غبرا له قد نبذوا القنع
والسرابيل ورا ظهورهم وشوهوا بالشعور حلقا عن روسهم
ابتلا عظيما واختبارا كبيرا وامتحانا شديدا وتمحيصا بليغا
وقنوتا مبينا جعله الله سببا لرحمته ولو كان الله تبارك وتعالى
وضع بيته الحرام ومشاعره العظام بين جنات وانهار وسهل

ووصلة الى جنته وعلما لعفوه وانما الابتلا للخلق [illegible]

٤٥٩

229

وقرار جمّ الاشجار داني الثمار ملتف البنا متصل القرى من بره
ثمرا وروضه خضرا ورياض محدقه وعراص مغدقه وزروع
ناضره وطرق عامره وحدائق كثيره لكان قد صغر الجزا على
حسب ضعف البلا ثم لو كانت الاساس المحمول عليها والاحجار
المرفوع بها بين زمرذه خضرا وياقوته حمرا ونور وضيا لخفف
ذلك مضارعه الشك في الصدور ولوضع مجاهده ابليس عن
القلوب ولنفى معتلج الريب من الناس ولكن الله جل ثناوه يختبر عبيده
بانواع الشدايد ويتعبدهم بالوان المجاهد ويبتليهم بضروب المكاره
اخراجا للتكبر من قلوبهم واسكانا للتذلل في نفوسهم ليجعل ذلك
ابوابا الى فضله واسبابا ذللا لعفوه وفتنه كما قال تبارك وتعالى
الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا وهم لا يفتنون ولقد فتنا
الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكاذبين الا من
عظم حرمه البيت منكم فليعلم ان حرمه المسلم في دمه الا يسفك وحرمته
في بيته ان لا ينتهك وماله ان لا يغصب ومنزله ان لا يهدم اوجب
واعظم وهذا الصادق المصدوق اخي وخليلي نظر الى الكعبه فقال انك
لواجبه الحق عظيمه الحرمه حسنه المنظر ووالله للمومن اعظم حرمه
واوجب حقا منك فيا سبحان الله انظر رجال ان الله ينصر البيت
بحجاره من السما ويدع نصره آل رسول الله صلى الله عليه
وعلى اله واوليايه وهم اعظم حقا وحرمه واوجب وعدا

۞ ونصره وهو يقول ومن بغي عليه لينصرنه الله ۞ فالله الله في عاجل
۞ ساعة البغي واجل وخامة الظلم وكنة عاقبة الكبر مصيدة ابليس العظمى
ومكيدته الاكبر التي تساور قلوب الرجال مساورة السموم القاتلة فما ان
تكدي ابدا ولا تشوي احدا لا فقيها لعلمه ولا مقلا في طمره وعن ذلك ما
حرس الله تبارك وتعالى المؤمنين من عباده بالصلوات والزكوات
والصيام المفروضات في كتابه تسكينا لاطرافهم وتخشيعا لابصارهم ۞
وتذليلا لنفوسهم وتخفيضا لقلوبهم واذهابا للخيلاء عنهم والكبرياء
ولما يريد من الخير بهم ۞ لم لا ترون طرفة تعفير معاتق الوجوه ۞
بالتراب تواضعا والتصاق كرائم الجوارح بالارض تصاغرا ولحوق البطون
بالمتون من الصوم تذللا لاجماع في الزكوة من قسم ثمرات الارض وغير ذلك
من الصدقات الى اهل المسكنة والفقر انظروا الى ما في ذلك من قمع
نواجم الفخر وقدع طوالع الكبر التي نصبها عدو الله لكم حبلا وفخكم في
عذاب لا محيص منه ولقد نظرت فما وجدت احدا من العالمين يتعصب
لشيء من الاشياء الا عن علة تحتمل تمويه الجهلاء او حجة تليط بعقول
السفهاء غيركم فانكم تتعصبون لامر ما يعرف له علة ولا سبب ۞ اما
ابليس فتعصب على ادم لاصله وطعن عليه في خلقته فقال انا ناري
وانت طيني انا خير منك فكان امره والله اوضح في ذلك منكم عذرا ولا عذر
لاحد من الخلق بالتعصب لغير الحق ۞ واما ابن ادم فانه تعصب على
اخيه ابن امه وابيه فقال انا خير منك انا سماوي وانت دنياوي

٤٦١

230

في العمر والله ما من يحتمل تموتنه السبعد واما الذين كانوا اظلم واطغى فتعصبوا
على من كان اطوع لله وارضى حتى قالوا النوح عليه السلام نحن اعلا عليهم
في الدنيا درجة هم اخوان محن ولنا عملة فقال وما علمي بما كانوا يعملون
ان حسابهم الا على ربي لو تشعرون ﴿﴾ واما ارم ذات العماد التي لم
يخلق مثلها في البلاد فتعصبوا لفضلهم على كل الخلق في بسطة الاجسام
فقالوا تعصبا للخلقة من اشد منا قوة ﴿﴾ واما الذين جابوا الصخر
بالواد فتعصبوا لابايهم الاولين فقالوا لنخرجنك يا شعيب والذين امنوا
معك او لتعودن في ملتنا ﴿﴾ واما قوم ابرهيم فتعصبوا للاصنام كانوا
لها عابدين فقالوا حرقوه وانصروا الهتكم ﴿﴾ واما القبط فتعصبوا
على اولاد اسحق فقالوا نحن ولد اسمعيل ونحن ملوك ارباب وانتم عبيد اذناب
انؤمن لبشرين مثلنا وقومهما لنا عابدون فيكون لهم الكبريا في الارض
وهم عبيد لنا مذعنون فجاوا بشبهة تلبس على اسماع الجهال وحجة
تزل على قلوب العلما ﴿﴾ واما اليهود فتعصبوا للنسبة الى اسحق
واسرايل وطعنوا في نسب ولد اسمعيل فقالوا نحن اولاد النبيين
والمفضلون على العالمين الينا الكتب المنزله ومنا الرسل المبعوثه
وابونا اول من صام وصلى واختتن وختن اباكم وانما كانت
ام ابيكم اسمعيل امة لسارة ام اسحق ابينا فنحن افضل منكم ولا نشرك
بكم ﴿﴾ واما الاغنيا من مترفة الامم فتعصبوا لاثار مواقع النعم
فقالوا نحن اكثر اموالا واولادا وما نحن بمعذبين ﴿﴾ فان كان

اعتقادا الا الخالقين عليهم [illegible] انما انتم الا نعم
بانهم الاولى [illegible] الا [illegible] فتعصبوا
لا سمعوا ان الله [illegible]

فليكن

من تعصبكم لمكارم الخصال ومحامد الفعال ومحاسن الامور التي تفاضلت
النجبا والمجدا من بيوتات العرب والنجبا من اهل الشرف والروسا
من يعاسيب القبايل بالاخلاق الرغيبه والاخطار الجليله والاحكام
العظيمه والاثار المحموده فتعصبوا لخلال الحمد من انفسكم من الحفظ للجوار
والوفا بالذمام والطاعه للبر والمعصيه للكبر والاخذ بالفضل
والكف عن الشر والاعظام للقتل والانصاف للخلق واجتناب
الفساد في الارض والحلم وكظم الغيظ ودفع السيئه بالتي هي احسن
كما قال الله جل ثناوه فاذا الذي بينك وبينه عداوه كانه ولي حميم وما يلقاها
الا الذين صبروا وما يلقاها الا ذو حظ عظيم ۞ واحذروا ما نزل ببني
اسرايل فان الله تعالى جعل منهم القرده والخنازير لاعتزازهم كان
منهم الحمعس ولا اذب بلغ ذنبكم ولقد جعل الله اول امرهم
لماضي امركم مثلا واخر حالهم لباقي حالكم معتبرا كما قال ولقد انزلنا
اليكم ايات مبينات ومثلا من الذين خلوا من قبلكم وموعظه
للمتقين ۞ وانما يضرب الله الامثال للناس لعلهم يتذكرون فتذكروا
في الخير والشر احوالهم واجتنبوا في الاختلاف والافتراق افعالهم
فلقد نهاكم الله ان تكونوا امثالهم ولا تكونوا كالذين تفرقوا واختلفوا
من بعد ما جاهم البينات واوليك لهم عذاب عظيم ۞ فاذا تفكرتم
تفاوت حاليهم المتقيضتين فالزموا كل امر لزمت العزه به حالهم وزاحت
الاعدا عنه لهم ومدت العاقبه فيه بهم وانقادت النعمه له نحوهم ووصلت

٤٦٢

231

الكرامه عليه فحبلهم من الاجتناب للفرقه ولزوم للالفه والتحاض عليها
والتواصي بها فاجتنبوا كل امر كسر فقرتهم وقطع منتهم والزمهم الذله
وجنبتهم الخيرة واداك عليهم الاعدا وانزل عليهم عذابا من السما من
تضاغن القلوب وتشاحن الصدور وتدابر النفوس وتخاذل الايدي
وتجاهل التوالي المورث للعمى والصمم واللعنه كما قال الله جل
ثناوه فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا في الارض وتقطعوا ارحامكم
اولئك الذين لعنهم الله فاصمهم واعمى ابصارهم افلا يتدبرون القران ام
على قلوب اقفالها فلو تدبر معاشر الظالمين كتاب رب العالمين
فيما ذكر تبارك وتعالى من قصة القرون الماضيه قبلهم فان في قصصهم
معتبرا وفي الاعتبار مزدجرا لو نظروا كيف كانوا في حال التمحيص
والبلا قبل ما صاروا اليه من النعمه والرخا الم يكونوا اثقل خلائق
الله اعتابا واجهد عباد الله بلا واضيق اهل الدنيا حالا اتخذتهم القبط
عبيدا وملكتهم الفراعنه فساموهم سو العذاب واستخدموا نساهم
ورجالهم وقتلوا صبيانهم كما قال الله جل ثناوه ان فرعون علا في
الارض وجعل اهلها شيعا يستضعف طايفه منهم يذبح ابناهم
ويستحيي نساهم انه كان من المفسدين فلم تبرح الحال بهم في ذله
الملكه وقهر الغلبه وجهد العبوديه محقورين مقهورين موتورين
لا يجدون حيله في امتناع ولا سبيلا الى دفاع حتى اذا راى الله
الصبر منهم في جنبه على الاذى والاحتمال للمكروه من خوفه

جعل لهم من تضاعيف البلا فرجا فابدلهم الله العز مكان الذل فصاروا ملوكا
حكاما وايمه اعلاما كما قال الله تبارك وتعالى ﴿ ونريد ان نمن على الذين
استضعفوا في الارض ونجعلهم ايمه ونجعلهم الوارثين ونمكن لهم في الارض
ونري فرعون وهامان وجنودهما منهم ما كانوا يحذرون ﴾ فلما بلغت الكرامه
من الله لهم ما لم تقع الاوهام عليه في امرهم غرا لهم عدو الله لمصايد الفخر والكبر
تفريقا لجمعهم وتشتيتا لامرهم والقا للعداوه بينهم وادخالا للبغي
على من دونهم فتكبروا في انفسهم وعتوا على ربهم وعلوا كما قال الله علوا
كبيرا فضرب الله عليهم الخزيه والذله والزمهم المسكنه والمهنه وجعل
منهم القرده والخنازير وتاذن الله ليبعثن الى يوم القيمه من يسومهم سوء
العذاب ان ربك لشديد العقاب وانه لغفور رحيم ﴿ فانظروا
كيف كانوا حيث كانت الاملا مجتمعه والاهوا موتلفه والقلوب
معتدله والايدي مترافده والسيوف متناصره والبصاير نافذه
والعزايم واحده الم يكونوا اربابا في اقطار الارضين وملوكا على رقاب
العالمين بطعمهم الله قطع من الغمام ويفجر لهم عيون الانهار ويجعلهم
ملوكا كما قال الله تبارك وتعالى اذكروا نعمه الله عليكم اذ جعل فيكم
انبيا وجعلكم ملوكا واتاكم ما لم يوت احدا من العالمين ﴾
فان كنتم عرفتم تشابه الاحوال واعتدال الافعال الى نهايه هذا
الحد وبلوغ هذه الغايه والا فانظروا كيف كانوا والى ما صاروا
في اخر امرهم حين وقعت الفرقه وتشتت الالفه واختلفت

الكلمة والأفئدة فتشعبوا فرقاً مختلفين وتفرقوا شيعاً متحاربين لم
سيروا آية في العالمين وموعظة للمتقين قد خلع الله عنهم لباس
كرامته وسلبهم غضارة نعمته وبقا قصص أخبارهم فيكم عبر العالمين
فاعتبروا بحال ولد إسمعيل وقحطان بحالات بني إسحق وإسرائيل فما
أشد اعتدال الأحوال وأقرب اشتباه الأمثال تأملوا أمرهم
في حال تشتتهم وتفرقهم ليالي كانت الأكاسرة والأقاصرة أرباباً
لهم يحتازونهم عن ريف الآفاق وبحر العراق وخضرة الدنيا
إلى منابت الشيح والقيصوم ومهاب الريح ونكد المعاش فتركوهم
بلا خمر ولا خمير ولا خز ولا حرير ولا أنهار ولا أثمار حفاة عراة عالة
مساكين إخوان دبر ووبر فقد أحدقت الحبش بدارهم وأشرفت الفرس
على بلادهم فهم أذل الأمم داراً وأجدبهم قراراً وأعورهم حالاً وأوهنهم
أركاناً لا يأوون إلى جناح دعوة يعتصمون بها ولا إلى ظل ألفة يعتمدون
على عزها فحالهم مضطربة وأعناقهم مختلفة وكثرتهم متفرقة في ضيق
[illegible] بلاء أزل وطباق جهل سرمداً واستيلاء بأعظم من بنات
موؤودة وأصنام معبودة وأرحام مقطوعة وغارات مشنونة وجهالات
مجهولة وضلال بعيد ‌ه‍ فتأملوا أيام مواقع نعم الله عليهم حين بعث
رسولاً إليهم فعقد بملته طاعتهم وجمع على دعوته ألفتهم كيف نشرت
الألفة عليهم جناح كرامتها وأسالت العصمة إليهم جداول
نعمتها والتفت الملة بهم في عوائد بركتها وذهبت الرحمة فيهم

فوايد شعبها فاصبحوا في نعمتها غرقين وعن خضره عيشتها فكهين
وعلى نضره دار يكنفها متكيين فقد تربعت الامور بهم في كل ظل سلطان
قاهر واوتهم الحال الى كنف عز غالب وتعطفت الامور عليهم في
ذرى ملك زاهر فصاروا خير امه اخرجت للناس في دينها وامنع
طبقه فاستبت الامم لحربها وارماها من دون بيضتها واعدلها
في حكمتها فهم ملوك على رقاب العالمين وحكام في اطراف الارضين
يملكون الامور على من كان يملكها عليهم ويمضون الاحكام فيمن
كان يمضيها فيهم بيد عاليه وبسطه قايمه وقدره قاهره لا تغمز لهم
قناه ولا تقرع منهم صفاه ولا يرام لهم حوزه الا وانكم قد نفضتم ايديكم
من حبل الطاعه وثلمتم حصن الله باحكام الجاهليه كان لم يكن نبي
مرسل ولا كتاب منزل ان الله قد علم لذلك فتوقعوه فكان قد جاء
ما تنظروه واعلموا انكم قد اصبحتم في جرام على الله بالخلاف وعلى
الاسلام بالاستخفاف وعلى المسلمين بالظلم ان الله جل ثناوه قد
امتن على جماعه هذه الامه فيما عقد بينهم من حبل هذه الالفه
التي ينقلبون في ظل شعبها ويأوون منها الى كنف عز وحرز
حريز لا يعرف احد من المخلوقين لها قيمه ثمنا ولا يهبا لانها ارجح
من كل ثمن واجل من كل خطر ولو وضعت الالفه بين المسلمين
والارض في ميزان لما عادلها ولا قاربها في الرجحان لان الله
جل ثناوه يقول لنبيه عليه السلام لو انفقت ما في الارض جميعا

467

233

الفت بين قلوبهم ولكن الله الف بينهم انه عزيز حكيم ۞ واعلموا انكم صرتم
بعد الهجرة اعرابا وبعد الموالاة احزابا وبعد العتق والاطلاق رجوعا الى الجاهلية
واحكامها ما تتعلقون من الاسلام الا باسمه ولا تعرفون من الايمان الا رسمه
تقولون النار ولا العار كانكم تريدون تكفئوا الاسلام على وجهه انتهاكا
لحرمته ونقضا لميثاقه الذي وضعه الله حرما في ارضه وامنا
بين خلقه وانكم ان لجاتم الى غير الاسلام جاربكم اهل الكفر لا جبرئيل
ولا ميكائيل ولا مهاجرين ولا انصار ينصرونكم الا المقارعة بالسيف
حتى يحكم الله بينكم بما يشا وهو الفتاح العليم ۞ وقد انشرعت العصبية
فيكم اطماع المشركين من الاعدا فاصبحوا يتساءلون عن اخباركم واختلاف
كلمتكم وافتراق الفتكم التي ازالت الاركان من قوتكم وادخلت الازمة
لدعوتكم امورا اتخذتموها ذريعة الى النجمة لداركم ووصلة
للتغور في بلادكم انتهازا للفرصة الممكنة وطمعا فيما اذللتم من عزكم
وفللتم من حدتكم ۞ فالله الله في دينكم وحريمكم ومعاشكم ومعادكم
ولا تشغلوا اجنود المسلمين بكم عن غزو اعدائهم المشركين ولا تصرفوا
غزوهم بالشغل بكم عن غزو المشركين وبلادهم الى بلادكم ولا تعرضوا
من بائس الله لما لا بقا لكم معه فان لله باسا لا يرده عن القوم المجرمين
مهملا معطلا فاني انبئكم عن الصادق المصدوق خليلي بما لم ينبي به
غيري من علم الاسرار وما خص به من نبا الابرار والاشرار وكل كائن
في هذه الامة من الافتراق والضلالة والسفك والذبح والتكفير

والنفاق وكل دول الأشرار ومقتلا فان عندكم من باس الله وقوارعه وايامه
ووقايعه التي عفت الآثار وهدمت الديار لمهلا ولا تغتروا بامهاله
وانسابه جهلا فانما يعجل من يخاف الفوت الم تسمعوا قوله تبارك
وتعالى تخويفا لنظرايكم هو القادر على ان يبعث عليكم عذابا من فوقكم
او من تحت ارجلكم او يلبسكم شيعا ويذيق بعضكم باس بعض
انظر كيف نصرف الآيات لعلهم يفقهون ثلث ايات صرفهن
للعامة بالوعيد واثنتان صرفها لكم بوقع شديد من تنزل السيوف بلغ
من فوقكم وبقي العذاب من تحت ارجلكم فلا تستعجلوا الله
ولا تستبطوا وعيده فتجهلا باخذه وتهاونا ببطشه وتربصا
من باسه لعذاب من سمايه او بايدي اوليايه كما قال جل ثناوه ونحن
نتربص بكم ان يصيبكم الله بعذاب من عنده او بايدينا فتربصوا
انا معكم متربصون ولا تمهلوا سفهاكم الذين جعلوا عدوهم
واباحوا حرمهم لا امر لمعروف لهم ولا نهي عن منكر بهم فان الله
جل ثناوه لم يلعن القرن الماضي بين ايديكم فلعن السفها لركوب
المعاصي والحلما لترك التناهي فقال جل ثناوه لعن الذين كفروا
من بني اسرايل على لسان داود وعيسى بن مريم ذلك بما عصوا
وكانوا يعتدون كانوا لا يتناهون عن منكر فعلوه لبيس ما كانوا يفعلون
فتواصوا بالمعروف وتناهوا عن احكام الجاهلية وساير النهي فان
النهي عن المنكر فريضة محكمة وسنة متبعة قال الله تبارك وتعالى

٤٦٩

ولتكن منكم امه يدعون الى الخير ويامرون بالمعروف وينهون عن المنكر
واوليك هم المفلحون ۞ وقال عز ذكره فلولا كان من القرون من قبلكم
اولوا بقيه ينهون عن الفساد في الارض الا قليلا ممن انجينا منهم واخبر
تبارك وتعالى وحيا في كتابه عما رضي به من حكمه لقمان يا بني
اقم الصلوه وامر بالمعروف الآيه ۞ فيا معشر هذه الجماعه المفسدين
ان الله قد اصلح الارض باحكام الدين من امر ونهي ومن حدود وقصاص
نزل بها الله ووضعها حياة لكم كما قال القصاص حياه يا اولي — ولكم في
الالباب فقد اصلح الله الارض لعباده وبين ذلك في كتابه ثم نهاهم
عن افسادها فقال لا تفسدوا في الارض بعد اصلاحها الا وقد ۞
كسرتم قيد الاسلام وعطلتم الحدود والاحكام وخلعتم الطاعه ۞
فاصبحتم لما اصلح الله لكم مفسدين ولما جدد عليكم مغتنمين تفسدون
في الارض ولا تصلحون وقد امر الله تبارك وتعالى بقتال اهل ۞
البغي والنكث والفساد فاما الناكثون فقد قاتلت واما القاسطون
فقد قاتلت والمارقه فقد دوخت وفرقت وشيطان الردهه اسنا — صعقت
انا طعنته في ثندوته وسمعت قعقعه قلبه ورجه صدره ولقي ۞ — وجبه
بقيه اهل البغي والفساد في الارض ولئن اذن الله في هلاكهم
لاستاصلنهم استيصالا لا يدر من الطلقا وابناها والازرق
وفرعه ومن مرق من الدين وكلاهما الا ما يتشذر في الاطراف
تشذر الطاير ولا قرار له وليفعلن امر الله فيهم فانهم محاربون

الله ورسوله ويسعون في الأرض فسادا ﴿ اللهم علمك بي
عبادك فما اقول وقضاؤك مضادك هوا على من كل شيء وابلغ وكل شيء
من لحنه مقصور اللهم انك بلغت وحذرت وجهدت واديت ومي
كما امرت وكل ما اوقعته فيه من بعد رسولك كان كما انبأني رسولك
وما فعلت من بعد رسولك امرني به رسولك ومن يطع الرسول فقد اطاع
الله لم ازل ولم اضل ولم افارق منهاج الرسول ودينه وسيرته
ووصيته فان كنت قصرت فمني وكان هذا جهدي وان كنت
بالغت فبقوتك ومثلي ومثلك الا فاعرفوني معرفة اليقين
انا ابن اسلامها وثانيها وثالثها وسابقها وناصرها ومنصورها
وجابرها انا وضعت كلكل العرب وكسرت قرني ربيعة ومضر
وطحنت جبابرة قريش وفراعنتها وهذا الحي من قحطان ثكلت
فيها انا عليها وفارسها انا ذو قرنيها انا ابن سيفها وذبحها فيها
انا ذبحت مخزومها وكعبها وعبد شمسها وانا ضربت خرطومها
هل لاحد من الناس من هذه العصابة والعشيرة التي تنتحل الا انها
كانت في الموازرة والنصرة له من رسول الله صلى الله عليه وعلى اله
قرابتي ومنزلتي وصحبتي وضعني الله في حجره وانا ابن اربع يضمني
الى صدره ويلفني في فراشه فيمسني جسده وعرفه وانه ليقبلني
فامص من ريقه ولما انا ذا الوحي اكل في قصعته والعق اصابعه
وبنا ولننعا لا فعل ذلك على العهد لم يدخل من وجد في روح

[illegible]

ومن جابه في ماي والخلق باخلاقه واخذ بهديه حتى كان يمضغ الشي مضغا
ثم يلقمني من فيه وانه قد كان صلوات الله عليه يتطهر ولما اتاه الوحي
تطهيرا او يامرني بذلك ولا اكون معه نهاري الا طاهرا ولا ابيت معه
ليلتي الا طاهرا وما وجد لي كذبه في قول ولا خطل في حديث ولقد قرن
الله به من لدن ان كان فطيما وادّكن من الرضاع حكيما اعظم ملكا من الملائكة
واعلاه عنده علا واقربه اليه ومنه اليه يكون الوحي اسرافيل فكان معه عنده
صلى الله عليه وعلى اله على صورته ومشابه يسلك به طريق المكارم الشي
لامرن المراة تسجد لزوجها فهمّ صلى الله عليه ان يبعثني مع الجمل لانسفه
من اربابه اذا اقبل صاحبه اعرابي فقال له رسول الله صلى الله عليه وعلى اله
هلم الي يا اعرابي فاقبل اليه فقال ما بال هذا البعير يشكوا اربابه فقال
يا رسول الله ما يقول قال يقول انكم انتجتموه صغيرا واعملتم عليه
حتى صار عودا كبيرا ثم اردتم نحره فقال له الاعرابي والذي بعثك
بالنبوة واصطفاك بالرسالة ما كذبك فلقد قال كذا الحق فقال له
النبي صلى الله عليه وعلى اله يا اعرابي اختر مني واحدة من ثلث
اما ان تهبه لي واما ان تبيعنيه واما ان تجعله سائبة فقال يا رسول
الله اهبه لك فقال النبي صلى الله عليه وعلى اله فاني اشهدكم
اني قد جعلته سائبة لله فكان ذلك الجمل ياتي اعلاف الناس فيعلف
من اعلافهم لا يدفعوه ولا يمنعوه حيوة رسول الله صلى الله عليه
وعلى اله حتى مات رسول الله صلى الله عليه وعلى اله فجاءني ولزمني

[illegible]

يرجعوا الى مثل ما دعا الى رسول الله فقلت له اتسل العلف قال
براسه نعم فاريت في منامي كانه يكلمني ويقول اذا كنت انت وزير
رسول الله فالى من اذهب فما زال معي حتى مات الجمل فامرت بدفنه
لئلا تاكله السباع والله لاول من يشهد لي يوم القيمه الى انجزت
عدات رسول الله صلى الله عليه وعلى اله وحفظت سابقته فهل
لاحد هذا غيري ‌ وانا كنت معه يوم قال صلى الله عليه وعلى اله
يا بني لتسعد نفر من حضرموت يسلم منهم سته نفر ولا يسلم
ثلثه فوقع في قلوب ناس كثير من كلامه ما شا الله ان يقع مثل
انا صدق الله ورسوله هو كما قلت يرسول الله فقال انت الصديق
ويعسوب المومنين وامامهم وترى ما ارى وتعلم ما اعلم وانت اول
المومنين ايمانا وخلقك الله مومنا ونزعك مثل الشك والضلال
فانت الهادي لما في والوزير الصادق فلما اصبح صلى الله عليه وعلى اله
وقعد في مجلسه كذلك وانا عن يمينه اقبل التسعه رهط من
حضرموت حتى دنوا من النبي صلى الله عليه وعلى اله فسلموا فرد
عليهم السلم وقالوا له يا محمد اعرض علينا الاسلام فعرض عليهم
الاسلام فاسلم سته ولم يسلم ثلثه وانصرفوا فقال النبي صلى الله
عليه وعلى اله لل ثلثه اما انت يا فلان فستموت بصاعقه من السما
واما انت يا فلان فتضرب لك افعى في موضع كذي وكذي فتموت
واما انت يا فلان فانك تخرج في طلب ابل لك فيستقبلك ناس

بن كندي فيقتلونك فوقع في قلوب كثير من الناس فقلت انا صدق
برسول الله لا يتقدمون ولا يتاخرون عنما قلت فقال صلى الله عليه
صدق الله قولك يا علي ولا زلت صدوقا فانا كذلك ما اتانا فاقبل
الستة الرهط الذين اسلموا فوقفوا على رسول الله صلى الله عليه
وعلى اله فقال لهم ما فعل اصحابكم الثلث الذين تولوا عن الاسلام
ولم يسلموا فقالوا والذي بعثك بالحق ما جاوزوا ما قلت وكل ما
قلت وانا حسان نجدد الايمان والاسلام ونشهد انك رسول
الله وانك الامين على الاحيا والاموات بعد هذا ها هم فاخبروني
من كان معه يوم اتاه الملا من قريش ابو جهل بن هشام وهشام
بن المغيره وابو سفيان بن حرب وسفيان بن عمرو وشيبه وعتبه
والوليد بن عتبه وصناديد قريش والمنظور اليهم فقالوا يا محمد انك
تزعم انك نبي ورسول رب العالمين وقد ادعيت امرا عظيما لم يدعيه
اباوكم ولا احد من اهل بيتك ونحن نسلك ان انت اجبتنا اليه واريتنا
علمنا انك نبي ورسول وان انت لم تفعل علمنا انك لست نبي وانك
ساحر كذاب فقال لهم صلى الله عليه وما تسلون فقالوا تدعوا
لنا هذه الشجره حتى تنقلع بعروقها وتقف قدامك فقال صلى
الله عليه وعلى اله ان الله على كل شي قدير وان فعل الله ذلك بكم
اتومنون وتشهدون بالحق قالوا نعم فقال لهم فاني ساريكم
ما تطلبون واني لاعلم انكم لا تجيبون ولا تفيئون الى خير

وان فيكم من يذبح في القلب ومن تحزب الاحزاب ولكن ربي رحيم
بعثني بالرحمة ثم قال للشجرة يا ايتها الشجرة ان كنت تومنين بالله
واليوم الاخر وتعلمين اني رسول الله فانقلعي بعروقك حتى تقفي
بين يدي باذن الله فاجابت لبيك لبيك يا رسول الله لبيك وانقلعت
بعروقها وجاءت ولها دوي شديد وقصف كقصف اجنحة الطير
حتى وقفت بين يدي رسول الله صلى الله عليه وعلى اله ثم تعد وترفرف
بين يدي رسول الله صلى الله عليه وعلى اله كما ترفرف الطير والقت
بغصنها الاعلى على رسول الله صلى الله عليه وعلى اله وبغصنها
الثاني على منكبي وكنت عن يمينه فلما نظر القوم الى ذلك قالوا
استكبارا وعتوا وكفرا امرها الان لترجع الى مكانها وتعود
كما كانت فامرها فرجعت كذلك بدوي شديد فكانت كما كانت
فقالوا ايضا استكبارا وعتوا وكفرا امرها فلتاتك نصفها
ويبقى نصفها فاقبل اليه نصفها كاعجب اقبال واشده دويا
فكادت ان تلتف برسول الله صلى الله عليه وعلى اله فقالوا استكبارا
وعتوا وكفرا امره فليرجع الى نصفه كما كانت فامرها فرجعت
الى موضعها كما كانت فقلت انا لا اله الا الله انا اول من امن بك
يا رسول الله واول من صدقك واول من قال انما فعلت ما فعلت
بامر الله واجلالا لنبوتك ومعرفة برسالتك وانت رسول الله
صلى الله عليك وعلى الك فقال القوم كلهم بل ساحر كذاب عجيب

زايد

٤٧٥

٢٢٣

السحر خفيف فيه وهل يصبر قل في أمرك الأمثل هذا فقال صلى
الله عليه أنا محمد رسول الله حسبي به وليا وصاحبا ووزيرا وصديقا
أنه لا علا قريش كلها أيمانا وقد أنبأتكم أنكم لا تؤمنون والذي
نفس محمد بيده لقد علمتم أني لست بساحر ولا كذاب ولا مجنون ولا شاعر
فاشد من كان في التكذيب هذا الحي من قريش بنو أمية فلعنهم
رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وقال اللهم أرمها بسيفك والعن
من لعنت فنزل بهم الذبح فذبح من ذبح وبقي من بقي ملجوما ؟
أنا صاحب الآية فاصدع بما تؤمر وأعرض عن المشركين وانذر عشيرتك
الأقربين واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين نزلت على
رسول الله صلى الله عليه وعلى آله بمكة وأنا معه في بلشد فقال
صلى الله عليه وعلى آله يا علي قلت لبيك يا رسول الله فقال اللهم أجب
عليا عن رسولك بالخبر ابدا انطلق إلى بني عبد المطلب وبني
عبد مناف وعبد شمس ومخزوم وتيم وعدي وكعب وهصيص ولوي
وفخذا فخذا فخذا حتى أنا عليها واجمعهما في بيتي هذا فاني اطعمها
من طعامي واسقيها من شرابي وابلغها رسالة ربي وأقيم فيها اليوم
وزيري وناصري إلى يوم القيمة لا يتقدمها ولا يعلمها ولا يتأمن
عليها ثم أمر صلى الله عليه وعلى آله فذبح شاة واتخذ خبزا وثريدا
بنفسه ثم انطلقت سريعا فجمعتهم لرسول الله صلى الله عليه وعلى آله فيهم
أبو طالب وأبو جهل وأبو سفيان وكل من ذبح في القليب وهلك

. هلاك الابد ووقع به الانذار فجمعتهم كلهم الى رسول الله صلى الله
عليه وعلى اله فاجتمعوا طمعا ان نجالبهم ونجامعهم على امرهم
فدخلوا الى رسول الله صلى الله عليه وعلى اله وان بيته مما لا يسعه
تمام عشرة رجال فاجتمعوا كلهم فيه باذن الله وهم زهاء ستون رجلا
يزيدون او ينقصون فقرب اليهم رسول الله صلى الله عليه وعلى اله
طعاما فطعموا من الشاه والجفنه فشبعوا باذن الله وفضل من
الطعام النصف او اكثر وان الرجل منهم ليحتاج في غدائه الى
مثله او اكثر وان الرجل منهم لا يروا من مثله او مثليه ثم قال رسول
الله صلى الله عليه وعلى اله انتم الملا من قريش اتيتكم بعز الابد وملك
الدنيا والاخره وهو الملك الذي قال الله لادم وملك لا يبلى وتكونوا
فوق الناس ولا يزال الناس تبعا لكم الى يوم القيمه تملكون الاكاسرة
والقياصرة وبني الاصفر حتى يكون زمام الدنيا في ملككم فايكم
يوازرني ويبايعني ويومن بي ويصدقني على امري هذا ويكون وزيري
وخليلي واميني وخليفتي ووصيي في الدنيا والاخره فسكت القوم
واشمازوا حتى قالوا هجرا ولم يجيبوه فقلت انا يا رسول الله وانا والله
احدث القوم سنا قد امنت بك وصدقتك ووازرتك وناصرتك
واتبعتك وانك رسول الله بعثك الله بشيرا ونذيرا فقال صلى
الله عليه وعلى اله اللهم اشهد اني قد وازرت عليا وقد اخذ بناصيتي
ونجالته وجامعته فهو وزيري وخليلي واميني ووصيي والقائم

[illegible]

بعدي وخير اهلي ومن امن بي فاتخذه يا رباه وارض عنه فقام القوم
وهم يهزون ويقولون لابي طالب يا ابا طالب قد ولى عليك ابنك وامره
ان تتخذه خليلا ووزيرا من دونك فما بعد هذا شي فقال صلى الله عليه
من تولى الله ورسوله فهو ولي الله ورسوله والذي فلق الحبة وبرا النسمة
ما كان لرسول الله صلى الله عليه مجمع مثله . وانا صاحب يوم مطر
المدينة اصاب الناس عن مطر شديد فخرج النبي صلى الله عليه يمشي
حتى برز الى الصحرا فلحقته فعلم بحسي فوقف حتى سلمت عليه فرد السلم
وقال لا تزال تتبعني في الخيرات وتلحقني حتى تجمعنا درجة واحدة
وانه بشرني ملك كريم بحبك فما الذي يبغضك الا الشقي انا منه
بري هاتوا هل يدعي هذا المقام غيري . انا كنت صاحبه يوم
اقبل اليه ابو جهل بن هشام وهو يقول له ابن عم انك نبي مرسل وانك
تعلم الغيب وان ربك يخبرك بما تفعله فهل تخبرني بشي فعلته لم يطلع
عليه بشر فقال صلى الله عليه لا اخبرك الا بما فعلت انت ولم يكن
معك احد الذهب الذي دفنته في بيتك في موضع كذا وكذا
ونكاحك سوده هل كان ما قلت لك قال ما دفنت ذهبا ولا نكحت
سوده ولا كان شي مما ذكرت فقال صلى الله عليه وعلى اله لابي جهل
لان لم تقر بالحق لادعون الله ان يذهب بمالك الذي دفنته ولنرسلن
الى سوده فتسلها فتخبر بالحق فضاق بابي جهل وعلم انه قد صدقه
وان عاد في الغي فعل ذلك به فقال يا محمد قد علمت ان معك رجل

من احبَّ بعض كل حي ما دخلة واما انا فاني لا اقول لك ابدا الكِ نبيّ
فقال صلى الله عليه وعلى آله والله لاقتلنك ولاقتلن شيبة وعتبة
ولاقتلن الوليد بن عتبة ولاقتلن اشرافكم ولاقطعن دابر مخزوم
ولاوطئن بلادكم الخيل ولاخذن مكة عنوة ولنذبحن بها الزنا
شرفها وعزها ثم قال وانا الى جنبه وهذا وذريتي يمتعهم الله
الى حين والعاقبة النسر لرجل من ذريتي فتولى عنه ابو جهل
كالمستهزئ فقتل الله ذلك بهم كلهم الا فاعرفوني فاني صاحب
عقبة بن ابي معيط فرعون قريش وضع رجله على عنق رسول الله
صلى الله عليه وهو ساجد فغمزه الى الارض غمزا شديدا حتى بلغ منه
فرفع رسول الله راسه والله لا يحلف باعظم منه لا زال امكنني
الله منك ويمكنني ان شا الله لاقتلنك على يدي احب خلق الله اليه
من اهلي والي ه فلما كان يوم بدر اخذ اسيرا فجاوا به الى النبي
صلى الله عليه وعلى آله فامرني فضربت عنقه صبرا فسمعت قايلا
يقول ما عليك بعد يومك هذا من ذنب وانت ذو قرنيها والنسب
ولا اري شيئا ه وانا صاحبه يوم قال يا معشر قريش يأتيكم غدا
سبعة نفر من وراء هذا الجبل يعني حرى فيسلم منهم سبعة ويرجع
رجلان كافران فلا يصلان الى منازلهما حتى يتبليا ان يبليه اما
احدهما فياكله السبع واما الاخر فيعضه بعيره عضة تورثه
جمرة وبعد الجمرة اكلة ثم يموت فيلحق بصاحبه الى النار فاخذت

٤٧٩

239

قريش هزءا وتقول انظروا ما يقول محمد فقلت انا اقول الحق والذي
بعثه الله لكما قال فلما اصبحوا اقبل النفر الى النبي صلى الله عليه وعلى اله
وقال اهل مكة من قريش وغيرهم ما نشك ان مع محمد من يعلمه
من الجن فلما اسلم من اسلم ورجع الكافرون ونالهم ما قال النبي صلى
الله عليه قمت على الجبل فقلت اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا
رسول الله فارادت قريش قتلي فايدني الله بملك نفحهم عني بجده
ثم قال لي خليلي سوف تقاتل قريشا طويلا وان هذا الحي من العرب
ترميك بو نزها واعظم نجبا بررة لا بل الشفاه سفر الوجوه خمص
البطون لا ياخذهم في الله لومة لائم سيماهم سيما الصدق نقش وكلامهم
الابرار عمار الليل مبارزي النهار متمسكون بحبل الله القران يحيون
سنن الله ورسوله لا يستكبرون ولا يتغلون ولا يفسدون قلوبهم
في الجنان واجسادهم في العمل ه فهاتوا من الذي سمع كلام الذيب
الذي كلم ابا الاشعث وهب الخزاعي انا الذي سمعته ينطق بكلام
الادميين انا ابا الاشعث فطرده عن غنمه مرة بعد مرة ثم
قال له المرة الرابعة ما رايت ذيبا اصفق وجها منك فقال له
الذيب بل اصفق وجها مني من تولى عن رجل ليس على الارض افضل
منه ولا انور نورا ولا اتم نصره ولا اتم امرا يملك شرقها وغربها
يقول لا اله الا الله فتنكرونه فمن اصفق وجها انا او انت الذي
تولى عن هذا الرجل الكريم رسول رب العالمين قال الراعي ويلك

ما تقول قال الذيب بل الويل لمن يصلا جهنم غدا و شقا في السعير
ابدا و لا يدخل في خبر محمد قال الراعي حسبي حسبي فمن الذي يحفظ على غنمي
لا نطلق اليه فاومن به واقول الكلمه قال الذيب انا احفظها عليك
حتى تذهب وترجع قال الراعي فمن الذي لي بذلك ان تفي قال الذيب
الله الله لك بذلك فلم يزل الذيب في غنمه يحفظها حتى جا الراعي يعدوا
وينطلق حتى عرق قال سلام عليك يا رسول الله اشهد ان لا اله الا
الله امنت وصدقت ثم اخبره بكلام الذيب وانا معه اسمع ذلك فلم
استحر بعد ذلك بايام الا وذلك الذيب ينطق بين يدي ويقول
ويقول ابا الحسن ولت للحراعي كذى كذى واخذ ابو الاشعث سخله
من غنمه فذبحها للذيب وقال له انت الذي اعتقتني من النار ع
ها نوا من الذي حضر سبخت وهو يكلم رسول الله صلى الله عليه انا كنت
معه وقد جاء وكان رجلا من ملوك فارس وكان عاقلا اريبا
فقال له يا محمد اخبرني الى ما تدعو فقال له ادعوا الى شهاده ان لا
اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله فقال
سبخت واين الله يا محمد فقال بكل مكان موجود في غير شي منها
محدود ... فقال كيف هو واين هو فقال ليس يقال له
كيف ولا اين لانه تبارك وتعالى خلق الاين والمكان قال فمن
اين جا قال لا يقال له من اين جا لانه يقال من اين جا الزايل
من مكان الى مكان وربنا لا يزول قال يا محمد انك لتصف ربا

٤٨١

٢٤٥

عظيماً بلا كيف فكيف لي بان اعلم بانه ارسلك فلم يبق بحضرتنا ذلك
اليوم حجر ولا مدر ولا شجر ولا سهل ولا جبل الا قال كانه
يشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله فقال سبحنك وانا
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمداً عبده
ورسوله فقلت انا وانا اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً عبده
ورسوله فقال يا محمد من هذا فقال هذا اخي واهلي واقرب الخلق
مني لحمه من لحمي ودمه من دمي وروحه من روحي وهذا الوزير مني وبعدي
كما كان هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي فاذا امنت فاسمع منه واطع
له تكن على الحق ثم سماه رسول الله صلى الله عليه وعلى اله فقال فلا
سميتك عبد الله ﴿ هاتوا من كان صاحب الكعبه والله
ما كان غيري انا الذي كنت معه حين وضعت باكتافهما وتواضعت
لرسول الله صلى الله عليه فقال يا علي انها تشتاق الي فهلا
اصعدتها واعلوتها فقلت هات الطهارة فصعد طهري ثم علا الكعبه
فقال اللهم اعرف لعلي هذا اليوم اما ان النار لا تمسك ابداً
﴿ هاتوا من صاحب البئر الذي كان معه فنسجت العناكب
على راسها فطعم فيها من الجنة وشرب من شرابها كما طعم
يوسف في الجب وطعمت معه ونشربت وسمعت محاوره الملك
معه يبشره وقال اقرا على علي السلام ﴿ هاتوا من صاحب
دار الندوه يوم الفراش والملك قد سترني بجناحه من الذكر

خلفه في قضاء دينه وانجاز موعوده وعداته واداء ودايع الناس يوم
هجرته ۞ هاتوا من كانت له الهجرة خاصة من دون الناس غيري ۞
من الذي بكت عليه فاطمة بعد النبي ابيها لما خرجت منها بكت على
كما بكت على النبي صلى الله عليه وعلى اله ۞ هاتوا هل تخلف عن
غزاة واحدة ۞ من صاحب بدر ومن صاحب احد ومن سمي البطل
يوم الاحزاب ۞ من صاحب ليلة الهرير من الذي زعزع بني قريظة
هاتوا من الكرار غير الفرار من صاحب الجبار ومن صاحب الحصون
ومن كان نظير يوشع بن نون ۞ وعلى من ردت الشمس ومن صححت
اليه المدينة غيري ومن كلم الخضر وكلمه صلوات الله عليه
من اصحاب الرسول غيري ۞ وعلى من كان اقرا السلم من ربه الاعلى
۞ ومن كان صاحب بتول حين خلفني رسول الله صلى الله عليه وعلى اله
فتكلم الناس للضغن الذي في صدورهم وقالوا انما خلفه رسول
الله صلى الله عليه وعلى اله لانه قد ابغضه فلحقت برسول الله
فاخبرته بذلك فقال صلى الله عليه واله لا يسمع وكيف ابغض رجلا
امرني الله بحبه فلا احب سواه وامرني ان اواخيه ففعلت
وامرني ان ازوجك ففعلت وامرني ان اعلمك ولا اتركك جاهلا
ففعلت وامرني ان اقربك ولا احقرك ففعلت وان ادنيك ولا اقصيك
ففعلت وانت اخي في الدنيا والاخرة ولم يعط ربي احدا الشفاعة
غيري وسالت ربي ان يشركك في الشفاعة معي ففعل وامرني

ان قسمك وللناس بعدي فانت ولي ولما يفعلون فمن عطي ما اعطيت
يا علي وانت كرارها غير فرارها لم ترجع ابدا لا بفتح ونصرا كرم
ملايكة الله عنده معك لا يفارقك وما ذكرت في موضع من
السما الا وذكرت معي انت خليلي وخاتم الاوصيا بعدي وانت
سيد الشهدا من اهلي لتخضبن هذه قضا مقدر وعلم سابق ونفس
تسعد وتبلغ الدرجه العليا بنفس شقيه ويله ماله تشقى الاخرين
فتلك ابغض وهذا حبك ربك حبا لا يبغضك ابدا ثم سار
صلى الله عليه وعلى اله وسار الناس معه فشكوا اليه العطش
فقال للناس اطلبوا الما فطلبوه ثم يصيبوا قليلا ولا كثيرا حتى خافوا
على انفسهم ومات بعض دوابهم فلما راوا ما نزل بهم قالوا
يا رسول الله ادع لنا ربك يسقنا الما فنزل جبريل عليه السلام
فقال يا محمد ابحث بيدك هذا الصعيد ثم ضع قدميك واصبعك
المسبحتين حتى تكون اثنا عشر اصبعا وتم ففعل النبي صلى الله
عليه وعلى اله ما امره جبريل فتفجر من بين اصابعه الما حتى شرب
الناس وارتووا وسقوا دوابهم وحملوا معهم من الما ما كفاهم
حتى بلغوا الى الما الاخر واعطى رسول الله صلى الله عليه وعلى اله
ما الحظى موسى بن عمران وان الموضع الذي تفجر منه الما المعروف في
طريق الحديبيه لم يغتسل فيه في تلك الساعه غيري ولم ينبغي لاحد
ان يغتسل فيه غيري ؟ فازداد المومنين ايمانا فقال صلى الله عليه

عليه الصلوة جامعة فاجتمعوا احيا العرب بكل قبيلها واعشايرها
من المهاجرين والانصار وغيرهم من العرب في خطبهم ثم اقامني
عن يمينه ثم قال الست برسول الله قالوا نعم قال النبي هل بلغت قالوا
نعم قال اني اقول فيه قولا لا اقوله في احد من الناس ان هذا مني
بمنزلة هرون من موسى كنت اشدد به ازري واخلفه في اهلي وديني
وعداتي واضع عنده اسراري والعلوم المخصوصة التي يكون في
النبيين وال النبيين فهذا ولي كل مومن ومومنة بعدي
اللهم من كنت مولاه فهذا مولاه ومن كنت عدوه فهذا
عدوه اللهم فوال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره
واخذل من خذله اقول قولي هذا ويغفر الله للمومنين والمومنات
من هاتوا من صاحبه في شعار مكه وهو يصلي
مستخفيا انا كنت صاحبه وثانيه في شعاب مكه من اسمه
في التوريه والانجيل والزبور ثاني اسم احمد غيري من ناداه الله
بالتطهير انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت
ويطهركم تطهيرا من بعز سيفه في المواطن من ضرب خرطوم
العرب بسيفه حتى بخعت وجات افواجا من كان اصحاب
السرايا من كان عن يمينه ومكانه عن يساره من خص
بالنذور والثنا وشكر فعله من ناداه الله يعلم المومنين
بانه وليهم فقال انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا

وهو يقول مستخفيا انا [illegible]

حيدر

485

242

انا هو من سال الله منهم له المودة وامر النبي صلى الله عليه ان
يسل امته له ذلك غيري قل لا اسلكم عليه اجرا الا المودة
في القربى ٭ من صاحب سورة براءة اهل مكة من صاحب
الابواب حين سُدت ونزل بابي مفتوح من الذي بصق رسول الله
صلى الله في عينيه ودعا له فلم ترمد عيناه منذ بصق فيه صلى الله
عليه يوم خطبه الجماعة وهو يقول من فارقني فارق الله ومن فارق
عليا فقد فارقني ومن اطاعني فقد اطاع الله ومن اطاع عليا
فقد اطاعني ومن عصاني فقد عصا الله ومن عصا عليا فقد
عصاني ٭ هاتوا من الذي قال له رسول الله صلى الله عليه
وعلى اله اخي ووزيري وخليفتي في اهلي وخير من اترك بعدي
يقضي ديني وينجز عداتي انا هو وغيري من الذي قال النبي
صلى الله عليه علي مني كهرون من موسى اشدد به ازري واشركه
في امري فيكون وزيري وخليفتي لا يكون بعدي نبي ٭ هاتوا
من الذي سمع صلى الله عليه يقول له وانا معه ان بني اسرائيل كانت
فيهم الانبيا فكلما ذهب نبي كان بعده نبي وانه لا يكون
بعدي نبي وعلي يقوم بعدي بهديي وسنتي وحبله متصل بحبلي
لا نفترق حتى يجمعنا المنزل فمن اختلف عليه فقد خرج من الحق والهدى
وانه لا يزول عن الحق حتى يلقاني شهيدا مختضبا له ٭ هاتوا السنة
من رسول الله صلى الله عليه وعلى اله من القول الذي قال يوم فتح خيبر

[illegible]

قال لي يا علي لولا ان يقول فيك طايفه من امتي ما قالت النصارى في المسيح
بن مريم لقلت فيك اليوم قولا لا تمر بملأ الا اخذوا من تراب رجليك
ومن فضل طهورك يستشفون به ولكن حسبك ان تكون مني وانا منك
ترثني وانا ارثك وانك كنت اشدد بك ازري واقتل بك عدوي واضرب
سيفك وجوه الكفار فانت تبري ذمتي وتقاتل على سنتي وانك
في الاخره عدا اقرب الناس مني وانك غدا على الحوض خليفتي وانك اول
من يدخل الجنه من امتي وانك اول من يرد علي غدا وانك اول من يكسا
معي وانك اول من تدعا للخصوم وانك اول من تفلج وباخذ الخلد
بيمينه وان شيعتك على منابر من نور مبيضه وجوههم حولي اشفع
لهم ويكونون في الجنه جيراني وان سلمك سلمي وسيرتك سيرتي
وعلانيتك علانيتي وان البر سريره صدرك كسريره صدري وان ولدك
ولدي وانك منجز عداتي وان الحق معك وعلى لسانك وفي قلبك وبين
عينيك وان الايمان خالط لحمك ودمك كما خالط لحمي ودمي وانه
لن يرد الحوض مبغض لك ولا تغيب عنه محب لك غدا ومن الذي قال
له رسول الله لولا انت لم يعرف المومنون بعدي الست بالذي كنت
مع رسول الله صلى الله عليه في حجه الوداع واتي بالبدن فقال لي يا علي
خذ باسفل الحربه فاخذت باسفل الحربه واخذ رسول الله باعلاها ثم نزلنا
فطعنا بها البدن فلما فرغ ركب بغلته واردفني معه ثم كانوا من
معه معظم رسول الله صلى الله عليه فقول ما اقول لكم وكان معه

243 ٤٨٧

الاّن وهو يقول في بيت ام سلمة فانتهيت الى الباب ودققت الباب
دقا خفيفا فانكرت ام سلمة ذلك فقال لها رسول الله صلى الله عليه
قومي وافتحي الباب قالت يا رسول الله من هذا الذي يبلغ من خطره
ما افتح له الباب وقد نزل فينا قرانا بالامس يقول الله واذا ﴿
سالتموهن متاعا فسلوهن من وراء حجاب﴾ فمن هذا الذي يبلغ
من خطره ان استقبله بمحاسني ومعاصمي فقال لها كهيئة المغضب
يا ام سلمة من يطع الرسول فقد اطاع الله قومي وافتحي له الباب فان
بالباب رجل يحب الله ورسوله ليس بالخرق ولا بالنزق والخرق
من فعله يا ام سلمة انه اخذ بعضادتي الباب ليس بفاتح الباب
ولا بداخل الباب الدار حتى يغيب عنه الوطي والحس ان شا الله تعالى
فقامت ام سلمة تمشي نحو الباب وهي لا تبصر من الباب غير انها قد
حفظت النعت والوصية وهي تقول بخ بخ لرجل يحب الله ورسوله
ويحبه الله ورسوله ففتحت الباب وامسكت بعضادتي الباب فلم
ازل قايما حتى غاب عني الوطي ودخلت ام سلمة خدرها ودخلت
وسلمت على رسول الله صلى الله عليه فقال رسول الله يا ام سلمة
هل تعرفينه قالت نعم هذا علي بن ابي طالب هنيا له قال صدقت
بل هنيا له هذا لحمه من لحمي ودمه من دمي وهو مني بمنزلة هرون
من موسى اشدد به ازري الا انه لا نبي بعدي يا ام سلمة اسمعي
واشهدي على هذا علي امير المومنين وسيد المسلمين وعيبة علمي

بيان الدين وهو الوصيّ على الاموات من اهل بيتي والخليفة على
الاحيا من امتي اخي في الدنيا وقريني في الاخرة ومعي في السنام
الاعلى اشهدي يا ام سلمة انه صاحب حوضي يذود عنه غدا كما
يذود الراعي الابل على الحوض اشهدي يا ام سلمة انه قريني وقرة عيني
وثمرة قلبي اشهدي يا ام سلمة اني زوجته سيدة نسا العالمين
اشهدي يا ام سلمة انه صاحب لوائي في الدنيا والاخرة اشهدي
يا ام سلمة اني على البراق يوم القيمة وانه على ناقة من نوق الجنة
تسمى محبوبة يزاحمني ركابها لا يزاحمني غيرها اشهدي يا ام سلمة
انه سيقاتل بعدي الناكثين والقاسطين والمارقين وانه ليقتل
شيطان الردهة وانه يقتل شهيدا ويقدم على حسنا غضبانا
طربا ها انتم المنزلة هذا غير بعل وصيتم بشي من بعدي الى بعد
رسولكم هيهات بل جحدتم وعصيتم وتوليتم الادبار الى الناكثين
والقاسطين والمارقين اعبة والغانية عن الاخرة واني لا اجد
لي ولكم مثلا الا كمثل موسى والعالم وذلك ان الله قال في
كتابه لموسى اني اصطفيتك على الناس برسالاتي وبكلامي
فخذ ما اتيتك وكن من الشاكرين وكتبنا له في الالواح
من كل شي موعظة وتفصيلا لكل شي فكان موسى يرى
ان جميع الاشيا قد اثبتت له كما ترونا انتم ان علماكم قد
اثبتوا لكم جميع الاشيا فلما انتهى موسى صلى الله عليه الى ساحل

البحر فلقي العالم فاستنطقه واقر له بفضل علمه ولم يحسده كما حسدتموني
في فعالي وسابقتي وفضلي فقال له موسى وراغب اليه هل اتبعك
على ان تعلمني مما علمت رشدا فعلم العالم ان موسى لا يطيق صحبته ولا
يصبر على علمه فقال له انك لن تستطيع معي صبرا وكيف تصبر
على ما لم تحط به خبرا قال فقال له موسى وهو يعتذر اليه ستجدني
ان شاء الله صابرا ولا اعصي لك امرا فعلم العالم ان موسى لا يصبر
على علمه فقال له فان اتبعتني فلا تسالني عن شيء حتى احدث لك
منه ذكرا فركبا السفينة فخرقها العالم وكان خرقها لله رضا
ولموسى سخط ولقي الغلام فقتله وكان قتله لله رضا ولموسى سخط
واقام الجدار وكان اقامته لله رضا ولموسى سخط ﻫ وكذلك
كنت انا في قتالي لم اقتل الا ما كان لله رضا ولاهل الجهل له سخط
تقولون الامارة والامراء صدقتم امارة وامراء ع سمعت
رسول الله صلى الله عليه يقول ويل للامراء وويل للعرفاء وويل
للامناء ليأتين على احدهم يوم يود انه معلق بالنجم مذبذبا وانه
لم يتأمر على اثنين انما كان رسول الله صلى الله عليه نبوة وخلافة
فمن زعم انه لا خلافة بل امارة وملكا شرع كما نسيتم قول
رسول الله عليه الصلوة والسلم وهو يقول على ذي ولي للملا والاشهاد
من اراد ان يحيا حياتي ويموت مماتي ويسكن جنة الخلد التي
وعدني ربي قضيبا غرسه قال له كن فكان فليتول علي بن

ابى طالب و ليوالى وليه وليعادى عدوه وليتولا ذريته من بعده
فانهم خلقوا من طينتي ورزقوا فهمي وعلمي فويل للمكذبين بفضلهم من
امتي القاطعين فيهم صلتي لا انالهم الله شفاعتي ورسول الله
يقول كل حسب ونسب منقطع يوم القيامة الا حسبي ونسبي
ويضرب على منكبي ومنكبي واكرمني وزوجني وهي ابنته ثم قال
يا علي الا ترضا ان يكون منزلك في الجنة مقابل منزلي فقلت بلى
قال وانك كذلك ثم اتانوا لمن قال رسول الله نحن بنو عبد المطلب
سادة اهل الجنة البيض قال انا وعلي وحمزة وجعفر والحسن والحسين
والمهدي الا من فارقني فارق الله ومن فارق الله فارقني ومن فارقني
فارق عليا ابى ثم عن رسول الله وهو يقول في خطبته الا فدلوني
من افضلكم فقالوا مجيبوه يا رسول الله انت قال انا رسول الله
وليس الرسول كالامة قالوا احمر يا انت قال اعلم
واخذ بيدي ثم قال هذا ولي افضلكم فضلا واكثركم علما واقدمكم
سلما عن شي الا وقف نبي عنه ولا علمت شي الا علمته الا انه
لا نبي بعدي اما اني لم ابعثه في سرية قط الا رايت جبريل
عن يمينه وميكائيل عن يساره يكليانه ويحفظانه ولا وجهته
في جيش قط حتى امرت بذلك اتنكرون ذلك لي وليعلم
من ينكر وليعرف من يعرف فو الذي فلق الحبة وبرا النسمة
لقد اخذ الله ميثاقنا وميثاق شيعتنا من صلب آدم

٤٩١

245

صلوات الله عليه فجعلهما تحت العرش والله لا يزيد فينا ابدا
ولا ينقص منا احدا ابدا لحبنا اشد حرا من الذهب والفضة
وان حبي على كل مومن ايمان واجب وبغضي كفر بالله العظيم
الا انبئكم بقول الله تبارك وتعالى فتلقى ادم من ربه كلمات
فتاب عليه قال اللهم انت ولي في نعمتي والقادر على طلبتي والعالم
بحاجتي اسالك بحق محمد واهل بيته الا تقبلت مني فقال له يا ادم
انا وليك في نعمتك والقادر على طلبتك وقد علمت حاجتك
فكيف تسلني بحقه فقال يا رب انك لما نفخت في
الروح رفعت بصري واذا على عرشك مكتوب محمد رسول
الله وعلي وصيه فعلمت انهما اقرب الخلق اليك اولست
بصاحب المرض الذي عادني فيه رسول الله ومعه رجلان
من اصحابه فقال لي رسول الله كيف تجدك يا علي فقلت بخير
يا رسول الله قال لا زلت بخير فقال الرجلان يا رسول الله
ما نرى الا لما به فقال صلى الله عليه كلا ما كان الله ليقبض
عليا حتى ينجز لي ما وعدني فيه اما والله لا يموت حتى تقاتل
الناكثين والقاسطين والمارقين ويغبط به الطلقا واولاد
الطلقا يختم الله له بالشهادة على يدي شقي الاخرين فتقدم
علي في قضا ما عليه خمسا محبوا بشهيد هي اولست
بالذي قال رسول الله صلى الله عليه وعلى اله قال يا ملك الموت

يا محمد ان الله وكلني بسيف علي حتى انشا راليه فيقضب اوجد والله
ما كان لاحد من الناس مجلس من رسول الله في كل ليله بعد
العتمه الا لي ثم لا يزال يحدثني ويقول يا علي يكون كذي وكذي
ويكون كذي وكذي حتى مثل لي كل زمان ورجال وكل ملك
جبار وكل قتال عال حتى اخبرني بصفه يلبس دجالا وحروجهم
اخرهم دجال المسيح الاعور حتى قال لي اخر ما قال اني سالت
الله ان يجعلك معي في درجتي فاعطاني ذلك يا علي فانا مدينه
في الجنه وانت بابها فمن اتا المدينه غير بابها لم يدخلها يا علي ان من
ربي امرني ان ادنيك ولا اقصيك واعلمك ولا اجفوك حق عليك
يا علي ان تعي وحق علي ان احفظ وصيه ربي قبلك ع هاتوا من
ورث علم نبي الرحمه ومن كان خاتم الوصيين ومن كان زوجته
سيده نسا العالمين ع هاتوا لمن قال رسول الله صلى الله
عليه انا اول من ينشق عنه الارض يوم القيمه ولا فخر ثم ادعا ثم
تدعا انت بعدي يا علي فتكسا كما فتكسا اذا كسيت وتحبا اذا
حبيت لواء الحمد يوم بين يدي وانت عن يمين لواي وتحت لواي
ادم ومن دونه من الانبيا بينما انا واقف بين يدي ربي اذ نادى
منادي اين محمد فاقول لبيك وسعديك ها ترى بين يديك
فيقول نعم الاب ابرهيم خليل الله فاقول لك الحمد يا جليل ثم انادا
الثانيه يا محمد فاقول لبيك وسعديك ها ترى بين يديك
فيقول نعم الاخ اخوك علي بن ابي طالب فاقول لك الحمد يا جليل ثم انادي الثالثه
يا محمد فاقول لبيك وسعديك ها انا بين يديك مع مسعك

٤٩٢
266

ثم تقول نعم الولدان ولداك الحسن والحسين فاذن يا محمد فاشفع فوعزتي
لا تسلني اليوم شيئًا الا اعطيتك ثم اعطا اربع نجايب من نجايب الجنة
جلالها ياقوت احمر وخطامها لولو رطب ثم تصير انت يا علي على نجيب
وفاطمه على نجيب والحسن على نجيب والحسين على نجيب وانا على براق
فندخل الجنة معا ودرجتنا معا بلات واني لاقول لم يحضرني غيرك
لم ينصره غيري وغير ولدي وا بنتي فاطمه خصصنا معاشر
اهل البيت بمايده من السما وبكاس من الجنه يوم النذر اختبرنا
ما عند الله تعالى الله لنا من طعام الجنة وانزل ذكرنا في الكتاب
يوفون بالنذر ويخافون يوما كان شره مستطيرا السوره كلها
فاكلنا من ذلك الطعام وشربنا من ذلك الشراب فما جعنا
بعد ذلك ولا عطشنا بل روينا وكانت كاس تسبح في يدي رسول
الله صلى الله وعلى اله و بيدي ثم لم تكن تسبح في يد غيرنا فقال
فقال صلى الله عليه ان هذا كاس لا تسبح ولا تقدس الا في يد نبي
او وصي ثم هاتوا نبيوي من كان صاحب صنم خزاعه يوم الكعبه
انا والذي فلق الحبه وبرا النسمه كان صنما لخزاعه من نحاس على
ظهر الكعبه فجا النبي صلى الله عليه فنظر عن يمينه وعن يساره
فلم ير احدا وانا معه تلك الساعه فقال لي النبي صلى الله عليه يا علي
اعلوا على ظهري وارقا الكعبه وارمي بالصنم فعلوت ظهر النبي
صلى الله عليه وعلى اله وسلم ورقيت الكعبه ونذرني المشركون

فاجتمعوا فاشار الى النبي صلى الله عليه ان اقعد مكانك فقعدت
فلم يبصرني منهم احد وبقيت على ظهر الكعبه ثلثة ايام ولياليهن
فلما كان اليوم الرابع جا النبي صلى الله عليه فقال ثبت
يا علي هذا الطعام والشراب صبرت عنه فكيف صنعت بالغايط
والبول والنوم فقلت دعوت الله فحبسهما عني فلم احتاج الى
شي من ذلك فقال الله اكبر ذاك لا يكون الا في نبي او وصي
شهيد ۞ هاتوا انبيوني من صاحب الرمانه مع رسول الله
والذي نفسي على بيده ما اكل منها غير رسول الله صلى الله عليه
وعلى اله وغيري خرج رسول الله نحو حري وقد اصابه الجوع
واصابني معه فدعا الله وشكا اليه الجوع فهبطت رمانه
فوقعت في يدي النبي صلى الله عليه وعلى اله فاكل نصفها وناولني
النصف فقال ايت عليها فلما فرغت منها قال صلى الله عليه ان
جبريل اخبرني ان هذه الرمانه من الجنه وامرني ان لا يا منها الا
نبي او وصي نبي وانه لا ياكل طعام الجنه في الدنيا الا النبيون والاوصيا
۞ اما الآية الواعيه يقول الله ان الله اصطفى آدم ونوحا وال
ابرهيم وال عمران على العالمين ذريه بعضها من بعض والله سميع عليم
۞ انا والله الذي فلق الحبه وبرا النسمه الشره من نوح صلوات
الله عليه والامن من ابرهيم والصفوه والسلاله من اسمعيل والعتره
الهاديه من نبيها محمد صلى الله عليه وعلى اله به شرفونا فيه

استوجبنا الحق من الامه محمد فينا كالسما المرفوعه والجبال المنصوبه
واللعبة المستورة والشمس الضاحيه والشجره الزيتونه اضا زيتها ويورك
زندها ووصي ادم في علمه ووراثه ما علمه الله من الاسما ثم كان رسول رب
العالمين ولما خلق وانا وصيه ولما خلفت لاتم النبي صلى الله عليه في
العالمين الميثاق والاقرار حتى امن بمحمد وباله ووصيه وان اسمي كان
مقرونا باسمه حين كان اسم محمد صلى الله عليه في وصيه ادم وسفر
الاول بارقليط اي هادي والقرن الصديق ذوقرنيها بطل بطل اما والله
ايها الامه المتحيره بعد نبيها ان لو فتحت لكم ابوابه ما علمني رسول
الله صلى الله عليه من خصيصا العلم الذي لا يشركني فيه غيري لفتحت لكم
ما انفنا الاقلام وتعيا الاصابع وتعجزكم المداد عن كتابته ولاوضحت
لكم الحنيفيه البيضا النقيه ان الله بارك على ابرهيم وال ابرهيم
وجعل بلك البركه على محمد وال محمد والله لو عرفتمونا وعرفتم حق
الوراثه واعطيتم وراثه رسول الله صلى الله عليه وعلى اله من ورثه
وعرفتم حق الوصي القايم اذا ما عال العايل ولا ضاق الفقير ولا طاش
من لا يفهم فرايض الله ولا اختلف اثنان في حكم لكن زعمتم
نحن اهل البيت وتركتم محجه الكبرياء وتركتم السبل الهاديه
وملتم الى الدنيا واثرتم اولاد الطلقا ومن حزبه الاحزاب على
رسول الله صلى الله عليه وملايكته ومن كان باطفا نور الاسلام
والله ما فعلتم ذلك الا اخذلانا ... ومن يخذل الله يخذل

فذوقوا وبال ما كسبتم وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون
بلغ
هل كانوا يبكون من الذي بال روح رسول الله في كفه حتى وجد
برده وشم ريحه من الذي او من علي جسده المبارك الذي ستره
الله عن الخلائق بعد موته غيري من الذي تولى غسله وحنوطه
وكفنه ودفنه غيري من الذي كان اخر العهد به من الناس غيري
من الذي جائه التعزيه من السما غيري من الذي راه بعد موته
في المنام كل ليله جمعه واثنين غيري من الذي نعا اليه نفسه
في منامه بشبابة الذي رابته ينعا الى نفسي من الذي عزاني
في ولدي بعد موته في المنام غيري من الذي استزارني شوقا الى
رويتي انا الذي استزارني رسول الله صلى الله عليه وعلى اله في
المنام من الذي كان في الطبقه الثانيه من الامه رسول الله
كان الطبقه الاولى وانا ثانيه ثم الناس كانوا في طبقتي هيهات
هيهات حكم اوتيناه وفهم استنبطناه ان الساعه تقوم على
اشرار الناس ولا يعلمها الا الله وما يدريك لعل الساعه
تكون قريبا يستعجل بها الذين لا يومنون بها والذين امنوا
مشفقون منها ويعلمون انها الحق الا ان الذين يمارون في
الساعه لفي ضلال بعيد. وستروون بعدي هراقه الدما الذي
يجري منها اقطار السما وشعب منها مدر الارض وحجر الجبال
واختلاف الاهوا في الامه لما نيله الى الطلقا واولاد الازيرق

٤٩٧

٢٦٨

طريق رسول الله صلى الله عليه وشدة الحروب ووقوع الفتن ورغبة
الناس في الدنيا وتبديلهم من احكامهم وتركهم طريق آل نبيهم رغبة
عنهم الى الدنيا وكاني بهم ومعهم اذ وله [?] تخول علما وهم عرفاؤهم
ولتشبهوا بالآحاد وركبوا احور [?] الظلمة واختلقوا الاحاديث
رواية عن رسول الله صلى الله عليه ما يزينون به سلطانهم ويثبتون
به دولتهم دولة الضلالة حتى ينقلون الاخبار بتلك الروايات
ويخلعون الخلفاء الذين هم معادن الخلافة ويقولون تراني لا نصيب
لك في الخلافة يقتلون نفس المارقة ويتعدون الحدود ويحرفون الكلم
عن مواضعه وينبذون الكتاب ويردونه وراء ظهورهم ولا يرعون كتاب
الله ثم يصرون على ما يفعلون ويتجبرون بتجبر الكفرة ويستكبرون
استكبارا في الارض فسادا كثيرا ويبلون الجديد وينكرون
المعارف فهيهات حينئذ هيهات في المصطفون الاخيار لفي ذبح ودما
وهرب في الاقطار والغيابي والجبال والغياض ولما يتخلصون من
شدة ذلك الاختلاف والاهوا والآراء والميل الى السيف والدنيا حتى
ان الرجل منهم ليقوم على درجة المسجد يدنيا راو دونه فيلعن آل
الرسول صلى الله عليه ويتولى ترابيه سبعين مرة فانه ليزل عن
الدرجة ويرى بالبعرة من ورايه ويقول لقد كان فعلي هذا الهون
عندك من هذا البعر والاسلام في نفسه غريب ومن الحدود والسنن
غريبات وما لاسلامهم قائم بلا اساس ولا تبيان اعروته فادسه [?]

واساسه واهن الويل ثم الويل لذلك الزمان من امام مضل
ودنيا متبعه مطيعه اما الكفر الاول فضرب الاعناق
السابقه فكان بعد رسول الله صلى الله عليه وعلى اله كما قال صلى
الله عليه لا ترجعن بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض
بالسيف تنافسا على الدنيا بعد وقوع القضا ونزول البلا وبلوغ
الكتاب اجله ولا يدري احدكم لعل الامر من الله نزل الساعه
اقرب خسف او قذف وبعض الهدى في اخر الزمان خير
من بعض العمل ولو اني اعلم انه يخفا الذي عسيت ان ابينه لكم
الى حينه اذا لانبأتكم به ولكني اكره وارهب ان تدعوا العمل
وتتكلفوا وتستعجلوا فانه من فارق الجماعه وخالف الطاعه
ونكث البيعه فقد انكروا دبر فقد عصى ومن عصى فقد حارب ومن
حارب فقد كفر ومن كفر خلع ربقه الاسلام من عنقه
حتى يراجعها ويفي الى امر الله ❊ الا وان كل خلف سو
خلف الاسلام على ضلاله ابدا ويا ايها خلف سلفا الا بعثه الله
معه يوم يحشر هذا مع شيطانه وهذا مع هامانه وهذا مع
طاغوته وهذا مع نبيه ومحمد ان لكل نبي عدوا شياطين
الانس والجن يوحي بعضهم الى بعض زخرف القول غرورا ولو شاء
ربك ما فعلوه ومن خلف الانبيا صلوات الله عليهم ووازرهم
فهو معهم وكل شيطان مثلهم كذلك لكل اتباع اشياع ❊

ان الله تبارك وتعالى اسعد بعلم واشقى بعلم وخلق خلقا لا يحسنون
الا طاعته واحسانا ومعروفا فهم لا يزولون ولا يتحولون عن ذلك لانهم
على ذلك جبلوا وخلق خلقا لا يحسنون الا معصيته وشرا وبخلا وشحا
وهم لا يزولون ولا يتحولون عن ذلك لانهم على ذلك جبلوا فساع بالبغي قائم
عليه داع الله من بين اهله وساع بالتقى قايم عليه اخذ به داع الله من بين
اهله وجريان ما بهما فريق في الجنة وفريق في السعير الا وان خلف
الهداية خلف الضلالة لمنهم وكل خلف سلف الضلالة المضل واهل
خلف سلف الهدى لها دابنا الجنة والنار فبنوا عبد المطلب ابنا
الجنة وبنو امية ابنا النار الذين لزمهم اسم العتاقة وسيف جماعة
الاحزاب وزرافة في العيون كذلك جعل الله الليل والنهار اثنين فمحونا
اية الليل وجعلنا اية النهار مبصرة وقد يولج الليل في النهار ويولج
النهار في الليل ويكون بعضه على بعض ؀ وكلما زمامها فتلك كلمة
الذين كفروا السفلى وكلمة الله هي العليا ؀ الا وان
من داع الله يدعو الى جنته وينذر عقابه مهلك من هلك من الخلق
حين بدلوا كتاب الله وعصوا رسل الله ودانوا بغير الذي فرض الله
عليهم وجعلوا الدنيا اماما وكتاب الله تابعا فما وافق الدنيا من
الكتاب اخذوا به وما لم يوافق الدنيا من الكتاب تركوه فلذلك
ظهرت بدعهم وطفيت سنتهم وخفيت قبلتهم ولولا كتاب الله
والملك لم يتفرقا لم تباعدا من الناس ولصلحت معايشهم واستقامت

الناس يختلفون بين الزبد الذاهب جفا وبين ما ينفعهم ويمكث في الارض

امورهم ولكن كلما جاءت بينة تفرقوا وكلما علموا اختلفوا وجهلوا
وضلوا وعموا وصموا ﴿كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ﴾ فاتبع الله
بعضهم بعضا لحاصب ارسله عليهم وصيحه اخذتهم او خسف بهم او غرق
به فاهلكوا وكلا اخذ الله بذنبه ﴿وَمَا اللَّهُ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ الا وانه
ليس شيء مضا الا وله سنه ماضيه وامثال باقيه ان خيرا فخير وان
شر فشر ولا ينقص سلف خلفا ولا يسبق خلف سلفا ان السنن
ماضيه دايمه والامثال باقيه لا تبديل لها ولا تحويل ولكنكم اهل بلوى
ومبتلا بكم الناس في زمان يطغا فيه السنه ويدان فيه بالشبهه
ويعمل فيه بالمتشابهه ويسود دين الله وتخاف خيرة الله ويقتل
اوليا الله ويقع العالدوا لزلزله والهرج الهرج الهرج رسلا رسلا
وظلمه تتبع الظلمات ويظهر الكذب ويعلوا الشيطان ويملك الجبابره
الاول اربعة عشر وجبابره الوسطى اربعة عشر وجبابره الهرج
والاوباش اربعة عشر وتغلق ابواب السما وتستتر الملايكه باجنحتها
ويرفع الذمه فتوكل وهو حقي وحق ولدي وتنقل الامانه في بيوت اهلها
وتمزق الكتاب ويعيش الناس في ظل الاسلام ويلغون كلمة التقوى
الغنا يحسنون رواتبها ويلبسون رعاتها ويسعون في الارض
فسادا بتغير خلق الله ولا تبديل له وباستحلال محارم الله وتحريف
كتاب الله وتبديل كلمات الله وباحراق بيت الله وعلوا في غير
ذات الله حتى يستكملوا الشر كله ويبغا على الموده التي اوجبها

٥٠١

50

الله لاهل القربى فنقتل كما قتلت اهل المودة فتسئل كما تسئل الموودة
باى ذنب قتلت باى ذنب بغى على المودة لانها كانت مودة الله وفرضه
فاذا ظهرت حرب تقصد بها سبط الرسول فيا لها من دمعة يدمع بها
ملايكة الله واولياوه فالى ولكرب وبلا تنبوى شط الفرات راس محزوز
وحلق مذبوح وبطن مدسوس وظهر موطا بسنابك خيل الضلاله
كرب وبلا مالى وليزيد يزيد لعين الله ولعين ملايكته ورسله جبار
اوقص يشرب خمر فرد يزيد وما يزيد شبل الخبث من ولد الخبيث
يزيد وما يزيد صاحب نهب طينته يزيد ويله من يوم كرب وبلا
اول من لعنه ابرهيم خليل الله وداود خليفة الله وعيسى بن مريم
روح الله مالى وليزيد صاحب الحرة والجيش الشديد الى مكة بيت الله
القديم صاحب حوارين ليلته ليلة ظلما ويومه يوم اغبر وعندها ترجف
الارض رجفة لولا ما لله فيها من الاجل وعمر الدنيا وازمنة كاينة
وخلق محبوس فى اصلاب الرجال وارحام النسا لجعل عاليها
سافلها وتخضر آفاق السما وتبكى بالدم العبيط وتحمل الملايكة
على اجنحتها من دمه الى يوم القيمه فهو ثانى الاستفتاح لانى انا اول
الاستفتاح بالذبح والقتل والدم المطلوب به الى يوم القيمه لا يسكن
دى ولا يفتر عن اللعنة الغدوات والعشيات جميع الخليقة من كل
الروحانيين والجسمانيين يلعن قاتلى وقاتل سبطى واشياعى الى يوم
القيمه م فاذا وقع من دمى الارض عندها والذى فلق الحبة وبرا النسمة

على

١

اشتعلت الحرب بجانبها وقلصت عن ساقها ونزلت بكم الامور الداهية
والشؤون المنازلة وخفائق البلاء ووقعت الفتن كقطع الليل المظلم
اذا اقبلت شبهت واذا اعصبت كسرت واذا ادبرت اسفرت ودخلت
من كل النواحي واشتعلت في الاجساد كما يشتعل الشيب في شعر الراس
فما يلبث ان يتماض كذلك الفتن تحوم كالرياح تصيب بلدا وتخطي
اخرى فتلك فتنة فظيعة جاهلية ليس فيها امام هدى ولا عالم
تقي عارف بحق الله وهي عميا مظلمة اصاب البلا من بصر فيها
واخطا البلا من عمي عنها اهل باطلها ظاهرون على اهل
حقها خصت بليتها وعمت فتنتها فاياكم اياكم ثم اياكم اياكم
ان تركنوا الى شي مما ابتدعه الناس والفتنة الشنيا طين واركنوا
لطبقة اصحاب الرايات والاعلام يومئذ يوم بدر ويوم حنين ويوم
الاحزاب لم يدا وجرحهم ولم تؤدوا قتيلهم ولم يذوقوا طعم الموت
ولا الجراحات عند ملتقا جيش الشيطان يقتل ولي الرحمن في
تربة كرب وبلا يبون فانهم ان يعقلوا انتصروا وتخذروا
والقتيل معه كالقتيل يوم بدر وحنين وان تسبقوهم ليصرعهم الله
بالبلية والله غالب لجنده وناصر لاوليا الله لا تعجلوا لعجلة التعس
ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ريحكم واصبروا واسكنوا
ما سكنت السموات فالارض وان السموات ابيتكم والارض
شبعتكم واذا جا امرهم كانا ضوا من الشمس وان امركم هذا

٥٠٢ ٢٥١

ليس زمان ولا زمانين ولا ثلثه ولا اربعه ولا خمسه ولا سته ٩
ولا سبعه ولا ثمنيه بل ازمنه متتابعات مختلفات متلونات وفتن
متتابعات فاذا ادبرت الفتن ولا تتبعوها واذا تركت ولا تبغوها
واذا شبت فلا تعرضوا لها واذا اقبلت فاضربوا خيشومها بالسيف
فانما غبرتها على من اثارها والذى فلق الحبه وبرا النسمه لتلقحن
الحرب الاولى عشرين سنه وتقرب منه غبرا عميا جنبيه
وطا غوتيه راسها ابن اكله الاكباد وصاحب اكل بابهم الحال
طلنون بنى اميه وساكن الشامات البليه الكبرى والفتنه
الصما التى اصمت اذان الناس فلا اذن يسمعونها ولا اعين يبصرونها
حمرا ناريه فا شبيه ظاهره احزابها ومنشيوها اوليا الطاغوت
الا فاحفظوا قولى فوالله ما كذبت ولا كذبت هو هو القاتل ابن
عدى كندى متين بالله من قتل ابن زامنه مالك فلت غيرت
المنكر ودعوت اهل النصر مخذول لكن الله لم تخذلك وانا الذى
اخذ نصرك يوم الفلج الاكبر يوم يقصم الله ظهره ويوارى
جيفته تحت الثرى ويوضع روحه في الهوا بالله من محبس
وبالله من ظلمه ووقع فيها ذلك بسيما ملك الحلاس والاهوا فى ملكه
مختلفه والناس فى بلا وان من يدخل النار فى زمانه لاكثر
ممن نجح فتنه كفتنته معه حتى يسلمها الى شبله بشر بيب
شر بر سكبير تقع به البليه الكبرى والذبح فى زمانه

كذبح بخت نصر في بني اسرائيل ويله ماله في قليل لبثه
في فتنه فقليل ما يلبث سنتين واشهر ولما يتم له ثلث بوارا
جثته بحوران عند الباب الصغير بدمشق احدب معرعون
حبلت به امه يوم عصيت وملكه فظ غليظ ثم احرقوا الصاحب الكعبه
اسمه عبد الله لو شئت ان اسميه يا لله ما هو بالعجب من ابيه وهو
يضارني بالسيف عليه تهدم الكعبه بمنجنيق تجيء يا له من غلام
ثقيف بن يوسف النحيف قصير حاطمي شديد عبوس
كظم لا يتم له ولا يسامح بها ٥ ثم سمي الحلاس يقبل يزيد مالي
وليزيد يلبث اربعين يوما معبره فيها فتن متلونه حتى خلعها
ورماها الى ورائه وقصفه الموت وقصعه واخر الامر ازرق
ابن طريد مروان حلت بوارا بدمشق يقبل عيله بغتنه
بغيره تقتله امراه بحيله دروه فانه راس الفتن ومخرب البلايا
باخذ رابه الضلاله من بعده سبله وهو راس لا شال ويقبل
بني مروان ان يكن اسمه مضاف الى الحكل الجبار فهو النفس الا
انه صاحب حبش الكعبه والسيف والحغبه يا له كم من صبح يقتل
وكم من طالح يقرب حتى يمضي من ملكه الشطر ثم يكون له اجتماع
عند نهر دجيل دبرا الجاثليق قتل مصعب ان قتل محقق له القتل
ويجول الملك عقيم فانظروا صاحب الكعبه فانه يقتل سنه
ثلث وسبعين يوم قتل هابيل يا له لولا عجوزه ما حسنته

خاقان نجا فيجوزه ان بمدت امارته مدت اربع عشره سنه تلك
سني هرج والقتل والإمان يأكل الضعيف بالقوة ومن قبله في يوم
شديد بلدته طالما تضمنت الفراعنة في يوم نحس مستمر ثم يأخذ
الملك العقيم من بعده شبله وليد وما وليد مذموم غير رشيد يملكها
تسع سنين واشهر ولما تم له عشر سنين مالها من دمشق هي التي
توازيه يومه يوم احمر وملكه ملك اسود فرعون جبار متكبر
مستطر ثم الملك لاخيه نظير لاسمه اسم نبي يملكها اربع ولما
تجاوز خمسه افسد ولم يصلح بالها من تربه تضمنته شامية جنوبية
ثم ملك رجل ضنين لين عمر وما عمر ملك قليل سنتين واشهر
ولما تجاوز اربعة فمن يسأمكم فليعرفه فانه اسمر دقيق الوجه نحيف
الجسم حسن اللحية غائر العينين بجبهته اثر نفحة دابه
فليل لينه حسنة سيرته يا آله لو لم يبت له ذلك نحبه على الطلبه
ان اعتبروا وما لهم يعتبرون ولم يفقهوا الى بدر بن سمعان شهره ذلك
رجب يومه يوم صالح ثم يأخذ الملك نزيل مالي وليزيد ناقص من
الدين داخل في الفتن والزين يملكها اربع تقطر الدما وتهيج
الفتن توازيه ارض دمشق ذرها في تكفف الجبابرة ثم ملك هشام
مالي ولهشام احول في قبل قابل ولدى طيب نصبت بكناسة
الكوفة جثته عظيم وزيد في الذروة الكبرى من الدرجات
العلى لا تأخذه فيه رافة ولا رحمة فان قتل زيد قتل شبله

سُمي يحيى بن زكريا شهيده هارب طريد نفسه ارض خراسان مالي
ولاهل بل مالها ولي بل لو تركت اشبالي في اوكارهم لو سحتهم فيه
اذا انشعب الشقاق والنفاق وابطال بغراق ملكه سعيم ان يمال
مال تسعه عشر سنه ولما يجوز تمام عشره ثواريه ارض رصافه وسفت
عليه بالها كرف تغمته تصغر الغضب وعشمت عليه البدن باو يله من
نجا تمتي معه بثن يدي دبا الجيزه مالي وله جبار عنيد ~
ثم الوليد فرعون خبث مخلوع من ملكه شقي غير سعيد ولا رشيد
فاشفاها وليد وكافرها يزيد وطاغوتها وقاصعها ازرق وزيد
ومتقدمها ابن اكله الاكباد ذره ياكل ويتمتع ويلهه الامل فسوف
يعلم غدا من الكذاب الاشر يا لها من عصابه غير رشيده ذهب
وليدها ومخلوعها وفتنته من ذلك صما وخاتمها مروانها ملقبا بحمارها
مشئوم في ادبارها مكسور الجناح الايمن شامته على ركبته يملكها
بتمامها ويعلوها بتجبرها سيستقبلهم سم افاعيها يا له لو تركته
الرايه السودا من تخوم ارض المشرق وخراسان مالي ولخراسان لا يملكها
الا كدرا ولا يسلبها الا ذنجا عجمي قذف الله في قلبه الانتقام من
بني اميه ~ كما قذف في قلب بخت نصر حتى اخذ ليحيى بدمه رايته اعلاها
نصر وفتح واسفلها غدر ومكر مالي ولها فيها هرج ومرج وقتل
وذبح فاذا اخذها اخذها عبد الله ~ وعبد الله ثوبان متفرقان
ثم هو الهرج وحرله وحركات بالها كذلك وكيف تحولت مروانيه

٥٠٧ ٢٦٣

عما بينه ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون كيف لا يفعل الله ذلك بها
وقد بدلوا نعمه الله كفرا او يولي بعض الظالمين بعضا بما كانوا يكسبون
اليس يقول الله ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم فهل
فعل الله ذلك بهم غيروا وبدلوا وركبوا اشنن الجبابره كلامت
امته وبيحت فاجابتها كلاب الاطراف فوقعت على جيفه فهي تنهض
ومتى طابت جيفه وحلت فهي ماخذ الدنيا زعامه ومغالبه
طلاقا عنقا لا من صر احد قراش في الدور ما الاعلى ولا انفاوه في
مجدها ولا من مسالمه العجم يخطبون على المنابر وهي ملعنهم ويعطون
الناس وهي لعنتهم فالقائل ينتظر المقت والمقت الله اكبروا الذي فلو اجته
وبرا النسمه لرايتهم كغراب نوح ذهب ولم يعودوا احتشا الله جيفتهم
صنعادا ورعامه وبدارا وبلومن الله بسخطه كما باشروا ادام
حين قتل اخاه فجا باثمه الى يوم القيمه فكان عليه وزر قتله ووزره
كل مقتول الى يوم القيمه من غير ان ينقص من اوزارهم شي ؟
ثم ان يزيد هراز لا من قبيله الابرار بل من حثاله الاشرار جباد
كونان ملعون على لسان خير البشر الصادق المصدوق والله
ما كذب ولا كذبت ولقد انبانى بعلم الكاين الى يوم القيمه حتى
كانى انظر الى الغيب من شف رقيق او شاهدت الزمان وعلمه
يلعبون على المنابر لا هم نجبا فيحتملون لنجابتهم ولا علما فيقومون
الزمان على العلوم ولا فقها فيعلمون الناس الدين ويدعون الى

دار القرار بل اشرار غير ابرار اولهم ازرق طريد قتله حتف الحبله
على يدي ناقصة العقل امراه لو شيت ان اصفها لوصفتها من غير
مشاهده ذلك الزمان واخرهم سميه من ولده ملقب بالحمار ذلك
وقعت عليه الرايه السودا تقبل من ناحيه الشرق تخفق خفقان
الطير معها دوران الارحيه فتدور على الدما كما دارت على
يحيى بن زكريا قايدها لا من له اصل في قومه ثابت ولا فرع في
عشيرته راتب لا عربي من ولد اسمعيل ولا عجمي من ولد اسحق
ولا يضرب باصله الى سام بن نوح غنامه طغامه على [illegible] رايه
كامله لا يتقدم ولا يتاخر مستكمله العاشره ويزيدون اربعه
لا تعودوا الذي ملوك بحبه وبرا النسمه اليها ابدا حتى يلج الجمل في سم
الخياط دوخوها تدوخ عاد وافسدوها فساد صاحب البر
والبحر لم يكن يقوم على ساق العدل الا سنتين ونصف او يزيد
او ينقص عمر وما عمر ويحيه لو عاش لاقامها على ساق العدل بل
كان كالحذفه نظرت الى ذيب امعط فانسلب وانذعرت
فانصفات لذلك صدع نياطها فماتت حتف انفها ع كذلك
يكون صاحبه ويخرج الله الحي من الميت والميت من الحي بن حمته
عفا الله عما سلف لو عرفتم صفته في الكتاب الموسوم ملوك هذه
الامه لعرفتم صفته رجل صلح رجل هش لش دقيق الذراعين
دقيق الصوت عليه الوقار والحيا والتقى تدعوا له كل يوم

٢٥٦ ٥٠٩

والارض يسبح ويتقدس فرحا مكانه يكون سنتين وبعض اخرى بالله ثم
بالله ثم تدت بزمام الجبابره والجتريف المستترق لها متغلب الحمار
اسمين ثقيلين من اسما الفراعنه والجبابره مروان والوليد ويزيد
بن ام يزيد لعنوا على لسان الصادق المصدوق واستدار الزمان
وكان الملك عباسي عباسي عجبا لهذا القضا كيف يعقب بالعقبى
هاشم يومئذ يدكون عشرا ويزيدون ما شا الله ان يزيدون
نعم الله ملككم بالعبادله ويختمه بالعبادله امير العصب صاحب
الشعه تربته طيبه او حره لا يستكمل ملككم صفوا والذي
فلق الحبه وبرا النسمه لكاني انظر الي رجل رجل منهم امها تم لعلات
وابوهم واحد فيهم الذابح نفسه والمخلوع والمدفون باطراف القسطنطينيه
او دونها والمجدبك وذو الشعب الثلثه تصفوا للاول والثاني
ويفعل الله بالثالث ما يشا والدوله شرقيه يوشك ان تدور رحا
الفتنه الصما عند جبيل جبنوى عند مطلع الشمس ثم الهرج الهرج
والرجفه والسما بالتلون والنجوم بالتلون والرياح في عنا وقاتمه
والامه للاضطراب ثم يحول عربيه هاشميه تهاميه مكيه رايتها
يومئذ بيضا وسنتها حنيفيه بيضا مهدي ذلك الزمان فرحي فرحي
وحي من سبط المذبوح اسمه اسم نبي الا فا عرفوه فانه يملكها اربعين
كملا يمشي في الاسواق وياكل من بر العراق وشعيرها على رصف
الحجاره لا البك لبك ولا اقبل ولا اسفل ولا اسفاح ولا ظلم ولا تكبر

ولاجاسد ما من يوم الا تقبل الوحوش مع السباع فتنطق بلسان
الادميين حتى يقول سبحن من جمع بيني وبين السباع الفة واتفاق
لعدل الله في الارض ولا تزغبوا عنها فانها عروة الاسلام وكف الدين
وحتى يسقط من المراة فيقول لا اله الا الله خير زمان اسقطت ولو شئت السقط
ان اتكلم بعده لفعلت هلك فيما بيني وبين المهدي كل جبار عنيد
وكل طليق طريد مالي ولهم يدعون الاصره والقرابه والاشتباك يدحون
والذي دج الجازر جزوره مالي وللرايه السود او الجنود الاتراك ولقوم
لا خلاق ولا ملاق ولا مخافه من يوم الوقوف بين يدي الجبار اربع دول كانه
دوله طلقا وهي قليله ودوله بني الازرق يستحكم الجاية ودوله تزعم
انها اخذها بالوراثه وانها من ولد العصبة تالله ان الانبيا صلوات الله
عليهم لم يورثون دينارا ولا درهما ولا عروضا ورثوا العلوم والدين
انا والذي فلق الحبه وبرا النسمه خصصت بذلك العلم والدين والسنن
والهدى في قوم كانوا قليلا من الليل ما يهجعون انصار ومهاجرون
ومؤازرون وفازروا اخذوا من ذلك العلم شطرا وانا استكملت
الكل لاني اخذت منه الوزاره والوصيه يوم الخيره فقسم الله لي
تلك الخيره فهل تقدم على الاخرى نتقي وهل بيكم من حقي
الا ظالم معتدي انما نعرف من حقي المومنون الذين انا يعسوبهم
والمحبون الذين انا اميرهم لا طلقا ولا عتقا ولا بخلا ولا متكبرون
الجبريه تستكمل هذه العصابه ما شا الله ثم دوله طغام العرب

وان باشها حتى يقتل بعضها بعضًا ويهلك الله فيها من يشا ثم الرابعه
دوله مهديه راشديه فيها ينزل الروح ويقتل بشر الخليفه وتعود
الارض حنيفيه بيضا نقيه مهديه مهديه يعطيه الله من القوه ما
يبلغ الشرق والغرب ويفتح بها فتح مدينه الرسول ليتم لرسول الله صلعم
وعده الموعوده ليظهره على الدين كله ولو كره المشركين ٥ ثم تعود
الجاهليه حتى لا يعرف الايمان ويقول الرجل لقد كان قوم يعبدون
اله السما ويجتمعون في مجمع المساجد ذلك زمان الاشرار عليهم
تقوم الساعه ٥ واما راس دوله رايه السودا فهي لعباد له بنجرا ولهم
عبدالله مدفنه بالانبار وملكه اربع ولا يجاوز به خمسه كامله
فاعرفوه فانه رجل طويل ابيض اقني ذا شعر جعد حسن اللحيه
جعدها واول رايه ترفع سودا له ثم قصي لحيه ١٥ وقام من بعده
سمي اسمه واخوه جبار غير غفار قتال سفاك يلقب بلقب لا يسميه
الله به ما لي وله بل ماله ولي يذبح من ولدي ثنا قسا على ملكه بل
ماله ولهم حميد بن راشد بن سمي نبي متفرقين بلحد واحد بالحجار
واخر بالعراق في ارض للسلطان فيها عش بن ثم لخرجه الله من
الارض الظالم اهلها كما اخرج يوسف من الارض الظالم اهلها الي
المقدسه دره تمنع وبلها يكون الاصل للدوله السودا ظاهرها
سواد وباطنها سواد كذلك تسود الوجوه يوم تبيض الوجوه وتسود الوجوه
ذرها بلهها قرنان بالخالصه وقرنا بالانقاص والخروج عليهم من

كل الاوباش واخلاط العرب حتى اذا استكمل الاصل الذي يلي الثاني
كل الملك الحمد لله ويجه اي موت مات لقول الصادق البر
الرؤوف الرحيم عليه اصف عذاب الامه بعدها عشرين و يريدها شا الله
ثم تقوم شبله رجل اسمه اسم نبي من ولد القتال السفاك الملحد لله
يلقبونه يلقب لا اسمه الله به وليس هو به ما لهم يدعون اسما لم يجعله
الله لهم وكاني انظر الى مدفنه بارض سبذان وما سبذان قرية
الدنيا كلها عشر سنين ويزيد قليلا ضخما في صفته ملحما على
منكبه الايمن علامه سود الطويل اسمر مضمن الخلق جعد بعينه عيبه الكسرى
ذروه يمتنع وبلها فقليل اخذ من الدنيا ودفع من الآخره ثم تملك
من شبله رجل اسمه اسم نبي قليل ملكه عظيم وزره او يزيد ولمنا سنه
سم له سنتان طويل في صفته جسيم ابيض جميل مشرب بشفته العليا
الله نعلم موته ومدفنه بارض واي ارض ارض باذه ثم تملك سفيه
اسمه اسم نبي كاسم الوزير من موسى ممتنعا في ملكه عشرين ويزيد بلت
ماله ولله ما له ولذريته في ارض خراسان يشرفه ماله من مدفنه
اخر حروفها سين خضر لا ينفعه وصار الى نسله مخلوع ومخذول
ضخم معجم قليل وعلامه في صدره ذلك بما عصوا واعتدوا وكذلك يملك
الله الظالمين بالانتقام ثم تملك من بعده صاحب الفرندون مضاف
اسمه الى الله ملقب يلقب هو بعيد منه ان كملت له عشرون زاد
ما شا الله دوله يشرفه عجميه بكاداب بيوت ولها نابه لوناب ورد

٥١٢

256

الحق بل عمي عنها ذروه فهو الذابح نفسه والملحد بالعربدون ۞ ثم شقيقه
اسمه اسم نبي عظيم الهامه شديد الساعد توانيه الدنيا ثم الدوله لها عشرا
تاما تسم دولة الرداح تكمل له تسع ويزيد تقتل امه دجالا عظيما في
دولته ثم تقضي نحبه ويدفن في ارض غربيه يسمى باسم عجمي ۞ ثم سليله
اسمه اسم نبي كذلك صفته الان بساعده علامه لا يسلك الهدى
ويبتدع البدع باله من مغنول تكمل له سبع ويزيد مدفنه في
موضعه ارض نجديه واسم محدث لا يقدم ولا يعتق ثم شقيقه يا ابنه
نعمه يملكها عشرين ويزيد ان جاورت به بلية عشرا او اربعة عشر
وهو ذو الشعب البلث اسمه اسم رجل اجاره الله للجنه طيار باله
من عجايب زمانه مثل رجفه شديده واحداث واحداث ۞ ثم من بعده
سليله اسمه اسم نبي يلقب بلقب لا يسميه الله به لانه منه بعيد ۞ زمانه
عجايب لها رجفه ورجه وتقدم وغرق يستكملها سبع او تسع سنين
وموته في ارض توافق شكله رفيقه عراقيه جنوبيه شماليه ۞ ثم ياخذها
شقيقه على تمام ثمان سنين او يزيد رحيب واسع كبير الصدر داه
انتقاص في ناحية المغرب ان سلم منها نجا مدفنه في غربه من ارض
شاميه دره بموت سفاك ۞ ثم ياخذها شقيقه عشرين كملا
او يزيد جبار عتريف قتال سفاك غير ودود اسمر غير تام موته
عله ومدفنه في موضعه في ارض غربيه ۞ ثم يملك بعده رجل منهم اسمه
اسم نبي جميل جهير الصوت علامته على العضد وفي الركبه تملح

رعيته ويصلح زمانه ويكثر الخير وينتشر المال والاهوا مختلفه
والعيش رخي حتى تكون خمس حجج فان انفلت بلغ اثنا عشر سنه
او بعض سمه اسم نبي مؤنه بسلاح تخضب لو سبعه الف ملك ويغضب
له كل الصالحين يدفن في ارض غرب قريب من ساحل البحر عند شجره
كاني انظر اليها نخيله ۞ ثم رجل من ولده حسن الوجه معتدل القامه
حسن الانف والشعر علامته على الذراع وعلى الظهر مما يلي الكتف
الامن العيش في زمانه حسن والاهوا مختلفه والازمان متقعه في كثر المال
وتنافس في الدنيا ويطمع في الناس الظلم والهرج يكون سبع حجج فان انفلت
يكون احدى عشره سنه او فوق ذلك قليلا ثم يقتل ويهراق الدما في سببه
ممن يدعي الاسلام مايه وسبعون الفا وهم يومئذ على ثلثه احوال اما الثلثه
فغ الله واما ثلثهم قوم بطروا وخرجوا من الموت واما ثلثهم قوم قالوا
لم لم نستحيوا في قتله وجعلوا لعلي ذلك ۞ ثم يخرج من خلفه رجل
عظيم الجوف اكحل رغيب حليم رحيم عليه الوقار والسكينه اسمه
اسم نبي علامته على الفخذ والعضد الامن يكثر المال في زمانه ويكثر
الخير ويرسل الناس السما بالرزق وتخرج الارض البركه لهم وتكثر
الملاحم ويظهر الفساد وتتبع الاهوا ويكثر الحسد والبغي فيتنافس
في الدنيا فيحسن لهم الدنيا وتزين لقلوبهم ويتقرب ابليس اليهم يكون
ثلثه عشر فان انفلت بلغ عشرين يصيبه سلاح الناس له بين
مصاحب ومطارق ويجمع من المال ما لم يجمعه من كان قبله ويتوارثون

خراج الارض كما يرث الرجل ما لابيه هي دولة ببيعهم بدعو في شرق
الارض بين بنحرو ما ارض فارياب وما فاريا بـ ارض شرقيه خراسان
ثم تقوم رجل من حبشه عليه الهيبا والمهابه باتيه امره عفو
احسن العين معتدل القامه علامته على الذراع وعلى العنق
يكثر الرهج في ملكه والعيش حسن والزمان لايزداد الاجوده
وينافس في الدنيا ويحرص على ملك الدنيا ملوك تسعه واربعين
شهرا مونته لعنه وهو اذا قصا الى فراشه اسمه اسم نبي ولقبه
لاسمه الله به ومدفنه في ناحية المغرب في بلاد بعضها في يدي اهل الشرك
وبعضها في يده قد فتحها عند اول الصبح ثم تقوم رجل من ولده
قصير لاطويل حسن الشعر والوجه والجبهه اسمه اسم وزير كان لموسى
بن عمران ولقبه لاسمه الله به حرج والاهوى مختلفه والزمان دنى
ويعولين لايرفعون به الناس راسا ولايبالون بطاعته علامته على الظهر
والجنب لا يلقا احدا من الناس الادون ما يلقا وتهراق من الدما في زمانه
يقتل اربعين وما به الف من الناس كلهم يدعون الاسلام وتبكي الارض
من طول الزمان ثم يعطا النصر على من عاداه مستجاب الدعوه لا
يتوجه الى احد الا نصر عليه وهو يسما في ذلك الزمان المنصور يخصب
الناس في زمانه يملك سبع حجج فان اعلت بلغ اثنا عشر سنه فان
اعلت بلغ احدى وعشرين سنه اسقامه كثيره ومونته قحاة
يعطي الارض في زمانه بركتها والسما رزقها ومدفنه في ارض الروم

تحت شجرة طويلة في يوم مات نبينا صلى الله عليه لا يلقب يلقب
غير المنصور ❁ ثم يكون الامر لرجل من جنسه شديد الغضب عبوس
اسمر نحيف داقل طويل القامة والاصابع صارم الامر حري على ما هم
به من خير وشر مترف العيش حري اللسان بالقول له علامة على الظهر
واليد اليسرى حسن الانف حسن الوجه حسن السيرة كثيرا البكا
لكثرة هراقة الدما في زمانه يهراق في زمانه من الدما مثل جميع ما
اهراق من كان قبله ويجمع من الجنود مثل جميع من كان قبله يرجف
الارض في زمانه رجفات وتخسف بقرى متواصله ويهلك اناس
كثير ويقول الارض يا للعجم من بامرك واني اغضب لك من فعل
الشاكين فيوحي الله اليها اصبري خلقتك لتصبري لقضاي وما
تزين من المعاصي واني اولى بالغضب منك فتسكت تكون كذلك
في مثل حالته تسع حجج وان اهلك لم يبلغ عشر يصيبه سلاح قبل
هلاكه ثم يموت فجاة ويدفن في جوف بيته ناحية يلي المغرب
جنوبي قريب من ساحل البحر ❁ ثم تقوم رجل من جنسه يحب الدنيا
وقد ملكته وهو يمنع بها ما يريد اسمه اسم رجل من ملوك هذه الامة
كان قد تقدمه في زمان ملك الجلاس يعني بني مروان اي اسمه عمر
حسن الشعر معتدل القامة يجمع من المال مثل ما جمع من كان قبله
من الاولين وممن يكون بعده ثم يهلك بغتة ولا يدرا اين ذهب ❁
ثم تقوم رجل من جنسه يكون عامة ملكه في بيت المقدس اسمه اسم

٥١٠٧ 258

تبتسم بها وتحفظ بها فان خرج منها لم يرجع اليها وموته فجاه باطراف
الارض ليس بصاحب حرب ولا مكايده يصلح له زمانه ويحسن العيش ويخرج
الارض بركتها وتفرح به الارض وكل مسكين وضعيف وتعطي السما
رزقها ليس بصاحب دما ولا قتل طويل الامل بعيده المده موته في بيته
ومدفنه في بيته يكون في الارض بضعه وثلثين شهرا فان اهلكت بلغ
تسعين شهرا حسن لامن سليم الملك نصيبه قبل موته احزان ثم يقوم
ثم يجدد دولة الغر المحجله الحنيفيه دوله القايم بالحق والمهتدي
الذي من ولدي وصلبي فيكون قبل خروجه خمس علامات أولهم الندا
في رمضان وخروج السفياني وخروج اليماني وخروج الخراساني وقتل
النفس الزكيه وتسرح دما بين الركن والمقام ويكون قدام القايم
طاعونين الطاعون الابيض والطاعون الاحمر فاما الطاعون الابيض
فالموت واما الطاعون الاحمر فالسيف ثم يخرج رجل اخر مما يلي ناحيه
الغرب فيكثر الهرج والرجفه والطاعون في زمانه يكون في زمانه
ثلث رجفات اما واحده فينكسر سوار ارم واما الثانيه فيخسف
بثلث قريه مما حولها واما الثالثه فيقتل ثلثه الف وثلثمايه ممن
يدعون الاسلام ويكون في زمانه غلا من السعر وشده العيش
وهرج من قبل المشرق ونقص الثمار وتقل الحيوان ويسلم في زمانه
من اهل الذمه اربعه الف وخمسين نفسا تكون اربع حجج ثم يخرج
رجل من اهل اليمن دقيق الوجه قليل اللحم لطيف الشعر ابلى

الا الايه على ظهره علامه اسمه اسم نبي هاشمي يسير معه سبعين
الف من الملايكه ومعه الرايه الكبرى فينزل بيت المقدس من شهر حتى
يخرج السفياني ونزوله قبر النبي صلى الله عليه وعلى اله فيدركه الموت
فيما بين الحرمين فيقتله التغلبي مما يلي من قبل الاسلام ثم يخرج رجل
من خمس الجلاس وهو اول المتمردين في الملك معتدل في صعوبة
من النفس شديد الغضب له علامه على الوجه وعلى اليد يجتمع
اليه ناس كثير ويخرج اخر من كنده واخر من قيس فيجتمعون
بشاطي الفرات فيقتتلون فيقتل القيسي الكندي ثم يقتل القيسي
ويغرق الجبارون ويملك الاصهب ثلث حجج فيخرج عليه رجل من غسان
فيجتمع اليه ناس كثير فيقاتلون الاصهب على شط دجله فيقتل
الغساني ويملك الاصهب خمسه حجج ثم يخرج رجل من جرهم من
بيت المقدس ويجتمع اليه ناس كثير فيقتلا الاصهب ويملك الجرهمي
ويهزم الجبارين اربعة اشهر ثم يخرج رجل من قيس من الجبارين
فيلقى الجرهمي فيقتتلون فيقتل الجرهمي ومعه خمسه وعشرون
الف ممن يدعون الاسلام ثم يخرج رجل من كلب من الجبارين
فيقتل الكلبي القيسي ويموت الكلبي بعد اربعين ليله ثم يخرج
رجل من بني اميه فيغلب على مصر فيخرج عليه رجل من ناحيه
اليمن اصفر الرجلين في جبل عظيمه مسلط عليه فيفر الاموي الى
الروم فياتي بهم الاسكندريه فيقتتلون قتالا شديدا وهو اول

٥١٩

٩ كه

الملاحم بها وان اسما لامواي بعوبه ثم اقبل بها وعلته فيا احضرها لامهبه
والدلائل في الجرح وفي ذلك الوقت وكل الوقت والخلافة محرمة عليهما وعلى
طلقا بها وان يرقيا ولكنهما انبوت بمعالبا المتشفهي والذين لا خلاق
لهم ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون ٥ ثم يخرج من الكعبة السود دان
وفيهم امير منهم فيخرج عليه اجل من المشرق من العجم في جيش عظيم فيقتلون
شهرين شهرا حتى يكاد ان يفنا الناس فبينما هم كذلك اذ سمعوا نداء
من السما في شهر رمضان في ليلة جمعة تقول الا ان مهدي الاذن
قد خرج فاتبعوه فاول من يخرج اليه قوم يحبنا الشعاب وفي بطونا اوديه
والعبابات وتحت ورق الاشجار وقلل الجبال ذبل وسنف محترقه
جلودهم ضامرة بطونهم قد اخضرت افواههم وبطونهم من كثرة اكلهم
الحشيش والنبات كانوا متمسكين بالاسلام من اهل مودتي وشيعتي
هاربين من الجبابرين الى التقشف يعبدون الله بعبادتي اهل البيت
ويسيرون بسيرتي ويتمسكون بشريعتي والذي فلق الحبه وبرا
النسمه ما شريعتي الا الحنيفية البيضا التي اتى بها محمد نبي الرحمه ونبي
الحنم ونبي الحشر ونبي الفتح ونبي الخلق وبي القسمه يوم لا قاسم لها غيري
وان بين القسمين ان اخذ بشيعتي ومن كان متعلق بحبي فارسل نلك
بهم الى منابر من النور في جنة عدن وهي مقعد صدق فيها درجة
النبي وال النبي وال الرسل بعدوي ومن نصب لي حربه وسل علي
سيفه وابغضني بقلبه ولسانه فارسل به الى توابيت من النار

في طين لطي يبوون فاوليل اولا من يحبون الذي وحن حون من كل
صعب وذلول ويحدرون بالهروله ويقولون لبيك لبيك يا داعي الله
لبيك ان لال محمد النصره وان لال محمد الاطهار والبروز اليوم حسا
الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا فيمرون كذلك في طلب
المهدي وهو القائم من ال محمد هو ورب الكعبه من ولد ولدي من ولد السبط
المذبوح اسمه محمد الهادي وكنيته ابو القسم وعلامته سوداء تضي كالمصباح
لم تخل هذه الكنيه لمحمد الا لرسول الله ولهذا من بعده خاصه ثم له
قامه رسول الله صلى الله عليه وعلى اله وطوله ونوره وجمته
وهديه ووقاره وحلمه وعقله وسيرته الا انه لا نبي بعد رسول
الله صلى الله عليه وعلى اله ولا وصي بعدي الا من اختته بالعدل
قائما وبالخلافه اسما في ايمن جبينه مثل البيضه الحمرا فيها نور وبها
مركس سجوده في ظلم الليل خاضع خاشع متقي نحيل مصفار من
مواصله صومه وقله طعمه لم ياكل من طيبات الارض قبل ذلك ولا ياكل
بعد ذلك طعامه وشرابه طعام الشبا حين ولا يكاد ان يطعم حتى
ياتيه رزقه لم يذنب بذنب ولم يهم به على حمار اشهب لباسه الصوف
الابيض معه عمامه رسول الله صلى الله عليه وعلى اله السحاب خاتمه
وقضيبه واسم حماره اليعفور ودرع رسول الله عليه السلام
فيها حلقتان من ورق في مقدمها وحلقتان من ورق في موخرها
وسيف رسول الله صلى الله عليه وعلى آله فيبعثه وقائمه وشاربه

٥٧١ ٢٦٥

ونعله من ورق وفرس علي اسم فرس رسول الله صلى الله عليه وعلى آله
السكب بصفته ولونه وجريه وخلقه وناقة مخبته اسمها اسم ناقة
رسول الله العضبا في خلقها وسيرها وبغلته كبغلة رسول الله
اسمها دلدل كاسم بغلة رسول الله صلى الله عليه وآله واسم درعه ذات
الفضول على قدر درع رسول الله وعليه مغفر اسمه كاسم مغفر رسول
الله وعليه ردا اسمه حمل كاسم ردا رسول الله عليه السلام ونعله
الصفرا الذي كان اسم عمامة رسول الله وقضيبه الممشوق
وكذلك كان اسم قضيب رسول الله ورحله وعصاه للعنزة
كما كان اسم عصا رسول الله واسم خاتمه خاتم الخلفا ونقشه
مهدي تقي يخاف الله بالغيب ويخشى عذابه ويرجوا رحمته معه
تابوت كتابوت آدم عرضه اربعة اذرع وطوله اربعة وستون
ذراع فيه سكينة الانبيا قد وكل الله بذلك التابوت اربعة
الالف من الملائكة يحرسونه من الشيطان الرجيم مكتوب
عليه علامة خروج المهدي القايم اذا صاح التابوت بالتوحيد
فقال لا اله الا الله محمد رسول الله دولة آل رسول الله
قد جاءت بالحق والذي علو الجنة وبرا النسمه لياخذ عصا
موسى التي تلقف ما يافكون التي جاء بها حين خرج وخاتم سليمن بن داوود
وقميص هرون الجنوني وعلقة دم يحيى بن زكريا وصحف
ابرهيم ووصية دانيال وسفر آدم والحرزه التي كانت مع

ذي القرنين فكان يخرج من مقدمها الظلمة ومن موخرها النور
فاما عصا موسى لا تقع عليها الا دابة الارض فيا خذها معه
واما خاتم سليمن فانه يا خذه القائم المهدي وانهما من سنخ الاولة
تحت الصخرة ودفعه وكتاب فيه بسم الله الرحمن الرحيم
من فلان النبي الى محمد رسول الله سلك اخذ علينا الميثاق وادنا
الى الامة وبشرنا انه من بعدنا وان زمانه خير زمان وامته خير
امة اخرجت للناس ان منه مخلفه وملوك منتنا بعه والقائم
لاخر الزمان المهدي سلام على رسول الله محمد ووزيره والقائم
المهدي من ال محمد لاخر الزمان صاحب العدل الثاني والميزان
الاوسط والسبب في الارض العدل والزمان التوحيد صاحب
الاعور الدجال والدابة الكبرى ومصافح روح القدس عيسى بن
مريم ابن رسول الله خاتم الانبيا ورسول الرحمن انا وجدنا ذكرك
يا رسول الله فرضا في الكتب المنزله ووجدنا ذكر وزيرك مقرونا
فذكر مهديك يا الله فاذنيا باسمك واسم وزيرك ومهديك الى الامه
فسلم عليكم اهل البيت فتنصدع الصخرة عن ذلك وعن كل خزاين
الله وان لله لبقيه رضراض تورية موسى وصحف ابرهيم وسفر ادم
وزبور داود وتاج طالوت وعصا موسى وخاتم سليمن بن داود
وخرزة ذي القرنين وعمامة الياس ومنبر سليمن النبي وصحف يونس
وعلقة دم يحيى بن زكريا وطوق ذبل داود زكريا وسلة مريم التي

١ ٢٧٢٥

كان يدلّ فيها فواكه الجنّة اليها والتراب الذي سقط عليه عيسى يوم
ولد وراية رسول الله صلى الله عليه وعلى آله التي انزلها عليه
جبرئيل يوم بدر من الجنّة والذي يلقى الجنة وشرا النسيم فانظر اليها
غير رسول الله وال رسول الله اصحاب العبا رسول الله وانا وفاطمه
والحسن والحسين ثم وضعت تحت هذه الصخره فاخذها القائم المهدي
فلو شئت ان اصف لكم تلك الراية لوصفتها لكم انها كانت من الجنة
لم تكن قطن ولا كتان ولا قز ولا حرير كانت من ورق الجنة تنشر وتطوى
مكتوب عليها لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله ووصيه
لا يمسها الا نبي او وصي او قايم بالعدل فاذا اخذها القائم نشرها
فلا يبق احد على وجه الارض من مومني الاسلام والمحبين والمنتظرين
القائم من شيعتنا الا وجد ريحها وسمع صوتنا فينا دوا بعضهم
بعضا الا ان القائم بالعدل والمسمى بالمهدي من ال الرسول
والعتره الطيبه والسبط المذبوح قد خرج وقام فانا وجدنا
ريح رايته وسمعنا صوتنا نعم وانا امة فيقومونه ولا يجد ذلك
الريح غيرهم ويهبط القائم من عقبة ذي طوى في ثلثمائة وثلثة عشر
رجلا في عدة اهل بدر وهم خيار الارض بلباس الصوف والبرانس
حفاة لا يلبسون خفا ولا ينتعلون نعلا سيماهم في وجوههم من
اثر السجود قد علق كل رجل منهم مصحفا في عنقه وكتب على عصابة
بيض بمداد اسود وقلم محرف حلل نحن اهل المودة نحن الشيعة نحن

نحن الذين اوذينا في اهل البيت وسفك دماؤنا وطردنا من ارضنا
وديارنا ان يا مهدي الله اليوم تنتقم وتشفي صدورنا ثم يمرون كذلك
يحجون مدلون ذلك في ايام الموسم فاول من يحيي شعائر المناسك بعد ما
قد ترك الناس حجه ومناسكه ولا يبقى حولهم الا ابا معهم
من حجر ومدر وجبل وطير ووحش ونبت وحرم ويبكي ويقول
كان ذلك لا يسمع بالاسلام وكان ذلك ترى المتبتلون فيدخل القائم
المسجد الحرام كما دخله رسول الله صلى الله عليه وعلى آله ويطوف
طوافه ويصلي في مقام ابرهيم صلوة الابرار سجودها كثير طويل وركوعها
راتب وخشوعها كثير عظيم ويسند ظهره الى الحجر الاسود ويدعو
دعا المضطر وهو المضطر بالابتهال ويصنع في دعائه كما يصنع اهل
الله ولا يبيت ليلته حتى يلحق به شيعته من كل الاطراف من شرقها
وغربها ومن سمع صوت منادي السما وشم رائحة الراية المنصورة
تطوى لهم الارض باذن الله ولا يصيبهم نصب ولا لغوب ولا يخرج من
معه حتى يستتم في اصحابه فيكون في مثل الحلقة وتذرون ما
الحلقة عشرة الف قد خرقت سرابالهم متشككين فسيبهم رهبان
بالليل ليوث بالنهار قلوبهم كزبر الحديد لو يضربون بسيوفهم
جبال تهامة لصدعوها وعلوها يغبط الرجل منهم قوة اربعين
رجلا ويعطون مع هذا التوسم ولا يقتل الرجل منهم الا كافرا ومنافقا
او مبغضا مفرطا ولا يزال مقيما بمكة حتى يمضي ايام الموسم ويعم

٥٢٥ ٢٦٢

الحمد ثم يجدد الحمد لله الرسول فيقضي من حق القبر ما يقضي آل الرسول
ويبكي عنده طويلا ويصلي في محرابها طويلا ويعظم السجود في صلوته
ولا يزال كذلك ساجدا حتى يشير إليه روحه كما أسرى بروح رسول الله صلى
الله عليه وعلى آله فيرى رسول الله فيمسح على وجهه وصدره وظهره
ويدعو له بالظفر والنصر ويقول لما خرجت فيقول بلى يا رسول الله
ويقول له كن بالمؤمنين رحيما كما كنت لهم واستأصل الكفار
والمنافقين وعلم جدنا أهل البيت أني قد سألت الله أن يبيح لك
أن ينشر جمعهما وغيرهما وينزل عليك عيسى رسول الله روح القدس
ويملك الله في دولته مسيح الضلالة الدجال الأعور وأن يعطيك قوة
أربعين رجلا ويعطيك قوة ما يطوف شرقها وغربها فكن بالمؤمنين
رحيما فإذا فرغ من كلامه مع رسول الله صلى الله عليه وعلى آله لقيه
كما لقيه رسول الله معانقته وعانقني ومسحت على وجهه وصدره
وقد تسلمه مثل ما قال رسول الله صلى الله عليه وعلى آله ثم لقيه
جعفر فيفعل به ما فعل به ثم لقيه جده الحسين المذبوح دمه وخضاضته
فيفعل به كما فعلت به ثم لقيه الحسن وهو يقول له أني توفاني الله
في زمان الجور وزمان الطاغي طلبني حقي وابتزا على شيعتي فكيف
زمانك فيجيبه زماني زمان الهرج والفتن والآيات في الغير ٥
فيقول له قوم الله بك الزمان وفتح لك شرقها وغربها ٥
وصل ملك كفارها ثم يرد الله عليه روحه ويبعث في الأحيا

[illegible]

فيقضي صلاته ثم اتى البقيع فيسلم على اهلها ثم يرجع الى منبر رسول الله
صلى الله عليه وعلى آله فيصعد فيه زيادة لم يطأه رسول الله ولا آل
رسول الله فيرى كل الزيادة ويقول هذا امرت ان ادم بكله بدعه
محدثه وما احدث الظالمون بعد رسول الله صلى الله عليه وعلى آله
ثم يقوم على درجة النبي مقام عليها رسول الله صلى الله عليه وعلى آله و
ويخطب شيعته ويخبرهم بالرويا ويبشرهم بالنصر فيقيم بها اربعين
يوما ثم يصير الى الكوفة وفيها بقية من الشيعة واهل المودة مستخفين
في تلك الجبال والشعاب قد اضر بهم العطش والرعب والخوف من
الخوارج والمستكلبين والمبغضين فينادي فيهم فيسمعون صوته
فيخرجون اليه بالتكبير والتهليل ويلوذون به ويبكون معه بكاءً
طويلا ويقيم فيها يسيرا آمنا مؤمنها وكفارها ويقتل من بقي منها
فيها من السفيانية واولاد الطلقاء وبني الازرق وكل مبغض وعاق
متكبر وكذلك يفعل بمكة ومدينة الرسول واستخلف فيها رجلا من آله
ويتخذها متوجها قائما بالقسط والعدل عالما بالتأويل والتنزيل
والسنن والهدى ثم يدخل مسجدها فيعلو منبرها ويخطب
الناس ويصلي بهم ويأتي موضع دار الندوة فيصلي فيه ثم يزور قبري
فيسلم فاسمع السلام ولو رد احد من قبره لرددت وينادي بلغة
سلام عليك امير المؤمنين هذه ايام ولا يتكل واليوم انتقم
من عدو لي ثم يأتي كربلا ويزور قبر الحسين ويعمل به كما عمله

٥٢٧

263

بقبري ويطهره الله بقبره حتى يراه ويبصره ويقبور من استشهد
معه ثم يرجع راجعاً نحو المقدسة فيمر حتى يفتح الشامات كلها ويدخل
الروم فيفتحها ثم القسطنطنية وقد قتل الخلق وسفك وخاضت الخيل
في آثارها كما تخوض الطير في المياه فيفتحها الله فيدخلها فيؤذن
على ظهرها وكأني انظر اليه وهو يقول أشهد أن محمداً رسول الله ثم
يصلي فيها طويلاً ويولي عليها رجلاً من عترة آل الرسول وكذلك
يكون ولاته في كل البلدان والأمصار ثم يمر لذلك حتى يسير الى
كابل شاه وعلى كابل شاه ثلثمايه وستين برجا على كل برج
عشرة آلاف مقاتل فيظفر بهم فوالله لكأني انظر اليه والى أصحابه
يخرجون من مدينة كابل شاه حوالى [illegible] ينال لهن الغرانقة كأن
أعناقهن أباريق الفضة فيعلمهن القرآن والشريعة ويبني في كل
مدينة منها مسجداً ويولي عليهم رجلاً من آل الرسول فاذا أتى دمشق
هدم مسجدها حتى يبلغ الأساس ويبني مسجداً وكذلك كل مساجد الأمة ق
يهدمها أولها مسجد الكعبة ثم مسجد الرسول ثم مسجد الكوفة حتى يبلغ
الأساس ثم يبنيه على البناء الذي تركه رسول الله صلى الله عليه وعلى آله
وبناه له جبرئيل وأنا بأساسها من لبنتها ويرمي بزخرف الظالمين
وكانت هذه المساجد التي كانت على عهد رسول الله صلى الله عليه وعلى آله
وعهدنا مع أصحابه قد رفعت بالذهب والفضة وزخرفت
كزخارف كنايس اليهود وبيع النصارى لو احب الله ذلك لأذن

لرسوله في ذلك وهي بيوت الله لا يسكنها ولكن بنا له منها تقوى
العباد وليذكر فيها اسمه بالغدو والاصال فاذا بنا المساجد على
بنا ما تركها رسول الله صلعم لا يدع كنيسه مر بها ولا بيعه ولا صليب
الا لبسره وحاجهم بالتوريه والانجيل والزبور والصحف وسفر
ادم الذي معه فيسلم منهم ما بين الف وسبعون الفا فيخرقون
الخلق والبيان فاذا هدم مسجد دمشق بناه على بنا التقوى ولم
يترك اثرا من اثار بني اميه ولا اولاد اصحاب الرايه السود الا
هدمه ورفع كل بنا الفراعنه وانه ليجد بنا كبنا الفراعنه وزخاريف
كزخاريف الفراعنه انه لا عجب من الله ينطق ذلك البنا حتى
يسمعه الناس يقول اثقل الله على من اثقلني جا الحق وزهق الباطل
ولكاني به وقد مر بقبور الظالمين قبور بني اميه الفاسقين وصالبين
وبني الجلاس الكذابين ومن ابتز الامه بسيف الظالمين وهو على
حماره العبفور وفرسه السكب وناقته العضب تحتها ان بين يديه
فيقول هل وجدتم ما وعد ربكم حقا على لسان نبيه فقد وجدنا
اهل البيت ما وعدنا ربنا حقا على لسان نبيه لولا انكم في حلم الله
ودار الاخره لنبشتكم نبشا ولكني لم اومر بالمثله والنكال فيمر
كذلك ويفتح الله على يديه وتطوى له الارض حتى يدخل مدينه ارم
ذات العماد فيملكها فياخذ من ذهبها ولولوها وجوهرها
وياقوتها ولكاني انظر الى شيعته يقتسمون الجوهر بينهم فمنهم من

٥٢٩

264

تتغله في رميه ولا ملتفت اليه ولا يبالي به فاذا طاف مشرق الارض
وغربها ودوخ بلاد العرب فقتل كل منافقيها رجع الى المقدسه
فدخل بيت لحم فاقام بها وسلم على منابر انبيايها واتخذها مسكنا
ولا بقي خلق الا لحق بقبيلته وعشيرته ومسكنه وبلاده وبنا على
باب له مسجدا كمسجد الرسول صلى الله عليه وعلى اله وبنا لنفسه عريشا
كعريش موسى ووضع الديوان بين الموالي والعرب والعجم وملك
ما معه من العرب لانهم يبينا ما يصلون بالسيف ويهلكون في
الهرج والفتن وطلب الملك مع الخوارج الذين يطلبون الملك
وتسكن الارض على طاعته عشر سنين لا ينازعه خلق في الارض
ولا يشار بسلاح وتخرج الارض بركتها ويوضع السلاح ولا يستعمل
وتمطر السما مطرها بالليل والناس نيام فتكون الارض كالجنان
خضره وثمارا لا يجوعون ولا يضيقون ويستوى الناس ولا يكون
غني ولا فقير والعدل بينهم قايم حتى ان الشاه لترعا مع الذيب
والبقره مع الاسد والطير لا يمتنع من الناس والحيات يلعب
بها الصبيان فلا تضر ويبارك الله في النتاج ولا تحمل الانثى
الا توامين ولا يموت منه شي بل يكثر حتى تعود الدنيا الى الناس
والخلو والعماره حتى احلهم في نفسه الجنه الجنه ﻫ فاذا
كان لذلك منشا في الاسواق وجلس على التراب واكل من النبات
واقام شهر رمضان والحج والزكوات ومواقيت الصلوات

ولم يكنز الذهب والفضة ولم يتخذ الاموال والخيل والبغال لا يغير لباسه
ويزاد كل يوم خشوعا ولا ينام كل ليلة حتى يقرا القران ويصلي
في يومه وليلته الف ركعة وينادي بنفسه هذه مال الله في
الارض جعلها الله للمسلمين فليأخذه المسلمون فاني للاخره ولا امنع
بح كل محه ونقيم الحدود حتى ينطق البهايم والسباع والطير بالتوحيد
ويقول لا اله الا الله محمد رسول الله هذا العدل هذا العدل ملئت
الدنيا عدلا كما ملئت جورا وقد فتح الله عليه الروم بقتل عظيم ونصر
كبير وزابلستان وكابلستان والهند والسند وارض بابل والترك
والصقالبة وواق واق ومن يلي السدين ومساكن الرمالة ونواحيه
المشرقين والمغربين كما فتحها على ذي القرنين له في كل مصر
قاض عالم من ذرية الرسول ولا يستعمل من العمال الا النسل الطيب
المطهر ذرية النبي صلى الله عليه وعلى اله ومن ارتكض احد
في ارحام بنات فاطمة عليها السلام هاشمي علوي لا سواد ولا احمر
ولا صفره ولا خضره لباس اهل الجنة ولباس الملائكة والنبيين
من قبل الاوله هاشمية لا عجمية ولا هندية ولا رومية ولا تركية
ولا زنجية لا يلي الا هذه النسل الا من نحو ولد فاطمة ولا يقضي
الا قاضي علوي هاشمي وله في كل يوم بكره وعشية النفح مع
الخضر المعمر في الدنيا لا تقربه الشيطان وليس له دولة في
زمانه ولا نصر على ال الرسول من كسرها ذهب من برهان

الاسلام واذا اصلد في العشر الثاني من طلله استدارت عليه الفتن
وجات الايات والعبر وظهر كل كافر ومنافق وعابد ونين وضال
مضل في هي الكرة الثانيه لان للقايم على الدنيا اربع كرات الاولى
كما ذكرنا ذكرها وكرة الثانيه هذه وهي كلما فتن في اشتعال
ويقوم القايم يقسم الفي على اهل النفاق بيستعمل اولي النهى
ذوي الحجى والحجر ولا ياخذ في الله الرشا به يفتح الله خزاين
رحمته ويكشف عنهم الفتن ويظهر الدين ويفرج الغم كما فرج
الادم العكاطي بسوم خسفا ويذيق كاسا ويسقي كل جبار
عنيد وكل ختار كفور كاس المنيه صرفا صلتا مصلتا لا يعطي
ولا يقبل في هذه الكرة الا بالسيف فيتباشر به ملايكة الله
والسموات السبع الى مبلغ العرش والارض يم لمر كل ملكه يطالع
الامر بنفسه ويتباهى هذه وهو في هذه الكره على فرسه الشهب
ولا يترك على الارض صخره عبدت من دون الله ولا فتنه بدعه
الا قلع عمدها وقطع سببها ونزع اوتادها وابادا ثارها حتى
يعبد الله بدينه الخالص فيعرف الناس الحق ويفتح به ابواب السما
ويقطع به الارض ويكلم به الموتى ويحشر الله عليه كل شي قبلا
ويختم بالحق كما فتح به ويعود كما كان وينادي مناد بين السما
والارض الا ان حزب الله هم الغالبون وحزب الشيطان هم
الخاسرون اسمعوا هذا مني فانكم لا تسمعون بعدي ولا ترون

في مثل مقامي هذا ومثل ايامي هذه لانه وجب القول وحقت الكلمة على
كل وصي اذا فارق الامة ان يعهد اليهم مثل عهدي هذا الى ولعترتي لا نبي
واهل الطاعة اوصي وابرار عترتي صغارا وكبارا وذكرانا واناثا خير
لكم من دنياكم الفانية ومن يملك فان ونعيم زائل اطلبوهم حيث كانوا
وسلوا عنهم والحقوا بهم فان معهم راية الحق ومنهم كلمة الحق وفيهم مطلب
الحق واليهم دعوة الحق لمن تبعها لحق ومن خذلها محق ومن سبقها
مرق سفينة نوح من دخلها نجا ومن تخلف عنها غرق وباب
حطة من دخلها فاز ومن ابا هوى فالطف بهم في السرا والضرا الثاني
ليلحق بالعالم الهادي ذريتكم كذلك واسأل الله الحفظ لهم ذريتهم وان
من نصر في كراماته كمن نصر رسول الله في غزواته فاني اقول
الحق لا الحق الله به لا كلف ترتقي محبة متبع احمد في الله ما كلحه الزمان في حبنا
وحبنا ونبي الله عليه في كتبه هذه مشارق الارض ومغاربها ويسير طورا
على فرسه وطورا على ناقته وطورا على حماره يسير معه من اولياته والحرا
حتى يصلي بهم في مسجد كل نبي حتى ينتهي الى مسجد يونس العبد الصالح ذي
النون يصلي فيه صلوة طويلة يسجد طويلا يسبح الله ويهلل الله ويكبره
ويعظمه الف مرة ثم يقرا فيها القران حرفا حرفا وهو ساجد ثم
رفع راسه ويقتل كل نصراني ويهودي ينتحلون حب ذلك المسجد
واذن عليه باذان الاسلام وقال انا اولى بحبه لانه على دين نبي وكان يحب
نبي الله في ذريته ثم يقرا وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر

عليه فنادى في الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين
ثم يمر لذلك فيبعث الله في كلب ومراد سبعين الف فيقتل مقاتلتها ويسبي
ذراريها ويذل اعرابها ثم يخرج جيش من الروم مفتونة قد رجعت بنصرها
فيرجع عليها بخيله وجنوده فيكون فتحا كاسرع ما يكون ثم ينتهي الى بحر
دون مدينة الروم فيخوضه باذن الله ويامر اصحابه ان يخوضوه ومعه اسم
الله الاكبر ثم يضربه بعصا موسى ضربة فينفلق عنه ويجد فيقطعه واصحابه
ويفتح الله عليه مدينة قيصر وهي كلها من ذهب وفضة فيدخلونها فياخذ
باب حطة ايوب فياخذ في كفه حصاة وضغثا فتلك سنة ايوب
في الغسول التي يخرج من المسجد اذ قيل له اركض برجلك هذا مغتسل بارد
وشراب وخذ بيدك ضغثا فاضرب به ولا تحنث فيفعل كلما يومر به ثم يرفع
باب الحطة فاذا تحته كتاب فيه الف كلمة من علم الغيب الذي كان الله يعطيه النبيين
قد علمنا علمنيها ابو القسم خليلي واخي ورسول ربي فيكبر بثلث تكبيرات
ثم يقراها يومئذ وكتابتها سوريانية هج في المسجد الاكبر الذي كان ايوب
بناه فوق باب حطة بصوت عظيم يسمعه الناس من بعد مائة مرحلة فمن
كان اصم فتح صممه ومن كان اعمى سمعها قلبه ممن حضره من الخلق والخليفة
مسيره يوم او يومين في الفتل كانها بيوت قصب والروس تخر كانها الحنظل ١
وكل ضرر يصيب الناس في عصره ودولته كله في تلك الصحيفة ولا يرى شيء
اضر من الدجال وان زمانه لشوم كذى وكذى في صفته كذى في يومه الذي
يقتل فيه كذى يقتله مسيح الله روح القدس فبينا هو كذلك في ذلك القران

اذ صرخ الصارخ الا ان ابن حمل الضان قد خرج وتعلمون من هو احد ابويه
سلطان فاذا خرج ملك الروم وخرج في الفا الف من الناس خمس مايه في البر
وخمس مايه في البحر حتى ينزلوا ارضا يقال لها العموق فيقول لاصحابه ان لي في
سفنكم بغيه فيتخلف عليها فيحرقها بالنيران ثم يقول لا رومية لكم ولا قسطنطينية
من شا ان يفر فليفر ويستمد المسلمون بعضهم بعضا حتى يمدهم اهل عدن ابين
واهل العاليه على قلصا بهم فيصير القايم ومن معه من المومنين حتى يلتقون
معه فيقتتلوا شهرا حتى ان الخيل لتخوض بسنابكها في الدما وللمومنين
يومئذ كفلان من الاجر على ما كان قبله حتى اذا كان اخر يوم من
الشهر قال الله تبارك وتعالى اليوم اسل سيفي وانصر ديني وانتقم من عدوي
فيجعل الله الدبر عليهم فيبيرهم الله ولن ينجو منهم العايم والمومنون
حتى يستفتحوا قسطنطينية الزانية فيقول اميرهم لا غلول اليوم
فبينا هم كذلك يحتثون بترسهم الذهب والفضه اذ نودي فيهم الا
ان الدجال قد خلف في ذراريكم فاذا سمعوا ذلك نادا فيهم القايم الا ان
هذه الغزوه الكبرى لا غزوه بعدها الا فاستعدوا وشمروا واتخذروا
الى المقدس الى باب لد ومساكنكم فانه عندها الانتفا ولا
لوم باسد نعثا ولا نصبا ولا جهدا من ذلك اليوم مما يلقا المومنون
من السعي والاجداد وذلك انه لابد لهم من ان يتبنوا في مساكنهم
ويصلون في رحالهم قد خرج الدجال وتمت له الكره الثانيه وان صاحب
دابه الدجال رجل يقال له مهانه بن الريب في عجب ذنبه مثل

كهلبات

اليه. البرق فيها هلبات الفرس وانه يخرج من ارض يقال لها اسنقباد تترجيه
كان فيها مهبط ابليس وانه على حمار اقمر بين عينيه مسيره ميل ويستظل بفي حماره
سبعون الفا وانما بين اذنيه لميل وان طول اذنيه لالف ذراع فيطوي الارض
كلها في اربعين ليله ويسير في اليوم مسيرة السحاب الصيفيه اعور اليسار
في عينه ظفره غليظه مكتوب بين عينيه كافر ه يتناول السحاب فيمزقه
ويخوض البحر ويخرج ما قعورها ويسبق الشمس الى مغيبها وتسير معه الاكام
والجبال طعاما والانهار والبحار ماء فلا طعام لمومن الا معه ولا ماء الا معه
وفي جبهته قرن مكسور الطرف يخرج منه الحيات وقد صور في جسده السلاح
كله الرمح والسيف والقوس والنشبه والدرق والخناجر وانه يبرى الاكمه
والابرص ويحي الموتى معه ماء يتبعه وجنه تتبعه فناره جنته وجنته ناره
مكتوب بين عينيه كافر لا يقراه كل مومن ومومنه الا عرفه وهرب منه ولحق
بالمهدي ويتبعه كل كافر ومنافق ضال مضل عدو مبغض وكل يهودي ونصراني
ومجوسي وانه لياخذ المومن فيقول له الست بربك فيقول لا يا كافر ان الله
الذي خلقك على هذه الصوره والخلقه والضلاله فيرميه في ناره فناره جنته
فيصرفه الله عن طيبه مدينه الرسول والكعبه وبيت المقدس فلا يدخلها الا رجف
كل منافق ومنافقه فيها فيرمى به اليها حتى اذا بلغ باب اللد انحدر عليه
المومنون من عقبه افيق وهي دولته الثالثه من دولة المهدي والكره الثالثه
من كراته فلا تكون ليله باشد من تلك الليله على المومنين فيحبسها القايم
بركعه يقرا فيها القران حرفا حرفا ثم يصبح يوذن ويقيم ويتقدم ويصلي

. فيقرا في ركعته الاولى اقترب للناس حسابهم وهم في غفلة معرضون
حتى اذا صار في الركعة الثانية وقرا اقتربت الساعة وانشق القمر سمع
وجبة فحس حسا فاذا هو بعيسى بن مريم قد نزل من السما في لباس
ما كان يصعد بها فيريد القايم ان يتاخر فيومي اليه عيسى ان اقم مكانك فانك
امام هذا العصر وانما انا مويد بالنصر امرنا ان اقتل الدجال
الكافر فيصلي بصلاته ركعة ويتمها بعد ثم سعا نقان طويلا ويصليان
على نبي الله كثيرا وانما ليذكرا ويذكران زماني ثم يقول نادي في
المومنين يحضروا القتال قال فيمروا حتى يلتقوا بباب لد فاذا راى
الدجال عيسى صلوات الله عليه ذاب وصاح بحمية وهي من زمرده
فيذوب ويتلاشا وصح صباحا لا يبقى كافر ولا كافرة تبعه يومئذ
وخرج معه من اليهود والنصارى الا سمعه ويقول انا الكافر الضال
المضل انا المحبوس في اول زمان نوح الى خروجي هذا لست برب انا
اكذب الكذابين انا على كفل كل كذاب اشر انا الدجال انا قايد
الدجالين قتلني روح القدس فيكبر المومنون تكبيرة لا يبقى حولهم
شي الا كبر معهم ثم يمر المهدي مع روح الله عيسى ولا يبقى على ظهرها
يهودي ولا يهودية ولا نصراني ولا نصرانية ولا مجوسي ولا مجوسية ولا عابد
وثن ولا ضال ولا منافق الا قتله حتى ينادي الحجر بكلام الادميين يا مومن
تعال هذا كافر فاقتله وينادي الشجرة يا مومن تعال هذا كافر بين

٥٢٧ 268

اعصاني فياتيه فيبشره فيقتله ثم يجول في الارض جوله ولا يبقى مؤمن
ولا مؤمنه الا يسجد لله سجده اذرا والنصر فيبقى عيسى في الارض اربعين
ويتزوج في قريش ويتزوج ليسقط عنه نسبه ما نسبته اليه النصارى
وليعلم المؤمنون انه عبد الله ورسوله وانه يمشي في الارض وياكل الطعام
وينام على رصف الحجاره والتراب ويقف على كل جبل ونشز وتل وينادي
اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وان عليا وصي رسول
الله والمهدي خليفه الله وان الدجال كافر كذاب عليه اثم الكذابين
فاني عيسى عبد الله ورسوله الا اني نزلت الى الارض واني علم الساعه
ثم ياتي مغاره فيجد فيمر بالروحا وينتبه اصحاب الكهف ويقول لهم اتعرفوني
فيقولون نؤمن بالله وبعيسى روح الله فيقول لهم عيسى فاني روح الله عيسى
فيجددون الايمان ويدعوهم عيسى الى الايمان بمحمد واله ويقرون بالمهدي
فيفعلون ثم يمرون ليامرهم فيحجون ويجدون الى مسجد الرسول صلى الله
عليه وعلى اله فاذا تم زيارته وسلامه على محمد صلى الله عليه وعلى اله
بعث الله ريحا بارده طيبه من الفردوس الاعلى تخرج من تحت العرش
فتصيب عيسى واصحابه واصحاب الكهف فيتغشون نعاسا ثقيلا
فيقبض الله ارواحهم ويبعث الله ملائكه مكرمين ومقربين فيتولون
غسلهم وحنوطهم واكفانهم ودفنهم في مسجد الرسول ويبقى المهدي
في الارض وهي كرته التي تخرج فيها الدابه ولها ثلث خرجات وانها
لتخرج مما يلي الصفا ثم تكمن ثم تخرج اخرى في بعض البوادي حتى يذكر فيهراق

فيها الدمام يخرج اليها ليلته في اعظم المساجد واشرفها واحسنها واكرمها
على الله لها رأس وزبر مرتفعه فيها من كل لون يلمع لها اربع قوايم كاحسن
قوايم انت للدابه ولبست كقوايم الدواب والطير والسباع والانس والجن
حصنت تلك القوايم ثم تخرج بعقبه من الحاج لا يوصف طولها وعرضها الا
انها يمس قرنها السحاب وقد استعفا من النظر اليها كليم الله موسى
وذلك انه سال ربه ان يريه الدابه فقيل اذا قعد عند صلوه الفجر فقعد حين
صلا الفجر فجعل عنقها يخرج الى صلوه العصر ولم يتم فقال اي رب اكفني
ما بقي منها وحسبي منها ما رأيت وانها لتتكلم بكلام الادميين وتعرف المومنين
والمومنات والمنافقين والمنافقات معها خاتم سليمن وعصا موسى فيحلوا وجه
المومن بالعصا وتحطم انف الكافر بالخاتم فيصير وجه المومن كالكوكب
الدري وتحطم الكافر حتى ياتي على اخرهم ثم تلبث في الارض كذلك اربعين ثم
تاتي القايم وتسلم عليه وتقول له هنيك ايها المومن من العتره الطيبه كل كافر
ثم تغيب فالله اعلم الى ابن تصير ثم يبقى ما شا الله ان يبقى في سيرته وعدله
وياتي الشقا الا ان يرد نصيب النار الى شقوتهم فيعودون اكثرهم لتلك
المعاصي فياخذهم الله بالدخان وهو دخان كقطع الليل مظلم منتن
تمتلي دورهم منه فيدخل في الاناف والعيون حتى يهلك فيه كل ظالم وظالمه
ومنافق ومنافقه وتتغيب عنهم القايم المهدي فيذهبون في طلبه
ويظنون انه يهلك حتى اذا بلغوا بيدا اثار بهم جبريل فصاح بهم يا بيدا بيدى
القوم فتبلعهم الارض وقبل ذلك ما قد انفلتت منهم ناقه الاخرين من كلب

يقال له وبر وللاخر وبره يخرجان يطلبا نها لا يجدانها فيستقبلان
راعيا فيقولان له يا راعي ما فعل الناس فيقول لهما في الهرج يرتحلون
فينطلقان نحو مكه فيستقبلهما جبريل صلوات الله عليه بالتنبيه
فيقلب وجوههما الادبار فكاني والذي يفلق الحبه ويبرا النسمه انظر اليهما
يمشيان القهقري يخبران الناس بما لقوا وهو قوله نطمس وجوها فنردها
على ادبارها او نلعنهم كما لعنا اصحاب السبت وكان امر الله
مفعولا فينا هم كذلك من ايات متتابعات وعيسى صلوات الله عليه قد مات
والدنيا قد ساق القيمه وصيحه النفخه اذ خرج ياجوج وماجوج وهم من
كل حدب ينسلون ولا يمرون بشي الا اكلوه حتى الشجر والمدر ولا يمرون
بنهر الا شربوه ولا بحر الا شربوه وكاني انظر اليها وهي قد وقفت على
بحيره طبريه فيشربونها في واحد حتى ليمر فوج اخر فيقولون كانه قد كان
ههنا ما مره فيفسدون في الارض فسادا كثيرا فيلوذ المومنون بالقايم
فيمرون الى بيت الله الحرام فيضجون بالابتهال والدعا ويتعلقون باستار
الكعبه وبقيه من بقا بالمومنين يلوذون بصخره او بيت لهم ويدعون بدعا
المضطر فيجابون فيوحي الله الى دابه يقال لها النغف فتقتلهم بدفعه
واحده فتنتن الارض منهم فيدعوا القايم المهدي والمومنون ربهم ان يطهر
الارض منهم فيرسل الله مطرا فيسيل بهم الى البحر فيقذفهم فيه وتخصب
الارض حتى ان العنقود ليشبع اهل بيت منه ويبقا الامر ما شا الله
ثم تطلع الشمس من مغربها فعندها والله تغلق ابواب التوبه فلا ينفع

نفسا ايمانها لم تكن امنت من قبل او كسبت في ايمانها خيرا ثم يقبض
الله المهدي وتعود الارض جاهلية بالمعاصي حتى ان الرجل لينكح سبعين
امراة وانهم يتسافدون كتسافد الطير وحتى ان الرجل لياخذ المراة على قارعة
الطريق ويمر الناس فينزوا عليها كما ينزوا الحمار على الاتان متعرجين
وان احسنهم قولا الرجل يقول لو نحيتها عن ممر الناس ثم يسرى بالقران ليلا
فلا يبقى في صدور الرجال والنسا حرفا وتعطل المساجد ويبس الاذان
وذكر الله فعندها الخسف والمسخ والقذف والحرق والريح الحمرا والريح
والنار الخضرا التي تسوق واعي البقر الناس الى الهدة الاولى والثانية ثم موت سوق
ابليس وهي النفخة الاولى الاولى والناس كلهم ولد الزنى ولا تقوم الساعة
الا على شرار خلقه ثم خراب الدنيا وموت كل شي ثم يفعل الله ما يشا
وما يدريك لعل الساعة قريب وفي حديثهما حدثني نه عمي بن محمد بن عمر بن علي عن ب
ابيه عن جده يرفعه الى علي عليه السلم انه حضره وهو يخطب بالقاصعا
قبل مقتله بشهر او اقل فخطب بها حتى بلغ هاهنا فزادني كلاما كثيرا
ثم لم يزدني عبد الله بن جعفر في حديثه حين اخذ في نعت المهدي في زمانه
وقتاله اهل الكفر قال ثم ليقتلن قتل الغنم وليجعلن عشرة الف بيضه
ذات اوجه وذروع ثم ام عدتهن على عشرة الف رجل مومنين ثم يقول
اضربوا من لبس عليه مثلها فيفعلون ثم يسير كذلك ولا يخاف في الله
لومة لايم حتى يكسر قرون الفتنه ويقتل قتلى كثيرة حتى ياتي المروجه
والمروجه مسجد الكوفة فيسلم ويقول هذا مسجد ابرهيم طين وخزفا

وعيدنا وكان مسجد نوح الذي صنع فيه السفينة فيصلي فيه صلوة طويلة
تسمى صلوة ابرهيم وال ابرهيم وال عمران وال محمد ويسلم على سلاما طويلا
ثم يميل نحو الشامات فيخربها خرابا لا يدع فيها عامرا ويقتل جبابرتها ويقيه
صخرها وحربها وذريه الخلاس والازرق وكل مقتول ومفتونه ولكاني
انظر اليه قد خرب الديلم ثم عاد الى الكلام الاول فذكر كله كما ذكره عبدالله
بن جعفر وزاد فيه قال فلما انتهى الكلام الى الزنج الصفرا وذكر موت
ابليس وخراب الدنيا كلاما طويلا ثم قال لم يعط بعد اليقين شي افضل من
المعافاه في الدنيا والاخره فسلوهما الله والذي فلق الحبه وبرا النسمه
ليصيبنكم من البلايا والفتن من صبر واحتسب خلص منها كما
يخلص الذهب في النار ولا يبقا منكم الا مثل الكحل في العين عن انكم
تسيرون بين ايه الضلاله كفرسي رهان يسبق احديهما الاخرى
جماعه وقد تفرقت الامه اربعه امم فان دعاكم منهم الى انفسهم وبذلوا لكم
الدما فلا تخدعوهم والزموا الجماعه ال محمد فانها المحجه الكبرى والشريعه
العظمى والسنه العليا والحنيفيه البيضا والعروه الوثقى والحبل الذي
به اوصا نبي الله صلوات الله عليه الى باذل فيكم الثقلين حبل الله الممدود
الى السما وحبل اهل بيتي لا يستطيعان ابدا ان الخروج منها الى غيرها
ضلاله ابدا واذا رايتم رجلا يتعوق رجلا اخر يتعزز فاتبعوا بعزه
فانه انجا لكم فكاني والله اسمع باذني وابصر بعيني ان جماعه بعدي لا تجف
جرايدهم تغشى يتفرق قلوبها ويجتمع السنتها بسب اولاد الطلقا واولاد

حرورا وقلوبهم متفرقة مايله على اهوايها وادبارها تحن اليكم الدنيا
كما تحن الطير الى اوكارها اما اني قد انباتكم بفتنة الدجال وزمانه
والذي نفسي بيده لفتنة بعض من هو جالس منكم عندي ويسمع
كلامي اخشى منه من فتنة الدجال يوم يخرج وهو فتنة فرعون
هذه الامة وقارونها وهامانها وسامريها وفتنة عجل الامة ومن احبه
ووالاه وارادوا اتبع هواه ها ولي بعدي رجلا واحدا طليق ولعين
وطريد ابن طريد ومفتون وعجل وسامري لمن كان منكم يحبني ويحب نصرتي
وحفظي وحفظ ذريتي فليقاتل الطليق لعين ابن المبغض المتشبه بالاكاسرة
من اوصياء رسول الله صلى الله عليه وعلى آله فليقتله اذا خطب على منبره
واللعين الذي يقتل سبطي بارض كرب وبلاء ذلك قارونها وايم الله
لتعهدنهم كل الذي اذكره فزعه في رمضان وجارحه في شوال والدم
في ايام التشاجر تحاربه في جمادى ورجب والطامة نبيه في ذي القعدة وفتح
في ذي الحجة وحريق البصرة يحرقها الله يومئذ بنار تسيل كما يسيل الماء
فيومئذ فرحة للمؤمنين وترحة للكافرين وليس دون الفتح الاكبر زحف
عسر بلغت زحوف كانكم قد نسيتم او تنسيه هيهات لا تنسى وقعة
حرورا ويوم البصرة وكذلك مثلها ونظيرها بعدي يبتلى به ولدي
دعاة سلطان في كوفة اي يوم لها يوم السوق ثم يوم المعي والحريق
فجارهم في ذلك اليوم كفجارهم يوم بدر وابرارهم في ذلك اليوم
كابرارهم يوم بدر وكانهم وقد نصروا اهل الشام عليهم لانهم سادتها

وكبارها على الباطل فضلوا السبيل وانتم خلفا ينزعه الله منكم
تعرف اهوايكم وميلكم الى الدنيا وحبكم هذا الدرهم والدينار
واني بهما يعبدان من دون الله يكنزان جبالهما ولا ينفقان في سبيل
ما لهم فانهم الله اني يوقفون يوم يحمى عليها في نار جهنم فتكوى بها جباههم
الا فعليكم بالطاعه فلا شي ابلغ من الطاعه التي بها يصلح امور
الاولين والاخرين واستقامت عليها امور الاخرين ولو لم يبق من الدهر
الا يوم واهل الشام عند عين التمر لطول الله ذلك حتى يحرق باذن الله
البصره ويسبا اهلها ثم يرسل الله فيها الما فيغرقها غير مسجد ثم
كانه جؤجؤ سفينه من فوقهم سمع رسول الله صلى الله عليه وعلى اله
يقول ذلك وقال لهم يكون بعد ذلك فساد في الارض حتى يكون كنوز
وكنوز لا تقاسم وعذاب كعذاب الفراعنه بنزع الاكتاف ويقطع
الايدي والارجل وجعل المسامير في الاصابع والخواتيم في الاعناق والسيف
على المنابر قرنا تاما ان المسلم اخوه ولا يحل لامرى مسلم من مال اخيه
الا ما اعطاه عن طيب نفس منه ولا تظلموا انفسكم واستيقنوا
ايها الناس ان العبد موفا رزقه فاجملوا في الطلب ولا يحملن
عبدا استبطا رزق ان يتناول من الحرام فانه لا ينال ما عند الله
الا بطاعته ولا يدخل الجنه منزلا يا من جارت بوايقه ومن كانت عنده
امانه فليؤدها الى اهلها واتقوا زمانا عن قريب لا يستعمل الكتاب
ولا يرغب في السنن وذلك ان الضلاله لا توافق الهدى وان اجتمعا

فاجتمع القوم على الفرقه وتفرقوا عن الجماعه يعملون على الغضب
ويولون امورهم امرهم ودينهم من يعمل بالمنكر والرشا والجبل ويصبون
وليهم بتحريف الكتاب تصديقا بما يعمل وتزكيه لنفسه وهم
يعلمون بتحريف الكتاب وتبديل السنن وبشان ولانهم بتزكيه انفسهم
ويعلمون ذلك ويكتمون ميلا الى الدنيا الا ذلك هو الخسران المبين
لا يلي من يلي عليكم بعدي بالكتاب بل يعمل الاكاسره والجبابره
فيلون في فعله ذلك الزمان وغير ذلك الزمان امام الكتاب
ولا يجعل الكتاب امامه ولا يعرفون من الكتاب الا اسمه واسمه
يدخل الداخل منهم في ذلك الزمان لما سمع من حكم القران فما يطمان
حالسا حتى يخرج من الدين وكيف لا يخرج وانما ينقل من ملك الى
دين ملك ومن طاعه وال الى طاعه وال ومن عهود وال وملك الى
عهود ملك ومن ولايه ملك الى ولايه ملك فاستدرجهم الله ان كيده
متين فبالامل والرجا والطمع والاهوى حتى توالدوا في المعصيه
فينبذون الكتاب لما يعلمون انه يصرف عن شي من امورهم صلاح بل
ضلالا بما هم يبنون لغير دين الله ويبنون لغير الله مساجدهم
في ذلك الزمان عامره من زخرفه فانه قد بدلها لها فيها من
الهدى فعمارتها اهل سمعتها وقراؤها عبيد الدرهم والدينار
ينظرون بعبادتهم وتخشعهم اقتناص اموال اليتيم والارمله
وهم من عبده الاهوى واتباع الضلاله يحسنون اراهم ويصوبون

٥٤٥ 272

كلامهم يصدقون حديثهم وقد رضوا بتبديل سنة الله وتعطيل حدود الله
فلا تبعهم يدعون الى بعدي ولا يقسمون لفي اهل الحق ولا يفون بذمة
ولا يرعون لجار ويقتلون القتيل منهم ظلما ولا يسمونه شهيدا يدينون بالفرية
والجحد ويستغنون بالجهل عن العلم ومن قبل ما مثلوا بالصالحين كل مثلة
وسموا اصدقهم على الله فرية والفرية صدقا وجعلوا في الحسنة العقوبة وفي
السيئة الجزا وقد بعث الله ايها الناس اليكم رسولا من انفسكم عزيز عليه
ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم وقد انزل عليكم كتابا عزيزا لا ياتيه
الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد قرانا عربيا غير ذي
عوج لينذر من كان حيا ويحق القول على الكافرين الاوان زمانكم
زمان فيه الريح الشديد والقتل العظيم وجوله كجوله بخت نصر وتبديل
كتاب وسنة والابتزا بالسيف والغلبة وعبادة الدرهم والدينار ثم
ما تروا اتبيرى هل حلت الخلافة لقوم كذبوا رسول الله صلى الله عليه وعلى اله
وسموه كذابا ساحرا مجنونا وطردوه من حرم الله ومسكنه ومرطنه
ورفعوا عليه السلاح وقاتلوه ٩ اليس قال صلى الله عليه وعلى اله اشتد
غضب الله على قوم رموا وجه رسول الله ولعن الله قوما رفعوا السلاح
على رسول الله لو شئت ان اسميهم في كم موطن لعن الله رسول الله صلى الله
عليه وعلى اله الاحزاب الذين حزبوا عليه وهو يقول اللهم العن الحبيب الاصغب
زمانه زمان الظالمين الذين بدلوا نعمة الله كفرا واحلوا قومهم دار البوار
جهنم يصلونها فبئس المهاد ثم الذي يليه فرعون والذي يليه قارون ملعون

كذلك يخرج في ذلك الشهر في ليلة القدر فيكون هدى للناس وبينات
من الهدى والفرقان ثم يسيرنا بالقران ويطهرنا ويليه حتى اذا
انمت وقام بالعدل والقران والسنه رفعت الفتن (وسنها) ماشا الله
في زمانه فهو يقتل السفياني والاموي والمرواني واليماني والقبلسي
والكندي واصفر الرجلين وثلث عشره دجالا كذابا من قبل
الدجال الاكبر وطلوع الشمس من مغربها وخروج الدابه والريح
الصفرا التي تقبض ارواح المومنين والريح الحمرا ونزول الدخان والريح
الحمرا الذي تقبض فيها ارواح الكافرين وصرصره كصرصره عاد
ودمدمه كدمدمه ثمود وقذف كقذف قوم لوط وخسف كخسف
قارون وصيحه كصيحه اصحاب يسين فاذا هم خامدون كذلك
في زمان القايم بالعدل وتعفا المقدسات والحرمات وطيبه
يومئذ محفوفه بالملايكه لا يدخلها دجال ولا شيطان ولا عاني
قتال فيهما من ال القايم امير سيرته فيها يومئذ كسيره رسول
الله صلى الله عليه وعلى اله ثم يخرج الدجال وينزل عيسى عليه
السلام ويقتل الدجال ويرسل الله ريح النسيان بارده طيبه
فيسبت المومنون سبتا نايما يذوقون فيه الموت ويخص الله عيسى بن
مريم بريح من القدس الين من الرخا والذ من اللذات الشهيه
واحلا من العسل واطيب من المسك الاذفر فتقبض روحه فاذا
دفن في مسجد النبي صلى الله عليه وعلى اله استقامت للقايم الدوله

٥٤٧

273

الذين مهنوا لكم سنن الضلاله والفساد في الارض كذلك ركبتم طبقا على طبق حذو القذة بالقذة الا ان لكم ايمه بعد موا انعلقتم حبلهم وسنتهم قضا قضا الله وكان امر الله مفعولا ان الله من على الذين استضعفوا في الارض و يجعلهم ايمه و يجعلهم الوارثين ونمكن لهم في الارض ونري فرعون وهامان وجنودهما منهم ما كانوا يحذرون والذي فلق الحبه وبرا النسمه لتنزلن ذريه الرسول وال الرسول وعترته كل ذلك كما دانت بنوا اسرايل من فرعون وهامان وجنودهم وليمكنهم الله في الارض كذلك وما ذريه محمد رسول الله وصفيه باهون عنده من ذريه بني اسرايل فانقذهم الله من فرعون وهامان وجنودهم وكذلك يجعل الله لذريتي اذا ما اتقوا واحسنوا ثم اتقوا واحسنوا الدوله والزمان الازهر ويرد على الارض بركاتها واما بها ان الله تبارك وتعالى اعطى نبيه صلى الله عليه عشر مفاتيح لم يعطها نبيا قبله من مفاتيح خزاين الغيب القران منها جزا واحدا فاعطا امته القران وشركتهم في القران وخصني بالتسعه لم يشركني فيها احد ولم ينبغي ان يشركني فيها احد لاني كنت من الرسول بالمنزله التي لم يقاسمنا احد ولم يعلونا احد ولكن ليبلوا الامم بالفتن لينظر انا ما يعبدون ام الله الا وقد وضعها عند ذريتي الا ولا يفهمنا و يليها الا المذبوح بارض كرب وبلا وباقر العلم وارث الارض في اخر الزمان ذلك الذي يخرج في الشهر الذي انزل فيه القران هدى للناس وبينات من الهدى والفرقان

٢

فقتال سفيان والذي يليه قارون وهامان مادتهم الهرج والسفك
هلم جرا كلما قتل الله عاتيا وقطع بظهره عاجلا قام طريدا وطليق
حتى يبعث محمد الملقب بالحمار تمام عدتهم ثم زمان بالقتال والقتل والهرج
والقتل في الراية السودا لها طفر من اعلاها وهدم وكسر وسبا وسرو معاصي
ونصب بين الالسن وتفرق للقلوب واحيا الكسرويه العجميه راياتها عجميه
وزيها عجمي اصحاب الشوارب واللحا جم والخفاف الخرطوميه التي هي من
لباس جنود الدجال ثم هلم جرا حتى تشتبك منهم عصبيتهم يريدون
ما شا الله ويلقي الله الباس بينهم فيقتتلون قتل الفراعنه بينهم
فيهم الزمهرير الشديد والمطر الواسع والعشب الكثير والقحوط والزلازل
والرجفات والخسف في الاطراف والنواحي وتناثر الكواكب والريح العاصفه
ونعود الثمرات الجراد المسلط والجراد المحيف وطاعون في اهل الشام شديد
وركوب الصوامع فتسيس ورهبانا من نظرايها وقيل كهيئة المحوش
عن بيض الكوفه ونسائها حتى تبقى الكوفه ليس فيها نافع ولا ضار
الامن يقتل الناس وفيهم ينادي المنادي الا ايتها الامه المتوليه امر
البلاد بالفساد والقتل والتجبر بتيتم نبا الفراعنه وكنزتم كنوز قارون
وركبتم ركوب بخت نصر وتزينتم بزينه الاكاسره والقياصره ونسيتم
الكتاب ونبذتموه عن وراء ظهوركم وبدلتم السنن واثقلتم الارض
من البنا والزخاريف وبعتم الامانات وحملتم بالمستكبرين على رقاب
المستضعفين قراوكم غرقاوكم وصلحاوكم ساداتكم وكبراوكم

٥٤٩

ويمكن له في الارض حتى يملكها كما ملكها العبد الصالح ذو القرنين
وينجز الله لنبيه وعده في كتابه وقوله الحق ليظهره على الدين كله حتى
لا يكون الدين في زمانه كله الا الاسلام وان اسمه اسم نبي الله وكنيته كنيته
ونسبته نسبته وهديه هديه وشبهه شبهه وقامته قامته جعل الله
له بدل خاتم رسول الله صلى الله عليه شامة سودا في نور في جبينه وراية
راية رسول الله صلى الله عليه وعلى اله الا فالتمسوا بعدي اماما عادلا
فاني قد وضعتها في اهلي ولي الخلافة لم احلها لاحد ولا احلها لاحد
فلو نوا مع العادل القايم بالقسط فان رسول الله صلى الله عليه قال من
مات ظهرمني ليس عليه امام عادل قايم بالسنن والتاويل فانه يموت ميتة
جاهلية الا ان يكون هو الامام وليس لاحد على عترة رسول الله صلى الله عليه
وعلى اله امامة ولا امارة بل هم الايمة والامرا لهم ميراث النبوة اليهم عاقبة
الامر ذلك تقدير العزيز العليم لانه محدث الاشيا التي لا يشك انها لا يكون
الا لمحدث لها سواها ه وانه اول لان الحوادث لا يكون الا بعد محدثها
ومنشيها وانه عليم لان الصنعة لا يكون الا بعلم وحكمة وتدبير وانه
عزيز لانه لا يمتنع منه . المفعول ان يفعله ويصوره كيف يشا ويبدله
اذا شا وانه لا يزال لان المفعول لا يفعله سواه وانه لا حد له ولا نهاية
لانه ليس لمفعول به فاعل مقدر ... مسلسل وانه غير مختلف لان الاختلاف
لا يكون الا بتركيب وتبعيض وتصوير وانه لا بعض فيه لانه ليس بمفعول
مركب مولف وان التبعض لا يكون الا باختلاف وفصول ه

وانه ظاهر لان التدبير لا يكون الا لظهور على الاشيا وقهرها
وانه باطن لانه لا يلطف لخفي الاشيا الا بعد استبطان بها
وعلم بها وانه لا يوصف بذاته لان صفات الذات اختلاف
وكيفيته وانه احد واحد لا اختلاف فيه ولا كيفيته ولا كميه لونه
لانه لبس لعظمته منتها بخصيه العدد والافراد ه وانه لا لميه فيه
لانه من اخلع كان بدو كل شي وهو لم يزل ليس لشي كان وانه لا يوصف
بالزمان لان الزمان حادث من مقدار حركات فعاله وهو ازمن الزمان
واون الاوان وانه لا يوصف بمكان واين لان مكان واين يوقع مماسه
الخلق بعضها بعضا وانه لا يوصف بالقعود والقيام والتقدم لانه
لاحد له ولانهايه فيكون منتصب او مضطجعا او جالسا او غايبا
الا ما جات به الكتب من ذلك على صفته عمر ما يكون من الخلق كقوله
قايم على كل نفس بما كسبت ه وانه لا يدرك بحاسه لان الحواس
لا تقع الا على محدود مقدر ذي مساحه او ما يحل في ذي مساحه وانه
لا تصاب معرفته الا باحد وجهين اما باعتبار واما باستدلال
بالشاهد على الغايب وبالظاهر على الخفي كما يستدل بالبنا انه
بالباني ه واما بما وصف به نفسه واوحاه الى رسله انه
حي عليم عزيز خلاق سميع بصير ولله المثل الاعلى والصفات
الحسنى فتبارك الله احسن الخالقين ه هذه اخر خطبتي

٥٥١ 275

وهذا آخر مقامي وكلامي لكم في مثله وما ادري ويتنش

فليهتد المهتدون وليشق الشقيون وفي ذلك ذكرى

للذاكرين وصلى الله على محمد وعلى آله الطيبين اقول قولي هذا

واستغفر الله لي وللمؤمنين وانه ولي ذلك ثم نزل فوالله

ما خطب حتى قتل واختلفت الامة

تمت الخطبة والحمد لله حق حمده وصلواته على الطاهرين

وسلامه

نمایه‌ها

آیات
اشخاص
مکان‌ها
گروه‌ها
کتاب‌ها

آيات

اشخاص

امكنه

گروه‌ها

کتاب‌ها

منابع و مآخذ

ابن‌أبی‌الحدید، عبد الحمید بن هبة الله. شرح نهج البلاغة، ۱۰ جلد، با تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول: قم، کتابخانه حضرت آیت الله العظمي مرعشي نجفي، ۱۴۰۴ق.

ابن‌أبي‌حاتم، أبو محمد عبد الرحمن بن محمد بن إدريس بن المنذر التميمي. الجرح و التعديل، ۸ جلد، چاپ اول: حیدرآباد دکن، مجلس دائرة المعارف الثمانية، ۱۹۵۲م.

ابن‌أبي‌خيثمة، ابوبكر احمد. التاريخ الكبير، ۴ جلد، با تحقیق صلاح بن فتحی هلال، چاپ اول: قاهرة، الفاروق الحديثة للطباعة والنشر، ۱۴۲۷ق.

ابن‌أثير، مبارک بن محمد الجزری. النهاية في غريب الحديث والأثر، ۵ جلد، با تحقیق محمود محمد الطناحی، چاپ چهارم: قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷.

ابن‌جرير الطبری، أبوجعفر محمد بن جرير بن رستم. دلائل الإمامة، قسم الدراسات الاسلامية موسسة البعثة، چاپ اول: قم، بعثت، ۱۴۱۳ق.

ابن‌حبان، محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن مَعْبدَ تميمي. صحيح ابن حبان(الإحسان في تقريب صحيح ابن حبان)، با تحقیق شعيب الأرنؤوط؛ چاپ اول: بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۸ق.

ابن‌حجر العسقلانی، شهاب الدين ابوالفضل احمد بن علی بن محمد. لسان الميزان، ۷ جلد، چاپ دوم: بيروت، موسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق، افست از روی چاپ مطبعه دائرة المعارف النظامية حيدرآباد هند.

ابن‌خياط، أبوعمر خليفة بن خياط بن أبي هبيرة الليثي العصفوري. تاريخ خليفة بن خياط، با تحقیق نجيب بن فوزان، چاپ اول: بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۵ق.

ابن‌سعد، محمد بن سعد بن منيع الهاشمي البصري. الطبقات الكبرى، ۹ جلد، با تحقیق محمد عبد القادر عطا، چاپ اول: بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۰ق.

ابن‌شاذان، أبوالفضل سدید الدین شاذان بن جبرنیل القمي. الفضائل، چاپ دوم: قم، منشورات الرضي، ۱۳۶۳.

ابن‌شهرآشوب، محمد بن علي بن شهرآشوب المازندرانی. معالم العلماء، با تصحیح محمد صادق بحرالعلوم، چاپ اول: نجف اشرف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۸۰ق.

———— مناقب آل أبي طالب، ٤ جلد، تحقیق و تصحیح و شرح و مقابلة لجنة من أساتذة النجف الأشرف، النجف الأشرف، المکتبة الحیدریة، ۱۳۷۶ق.

ابن‌صوفی، نجم‌الدین أبوالحسن علی بن محمد بن علی محمد العلوي العمري، المجدی، با تحقیق احمد مهدوی دامغانی، چاپ دوم: قم، کتابخانه حضرت آیت الله العظمي مرعشي نجفي، ۱۴۲۲ق.

ابن‌طاووس، رضی‌الدین ابوالقاسم علی بن موسی الحسنی الحسینی، إقبال الأعمال، ۲ جلد، چاپ دوم: دارالکتب الإسلامیة، ۱۴۰۹ق.

———— التحصین، به همراه کتاب الیقین باختصاص أمیر المؤمنین بإمرة المؤمنین، با تصحیح اسماعیل انصاری خوئینی زنجانی، چاپ اول: قم، مؤسسه دارالکتب، ۱۴۱۳ق.

———— التشریف بالمنن في تعریف الفتن، چاپ اول: قم، مؤسسة صاحب الأمر، ۱۴۱۶ق.

———— الیقین باختصاص أمیر المؤمنین بإمرة المؤمنین، اسماعیل انصاری خوئینی زنجانی، چاپ اول: قم، مؤسسه دارالکتب، ۱۴۱۳ق.

ابن‌عبدالبر، ابوعمر یوسف بن عبد البر النمری قرطبی. الاستیعاب، چهار جلد، با تحقیق علی محمّد البجاوی، چاپ اول: بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ق.

ابن‌عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسن بن هبة الله بن عبدالله الشافعی. تاریخ مدینة دمشق، ۸۰ جلد، با تحقیق علی شیری، چاپ اول: بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.

ابن‌فارس، ابو الحسین احمد بن فارس بن زکریا. معجم مقاییس اللغة، ۶ جلد، با تحقیق عبد السلام محمد هارون، چاپ اول: قم، مکتب الأعلام الإسلامی، ۱۴۰۴ق.

ابن‌قانع البغدادی، أبوالحسین عبدالباقین قانع. معجم الصحابة، ۱۵ جلد، با تصحیح خلیل ابراهیم قوتلای، چاپ اول: بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۴ق.

ابن‌قولویه، أبوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه. کامل الزیارة، با تصحیح عبد الحسین امینی، چاپ اول: نجف اشرف، دار المرتضویة، ۱۳۵۶ق.

ابن‌ماجه، ابوعبدالله محمّد بن یزید بن ماجه قزوینی. سنن ابن ماجة، ۲ جلد، با تحقیق محمّد فؤاد عبدالباقی، چاپ اول: بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر، ۱۳۷۱ق.

ابن‌منظور، محمد بن کرم. لسان العرب، با تصحیح عبد الله علی مهنا، بیروت: دار الصادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.

ابن‌میثم البحرانی، کمال الدین میثم بن علی. شرح نهج البلاغة، ۵ جلد، چاپ اول: تهران، دفتر نشر الکتاب، ۱۳۷۹ق.

ابن‌ناقة، احمد بن یحیی بن المسلمی الکوفی. ملحقات نهج البلاغة و جزء ابن ناقة، (چاپ شده در میراث حدیثی شیعه دفتر چهاردهم)، با تحقیق اسعد الطیب، چاپ اول: قم، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، ۱۳۸۴.

ابن‌ندیم، ابوالفرج محمد بن اسحاق الوراق البغدادی. الفهرست، چاپ اول: بیروت، دارالمعرفة.

أبوداود، سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير بن شداد بن عمرو الأزدي السِّجِسْتاني. سنن أبي داود، با تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، بيروت: المكتبة العصرية.

أبوحمزة الطوسي، عماد الدين محمد بن علی. الثاقب في المناقب، با تحقيق نبيل رضا علوان، چاپ سوم: قم، انصاريان، ۱۳۷۱.

ابوطالب المکی، محمّد بن علی بن عطية حارثی. قوت القلوب، ۲ جلد، با تحقيق باسل عيون السود، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمية، ۱۴۱۷ق.

احمد حنبل، ابوعبدالله احمد بن محمّد بن حنبل بن هلال بن اسد شیبانی. مسند الإمام أحمد بن حنبل، ۶ جلد، بیروت: دار الصادر افست از چاپ میمنیه مصر.

الإربلی، علی بن عیسی. كشف الغمة في معرفة الأئمة؛ با تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ اول: تبریز: بني هاشم، ۱۳۸۱ق.

افشار، ایرج. فهرست کتابخانه صدرالدین قونوی (چاپ شده در مجلهٔ تحقیقات اسلامی)، سال ۷۴، شمارهٔ ۱-۲ ص۴۷۲ - ص ۵۰۲.

الإمام الحسن العسکری(منسوب). التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري، چاپ اول: قم، مدرسة الإمام المهدی عجل الله فرجه الشريف، ۱۴۰۹ق.

الإمام الشافعی، أبوعبد الله محمد بن إدريس. مسندالإمام الشافعی، ۲ جلد، با تحقیق محمد عابد السندی، چاپ اول: بیروت، دارالکتب العلمية، ۱۳۷۰ق.

الإمام رضا(منسوب)، علی بن موسی. صحيفة الإمام الرضا، با تحقیق محمد مهدی نجف، چاپ اول: مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۴۰۶ق.

آقابزرگ طهرانی، محمد محسن. الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ۲۶ جلد، چاپ اول: قم، انتشارات اسماعلیان، ۱۳۸۱ق.

الآمدی، عبد الواحد بن محمد التمیمی. غرر الحکم و درر الکلم، با تحقیق سید مهدی رجانی، چاپ دوم: قم، دارالکتب الاسلامی، ۱۴۱۰ق.

البزار، أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق بن خلاد بن عبيد الله العتكي. البحر الزخار (مسند البزار)، ۹ جلد، با تحقیق محفوظ الرحمن زين الله و عادل بن سعید و صبری عبد الخالق الشافعی، چاپ اول: المدينة المنورة، مكتبة العلوم والحكم، ۱۹۸۸ق.

الترمذی، ابوعیسی محمّد بن عیسی بن سورة. سنن الترمذی (الجامع الصحیح)، ۵ جلد، با تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، چاپ دوم: بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۹۸۳م.

تستری، محمد تقی. بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة، ۱۴ جلد، چاپ اول: تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۶.

ـــــــــــــ قاموس الرجال، ۱۲ جلد، چاپ دوم: قم، جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه قم، ۱۴۱۰ق.

الثقفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد کوفی. الغارات، ۲ جلد، با تحقیق جلال الدین محدث ارموی، چاپ اول: تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۹۵ق.

جحاف، سید یحیی بن ابراهیم. إرشاد المؤمنین إلی معرفة نهج البلاغة المبین، ۳ جلد، چاپ اول: قم، دلیل ما، ۱۳۸۰.

جوینی، ابراهیم بن محمد بن المؤید بن عبد الله. فرائد السمطین، ۲ جلد، با تحقیق محمد باقر محمودی، چاپ اول: بیروت، مؤسسة المحمودی، ۱۴۰۰ق.

حر عاملی، محمّد بن حسن. وسائل الشیعة، ۳۰ جلد، تحقیق موسسة آل البیت، چاپ اول: قم موسسة آل البیت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.

الحسکاني، عبدالله بن عبیدالله بن احمد. شواهد التنزیل، ۲ جلد، با تحقیق محند باقر محمودی، چاپ اول: تهران، مجمع إحیاء الثقافة الإسلامیة، ۱۴۱۱ق.

حسینی حلی، حسین بن کمال الدین ابرز. زبدة الأقوال في خلاصة الرجال، با تحقیق مجتبی صحفی، چاپ اول: قم، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، ۱۴۲۸ق.

الحلبی، ابوالصلاح تقی بن نجم. تقریب المعارف، با تحقیق فارس تبریزیان، چاپ اول: بی‌جا، ۱۴۱۷ق.

الخصیبي، ابوعبد الله حسین بن حمدان. الهدایة الکبری، چاپ اول: بیروت، مؤسسة البلاغة، ۱۴۱۹ق.

خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی. تاریخ بغداد أو مدینة السلام، ۲۴ جلد، با تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، چاپ اول: بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.

خلیل، ابوعبدالرحمن خلیل بن احمد الفراهیدی. کتاب العین، ۹ جلد، چاپ دوم: قم، نشر هجرت، ۱۴۰۹ق.

خونی، میرزا حبیب الله هاشمی. منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، ۲۱ جلد، با تحقیق ابراهیم میانجی، چاپ چهارم: تهران، مکتبة الاسلامیة، ۱۴۰۰ق.

دارقطني، أبو الحسن علي بن عمر بن أحمد بن مهدي البغدادي. المؤتلف والمختلف، ۵ جلد، با تحقیق موفق بن عبد الله ابن القادر، چاپ اول: بیروت، دارالمغرب الاسلامی، ۱۴۰۶ق.

ـــــــــــــ ذکر أسماء التابعین و من بعدهم، ۲ جلد، با تحقیق بوران الضناوی و کمال یوسف الحوت، چاپ اول: بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیة، ۱۴۰۶ق.

ـــــــــــــ سنن الدارقطنی، تحقیق شعیب الارنؤوط وحسن عبد المنعم شلبي وعبد اللطیف حرز

الله وأحمد برهوم؛ چاپ اول: بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۴ق.

الذهبی، شمس الدین أبوعبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَایْماز. میزان الاعتدال، ۴ جلد، با تحقیق علی محمد البجاوی، چاپ اول: بیروت، دارالمعرفة للطباعة والنشر، ۱۳۸۲ق.

ــــــــــ سیر أعلام النبلاء، ۲۵ جلد، با تحقیق شعیل الارنووط و جمعی از محققان، چاپ سوم، بیروت، موسسة الرسالة ناشرون، ۱۴۲۰ ق.

راوندی، قطب‌الدین سعید بن هبة الله. الخرائج و الجرائح، ۳ جلد، تحقیق مدرسه امام مهدی عج، چاپ اول: قم، مدرسه امام مهدی عج، ۱۴۰۹ق.

ــــــــــ قصص الأنبیاء، با تحقیق غلامرضا عرفانیان یزدی، چاپ اول: مشهد، مرکز پژوهش‌های اسلامی، ۱۴۰۹ق.

سبط ابن جوزی، یوسف بن قزاوغلی البغدادی. تذکرة الخواص من الأمة بذکر خصائص الأئمة، ۲ جلد، با تحقیق حسین تقی زاده، چاپ اول: قم، مرکز الطباعة و النشر للمجمع العالمی لأهل البیت، ۱۴۲۶ق.

سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس، ۳ جلد، با تحقیق محمد باقر انصاری خوئینی، چاپ اول: قم، انتشارات الهادی، ۱۴۲۳ق.

السمعانی، عبدالکریم بن محمد. الأنساب، ۱۳ جلد، با تحقیق عبدالرّحمن معلمی، چاپ اول، حیدر آباد، دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۸۲ق.

سهمی، حمزة بن یوسف. تاریخ جرجان، چاپ چهارم: بیروت، عالم الکتاب، ۱۴۰۷ق.

سیدرضی، ابوالحسن محمّد بن حسین بن موسی الموسوی البغدادی. نهج البلاغة، با تحقیق و شرح صبحی صالح، چاپ اول: قم، موسسة دارالهجرة، ۱۴۱۴ق.

الشامي، جما الدین یوسف بن حاتم. الدّر النّظیم في مناقب الأئمة الهامیم، چاپ اول: قم، جامعۀ مدرسین حوزۀ علمیۀ قم، ۱۴۲۰ق.

صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد. المحیط في اللغة، ۱۱ جلد، با تحقیق محمد حسن آل یس، چاپ اول: بیروت، عالم الکتاب، ۱۴۱۴ق.

الصدوق، ابوجعفر محمدبن علی بن حسینبن بابویه قمی. أمالی شیخ صدوق، چاپ ششم: تهران، کتابچی، ۱۳۷۶.

ــــــــــ التوحید، با تحقیق هاشم حسینی، چاپ اول: قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.

ــــــــــ الخصال، با تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ اول: قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.

ــــــــــ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، چاپ دوم: قم دار الشریف الرضی للنشر، ۱۴۰۶ق.

ــــــــــ عیون اخبار الرضا، ۲ جلد، با تحقیق مهدی لاجوردی، چاپ اول: تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸.

ــــــــــــ كمال الدين وتمام النعمة، ۲ جلد، با تحقيق على اكبر غفارى، چاپ دوم، تهران، دارالكتب الاسلامية، ۱۳۵۹.

الصفار، ابوجعفر محمد بن الحسن بن فروخ قمى. بصائر الدّرجات، با تحقيق محسن كوچه‌باغى، چاپ دوم: قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، ۱۴۰۴ق.

الطبرانى، أبوالقاسم سليمان بن أحمد بن أيوب اللخمى. المعجم الأوسط، ۹ جلد، تحقيق قسم التحقيق بدارالحرمين، دارالحرمين للطباعة و النشر، ١٤١٥ق.

ــــــــــــ المعجم الكبير، ۲۰ جلد، تحقيق أبومصطفى حمدى عبد المجيد السلفى، چاپ دوم: القاهرة، مكتبة ابن تيمية، ۱۴۰۳ق.

الطبرسى، ابوالفضل على بن حسن. مشكاة الأنوار فى غرر الأخبار، با مقدّمه صالح الجعفرى، چاپ دوم: نجف، المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۵ق.

ــــــــــــ إعلام الورى بأعلام الهدى، ۲ جلد، چاپ دوم: قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ۱۳۷۶.

الطبرى، ابوجعفر محمد بن جرير. تاريخ طبرى(تاريخ الأمم والملوك)، ۱۱ جلد، با تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، چاپ دوم: بيروت، ۱۳۸۷ق.

الطريحي، فخرالدين بن محمد. مجمع البحرين، ۶ جلد، با تصحيح احمد حسينى اشكورى، چاپ سوم: تهران، انتشارات مرتضوى، ۱۳۷۵.

الطوسى، ابوجعفر محمد بن حسن بن على. الأمالي، چاپ اول: قم، دارالثقافة، ۱۴۱۴ق.

ــــــــــــ الغيبة، عبادالله تهرانى و على احمد ناصح، چاپ اول: قم، دارالمعارف الإسلامية، ۱۴۱۱ق.

ــــــــــــ فهرست كتب الشيعة وأصولهم وأسمائهم، با تحقيق عبدالعزيز طباطبائى، چاپ اول: قم، مكتبة المحقق الطباطبائى، ۱۴۲۰ق.

العلوى الحسينى، ابوالمحاسن محمد بن على. التذكرة معرفة رجال الكتب العشرة، ۴ جلد، با تحقيق رفعت فوزى عبد المطلب، چاپ اول: قاهره، مكتبة الخانجى، ۱۴۱۸ق.

العلوى، سيد محمد بن على بن الحسين. المناقب، با تحقيق سيد حسين بروجردى، چاپ اول: قم، انتشارات دليل ما، ۱۴۲۸ق.

علياری تبريزى، على بن عبدالله. بهجة الآمال في شرح زبدة المقال، ۷ جلد، با تصحيح هدايت الله مسترحمى، چاپ دوم: تهران، بنياد فرهنگ اسلامى كوشانپور، ۱۴۱۲ق.

الفتال النيشابورى، محمد بن فتال. روضة الواعظين و بصيرة المتعظين، ۲ جلد، مجتبى فرجى و غلامحسين مجيدى، چاپ اول: قم، انتشارات دليل ما، ۱۴۲۳ق.

فخر رازی، ابوعبد الله محمد بن عمر بن الحسین. الشجرة المبارکة في أنساب الطالبیة، با تحقیق سید مهدی رجائی، چاپ دوم: قم، مکتبة آیة الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۱۹ق.

فرات الکوفي، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم. تفسیر فرات الکوفي، با تحقیق محمد الکاظم، چاپ اول: تهران، مؤسسة الطبع و النشر في وزارة الإرشاد الإسلامی، ۱۴۱۰ق.

فیض کاشانی، محمّد محسن بن شاه مرتضی. الوافی، ۲۶ ج، چاپ اول: اصفهان، کتابخانه امام امیر المؤمنین، ۱۴۰۶ق.

قاضی نعمان، ابوحنیفة نعمان بن محمّد التمیمی المغربی. دعائم الاسلام، ۲ جلد، با تحقیق آصف فیضی، چاپ دوم: قم، موسسة آل البیت علیهم السلام، ۱۳۸۵.

ـــــــــــ شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار، ۳ جلد، با تحقیق محمد حسین حسینی جلالی، چاپ اول: قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم، ۱۴۰۹ق.

القزوینی، زکریا بن محمدبن محمود کمونی. آثار البلاد وأخبار العباد، چاپ اول: بیروت، دارالصادر، ۱۹۹۸م.

القمی، ابوالحسن علی بن ابراهیم. تفسیر القمی، ۲ جلد، با تحقیق طیب موسوی جزائری، چاپ سوم: قم، دار الکتاب، ۱۴۰۴ق.

کلبرگ، اتان. کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، ترجمهٔ رسول جعفریان، چاپ اول: کتابخانهٔ آیت الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۳۷۱.

کراجکي، ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان. الرسالة العلویة في فضل أمیر المؤمنین علیه السلام علی سائر البریة، با تحقیق عبدالعزیز کریمی، چاپ اول: قم، انتشارات دلیل ما، ۱۴۲۷ق.

الکلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الرازی، الکافي، ۱۵ جلد، چاپ اول: قم، انتشارات دارالحدیث، ۱۴۲۹ق.

الکوفي، محمد بن سلیمان. مناقب الإمام أمیر المؤمنین علي بن أبي طالب، ۳ جلد، با تحقیق محمد باقر محمودی، چاپ اول: قم، مجمع إحیاء الثقافة الإسلامیة، ۱۴۲۳ق.

گنجی، محمد بن یوسف. کفایة الطالب في مناقب علي بن أبي طالب، با تحقیق محمد هادی امینی، چاپ دوم: تهران، دار إحیاء تراث اهل البیت علیهم السلام، ۱۴۰۴ق.

المازندرانی، محمد بن اسماعیل الحائری. منتهی المقال في أحوال الرجال، ۷ جلد، چاپ اول: قم، موسسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، ۱۴۱۶ق.

المامقانی، عبدالله. تنقیح المقال في علم الرجال، ۳۴ جلد، با تحقیق محیی الدین و محمد رضا مامقانی، چاپ اول: قم، موسسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، ۱۴۲۳ق.

المجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. بحار الانوار، ۱۱۱ ج، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.

ـــــــــــ مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ۲۶ جلد، با تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی،

چاپ دوم: تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۴ق.

محدث نوری، حسین بن محمد تقی. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ۲۸ جلد، چاپ اول: قم، مؤسسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، ۱۴۰۸ق.

المحلي، حمید بن احمد بن محمد. الحدائق الوردیة في مناقب الأئمة الزیدیة، ۲ جلد، با تحقیق مرتضی بن زید المحطوری الحسنی، چاپ اول: صنعاء، مکتبة البدر، ۱۴۲۳ق.

المدنی، سید علی خان بن احمد کبیر. الطراز الأوّل والکناز لما علیه من لغة العرب المعمول، ۹ جلد، چاپ اول: مشهد، مؤسسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، ۱۳۸۴.

مرتضی الزبیدی، محب الدین محمد مرتضی حسینی. تاج العروس من جواهر القاموس، با تحقیق علی شیری، چاپ اول: بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.

المسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین. التنبیه والإشراف، با تحقیق عبد الله اسماعیل الصاوی، چاپ اول: قاهره، دارالصاوی، بی‌تا.

المفید، ابوعبدالله محمّد بن محمّد بن نعمان بغدادی. الاختصاص، با تحقیق علی اکبر غفاری و محمود محرمی زندی، چاپ اول: قم، المؤتمر العالمی لألفیة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.

ــــــــــــ الإرشاد في معرفة حجج الله علی العباد، ۲ جلد، چاپ اول: قم، المؤتمر العالمي لألفیة الشیخ المفید، ۱۳۷۲.

ــــــــــــ الإفصاح في الإمامة، چاپ اول: قم، المؤتمر العالمي لألفیة الشیخ المفید، ۱۳۷۲.

المقدسي، ابوزید احمد بن سهل البلخی. البدء و التاریخ، ۶ جلد، چاپ اول: قاهره، مکتبة الثقافة الدینیة، بی‌تا.

النجاشی، ابوالعباس احمد بن علی بن احمد بن العباس الاسدی الکوفی. رجال النجاشي (الفهرست)، چاپ ششم: قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسین بقم، ۱۳۶۵.

النسائی، ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب بن علی خراسانی. سنن النسائی (المجتبی من السنن)، با تحقیق عبدالفتاح ابوغدة، چاپ دوم: حلب، مکتب المطبوعات الاسلامیة.

ــــــــــــ السنن الکبری (سنن النسائی)، با تحقیق حسن عبد المنعم شلبي و اشراف شعیب الأرناؤوط و مقدمه عبد الله بن عبد المحسن الترکي، چاپ اول: بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۱ق.

نصر بن مزاحم، ابوالفضل نصر المنقری الکوفی. وقعة الصفین، با تحقیق عبد السلام محمد هارون، چاپ دوم: قم، کتابخانهٔ آیت الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۳۶۳.

النعماني، ابن ابی زینب محمد بن ابراهیم. کتاب الغیبة، با تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ اول: تهران، نشر صدوق، ۱۳۹۷ق.

نعیم بن حماد، ابوعبد الله المروزی. الفتن، ۲ جلد، با تحقیق سمیر امین الزهیری، چاپ اول: قاهره، مکتبة التوحید، ۱۴۱۲ق.

نمازی شاهرودی، علی. مستدرکات علم رجال الحدیث،۸ جلد، چاپ اول: تهران، بی‌نا، ۱۴۱۴ق.

النویري، شهاب الدین أحمد بن عبد الوهاب. نهایة الأرب في فنون الأدب، ۳۳ جلد، با تحقیق مفید قمیحة، چاپ اول: بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ق.

النیلي، بهاء الدین علی بن عبد الکریم. منتخب الأنوار المضیئة في ذکر القائم الحجة، چاپ اول: قم، مؤسسة الإمام الهادي علیه السلام، ۱۴۲۰ق.

هادی مکارم تربتی، صدرالدین قونوی و فهرست کتاب‌های کتابخانهٔ او (چاپ شده در کتاب جشن‌نامهٔ سید علی خراسانی): ج ۲، ص ۱۰۲۹-۱۰۸۱

یاقوت حموی، شهاب الدین أبی‌عبدالله یاقوت بن عبدالله. معجم البلدان، ۷ جلد، چاپ دوم: بیروت، دار الصادر، ۱۹۹۵م.

الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب. تاریخ الیعقوبی، ۲ جلد، چاپ اول: بیروت، دارالصادر، بی‌تا.

فهرست آثار منتشر شدهٔ مرکز پژوهشی میراث مکتوب
به ترتیب شمارهٔ ردیف

۱. **بخشی از تفسیری کهن به پارسی** / ناشناخته؛ تصحیح سید مرتضی آیةالله زاده شیرازی، ۱۳۷۵
۲. **فرائد الفوائد در احوال مدارس و مساجد** / محمدزمان تبریزی؛ تصحیح رسول جعفریان، ۱۳۷۳
۳. **جغرافیای نیمروز** / ذوالفقار کرمانی؛ تصحیح عزیزالله عطاردی، ۱۳۷۴
۴. **تاج‌التراجم فی تفسیرالقرآن للأعاجم** / ابوالمظفر اسفراینی؛ تصحیح نجیب مایل هروی و علی‌اکبر الهی خراسانی، ۱۳۷۵
۵. **فواید راه آهن** / محمّد کاشف؛ تصحیح محمّد جواد صاحبی، ۱۳۷۳
۶. **نزهةالزاهد** / ناشناخته؛ تصحیح رسول جعفریان، ۱۳۷۶
۷. **آثار احمدی** / احمد بن تاج‌الدین استرآبادی؛ تصحیح میرهاشم محدّث، ۱۳۷۴
۸. **دیوان حزین لاهیجی** / حزین لاهیجی؛ تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار، ۱۳۷۴
۹. **تذکرة المعاصرین** / حزین لاهیجی؛ تصحیح معصومه سالک، ۱۳۷۵
۱۰. **فتح‌السبل** / حزین لاهیجی؛ تصحیح ناصر باقری بیدهندی، ۱۳۷۵
۱۱. **مرآت الأکوان** / احمد حسینی اردکانی؛ تصحیح عبدالله نورانی، ۱۳۷۵
۱۲. **تسلیة العباد در ترجمهٔ مسکّن الفؤاد شهید ثانی** / ترجمهٔ مجدالأدباء خراسانی؛ تصحیح محمدرضا انصاری، ۱۳۷۴
۱۳. **ترجمهٔ المدخل الیٰ علم احکام‌النجوم** / ابونصر قمی؛ مترجمی ناشناخته؛ تصحیح جلیل اخوان زنجانی، ۱۳۷۵
۱۴. **فیض الدموع** / محمد ابراهیم نواب بدایع نگار؛ تصحیح اکبر ایرانی قمی، ۱۳۷۴
۱۵. **مصابیح‌القلوب** / حسن شیعی سبزواری؛ تصحیح محمد سپهری، ۱۳۸۳
۱۶. **الجماهر فی الجواهر** / ابوریحان البیرونی؛ تصحیح یوسف الهادی، ۱۳۷۴
۱۷. **تحفةالمحبّین** / یعقوب بن حسن سراج شیرازی؛ به‌اشراف محمدتقی دانش‌پژوه؛ تصحیح کرامت رعنا حسینی و ایرج افشار، ۱۳۷۶
۱۸. **عیار دانش** / علینقی بهبهانی؛ تصحیح سیدعلی موسوی بهبهانی، ۱۳۷۷
۱۹. **قاموس البحرین** / محمّد ابوالفضل محمّد؛ تصحیح علی اوجبی، ۱۳۷۴
۲۰. **مجمل رشوند** / محمدعلی خان رشوند؛ تصحیح منوچهر ستوده و عنایت‌الله مجیدی، ۱۳۷۶
۲۱. **شرح القبسات** / میر سید احمد علوی؛ تصحیح حامد ناجی اصفهانی، ۱۳۷۶
۲۲. **ترجمهٔ تقویم‌التواریخ** / حاجی خلیفه؛ مترجمی ناشناخته؛ تصحیح میرهاشم محدّث، ج ۱: ۱۳۷۶؛ ج ۲: ۱۳۸۴
۲۳. **تفسیر الشهرستانی المسمی مفاتیح‌الاسرار و مصابیح‌الابرار** / محمد بن عبدالکریم الشهرستانی؛ تصحیح محمدعلی آذرشب، ۱۳۷۶
۲۴. **انوارالبلاغه** / محمد هادی مازندرانی؛ تصحیح محمدعلی غلامی‌نژاد، ۱۳۷۶
۲۵. **جغرافیای حافظ ابرو (۳ ج)** / حافظ ابرو؛ تصحیح صادق سجادی، ۱۳۷۵
۲۶. **تائیّهٔ عبدالرحمان جامی** / تصحیح صادق خورشا، ۱۳۷۶
۲۷. **رسائل دهدار** / محمد دهدار شیرازی؛ تصحیح محمد حسین اکبری ساوی، ۱۳۷۵
۲۸. **تحفةالأبرار فی مناقب الائمةالأطهار** / عمادالدین طبری؛ تصحیح سید مهدی جهرمی، ۱۳۷۶
۲۹. **شرح دعای صباح** / مصطفی خوئی؛ تصحیح اکبر ایرانی قمی، ۱۳۷۶
۳۰. **نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب البداء و اثبات جدوی الدعاء** / المیر محمد باقر الداماد؛ تصحیح حامد ناجی اصفهانی، ۱۳۷۴
۳۱. **ترجمهٔ اناجیل اربعه** / میرمحمد باقر خاتون‌آبادی؛ تصحیح رسول جعفریان، ج ۱: ۱۳۷۵؛ ج ۲: ۱۳۸۴
۳۲. **عین‌الحکمه** / میر قوام‌الدین محمّد رازی تهرانی؛ تصحیح علی اوجبی، ۱۳۷۴
۳۳. **عقل و عشق، یا، مناظرات خمس** / صائن الدین تُرکه اصفهانی؛ تصحیح اکرم جودی نعمتی، ۱۳۷۵
۳۴. **احیای حکمت (۲ ج)** / علیقلی بن قرچغای خان؛ تصحیح فاطمه فنا، ۱۳۷۷
۳۵. **منشآت میبدی** / قاضی حسین بن معین‌الدین میبدی؛ تصحیح نصرت الله فروهر، ۱۳۷۶
۳۶. **کیمیای سعادت** / میرزا ابوطالب زنجانی؛ تصحیح ابوالقاسم امامی، ۱۳۷۵
۳۷. **النظامیّة فی مذهب الامامیّة** / خواجگی شیرازی؛ تصحیح علی اوجبی، ۱۳۷۵
۳۸. **شرح منهاج الکرامه فی اثبات الامامه** / علّامهٔ حلّی تألیف علی الحسینی المیلانی، ۱۳۷۶

۳۹. **تقویم الایمان** / المیر محمد باقر الداماد؛ تصحیح علی اوجبی، ج ۱: ۱۳۷۶؛ ج ۲: ۱۳۸۲
۴۰. **التعریف بطبقات الامم** / قاضی صاعد اندلسی؛ تصحیح غلامرضا جمشید نژاد اوّل، ۱۳۷۶
۴۱. **رسائل حزین لاهیجی** / تصحیح علی اوجبی، ناصر باقری بیدهندی، اسکندر اسفندیاری و عبدالحسین مهدوی، ۱۳۷۷
۴۲. **رسائل فارسی** / حسن لاهیجی؛ تصحیح علی صدرائی خوئی، ۱۳۷۵
۴۳. **دیوان ابی‌بکر الخوارزمی** / گردآوری و پژوهش حامد صدقی، ۱۳۷۶
۴۴. **رسائل فارسی جرجانی** / ضیاءالدین جرجانی؛ تصحیح معصومه نور محمدی، ۱۳۷۵
۴۵. **دیوان غالب دهلوی** / تصحیح محمدحسن حائری، ج ۱: ۱۳۷۷؛ ج ۲: ۱۳۸۶
۴۶. **حکمت خاقانیه** / فاضل هندی؛ با مقدمهٔ غلامحسین ابراهیمی دینانی، تصحیح میراث مکتوب، ۱۳۷۷
۴۷. **لطایف الأمثال و طرایف الأقوال** / رشیدالدین وطواط؛ تصحیح حبیبه دانش‌آموز، ۱۳۷۶
۴۸. **تذکرة‌الشعراء** / مطربی سمرقندی؛ تصحیح اصغر جانفدا، علی رفیعی علامرودشتی، ج ۱: ۱۳۷۷؛ ج ۲: ۱۳۸۲
۴۹. **روضة‌الأنوار عباسی** / محمّد باقر سبزواری؛ تصحیح اسماعیل چنگیزی اردهایی، ج ۱: ۱۳۷۷؛ ج ۲: ۱۳۸۳
۵۰. **راحة‌الارواح و مونس الاشباح** / حسن شیعی سبزواری؛ تصحیح محمد سپهری، ۱۳۷۵
۵۱. **تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر** / میرزا شمس بخارایی؛ تصحیح محمد اکبر عشیق، ۱۳۷۷
۵۲. **خریدة‌القصر و جریدة‌العصر** (۳ ج)/ عمادالدین الاصفهانی؛ تحقیق عدنان محمد آل طعمه، ج ۱: ۱۳۷۷؛ ج ۲ و ۳: ۱۳۷۸
۵۳. **ظفرنامهٔ خسروی** / ناشناخته؛ تصحیح منوچهر ستوده، ۱۳۷۷
۵۴. **تاریخ آل سلجوق در آناطولی** / ناشناخته؛ تصحیح نادره جلالی، ۱۳۷۷
۵۵. **خرابات** / فقیر شیرازی؛ تصحیح منوچهر دانش‌پژوه، ۱۳۷۷
۵۶. **محبوب القلوب** (ج ۱)/ قطب‌الدین الاشکوری؛ تصحیح ابراهیم الدیباجی و حامد صدقی، ۱۳۷۸
۵۷. **دیوان جامی** (۲ ج)/ تصحیح اعلاخان افصح‌زاد، ۱۳۷۸
۵۸. **مثنوی هفت اورنگ** (۲ ج)/ عبدالرحمان جامی؛ تصحیح جابلقا دادعلیشاه، اصغر جانفدا، ظاهر احراری، حسین احمد تربیت و اعلاخان افصح‌زاد، ۱۳۷۸
۵۹. **نقد و بررسی آثار و شرح احوال جامی** / اعلاخان افصح‌زاد، ۱۳۷۸
۶۰. **فهرست نسخه‌های خطّی مدرسهٔ علمیّهٔ نمازی خوی** / علی صدرائی خوئی، ۱۳۷۶
۶۱. **منهاج الولایة فی شرح نهج‌البلاغة** (۲ ج)/ عبدالباقی صوفی تبریزی؛ تصحیح حبیب‌الله عظیمی، ۱۳۷۸
۶۲. **فهرست نسخه‌های خطّی مدرسهٔ خاتم‌الانبیاء (صدر) بابل** / علی صدرائی خوئی، محمود طیّار مراغی، ابوالفضل حافظیان بابلی، ۱۳۷۶
۶۳. **تحفة‌الأزهار و زلال الأنهار فی نسب أبناء الأئمة الأطهار** (۴ ج)/ ضامن بن شدقم الحسینی المدنی؛ تصحیح کامل سلمان الجبوری، ۱۳۷۸
۶۴. **القند فی ذکر علماء سمرقند** / نجم‌الدین النسفی؛ تصحیح یوسف الهادی، ۱۳۷۸
۶۵. **شرح ثمرهٔ بطلمیوس** / خواجه نصیرالدین طوسی؛ تصحیح جلیل اخوان زنجانی، ۱۳۷۸
۶۶. **کلمات علیهٔ غرّا** / مکتبی شیرازی؛ تصحیح محمود عابدی، ۱۳۷۸
۶۷. **مکارم الاخلاق** / غیاث‌الدین خواندمیر؛ تصحیح محمد اکبر عشیق، ۱۳۷۸
۶۸. **فروغستان** / محمد مهدی فروغ اصفهانی؛ تصحیح ایرج افشار، ۱۳۷۸
۶۹. **مرآة الحرمین** / ایوب صبری پاشا؛ ترجمهٔ عبدالرسول منشی؛ تصحیح جمشید کیان‌فر، ۱۳۸۲
۷۰. **نامه‌ها و منشآت جامی** / عبدالرحمان جامی؛ تصحیح عصام‌الدین اورون‌بایف و اسرار رحمانف، ۱۳۷۸
۷۱. **بهارستان و رسائل جامی** / تصحیح اعلاخان افصح‌زاد، محمد جان عمرأف و ابوبکر ظهورالدین، ۱۳۷۹
۷۲. **سعادت‌نامه یا روزنامهٔ غزوات هندوستان** / غیاث‌الدین علی یزدی؛ تصحیح ایرج افشار، ۱۳۷۹
۷۳. **جواهر الاخبار** / بوداق منشی قزوینی؛ تصحیح محسن بهرام‌نژاد، ۱۳۷۸
۷۴. **شرح الاربعین** / القاضی سعید القمی؛ تصحیح نجفقلی حبیبی، ۱۳۷۹
۷۵. **مجموعه رسائل و مصنفات** / عبدالرزاق کاشانی؛ تصحیح مجید هادی‌زاده، ۱۳۸۰
۷۶. **خانقاه** / فقیر شیرازی؛ تصحیح منوچهر دانش‌پژوه، ۱۳۷۹
۷۷. **شرح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب** / میرحسین بن معین‌الدین میبدی یزدی؛ تصحیح حسن رحمانی و سیدابراهیم اشک شیرین، ۱۳۷۹
۷۸. **لطائف الإعلام فی إشارات أهل الإلهام** / عبدالرزاق کاشانی؛ تصحیح مجید هادی‌زاده، ۱۳۷۹
۷۹. **جواهرالتفسیر** / ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری؛ تصحیح جواد عباسی، ۱۳۷۹

۸۰. **راهنمای تصحیح متون** / جویا جهانبخش، چ ۱: ۱۳۷۸؛ چ ۲: ۱۳۸۴؛ چ ۳: ۱۳۹۰
۸۱. **دیوان الهامی کرمانشاهی** / میرزا احمد الهامی، تصحیح امید اسلام‌پناه، ۱۳۷۹
۸۲. **شرح نهج‌البلاغه نواب لاهیجی** (۲ ج)/ میرزا محمد باقر نواب لاهیجانی؛ تصحیح سید محمد مهدی جعفری، محمد یوسف نیری، ۱۳۷۹
۸۳. **دیوان مخلص کاشانی** / میرزا محمد مخلص کاشانی؛ تصحیح حسن عاطفی، ۱۳۷۹
۸۴. **زبور آل داود** / سلطان هاشم میرزا؛ تصحیح عبدالحسین نوایی، ۱۳۷۹
۸۵. **مجموعه آثار حسام الدین خوئی** / حسن بن عبدالمؤمن خوئی؛ تصحیح صغریٰ عباس‌زاده، ۱۳۷۹
۸۶. **تذکرهٔ مقیم‌خانی** / محمد یوسف بیک منشی؛ تصحیح فرشته صرافان، ۱۳۸۰
۸۷. **سبع رسائل** / جلال‌الدین محمد دوانی؛ تصحیح سید احمد تویسرکانی، ۱۳۸۱
۸۸. **خلد برین** / محمد یوسف واله اصفهانی قزوینی؛ تصحیح میرهاشم محدث، ۱۳۷۹
۸۹. **ترجمهٔ فرحة الغری** / محمدباقر مجلسی؛ تصحیح جویا جهانبخش، ۱۳۷۹
۹۰. **سراج السالکین** / ملامحسن فیض کاشانی؛ تصحیح جویا جهانبخش، ۱۳۸۰
۹۱. **الآثار الباقیة عن القرون الخالیة** / أبوریحان محمد بن أحمد البیرونی، تصحیح پرویز اذکایی، ۱۳۸۰
۹۲. **جذوات و مواقیت** / میرمحمدباقر داماد؛ تصحیح علی اوجبی، ۱۳۸۰
۹۳. **دو شرح أخبار و ابیات و امثال عربی کلیله و دمنه** / فضل‌الله إسفزاری و مؤلفی ناشناخته؛ تصحیح بهروز ایمانی، ۱۳۸۰
۹۴. **هفت دیوان محتشم کاشانی** / کمال‌الدین محتشم کاشانی؛ تصحیح عبدالحسین نوایی، مهدی صدری، ۱۳۸۰
۹۵. **بدایع الملح** / صدرالأفاضل خوارزمی؛ تصحیح مصطفی اولیایی، ۱۳۸۲
۹۶. **فهرست نسخه‌های خطی مدرسه امام صادق (ع) چالوس** / مقدّمه سید رفیع‌الدین موسوی؛ به کوشش محمود طیّار مراغی، ۱۳۸۱
۹۷. **کتاب الأدوار فی الموسیقی** / صفی‌الدین الأرموی البغدادی؛ تصحیح آریو رستمی، ۱۳۸۰
۹۸. **تحفة‌الملوک** / علی بن ابی حفص اصفهانی؛ تصحیح علی‌اکبر احمدی دارانی، ۱۳۸۲
۹۹. **مثنوی شیرین و فرهاد** / سلیمی جرونی؛ تصحیح نجف جوکار، ۱۳۸۲
۱۰۰. **الإلهیات من المحاکمات بین شرح الإشارات** / قطب الدین الرازی، تصحیح مجید هادی‌زاده، ۱۳۸۱
۱۰۱. **الأربعینیات لکشف أنوارالقدسیات** / القاضی سعید محمد القمی، تصحیح نجفقلی حبیبی، ۱۳۸۱
۱۰۲. **الصراط المستقیم فی ربط الحادث بالقدیم** / میر محمدباقر داماد، تصحیح علی اوجبی، ۱۳۸۱
۱۰۳. **اشراق اللاهوت فی نقد شرح الیاقوت** / عمیدالدین عبدالمطلب الحسینی العبیدلی، تصحیح علی‌اکبر ضیایی، ۱۳۸۱
۱۰۴. **دقائق التأویل وحقائق التنزیل** / ابوالمکارم محمودبن ابی‌المکارم حسنی واعظ، تصحیح جویا جهانبخش، ۱۳۸۱
۱۰۵. **گوهر مقصود** / مصطفی نهرانی (میرخانی)، تصحیح زهرا میرخانی، چ ۱: ۱۳۸۱؛ چ ۲: ۱۳۸۵
۱۰۶. **بلوهر و بیوذسف** / مولانا نظام؛ تصحیح محمد روشن، ۱۳۸۱
۱۰۷. **سندبادنامه** / محمدبن علی ظهیری سمرقندی؛ تصحیح سید محمدباقر کمال‌الدینی، چ ۱: ۱۳۸۱؛ چ ۲: ۱۳۹۲
۱۰۸. **تحفة‌الفتی فی تفسیر سورة هل أتی** / غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی؛ تصحیح پروین بهارزاده، ۱۳۸۱
۱۰۹. **جهان دانش** / شرف‌الدین محمدبن مسعود مسعودی؛ تصحیح جلیل اخوان زنجانی، ۱۳۸۲
۱۱۰. **کلیات بسحق اطعمهٔ شیرازی** / جمال‌الدین ابواسحق حلاج اطعمه شیرازی؛ تصحیح منصور رستگار فسایی، ۱۳۸۲
۱۱۱. **محبوب القلوب** (ج ۲)/ قطب‌الدین الاشکوری؛ تصحیح ابراهیم الدیباجی و حامد صدقی، ۱۳۸۲
۱۱۲. **تاریخ عالم آرای امینی** / فضل‌الله بن روزبهان خنجی اصفهانی؛ تصحیح محمداکبر عشیق، ۱۳۸۲
۱۱۳. **روضة‌المنجمین** / شهمردان بن ابی‌الخیر رازی؛ تصحیح جلیل اخوان زنجانی، ۱۳۸۲
۱۱۴. **کلیات نجیب کاشانی** / نورالدین محمد شریف کاشانی؛ تصحیح اصغر دادبه و مهدی صدری، ۱۳۸۲
۱۱۵. **إشراق هیاکل النور لکشف ظلمات شواکل الغرور** / غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی؛ تصحیح علی اوجبی، ۱۳۸۲
۱۱۶. **مجموعهٔ آثار عبدالله خان قراگوزلو** / حاجی عبدالله خان قراگوزلو امیر نظام همدانی؛ تصحیح عنایت‌الله مجیدی، ۱۳۸۲
۱۱۷. **تعلیقه بر الهیات شرح تجرید ملّا علی قوشچی** / شمس‌الدین محمد بن احمد خفری؛ تصحیح فیروزه ساعتچیان، ۱۳۸۲

۱۱۸. **مرآت واردات** / محمد شفیع طهرانی؛ تصحیح منصور صفت‌گل، ۱۳۸۳
۱۱۹. **جواهرنامهٔ نظامی** / محمّدبن ابی‌البرکات جوهری نیشابوری؛ تصحیح ایرج افشار، محمّدرسول دریاگشت، ۱۳۸۳
۱۲۰. **تاریخ رشیدی** / میرزا محمد حیدر دوغلات، تصحیح عباسقلی غفاری‌فرد، ۱۳۸۳
۱۲۱. **اسناد پادریان کَرملی** / تصحیح منوچهر ستوده، ایرج افشار، ۱۳۸۳
۱۲۲. **تنکلوشا** / ناشناخته؛ تصحیح رحیم رضازاده ملک، ۱۳۸۴
۱۲۳. **دیوان غزلیات میرزا جلال الدین اسیر شهرستانی** / تصحیح غلامحسین شریفی ولدانی، ۱۳۸۴
۱۲۴. **جامع‌التواریخ** (افرنج، پاپان و قیاصره)/ رشیدالدین فضل‌الله همدانی؛ تصحیح محمد روشن، ۱۳۸۴
۱۲۵. **زادالمسافر** / ناصرخسرو قبادیانی بلخی؛ شرح لغات و اصطلاحات سیداسماعیل عمادی حائری؛ تصحیح سیدمحمد عمادی حائری، ویراست ۱: ۱۳۸۴؛ ویراست ۲: ۱۳۹۳
۱۲۶. **جامع‌التواریخ** (هند و سند و کشمیر)/ رشیدالدین فضل‌الله همدانی؛ تصحیح محمد روشن، ۱۳۸۴
۱۲۷. **شرح نظم‌الدّر** / صائن‌الدین علی بن محمد ترکه اصفهانی؛ تصحیح اکرم جودی نعمتی، ۱۳۸۴
۱۲۸. **المختصر من کتاب السیاق لتاریخ نیسابور** / ابوالحسن الفارسی؛ تصحیح محمدکاظم المحمودی، ۱۳۸۴
۱۲۹. **جنگنامه کشم** / سراینده ناشناس. **وجرون‌نامه** / سروده قدری؛ تصحیح محمدباقر وثوقی و عبدالرسول خیراندیش، ۱۳۸۴
۱۳۰. **تحلیة الارواح بحقائق الانجاح** / کمال‌الدین عبدالرزاق الکاشانی؛ تصحیح علی اوجبی، ۱۳۸۴
۱۳۱. **خلاصة‌الاشعار و زبدة‌الافکار** (بخش کاشان)/ میر تقی‌الدّین کاشانی؛ تصحیح عبدالعلی ادیب برومند و محمّدحسین نصیری کهنمویی، ۱۳۸۴
۱۳۲. **نسخهٔ خطی و فهرست‌نگاری در ایران** / (مجموعهٔ مقالات به پاس قدردانی از فرانسیس ریشار)؛ به کوشش احمدرضا رحیمی‌ریسه، ۱۳۸۴
۱۳۳. **جامع‌التواریخ** (اغوز)/ رشیدالدین فضل‌الله همدانی؛ تصحیح محمد روشن، ۱۳۸۴
۱۳۴. **اسکندرنامه** (بخش ختا)/ منوچهرخان حکیم؛ تصحیح علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو، ۱۳۸۴
۱۳۵. **جامع‌التواریخ** (اقوام پادشاهان ختای)/ رشیدالدین فضل‌الله همدانی؛ تصحیح محمد روشن، ۱۳۸۵
۱۳۶. **ختم‌الغرائب** (نسخه‌برگردان)/ خاقانی شروانی؛ به کوشش ایرج افشار، ۱۳۸۵
۱۳۷. **کتاب ایرانی** / فرانسیس ریشار؛ ترجمهٔ ع. روحبخشان، ۱۳۸۵
۱۳۸. **ماهتاب شام شرق** / محمدحسین ساکت، ۱۳۸۵
۱۳۹. **ارج‌نامه حبیب یغمایی** / سیدعلی آل‌داود، ۱۳۸۵
۱۴۰. **دیوان اشراق** / میر محمدباقر میرداماد؛ مقدّمه جویا جهانبخش؛ تصحیح سمیرا پوستین‌دوز، ۱۳۸۵
۱۴۱. **متن‌شناسی شاهنامهٔ فردوسی** / منصور رستگار فسایی، ۱۳۸۵
۱۴۲. **مجالس جهانگیری** / عبدالستار بن قاسم لاهوری؛ تصحیح عارف نوشاهی، معین نظامی، ۱۳۸۵
۱۴۳. **تحسین و تقبیح ثعالبی** / مترجم محمدبن ابی‌بکر بن علی ساوی؛ تصحیح عارف احمد الزغول، ۱۳۸۵
۱۴۴. **مسخرالبلاد** / محمّدیارین عرب قطغان، تصحیح نادره جلالی، ۱۳۸۵
۱۴۵. **ارشاد** / عبدالله بن محمّد بن ابی‌بکر قَلانِسی نَسَفی؛ تصحیح عارف نوشاهی، ۱۳۸۵
۱۴۶. **ارج‌نامهٔ ملک‌الشعراء بهار** / علی میرانصاری، ۱۳۸۵
۱۴۷. **مرآت الوقایع مظفری** / عبدالحسین خان ملک المورخین؛ تصحیح عبدالحسین نوایی، ۱۳۸۵
۱۴۸. **سفارت‌نامهٔ خوارزم** / رضا قلی خان هدایت؛ تصحیح جمشید کیان‌فر، ۱۳۸۵
۱۴۹. **تاریخ هرات** (نسخه برگردان)/ ناشناخته؛ به کوشش محمدرضا ابویی مهریزی، محمدحسن میرحسینی، ایرج افشار، ۱۳۸۷
۱۵۰. **جامع التواریخ** (بنی‌اسرائیل)/ رشیدالدین فضل‌الله همدانی؛ تصحیح محمد روشن، ۱۳۸۶
۱۵۱. **خلاصة‌الاشعار و زبدة‌الافکار** (بخش اصفهان)/ میر تقی‌الدّین کاشانی؛ تصحیح عبدالعلی ادیب برومند و محمّدحسین نصیری کهنمویی، ۱۳۸۶
۱۵۲. **دربندنامه** / میرزا حیدر وزیراُف؛ تصحیح جمشید کیان‌فر، نوری محمدزاده، ۱۳۸۶
۱۵۳. **خزائن الأنوار و معادن الأخبار** / میر محمدرضا مؤمن خاتون‌آبادی؛ تصحیح مریم ایمانی خوشخو، ۱۳۸۶
۱۵۴. **رباعیّات حکیم خیّام** / تصحیح و حواشی عبدالباقی گولپینارلی، ۱۳۸۶
۱۵۵. **جامع‌التواریخ** (سامانیان و بویهیان و غزنویان)/ رشیدالدین فضل‌الله همدانی؛ تصحیح محمد روشن، ۱۳۸۶
۱۵۶. **جامع‌التواریخ** (آل سلجوق)/ رشیدالدین فضل‌الله همدانی؛ تصحیح محمد روشن، ۱۳۸۶
۱۵۷. **منتخب رسالات صفاءالحق** / سید حسن مدنی همدانی، تصحیح علیرضا ذکاوتی قراگزلو، ۱۳۸۶
۱۵۸. **دفتر اشعار صوفی** / صوفی محمّد هروی؛ تصحیح ایرج افشار، ۱۳۸۶
۱۵۹. **تحفة‌السلاطین** / محمدبن جابر انصاری؛ تصحیح احد فرامرز قراملکی، زینت فنی اصل و فرشته مسجدی، ۱۳۸۶

۱۶۰. **تحفة‌الدستور** (فرهنگ اعداد کلمات)/ لطف‌الله بن عبدالکریم کاشانی؛ تصحیح مهدی صدری، ۱۳۸۶
۱۶۱. **شجرة‌الملوک** / سروده صبوری، ناصح و ظهیر؛ تصحیح منصور صفت‌گل، ۱۳۸۶
۱۶۲. **سلم السماوات** / ابوالقاسم بن ابی حامد کازرونی؛ تصحیح عبدالله نورانی، ۱۳۸۶
۱۶۳. **بیان الحقایق** / رشیدالدین فضل‌الله همدانی؛ تصحیح هاشم رجب‌زاده، ۱۳۸۶
۱۶۴. **قرآن فارسی کهن: تاریخ، تحریرها، تحلیل** / سید محمد عمادی حائری، ج ۱: ۱۳۸۶؛ ج ۲: ۱۳۹۰
۱۶۵. **اشرف التواریخ** / محمدتقی نوری؛ تصحیح سوسن اصیلی، ۱۳۸۶
۱۶۶. **تفسیر الشهرستانی** (مفاتیح الأسرار و مصابیح الأبرار) (۲ ج)/ محمد بن عبدالکریم شهرستانی؛ تصحیح محمدعلی آذرشب، ۱۳۸۶
۱۶۷. **ارج‌نامهٔ صادق کیا** / عسکر بهرامی، ۱۳۸۷
۱۶۸. **الإفادة فی تاریخ الأئمة السادة** / ابوطالب یحیی بن حسین هارونی؛ تصحیح محمد کاظم رحمتی، ۱۳۸۷
۱۶۹. **جامع‌التواریخ** (اسماعیلیان)/ رشیدالدین فضل‌الله همدانی؛ تصحیح محمد روشن، ۱۳۸۷
۱۷۰. **فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ عمومی جمعیت نشر فرهنگ رشت** / محمد روشن، ۱۳۸۷
۱۷۱. **روضة‌الانوار** / خواجوی کرمانی؛ تصحیح محمود عابدی، ۱۳۸۷
۱۷۲. **الیمینی** / محمد بن عبدالجبار العتبی؛ تصحیح یوسف الهادی، ۱۳۸۷
۱۷۳. **معرفت فلاحت** (دوازده باب کشاورزی)/ عبدالعلی بیرجندی؛ تصحیح ایرج افشار، ۱۳۸۷
۱۷۴. **چین‌نامه** / ماتیو ریچی؛ ترجمه از متن لاتین محمد زمان؛ تصحیح لوجین، پیشگفتار مظفر بختیار، ۱۳۸۷
۱۷۵. **قانون شاهنشاهی** / حکیم ادریس بن حسام‌الدین بدلیسی؛ تصحیح عبدالله مسعودی آرانی، ۱۳۸۷
۱۷۶. **برزونامه** / شمس‌الدین محمد کوسج؛ تصحیح اکبر نحوی، ۱۳۸۷
۱۷۷. **نزهة الأنفس و روضة المجلس** / ابوسعید محمد بن علی بن عبدالله عراقی؛ تصحیح رمضان بهداد، ۱۳۸۷
۱۷۸. **رستم‌نامه** / ناشناس؛ تصحیح سجّاد آیدنلو، ۱۳۸۷
۱۷۹. **رسالة فی استخراج جیب درجة واحدة** / موسی بن محمد قاضی‌زاده رومی؛ تصحیح فاطمه سوادی، ۱۳۸۷
۱۸۰. **شرح التّلویحات اللوحیة و العرشیة** (۳ ج)/ ابن کمّونه؛ تصحیح نجفقلی حبیبی، ۱۳۸۷
۱۸۱. **ترجمهٔ قرآن کریم** / ابوالفضل رشیدالدین میبدی، ۱۳۸۸
۱۸۲. **تحفة‌العراقین** / خاقانی شروانی؛ تصحیح علی صفری آق‌قلعه، ۱۳۸۷
۱۸۳. **ساختار معنایی مثنوی معنوی** / سیّد سلمان صفوی؛ ترجمه مهوش السادات علوی، ۱۳۸۸
۱۸۴. **علی‌نامه** (نسخه برگردان)/ ربیع؛ با مقدمه محمدرضا شفیعی کدکنی و محمود امیدسالار، ۱۳۸۸
۱۸۵. **ارج‌نامهٔ غلامحسین یوسفی** / محمّدجعفر یاحقّی، ۱۳۸۸
۱۸۶. **دستورالجمهور** / احمدبن الحسین بن الشیخ الخرقانی؛ تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، ۱۳۸۸
۱۸۷. **کتاب الابنیة عن حقایق الادویة** (نسخه برگردان)/ ابومنصور موفّق بن علی هروی؛ ایرج افشار و علی اشرف صادقی، ۱۳۸۸
۱۸۸. **آداب المضیفین و زادالاکلین** / سلطان محمود بن محمد بن محمود؛ تصحیح ایرج افشار، ۱۳۸۸
۱۸۹. **عرفات العاشقین و عرصات العارفین** (۸ ج)/ تقی‌الدین محمد اوحدی اصفهانی؛ تصحیح ذبیح‌الله صاحبکاری، آمنه فخر احمد، با نظارت محمد قهرمان، ۱۳۸۹
۱۹۰. **تاریخ شاه صفی** / ابوالمفاخر فضل الحسینی؛ تصحیح محسن بهرام‌نژاد، ۱۳۸۷
۱۹۱. **بدایع الأخبار** / میرزا عبدالنبی شیخ الاسلام بهبهانی؛ تصحیح سیّدسعید میرمحمد صادق، ۱۳۸۹
۱۹۲. **منهاج‌العلی** / ابوطالب بهبهانی؛ تصحیح حوریه سعیدی، ۱۳۸۹
۱۹۳. **جامع التواریخ** (سلاطین خوارزم)/ رشیدالدین فضل‌الله همدانی؛ تصحیح محمد روشن، ۱۳۸۹
۱۹۴. **دیوان فهمی استرآبادی** / تصحیح محمدحسین کرمی، ۱۳۸۹
۱۹۵. **ارج‌نامهٔ محمّد معین** / محمد غلامرضایی، ۱۳۸۹
۱۹۶. **راشیکات الهند** / محمد بن احمد بیرونی؛ تصحیح محمدمهدی کاوه یزدی، ۱۳۸۹
۱۹۷. **جامع الصنایع** / ناشناخته؛ تصحیح ایرج افشار، ۱۳۸۹
۱۹۸. **تاریخ سلاطین کرت** / حافظ ابرو؛ تصحیح میرهاشم محدث، ۱۳۸۹
۱۹۹. **لطایف‌الحساب** / قطب‌الدین لاهیجی؛ تصحیح محمد باقری، ۱۳۸۹
۲۰۰. **کتاب نهج‌البلاغه** (نسخه برگردان)/ سید رضی؛ به کوشش محمد مهدی جعفری، محمد برکت، ۱۳۸۹
۲۰۱. **علی‌نامه** (تصحیح)/ ربیع؛ تصحیح رضا بیات و ابوالفضل غلامی، ج ۱: ۱۳۸۹؛ ج ۲: ۱۳۹۱
۲۰۲. **ترجمه کتاب النجارة** / ابوالوفاء محمد بن محمد بوزجانی؛ از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح جعفر آقایانی چاوشی، ۱۳۸۹
۲۰۳. **ترجمه منظوم وصیت امام علی به امام حسین** / حسن غزنوی ملقب به اشرف؛ تصحیح جواد بشری، ۱۳۸۹
۲۰۴. **جامع‌التواریخ** (سلغریان فارس)/ رشیدالدین فضل الله همدانی؛ تصحیح محمد روشن، ۱۳۸۹

۲۰۵. تَرویح الأرواح فی تَهذیب الصحاح / شهاب‌الدّین محمود بن احمد بن بختیار الزنجانی؛ تصحیح محمّد صالح شریف العسکری، ۱۳۸۹
۲۰۶. اندیشه‌های فلسفی و کلامی خواجه نصیرالدّین طوسی / هانی نعمان فرحات؛ ترجمه غلامرضا جمشیدنژاد اوّل، ۱۳۸۹
۲۰۷. کتاب الوحشیّات (نسخه برگردان) / ابوتمّام حبیب بن اوس طائی؛ به کوشش محمّدرضا ابونی مهریزی و وحید ذوالفقاری، پیش‌گفتار احمد مهدوی دامغانی، ۱۳۸۹
۲۰۸. کلمات قصار امام علی (ع) (نسخه برگردان) / ناشناس؛ به کوشش علی صفری آق‌قلعه، ۱۳۸۹
۲۰۹. معیارالاشعار / نصیرالدین محمد بن محمد طوسی؛ همراه با میزان الافکار فی شرح معیار الاشعار / محمد سعدالله مفتی مرادآبادی؛ تصحیح محمد فشارکی، ۱۳۸۹
۲۱۰. حلّ مشکلات کتاب الإشارات و التنبیهات (نسخه برگردان) / خواجه نصیرالدین طوسی، به کوشش سیّد محمّد عمادی حائری، ۱۳۸۹
۲۱۱. کتاب المباحث و الشکوک (نسخه برگردان) / شرف‌الدّین محمّد بن مسعود بن محمّد مسعودی؛ به کوشش محمد برکت، ۱۳۸۹
۲۱۲. کاغذ در زندگی و فرهنگ ایرانی / ایرج افشار، ۱۳۹۰
۲۱۳. شاهنامه از دست‌نویس تا متن / جلال خالقی مطلق، ۱۳۹۰
۲۱۴. عهد حُسام / محمود میرزا قاجار؛ تصحیح ایرج افشار، ۱۳۹۰
۲۱۵. کتابشناسی فردوسی / ایرج افشار، ۱۳۹۰
۲۱۶. ارج‌نامهٔ ذبیح‌اللّه صفا / سیدعلی آل داود، ۱۳۹۰
۲۱۷. مجلس در قصّهٔ رسول (ص) / ناشناخته؛ تصحیح محمّد پارسا نسب، ۱۳۹۰
۲۱۸. محک خسروی / میرزا خسرو بیگ گرجی؛ تصحیح فائزه زهرا میرزا، ۱۳۹۰
۲۱۹. اصول الحکم فی نظام العالم / کافی الاقحصاری؛ تصحیح علی‌اکبر ضیائی، ۱۳۹۰
۲۲۰. حفظ البدن / امام فخر رازی؛ تصحیح محمد ابراهیم ذاکر، ۱۳۹۰
۲۲۱. أخبار ولاة خراسان / السّلامی؛ بازسازی محمدعلی کاظم‌بیکی، ۱۳۹۰
۲۲۲. پژوهشهایی در تاریخ علم / جعفر آقایانی چاوشی، ۱۳۹۰
۲۲۳. فرهنگ جامع اللغات / نیازی حجازی؛ تصحیح افسانه شیفته‌فر، ۱۳۹۰
۲۲۴. رساله جلد سازی / سید یوسف حسین؛ مقدمه ایرج افشار؛ تصحیح علی صفری آق قلعه، ۱۳۹۰
۲۲۵. سیه بر سفید / عارف نوشاهی، ۱۳۹۰
۲۲۶. دیوان فانی / میرزا حسن زنوزی خویی؛ تصحیح شهریار حسن‌زاده، ۱۳۹۰
۲۲۷. ثواقب المناقب / عبدالوهاب همدانی؛ تصحیح عارف نوشاهی، ۱۳۹۰
۲۲۸. فهرست نسخه‌های خطی فارسی آرشیو ملی پاکستان و اسلام‌آباد / عارف نوشاهی، ۱۳۹۰
۲۲۹. فهرست نسخه‌های خطی فارسی پنجاب لاهور (پاکستان) (۲ ج) / عارف نوشاهی، ۱۳۹۰
۲۳۰. مناظره بحرالعلوم / تصحیح زابینه اشمیتکه و رضا پورجوادی، ۱۳۹۰
۲۳۱. دیوان قائمیات / حسن محمود کاتب؛ مقدمه و شرح واژگان محمدرضا شفیعی کدکنی؛ تصحیح سیدجلال حسینی بدخشانی، ۱۳۹۰
۲۳۲. نسخه شناخت / علی صفری آق قلعه؛ ایرج افشار، ۱۳۹۰
۲۳۳. حجة‌الاسلام (برهان المله) / ملاعلی نوری؛ تصحیح حامد ناجی اصفهانی، ۱۳۹۰
۲۳۴. به گزین علی‌نامه / ربیع؛ گزینش سیدعلی موسوی گرمارودی، ۱۳۹۰
۲۳۵. تاریخ بوشهر / محمد حسین سعادت کازرونی؛ تصحیح عبدالرسول خیراندیش، عمادالدین شیخ الحکمایی، ۱۳۹۰
۲۳۶. کتاب المعتمد فی أصول الدین / محمود بن محمد الملاحمی الخوارزمی؛ تصحیح ویلفِرد مادلونگ، ۱۳۹۰
۲۳۷. همایون‌نامه نیمهٔ نخست / حکیم زجّاجی؛ تصحیح علی پیرنیا، ۱۳۹۰
۲۳۸. از نسخه‌های استانبول / سیّدمحمّد عمادی حائری، ۱۳۹۱
۲۳۹. استاد بشر (ویژه نامه خواجه نصیرالدین طوسی) / حسین معصومی همدانی و محمد جواد انواری، ۱۳۹۱
۲۴۰. کتاب‌شناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه قاره (هند، پاکستان، بنگلادش) (۴ ج) / عارف نوشاهی، ۱۳۹۱
۲۴۱. المقنع فی الحساب الهندی / علی بن احمد نسوی؛ تصحیح محمّدمهدی کاوه یزدی و رضا افخمی عقدا، ۱۳۹۱
۲۴۲. دیوان مُنجیک تِرمِذی (اشعار پرا کنده) / علی بن احمد نسوی؛ به کوشش احسان شواربی مقدّم، ۱۳۹۱
۲۴۳. نهایة المرام فی درایة الکلام / ضیاء الدین المکّی والد فخرالدین الرازی، تصحیح أیمن شحادة، ۱۳۹۱
۲۴۴. نورالعیون / ابو روح محمّد جرجانی یمانی؛ تصحیح یوسف بیگ‌باباپور، با نظارت مهدی محقّق، ۱۳۹۱
۲۴۵. تذکرهٔ نشتر عشق (۲ ج) / حسین قلی خان عظیم‌آبادی؛ تصحیح سیدکمال حاج سید جوادی، ۱۳۹۱

۲۴۶. **الأفق المبین** / محمّد باقر الاسترابادی (میرداماد)؛ تصحیح حامد ناجی اصفهانی، ۱۳۹۱
۲۴۷. **الرسالة المحیطیة** (نسخه برگردان)/ غیاث‌الدین جمشید کاشانی؛ تصحیح یونس کرامتی، ۱۳۹۱
۲۴۸. **توضیحات رشیدی** / رشیدالدین فضل الله همدانی؛ تصحیح هاشم رجب‌زاده
۲۴۹. **مفتاح التفاسیر** / رشیدالدین فضل الله همدانی؛ تصحیح هاشم رجب‌زاده، ۱۳۹۱
۲۵۰. **سلطانیه** / رشیدالدین فضل الله همدانی؛ تصحیح هاشم رجب‌زاده
۲۵۱. **لطایف الحقایق** / رشیدالدین فضل اللّه همدانی؛ تصحیح هاشم رجب‌زاده
۲۵۲. **مجموعهٔ رشیدیه** (نسخه برگردان)/ رشیدالدین فضل اللّه همدانی؛ تحقیق و مقدّمه هاشم رجب‌زاده، ۱۳۹۱
۲۵۳. **شرح التعرُّف لمذهب التصوف** (نسخه‌برگردان)/ ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد مستملی بخاری؛ به کوشش نجیب مایل هروی، ۱۳۹۲
۲۵۴. **مجالس** / جلال‌الدین عبدالحمید عتیقی تبریزی؛ تصحیح سعید کریمی، ۱۳۹۲
۲۵۵. **شرح المقدّمة فی الکلام** / نجیب‌الدین ابوالقاسم عبدالرحمن بن علی بن محمد الحسینی؛ مع المقدمة فی الکلام الشیخ ابوجعفر الطوسی؛ تصحیح حسن انصاری و زابینه اشمیتکه، ۱۳۹۲
۲۵۶. **سام‌نامه** / ناشناس؛ تصحیح وحید رویانی، ۱۳۹۲
۲۵۷. **التفصیل لجمل التحصیل** / سلیمان بن عبداللّه الخراشی؛ المقدمه و الفهارس حسن انصاری، یان تیله، ۱۳۹۲
۲۵۸. **خلاصة‌الاشعار و زبدة‌الافکار** (بخش قم و ساوه) / میر تقی الدین کاشانی؛ تصحیح و تحقیق علی اشرف صادقی، ۱۳۹۲
۲۵۹. **جامع‌التواریخ** (تاریخ ایران و اسلام) (۳ ج) / رشیدالدین فضل‌اللّه همدانی؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن، ۱۳۹۲.
۲۶۰. **خلاصة‌الاشعار و زبدة‌الافکار** (بخش شیراز و نواحی آن) / میر تقی الدین کاشانی؛ تصحیح نفیسه ایرانی، ۱۳۹۲
۲۶۱. **عهدنامهٔ مالک اشتر** محمد ابراهیم بدایع‌نگار تهرانی؛ مقدّمه، تصحیح و تعلیقات محمد شادرُوی‌منش و محمود عابدی، ۱۳۹۲
۲۶۲. **رسالهٔ اسطرلاب کوشیار گیلانی** به کوشش محمد باقری، ۱۳۹۲
۲۶۳. **سه رساله ازکوشیار گیلانی** (رسالهٔ حساب و بخشی از زیج بالغ و شرح مجمل الاصول)؛ با مقدمهٔ محمد باقری، ۱۳۹۲
۲۶۴. **رسالهٔ إثبات العقل المجرّد** خواجه نصیرالدین طوسی و شروح آن؛ شمس‌الدین کیشی، جلال الدین دوانی، شمسا گیلانی و... مقدمه: احد فرامرز قراملکی؛ تصحیح و تحقیق: طیبه عارف‌نیا، ۱۳۹۳
۲۶۵. **مثنوی معنوی** (۴ ج) / جلال الدین محمد بلخی؛ آخرین تصحیح رینولد ا. نیکلسون؛ تصحیح مجدد و ترجمه حسن لاهوتی، ۱۳۹۳
۲۶۶. **روضهٔ تسلیم (تصوّرات)** / خواجه نصیرالدّین طوسی تصحیح و پیشگفتار: سید جلال حسینی بدخشانی با مقدمهٔ: هرمان لندلت، ۱۳۹۳
۲۶۷. **سه رساله از ثابت بن قرّه** (ساعت‌های آفتابی، حرکت خورشید و ماه، چهارده وجهی محاط در کره)؛ با مقدمهٔ پویان رضوانی، ۱۳۹۳
۲۶۸. **آثار فتح‌الله خان شیبانی** (۲ ج) / به کوشش: علیرضا شانظری، ۱۳۹۳
۲۶۹. **مرآت الادوار و مرقات الاخبار** (۲ ج) / مصلح‌الدّین محمّد لاری؛ تصحیح: سیّد جلیل ساغروانیان، ۱۳۹۳
۲۷۰. **خلاصة‌الاشعار و زبدة‌الافکار (بخش خراسان)** / میرتقی الدین کاشانی؛ تصحیح عبدالعلی ادیب برومند و محمدحسین نصیری کهنمویی، ۱۳۹۳.
۲۷۱. **دیوان حافظ شیرازی** کهن‌ترین نسخه شناخته شده کامل، کتابت ۸۰۱ هجری / با دیباچه محمد گلندام (جامع دیوان حافظ)؛ به کوشش بهروز ایمانی، ۱۳۹۴.
۲۷۲. **التذکرة فی علم الهیئة** نصیرالدّین محمد بن محمد طوسی؛ مقدمه، تصحیح و تحقیق: جمیل رجب؛ ترجمهٔ مقدمه به فارسی: حسن امینی، ۱۳۹۴
۲۷۳. **مجموعه آثارِ امامیه** (منتخباتی از عیون اخبارالرضا(ع)، امالی شیخ صدوق، صحیفةالرضا(ع) و...)؛ با مقدّمهٔ حسن انصاری، ۱۳۹۴
۲۷۴. **دیوان خازن** ابومحمد عبداللّه بن احمد خازن؛ مقدّمه، تصحیح و تحقیق احمد مهدوی دامغانی، ۱۳۹۴
۲۷۵. **رباعیّات مؤمن یزدی** سرودهٔ: مؤمن حسین بن باقی یزدی؛ به کوشش: حسین مسرّت، ۱۳۹۴
۲۷۶. **دیوان امامی هروی** سرودهٔ: عبداللّه بن محمّد امامی هروی به کوشش: عصمت خوئینی، ۱۳۹۴
۲۷۷. **نقد متن‌پژوهی مدرن** نقدی بر نظریه‌های چاپ انتقادی متون در انگلستان و آمریکا؛ جِرُم. ج. مَک‌گَن؛ ترجمهٔ سیما داد، ۱۳۹۴
۲۷۸. **تاریخ کشیکخانهٔ همایون** نورالدین محمّد شریف کاشانی متخلّص به نجیب؛ تصحیح و تحقیق: اصغر دادبه و مهدی صدری، با مقدمهٔ مهدی صدری، ۱۳۹۴
۲۷۹. **کامل التعبیر** (۲ ج) ابوالفضل حبیش بن ابراهیم تفلیسی (سده ششم هجری)؛ تصحیح: مختار کمیلی، ۱۳۹۴
۲۸۰. **ضیاء الشّهاب** شرح فارسی شهاب الأخبارِ قاضی قُضاعی؛ از: شارحی ناشناخته؛ تصحیح و تحقیق: جویا جهانبخش، حسن عاطفی و عباس بهنیا، ۱۳۹۴

۲۸۱. هفت منظومهٔ حماسی (بیژن‌نامه، کک کوه‌زاد نامه، ببر بیان، پتیاره، تهمینه نامهٔ کوتاه، تهمینه نامهٔ بلند، رزم‌نامهٔ شکاوند کوه)؛ تصحیح و تحقیق: رضا غفوری، ۱۳۹۴
۲۸۲. تحقیق درمجالس تفسیری فضل بن مُحِبّ نیشابوری و ابیات فارسی آن، جواد بشری و محمد افشین‌وفایی، ۱۳۹۴
۲۸۳. کتاب تلخیص المحصَّل (فی شرح المحصَّل فی علم الکلام) خواجه نصیرالدین محمّد بن محمّد بن حسن طوسی؛ با مقدمهٔ حسن انصاری، ۱۳۹۴
۲۸۴. المحجة البیضاء فی اصول الدین حسام الدین عبدالله بن زید العنسی (د: ۶۶۷ ه)؛ مقدمه و فهارس حسن انصاری، زابینه اشمیتکه، ۱۳۹۴
۲۸۵. صحیفهٔ سجّادیّه با ترجمه‌ای کهن به فارسی گزارش نسخه‌شناختی و زبان‌شناختی؛ مسعود قاسمی، ۱۳۹۴
۲۸۶. جامع‌التواریخ (تاریخ مبارک غازانی) رشیدالدین فضل‌الله همدانی؛ به تصحیح و تحشیه محمد روشن، مصطفی موسوی، ۱۳۹۴.
۲۸۷. هرمنوتیک صوفیانه در تفسیر کشف‌الاسرار میبدی؛ آنابل کیلر؛ ترجمهٔ جواد قاسمی؛ با پیش‌گفتار نصرالله پورجوادی، ۱۳۹۴
۲۸۸. فهرست نسخه‌های خطی فارسی و عربی کتابخانهٔ فردوسی، کالج وادام(Wadham) دانشگاه آکسفورد (مجموعهٔ میناسیان)؛ به کوشش: علی میرانصاری، ۱۳۹۴
۲۸۹. کهن‌ترین فرهنگ‌نامهٔ فارسی دانش استیفا (تصحیح و تحلیل بخش لغات و مصطلحات المرشد فی الحساب) به کوشش نفیسه ایرانی ـ علی صفری آق‌قلعه، ۱۳۹۵
۲۹۰. ترجمهٔ کتاب الملل و النحل محمّد بن عبدالکریم شهرستانی از مترجمی ناشناخته (احتمالاً از سدهٔ ششم هجری)؛ با مقدمهٔ سیّد محمّد عمادی حائری، ۱۳۹۵.
۲۹۱. خلاصة‌الاشعار و زبدة‌الافکار (بخش تبریز و آذربایجان و نواحی آن) / میر تقی‌الدین کاشانی؛ تصحیح و تحقیق رقیه بایرام حقیقی، ۱۳۹۵.
۲۹۲. کتاب الملخّص فی اللغة مع الوفاء بترجمة ما فی القرآن ابوالفتح حمدبن احمدبن حسین بادی معروف به کافی؛ با مقدّمه محمود جعفری دهقی، ۱۳۹۵.
۲۹۳. دیوان هاتف اصفهانی / احمد حسینی اصفهانی (هاتف)؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات وجیهه ربیع، ۱۳۹۵
۲۹۴. دیوان غیاث‌الدّین کُجُجی خواجه غیاث‌الدّین محمّد کُجُجانی (تبریزی)، مشهور به خواجه شیخ (سدهٔ هشتم هجری)؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات: مسعود راستی‌پور ـ احسان پورابریشم، ۱۳۹۵.
۲۹۵. دو رساله از عِزُّالدین زنجانی (عُمدةُالحساب و قِسطاس المعادلة فی علم الجبر والمقابلة) عزّالدین عبدالوهّاب بن ابراهیم زنجانی (سدهٔ هفتم هجری)؛ با مقدمهٔ مریم زمانی؛ زیر نظر محمد باقری، ۱۳۹۵.
۲۹۶. المشیخه (کنزالسالکین) (گنجینهٔ خطوط و یادگارنامهٔ مشاهیر علمی ایران از سال ۸۴۵ ـ ۱۰۲۲ هـ. ق)؛ نظام الدین اسحاق (د: ۸۴۵ هـ. ق)، نجم‌الدین محمد (د: ۸۸۵ هـ. ق)، سالک الدین محمد اول (زنده در ۹۳۰ هـ. ق)، مالک الدین مؤید (د: ۹۶۹ هـ. ق)، سالک الدین محمد دوم (د: ۱۰۲۲ هـ. ق)؛ با مقدمهٔ سیّد محمّد طباطبایی بهبهانی (منصور)، ۱۳۹۵.
۲۹۷. مجموعه به خط ملاصدرا (درگذشتهٔ ۱۰۵۰ هـ)؛ یادداشتهای قرآنی و تفسیر آیهٔ نور از ملاصدرا، منتخب بحرالحقایق نجم‌الدین دایه و التأویلات عبدالرزاق کاشی؛ با مقدّمهٔ محمّد برکت، ۱۳۹۵.
۲۹۸. خلاصة‌الأشعار و زبدة‌الأفکار (بخش یزد و کرمان و نواحی آن)؛ میرتقی الدّین کاشانی (زنده در ۱۰۱۶ ق)؛ سیّدعلی میرافضلی، ۱۳۹۵.
۲۹۹. ترجمهٔ عربی جامع التواریخ (تاریخ الغازانی) رشیدالدین فضل الله همدانی (درگذشتهٔ ۷۱۸ هـ. ق)؛ از مترجمی ناشناخته با مقدّمهٔ یوسف الهادی، ۱۳۹۵.
۳۰۰. رسالهٔ حاتمیّه نوشته شده در ۸۹۱ هـ. ق؛ حسین بن علی بیهقی واعظ (کاشفی)؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات: باقر قربانی زرّین، ۱۳۹۵.
۳۰۱. زیج یمینی (تألیف ۵۱۱هـ) محمد بن علی بن مالک بن ابونصر الحقایقی؛ با مقدمهٔ علی صفری آق‌قلعه، ۱۳۹۵
۳۰۲. مجموعه رسائل (عجائب احکام أمیرالمؤمنین (ع)، ذکر الخلائف و عنوان المعارف، فضل العلم، ادب الصغیر، ذخائر الحکمة، مختصر جاودان خرد)؛ با مقدمهٔ احمد مهدوی دامغانی، ۱۳۹۵.
۳۰۳. دستورالکاتب فی تعیین المراتب / تصنیف محمدبن هندوشاه نخجوانی (شمس منشی) قرن هشتم هجری؛ تصحیح علی‌اکبر احمدی دارانی، ۱۳۹۵.
۳۰۴. راهنمای دست‌نوشته‌های مانوی تورفان (روش‌شناسی ویرایش و بازسازی)؛ محمد شکری فومشی، ۱۳۹۶
۳۰۵. تکملهٔ نفحات الانس شرح احوال و آثار جامی /تألیف رضی‌الدین عبدالغفور لاری؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، ۱۳۹۶.
۳۰۶. الرحلة المکیة (تاریخ سیاسی و اجتماعی مشعشعیان)؛ سیدعلی بن عبدالله مشعشعی؛ ترجمه و اضافات نورالدین محمدبن نعمت الله جزایری؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات عارف نصر، ۱۳۹۶.
۳۰۷. اربعین العلایی فی کلام العلی (ع) یوسف بن آبیبک المنفعی (؟) الحنفی؛ مقدّمه، تصحیح و تعلیقات احسان پورابریشم، ۱۳۹۶.

۳۰۸. **خلاصة‌الأشعار و زبدة‌الأفکار** (بخش قزوین، گیلان و دارالمرز و نواحی آن)؛ میرتقی الدّین کاشانی (زنده در ۱۰۱۶ ق)؛ تصحیح: سیدمحمد دبیرسیاقی و مهدی ملک محمدی، ۱۳۹۶

۳۰۹. **رسائل اخوان الصفا و خلان الوفا** نگارش گروهی از نویسندگان؛ با مقدّمهٔ اکبر ایرانی، ۱۳۹۶

۳۱۰. **نویسندهٔ رستم‌التواریخ کیست و پژوهشی در نگاه او به ایران**؛ جلیل نوذری، ۱۳۹۶

۳۱۱. **فهرست نسخه‌های خطّی فارسی پاکستان** (فهرست ۸۰۰۰ نسخهٔ خطّی کتابخانه‌های شخصی و دولتی) (۴ج)؛ تألیف: عارف نوشاهی، ۱۳۹۶

۳۱۲. **پنج رسالهٔ حروفیه**؛ سیّد شریف (سده نهم هجری)؛ تصحیح و مقدمه ولی قیطرانی، ۱۳۹۶

۳۱۳. **کتاب الکنز الکبیر**؛ أبی علی أحمدبن محمّد مسکویه الرازی (المتوفّی ۴۲۱ هـ.)؛ حقّقه و قدّم له: ابوالقاسم امامی، ۱۳۹۶

۳۱۴. **الرسائل و المکاتیب** (ترتیب السعادات و منازل العلوم، مقالة فی النفس و العقل، فی اللذّات و الآلام، دفع الغمّ من الموت، مسألة فی حدّ الظلم، رسالة فی مائیّة العدل و...)؛ أبی علی أحمد بن محمّد مسکویه الرازی (المتوفّی ۴۲۱ هـ.)؛ حقّقه و قدّم له: ابوالقاسم امامی، ۱۳۹۶

۳۱۵. **سیر و سلوک** / خواجه نصیرالدّین طوسی؛ تصحیح، ترجمه و شرح به انگلیسی: سید جلال حسینی بدخشانی، ۱۳۹۶

۳۱۶. **رسالهٔ هفت دستگاه موسیقی ایرانی** / میرزا شفیع؛ پیشگفتار و تصحیح متن محسن محمّدی، ۱۳۹۶

۳۱۷. **سه رساله اسرارالعارفین، شراب العاشقین، المنتهی** / حمزه فنصوری (عارف قرن ۱۶ جهان مالایی)؛ تحقیق و ترجمه امیرحسین ذکرگو ـ لیلا حاجی مهدی تاجر، ۱۳۹۷

Muhammad in a dream. In this dream, Prophet Mohammad informs him of his imminent martyrdom and the event that will take place in the future. Imam Ali begins the sermon by discussing moral issues and calls people to be humble and avoid arrogance. A great part of this section has been narrated by Sayyid Raḍī in *Nahj al-Balāghah* as *khuṭbat al-qāṣi'ah.* Then, Imam Ali enumerates his own qualities and virtues, and illustrates his status in relation to Prophet Mohammad. He then recounts the troubles and afflictions that will befall the Muslim, especially the House of the Prophet (*Ahl al-Bayt*), his martyrdom at the hands of cruelest people, and the events that will happen in Karbala. He also enumerates the qualities of Umayyad and Abbasid caliphs and, in the end,recounts the signs of the reappearance of the Twelfth Imam and the events that will take place after his reappearance.

As Ibn Ṭāwūs has reported, the sermon had been available to the hadith narrators and Shi'a scholars since early 3rd/9thcentury (208) through the 7th/13thcentury as the written hadith heritage of Shi'a, and different sections of it have been quoted in Shi'a sources. However, a great part of the sermon has been neglected through time and its versions have been lost. Later hadith scholars have, therefore, been unaware of the existence of this version, which forms the basis of the present research, in a collection of mystical treatises kept under No. 5694 in the Yusuf Agha Library in Konya. The collection consists mostly of Ibn Arabi's writings together with some mystical and hadith treatises. There are also writings in the hands of Ibn Arabi and Ṣadr al-Dīn Qūnawī which have been introduced in detail in the introduction to the present edition. Manuscript No. 5694 forms part of Ṣadr al-Dīn Qūnawī's endowments which was transferred to the Library that was built on his tomb after his death.

Although the scribe and date of inscription are unknown, the similarity between the script and Qūnawī's handwriting points to the possibility that the sermon was copied by Qūnawī himself. Moreover, on the basis of the inscription dates of some of the treatises, the date when sermon was copied must be between 626/1229 to 651/1253AH.

With respect to the fact that there was only one copy available, the comparative correction method was necessarily adopted, and the editor availed himself of comparable hadith texts to correct illegible words or scribe's errors, and point out errors in the footnotes.

Introduction

Today, the *khuṭbat al-qāṣi'ah* is known to be what Sayyid Raḍī collected in *Nahj al-Balāghah*, but at least until the 7th/13th century what was available to the great Shi'a hadith scholars was longer than its current version. These scholars have quoted the sermon or commented on its content in their books. Thiqat al-Islām Kulaynī, for example, has quoted part of the sermon in his *Al-Kāfī* stressing that the tradition comes from the *khuṭbat al-qāṣi'ah* of Imam 'Alī. Shaykh Ṣadūq also quotes another part of the sermon in his *Al-Tawḥīd* with clear reference to the *khuṭbah*, and Faḍl b. Ḥasan Ṭabarsī in his *I'lām al-Warā* calls the sermon one of the miracles of Amir al-Mu'minīn. He believes that the sermon recounts the future events and one can find the names of Abbasid and Umayyad caliphs in the sersom. Sayyid Ibn Ṭāwūs also gives a significant account of the sermon in his *Al-Yaqīn*. He had one of the earliest versions of the sermon in his possession which he describes as an earliest one copied in 208/823. He quotes part of the sermon stressing that it is taken from *khuṭbat al-qāṣi'ah*. However, most of what is quoted in such sources do not form part of the sermon as collected in *Nahj al-Balāghah*.In addition to the above, many traditions have also been narrated in Shi'a hadith sources of different schools including Imami, Zaydi, Ismaili, and Nasiriyyah whose content and even the words are identical with the sermon, and it is most likely that they formed part of the sermon which gradually was fragmented and the fragments were known as independent traditions. This is mentioned in footnotes where appropriate.

The *khuṭbat al-qāṣi'ah*, which has been introduced in some Shi'a sources as one the miracles of Imam Ali, was produced towards the last days of his life. Indeed, Imam Ali recounts what he saw or heard from Prophet

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful

Oceans of Iranian and Islamic culture lie in manuscript form. These manuscripts are not only the record of the achievements of our nation's great scholars, they are also testimonials to our unique national identity. It is, therefore, the duty of every generation of Iranians to protect and celebrate this priceless heritage and to spare no effort in restoring these records on which all studies of Iran's history and culture depend.

Many efforts towards better identification, study, and preservation of our country's manuscript collections have been launched. In spite of these efforts, and despite the fact that hundreds of books and treatises that deal with this important area of learning have been published, much remains undone. Thousands of books and treatises either linger as unidentified codices in Iranian and foreign libraries, or await publication. Others, although previously published, exist in unsatisfactory editions and need to be re-edited according to modern scholarly standards.

It is the duty of scholars and cultural organizations to undertake the important tasks of restoring and publishing these manuscripts. The Written Heritage Publication Center was established in 1993 in order to achieve this important cultural objective with the purpose of supporting the efforts of scholars, editors, and publishers who work in this field of learning. We hope that by suppoting scholarly work in this area, we can help make an essential collection of scholarly texts and sources available to the scholarly community that is engaged in the study of Iran's Islamic culture and civilization.

The Written Heritage Research Institute (Miras-e Maktoob)

Miras-e Maktoob
318

Islamic Thoughts & Sciences
70

Written Heritage Research Institute, 2018
First Published in I. R. of Iran by Miras-e Maktoob

ISBN 978-964-6781-155-6

All rights reserved. No part of this book
may be reproduced, in any form or by any
means, without the prior permission of the publisher.

P R I N T E D I N T E H R A N

A Newfound Manuscript in the Old Hadith Heritage of the Shi'a

AL-Khuṭbat al-Qāṣi'ah

Attributed to Amir al-Mu'minīn 'Alī b. Abīṭālib

Copied by

Ṣadr al-Dīn Qūnawī
deceased in 673 A.H.

Facsimile Edition of Manuscript No. 5694
The Konya Yusuf Agha Library

Edited & Researched
Akbar Rashidiniya

Preface by
Ahmad Mahdavi Damghani



Miras-e Maktoob
Tehran, 2018